

نامه‌ها

از آقای بنی‌صدر به آقای خمینی و دیگران ...

به اهتمام فیروزه بنی‌صدر

انتشارات انقلاب اسلامی

تاریخ انتشار: خرداد ۱۳۸۵

فهرست

۵۸	۵۹/۱۲/۱۱ - به آقای خمینی	۳۳	۵۹/۶/۲۸ - به آقای خمینی	۲	توضیح عمومی
۵۹	۵۹/۱۲/۱۱ - به آقای رجائی	۳۵	۵۹/۶/۲۸ - از آقای رجائی	۸	۵۹/۲/۱۶ - به آقای خمینی
۶۰	۵۹/۱۲/۱۲ - به آقای خامنه‌ای	۳۵	۵۹/۷/۱۶ - از آقای رجائی	۱۱	۵۹/۳/۱ - به آقای خمینی
۶۰	۵۹/۱۲/۱۲ - به آقای رجائی	۳۵	۵۹/۸/۳ - به آقای خمینی	۱۲	۵۹/۳/۱۳ - به آقای خمینی
۶۱	۵۹/۱۲/۱۳ - از آقای رجائی	۳۶	۵۹/۸/۹ - به آقای خمینی	۱۳	۵۹/۳/۲۵ - به آقای خمینی
۶۱	۵۹/۱۲/۱۷ - به آقای خمینی	۳۸	۵۸/۸/۱۰ - از آقای رجائی	۱۴	۵۹/۴/۱۱ - به آقای خمینی
۶۲	۵۹/۱۲/۱۷ - از آقای رجائی	۳۹	۵۹/۸/۱۱ - به رئیس مجلس	۱۵	۵۹/۴/۳۰ - به آقای خمینی
۶۴	۵۹/۱۲/۲۰ - به آقای خمینی	۳۹	۵۹/۸/۱۴ - به آقای خمینی	۱۶	۵۹/۴/۳۰ - به شورای انقلاب
	۵۹/۱۲/۲۰ - به دادستان کل کشور (آقای موسوی اردبیلی)	۴۰	۵۹/۸/۱۴ - از آقای رجائی	۱۸	۵۹/۵/۱ - به آقای خمینی (و پاسخ به آن)
۶۴		۴۰	۵۹/۸/۲۵ - به آقای رجائی	۱۸	۵۹/۵/۱ - گفتگو با آقای اشراقی
۶۵	۵۹/۱۲/۲۲ - به دادستان کل کشور	۴۰	۵۹/۸/۲۵ - از آقای رجائی	۱۹	۵۹/۵/۳ - به آقای خمینی
۶۶	۵۹/۱۲/۲۳ - به آقای خمینی	۴۱	۵۹/۸/۲۶ - به آقای خمینی	۲۰	۵۹/۵/۴ - به نمایندگان مجلس
۶۶	۵۹/۱۲/۲۴ - به آقای منتظری	۴۱	۵۹/۸/۲۹ - به آقای احمد خمینی		۵۹/۵/۶ - به رئیس مجلس (آقای هاشمی رفسنجانی)
۶۸	۶۰/۱/۳ - به آقای احمد خمینی	۴۲	۵۹/۸/۳۰ - به آقای خمینی	۲۰	
۶۹	۶۰/۱/۱۸ - به آقای خمینی	۴۳	۵۹/۸/۳۰ - به آقای رجائی	۲۱	۵۹/۵/۶ - به رئیس مجلس
۶۹	۶۰/۱/۲۲ - به دادستان کل کشور	۴۳	۵۹/۹/۴ - به آقای احمد خمینی	۲۱	۵۹/۵/۱۶ - گزارش به همکاران خود
۷۳	۶۰/۱/۲۳ - از آقای رجائی	۴۵	۵۹/۹/۱۰ - به آقای خمینی	۲۱	۵۹/۵/۱۸ - به رئیس مجلس
۷۳	۶۰/۲/۳ - به آقای رجائی	۴۵	۵۹/۹/۱۳ - به آقای حسین خمینی	۲۲	۵۹/۵/۲۰ - به نمایندگان مجلس
۸۴	۶۰/۲/۷ - به آقای رجائی		۵۹/۱۰/۲ - به هیأت منتخب روحانیت مبارز تهران	۲۳	۵۹/۵/۲۱ - گزارش دیدار با آقای خمینی
۸۵	۶۰/۲/۸ - به هیأت سه نفری حل اختلاف	۴۶		۲۴	۵۹/۵/۲۲ - به آقای خمینی
۸۵	۶۰/۲/۸ - به مجلس	۴۷	۵۹/۱۰/۱۱ - به آقای خمینی		۵۹/۵/۲۴ - به هیأت رسیدگی به صلاحیت نامزدی نخست‌وزیری
۸۶	۶۰/۲/۱۴ - از هیأت سه نفری حل اختلافات	۴۸	۵۹/۱۰/۱۱ - به هیأت روحانیت مبارز تهران	۲۵	
۸۶	۶۰/۲/۱۵ - از آقای رجائی	۴۹	۵۹/۱۰/۲۷ - به آقای رجائی (و پاسخ به آن)	۲۶	۵۹/۵/۲۹ - به آقای رجائی
۸۶	۶۰/۲/۱۷ - به آقای احمد خمینی	۴۹	۵۹/۱۰/۲۹ - به آقای خمینی	۲۶	۵۹/۶/۳ - به آقای رجائی
۸۸	۶۰/۲/۱۹ - به آقای رجائی	۵۰	۵۹/۱۱/۵ - از آقای رجائی	۲۷	۵۹/۶/۳ - به آقای رجائی
۸۸	۶۰/۲/۲۱ - به آقای خمینی	۵۰	۵۹/۱۱/۶ - به آقای خمینی	۲۷	۵۹/۶/۵ - از آقای رجایی
۸۹	۶۰/۲/۲۷ - از آقای رجائی	۵۰	۵۹/۱۱/۱۵ - به آقای احمد خمینی	۲۸	۵۹/۶/۷ - به آقای خمینی
۹۱	۶۰/۳/۶ - به آقای خمینی	۵۱	۵۹/۱۱/۱۷ - به آقای احمد خمینی	۲۸	۵۹/۶/۷ - به آقای خمینی
۹۴	۶۰/۳/۱۴ - به آقای اشراقی	۵۲	۵۹/۱۱/۱۷ - به آقای احمد خمینی	۲۸	۵۹/۶/۷ - به آقای احمد خمینی
۹۵	۶۰/۳ - به آقای اشراقی	۵۴	۵۹/۱۱ - به آقای خمینی	۲۹	۵۹/۶/۸ - به آقای خمینی (و پاسخ به آن)
۹۶	۶۰/۳/۱۷ - پیام به مردم ایران	۵۴	۵۹/۱۱/۲۴ - به آقای خمینی	۲۹	۵۹/۶/۸ - از آقای رجائی
۹۶	۶۰/۳/۱۸ - به آقای خمینی	۵۵	۵۹/۱۱/۲۷ - به آقای رجائی	۳۰	۵۹/۶/۸ - از آقای رجائی
۹۶	۶۰/۳/۲۲ - به آقای خمینی	۵۵	۵۹/۱۲/۳ - به آقای رجائی	۳۰	۵۹/۶/۹ - به مجلس
۹۸	۶۰/۳/۲۲ - پیام به مردم ...	۵۵	۵۹/۱۱/۵ - از آقای رجائی	۳۰	۵۹/۶/۱۰ - به هیأت تشخیص صلاحیت
۹۹	۶۰/۳/۲۵ - پاسخ به سخنان آقای خمینی	۵۶	۵۹/۱۱/۷ - به آقای خمینی	۳۲	۵۹/۶/۱۴ - به آقای خمینی
۱۰۰	۶۰/۳/۲۵ - پاسخ تکمیلی به آقای خمینی	۵۷	۵۹/۱۲/۹ - به آقای خمینی	۳۲	۵۹/۶/۱۵ - از آقای رجائی
۱۰۰	نامه به آقای اشراقی در خرداد ۶۰	۵۷	۵۹/۱۲/۹ - به شورای نگهبان	۳۳	۵۹/۶/۱۵ - به رئیس مجلس
۱۰۰	۶۳/۵/۱ - به آقای خمینی	۵۸	۵۹/۱۲/۹ - به آقای رجائی	۳۳	۵۹/۶/۱۹ - به آقای احمد خمینی

کننده رفتار او است. اگر رهبری در بطن جامعه قرار گرفت و بر راست راه آزادی شد، عقلی آزاد دارد که دروغ دروغو را بر او می‌شناساند و بدان عقل، او دروغو را از خود می‌راند. اما این محل را ترک گفت و در کانون قدرت استقرار جست، زبان دروغ، زبان رسمی می‌شود. او راست را نمی‌پذیرد و دروغ را می‌پذیرد. چرا که راست با موقعیت او و با تمرکز و انباشت قدرت ناسازگار و دروغ با آن سازگار می‌شود. نامه‌ها این دو زبان و کاربردهایشان را بر اهل عبرت و تجربه، می‌شناسانند. امروز امور واقع شده‌اند، این امور شهادت می‌دهند کدام زبان راست و کدام دروغ بوده‌اند. زبان دروغ و زبان راستی هر یک به کدام کار آمده‌اند: در آزادی، دروغ کار برد ندارد و در استبداد، راستی کار برد ندارد. نه تنها کاربرد ندارد که «زبان سرخ سر سبز می‌دهد بر باد».

اما آنها که در انقلاب و رهبری آن نقش پیدا می‌کنند، این دو را اثر خویش می‌دانند و برای آنکه اولی به هدف برسد و بر دامن دومی لکه‌ای ننشیند، هر چه توان دارند، می‌کوشند. در عوض، آنها که در انقلاب نقشی نداشته‌اند و یا بدان قصد در آن شرکت جستند که به قدرت رسند، از راه خرج کردن انقلاب و رهبری آنست که می‌باید به قدرت برسند و چنین می‌کنند. نامه‌ها نه تنها گزارشگر صمیمیتی بی‌خداشده‌اند بلکه کوشش دلسوزانه را گزارش می‌کنند در هشدار دادن به آقای خمینی که مبدا محل اجتماعی رهبری انقلاب را ترک گوید و پلشتی‌های قدرتمداری سیمای او را فروپوشانند. نامه‌ها گزارش می‌کنند که نگارنده و کسانی که همانند او در کار به نتیجه رساندن تجربه انقلاب بوده‌اند، صمیمیتی از نوع صمیمیت با دیگری را نداشته‌اند، صمیمیتی از نوع صمیمیت با منسوبی از منسوبان خود نیز نداشته‌اند، بلکه صمیمیتی داشته‌اند که تنها کسانی می‌توانند پیدا کنند که در انقلاب نقش داشته‌اند، در تدوین بیان آزادی نقش داشته‌اند، در استقرار ولایت جمهوری مردم نقش داشته‌اند و می‌کوشیده‌اند رهبری ترجمان انقلاب و بیان آزادی و ولایت جمهوری مردم و نماد آرمانها یا اصول راهنمای انقلاب بماند. وجود آنها از این صمیمیت پر می‌بود زیرا انقلاب فرآورده بخشی از زندگی آنها و بخصوص تدارک کننده بخشی دیگر از زندگی آنها بود و آنها می‌خواستند این بخش از زندگی را در آزادی و استقلال و رشد بر میزان عدالت اجتماعی و اسلام بمثابه بیان آزادی و مبشر معنویت جدید، بارور کنند. پس اگر نامه‌ها گزارش می‌کنند هرچفا با افزودن بر صمیمیت پاسخ گفته شده‌است، خواننده نباید دچار شگفتی شود. زبان به تدریج صریح‌تر و انتقادهای پرشمارتر و لحنشان سرزنش‌آمیزتر می‌شوند اما از صمیمت کاسته نمی‌شود.

اما واقعیت بس مهم و درسی از مهم‌ترین درسهای تجربه که نامه‌ها گزارش می‌کنند اینست که الف- نویسنده نامه‌ها از آقای خمینی قدرت نمی‌خواهد، عدم مزاحمت را می‌خواهد. ترک زورمداری و زورمداران را می‌خواهد. ب- کسی که در کانون قدرت مقام می‌جوید، روشی جز روش تحبیب (وعده مقام و...) و تهدید (به سلب مقام و...) نمی‌کند. نامه‌ها گزارش می‌کنند که بدون اتخاذ موضع حق و استوار ایستادن بر حق، ممکن نیست بتوان روش تحبیب و تهدید را بی اثر ساخت. اما کار بغایت سخت می‌شود وقتی این روش را کسی بکار می‌برد که آدمی خود را با او یگانه می‌داند و نقش او در سرنوشتی که انقلاب پیدا می‌کند، تعیین کننده است. نامه‌ها سختی بی اثر کردن روش تحبیب و تهدید را گزارش می‌کنند. در حقیقت، ج- موضع حق را اتخاذ کردن و استوار ایستادن بر حق، آدمی را از جدائی طلبی بی نیاز می‌کند. بیراهه جدائی طلبی و سپس دشمنی را این قدرت مدار است که در پیش می‌گیرد. نامه‌ها گزارش می‌کنند چسان بیرون رفتن از محل اجتماعی رهبری و قرار گرفتن در

موضوع هر نامه، مسئله ایست و یا مسئله هائی هستند که زورپرستها می‌ساختند. به هنگام نگارش هر نامه، این فکر نمی‌توانست مبنی باشد که نامه‌ها تاریخی می‌شوند از نوعی بسا بی سابقه و بی مانند. چرا که مسئله‌های بعدی که زور پرستان می‌ساختند بر خود آنها نیز دانسته نبودند. می‌نویسم و، به تأکید، مسئله‌ها که زور پرستان می‌ساختند زیرا جز زور پرست مسئله نمی‌سازد. در حقیقت، راه رشد از راه زورمداری ویرانگر جدا است. در راه رشد، مسئله ساخته نمی‌شود بلکه مسئله‌ها که زورمداران ساخته‌اند حل می‌شوند.

از آغاز برقرار شدن روابط قوا و پیدا شدن بیانهای قدرت، مایه مشترک این بیانها این دروغ است که قدرت مسائلی را که پدید می‌آورد، خود حل می‌کند. خمیرمایه نظرها که پیرامون رشد ساخته شده‌اند نیز این دروغ است که در جریان رشد، مسئله‌ها ساخته می‌شوند و در همان جریان حل می‌شوند. راستی اینست که اگر جریان جریان رشد باشد، مسئله ساخته نمی‌شود. چرا که جریان رشد آن جریان است که گرچه، در آن، نیازها نو به نو می‌شوند، اما، پیشاپیش امکان ارضایشان فراهم می‌شود. نیروهای محرکه هستند که بکار می‌افتند و همواره توان برآوردن نیازها را از میزان آنها بیشتر می‌کنند. بدین قرار، اگر در جریانی، نیازهای موجود و نیازها که پدید می‌آیند از امکانها فزونتر شدند و، در میزان، ویرانگری بر سازندگی پیشی گرفت، جریان، جریان ایجاد و بزرگ شدن و انحطاط و انحلال قدرت و بنا بر این، ضد رشد است.

اما مسئله‌ها که زورمداران می‌ساختند و موضوع این نامه‌ها می‌شدند، گزارشگر جریانی شدند که به کودتای خرداد ۱۳۶۰ انجامید. در جریان بازسازی استبداد، آقای خمینی گاه در نقش کارگردان و زمانی در نقش آلت فعل دستیاران خود، عمل کرده است. از این رو، الف - نامه‌ها تاریخ و جامعه شناسی رویارویی خط آزادی و استقلال با خط استبداد و وابستگی - معروف به خط سید ضیاء - شدند و ب - نامه‌ها روشهای دو طرف را نیز به روشنی باز می‌گویند: در آزادی، روش تجربه بکار بردنی است. روش تجربه روشی است که خطاها قابل تصحیح هستند. برای مثال، آقای خمینی یک ناشناخته بود. تصویری از مرجع تقلید وجود داشت و نه شخصیت واقعی آقای خمینی که شخصیت مجازی او، بعنوان مرجع تقلید، ملاک تنظیم رابطه با او بود. رها شدن از ذهن خو کرده به شخصیت مجازی و رابطه را رابطه با شخصیت واقعی گرداندن، از سخت‌ترین کارها است. از این رو است که هیچ کار مهمتر از کار ورود در ابتلاها، از جمله به قصد ناشناخته را به حیطه شناسائی آوردن و مبهم را شفاف کردن نیست. نامه‌ها گذار از مجاز به واقعیت را گزارش می‌کنند.

تمامی نامه‌ها، کوششی از صمیم دل و سخت صمیمانه را گزارش می‌کنند که کسی، با مهر یک فرزند، می‌کوشد مخاطب خویش، آقای خمینی، را بر عهد با اصول راهنمای انقلاب ایران و با اسلام بمثابه بیان آزادی، نگاه دارد. از نخستین نامه تا واپسین نامه، همه، فراخوان هستند به ترک زورمداری و مسئله سازی و آمدن به راست راه آزادی. نامه‌ها تقابل خشونت گرائی و خشونت زدائی و، در نتیجه، چرائی وضعیتی را گزارش می‌کنند که ایران امروز در آنست. نسلی که نخواهد آزموده را بیازماید و بخواهد از تجربه درس آموزد، می‌پرسد: آیا نامه‌ها می‌گویند چرا دروغهای زورپرستان در آقای خمینی مؤثر می‌شدند و راستهای راه روان راه آزادی و استقلال در او اثر نمی‌کردند؟ با تأمل در نامه‌ها، پاسخ این پرسش را می‌یابد و در می‌یابد که محل اجتماعی عمل رهبری تعیین

کانون قدرت و قدرتمداری، موجب جدائی جستن و آنگاه دشمنی کردن آقای خمینی و دستیاران او با همه آتهائی شد که بر اصول راهنمای انقلاب ایران، ایستادند و استوار. نامه‌ها شفاف گزارش می‌کنند که توحید در آزادی و استقلال و رشد بر میزان عدل و اسلام بمتابه بیان این اصول و گشودن فضای معنوی لاکراه به روی انسان، میسر شد و آن روابط صمیمانه و پر صفا جز بر آن اصول نمی‌توانستند پدید آیند. بنا بر این، تضاد و دشمنی یا می‌باید از رهگذر رقابت دو طرف بر سر قدرت پدید آید و یا نتیجه ایستادگی یک طرف بر اصول راهنمای انقلاب و ترک محل اجتماعی پیشین به قصد تصرف کانون قدرت از سوی طرف دیگری باشد. نامه‌ها گزارش می‌کنند که سبب دشمنی و تضاد، رقابت بر سر قدرت نبوده است. زیرا الف - موضوع نامه‌ها اصول راهنمای انقلاب ایران و دفاع از آنها بوده است و ب - مخاطب نگارنده، یعنی آقای خمینی، وعده قدرت و اختیار به شرط همکاری می‌داده است. اگر همکاری در استقرار استبداد می‌بود، آقای خمینی و دستیاران او نیاز به معامله پنهانی با ریگان و بوش پیدا نمی‌کردند. و ج - اگر از موضع دفاع از اصول راهنمای انقلاب ایران و از رهگذر کوشش برای آنکه تجربه انقلاب ایران به نتیجه بیانجامد، با استبدادیان مقابله نمی‌شد، ممکن نبود کار آقای خمینی به جایی برسد که بگوید: «۳۵ میلیون بگوید بله من می‌گویم نه!» نامه‌ها که از مفاد بسیاری از آنها تنها دو مقام، نویسنده نامه‌ها و خواننده آنها اطلاع داشته‌اند، گزارش روشنی هستند بر جریان بیرون رفتن طرف قدرتمدار از توحید به تضاد و دشمنی.

بسا خوانندگان این تاریخ در شگفت می‌شوند وقتی مشاهده می‌کنند هرکس و هر مقام که کاری می‌کرده و یا مسئله‌ای می‌ساخته است، موضوع نامه‌ای به آقای خمینی می‌شده‌است. اما بر آنها است که خود را به شگفتی نسیارند و در این امر، تأمل کنند. چرا که نامه‌ها آنها را از این واقعیت آگاه می‌کند که الف - استبداد می‌تواند صورتهای گوناگون به خود بدهد اما معنی و محتوایش یکی است. تفاوت استبداد شاه با استبداد فقیه صوری است و کسی که اختیار عقل خویش را به منطق صوری بسپرد، فریب می‌خورد و وقتی به خود می‌آید که پشیمانی سودی ندارد. ب - وقتی یک قدرت کانونی پدید آمد و دم از «ولایت مطلقه» زد، تمامی کسانی که به خدمت این قدرت در می‌آیند، برای خود ولایت مطلقه قائل می‌شوند و، بی ملاحظه و بند، زور بکار می‌برند. بنا بر این، صدها و بلکه هزارها «ولی امر مطلق» پیدا می‌شوند و تجاوز به حقوق فردی و جمعی ملتی را روبه روزمره خویش می‌کنند. جز این ممکن نیست. زیرا «اختیارات مطلق» را کسی که در کانون قدرت قرار می‌گیرد، خود، نمی‌تواند بکار ببرد. این اختیارات را دستیاران او نیز به تنهایی نمی‌توانند بکار برند. زیرا اوامر و نواهی توسط مأموران اجرا می‌شوند. بدین سان، تا بخواهی «ولی امر مطلق» پیدا می‌شود. اما ج - هر شکایتی به دستیار یا مأموری، ناگزیر، می‌باید به کسی بشود که در کانون قدرت، مقام جسته است و هر اعتراضی نیز می‌باید به او بشود. زیرا رویارویی با متجاوز پای او را به میان می‌آورد. او نمی‌تواند وارد عمل نشود. زیرا جلوگیری از تجاوز متجاوز و تنبیه او، باز داشتن قدرت کانونی از اعمال قدرت بکار رفتن و محکوم کردنش به انحلال می‌شود. از این رو است که، بدون استثناء، در رویاروییها، آقای خمینی مداخله کرده است. به گزارش نامه‌ها، بارها از او خواسته می‌شود، مداخله نکند و بگذارد هرکس مقامی را بجوید که قانون به او می‌دهد و قول و فعلی را بیابد که قانون مقرر می‌کند. اما حتی در موردی هم که بطور کتبی می‌پذیرد، عهد می‌شکند و وارونه عهد می‌کند. گزینش نخست وزیر و وزیران و تجاوز مجلس - که بنا بر قول آقای هاشمی رفسنجانی، او به آنها گفته بود سعی کنند در

دست بگیرند و از راه تقلب در انتخابات در دست گرفتند - به اختیارات رئیس جمهوری و... مواردی هستند حاکی از این واقعیت که آقای خمینی مانع از اجرای قانون اساسی بسود کسانی شده است که استقرار استبداد را هدف خویش گردانده بودند.

نامه‌ها گزارش می‌کنند که هربار آقای خمینی قولی داده به این قول وفا نکرده‌است و نویسنده نامه‌ها او را بخاطر قول دادن و نقض قول کردن، نوبت به نوبت، سرزنش کرده است. اما چرا او می‌گفت: امروز حرفی را می‌زنم و فردا اگر لازم ببینم عکس آن حرف را می‌زنم؟ زیرا که با قدرت اینهمانی جسته بود. در حقیقت، زیر آسمان، هیچ عهد شکنی جز قدرت وجود ندارد. اگر دین جز عهد و وفای به عهد نیست و قرآن تأکید می‌کند بر عهد خویش وفا کنید، بدین خاطر است که عهدداری آزادی از قدرت است و به عهد وفا کنید یعنی از آزادی خویش غفلت نکنید و آزاد بزیید. بدین قرار، او نمی‌توانست به هیچ عهدی وفا کند. چنانکه رأی دادن به قانون اساسی را وظیفه شرعی گرداند و چون قانون اساسی را اجرا نمی‌کرد، به اعتراض کنندگان گفت: خلاف قانون اساسی عمل کردن خلاف شرع کردن نیست و در پاسخ به «نمایندگان» جنگ ۸ ساله را عذر نقض قانون اساسی گرداند و وعده داد به آن عمل کند و به وعده وفا نکرد. رفتار کسی در مقام مرجعیت دینی، وقتی در کانون قدرت قرار می‌گیرد، انسان پندآموز را بر آن می‌دارد که منطق صوری را روش نکند و آقای خمینی را تنها مقصر شمارد بلکه بیاموزد که تا وقتی کانونی وجود دارد که قدرت در آن متمرکز و بزرگ می‌شود و میل به مطلق می‌کند، وفای به عهد با حقوق انسان و با حقوق جمعی انسانها و با دین و خدا، محال می‌شود. جامعه‌ای با نظام باز و رها از یک یا چند کانون قدرت که، نقش قیام مردم را از آن خود کند یا کنند، بایسته است تا که انسانها آزادی و استقلال بجویند و زندگی خویش را عمل به حقوق ذاتی خود بگردانند.

نامه‌ها گزارش می‌کنند که کسی که در کانون قدرت مقام جسته بود، بدون استثناء، قدرت را بسود یک طرف و به زبان طرف دیگر بکار برده است. تا جایی که کوشش رئیس جمهوری را در انداختن ایران به راه رشد، گاه با گفتن این سخن که «اقتصاد مال خیر است» و گاه با این ادعا که «بنی صدر می‌خواهد ایران را سوئیس و فرانسه کند حال آنکه مردم برای اسلام انقلاب کردند»، تخطئه می‌کرد. تأمل در نامه‌ها بر خوانندگان نشان معلوم می‌کند نه چون آقای خمینی طرز فکر دینی را داشت که با رشد سازگار نبود و چنان می‌گفت و چنین می‌کرد. در حقیقت، هرکس دیگر بود و هر طرز فکری می‌داشت و اگر هم نظر پرداز بود و بدین عنوان در کانون قدرت قرار می‌گرفت - همانطور که دیکتاتورهای که از رشد مشروعیت می‌ستانند ضد رشد شدند - که برنامه رشد را می‌خواهد اجرا کند، همان می‌کرد که آقای خمینی کرد. زیرا جریان رشد جریان انحلال کانون اصلی و کانونهای فرعی قدرت است. بنا بر این، کسی که در قدرت کانونی مقام می‌گیرد، رشد انسان و عمران طبیعت را، در تمرکز و انباشت و بزرگ کردن قدرت، از خود بیگانه می‌کند. اما چرا کسی که در کانون قدرت مقام گرفته بود، قدرت را، بدون یک بار استثناء، به زبان یک طرف و به سود طرفی دیگر بکار می‌برد؟ زیرا دو طرف - که آقای خمینی یک طرف را بنی صدر و طرف دیگر را «دیگران» می‌خواند - بر سر قدرت نزاع نداشتند. یک طرف به عمل درآوردن اصول راهنمای انقلاب را برنامه کار خویش کرده بود و طرف دیگر استقرار قدرت استبدادی را هدف خود ساخته بود. اگر دو طرف، هر دو، قدرت می‌طلبیدند، کار بر آقای خمینی آسان می‌شد چنانکه بعد از کودتای خرداد ۱۳۶۰، آسان شد. او میان دو طرف نوعی تعادل برقرار

می‌کرد که موقعیت او را، بعنوان صاحب قدرت کانونی، تحکیم می‌بخشید. با وجود این، نامه‌هایی، در دوره‌ای، کوتاه آمدن بنی صدر در برابر آقای خمینی را گزارش می‌کنند. به تدریج، کوتاه آمدن جای خود را به استقامت می‌دهد. پیش از این، از روش تجربه سخن بمیان آمد. نامه‌ها گزارش می‌کنند که الف- این روش، روشی نیست که به دنبال هر عمل خطا، رهایی کنی و روشی دیگر را در کار آوری. روش وقتی تجربی است که بتوان عمل خطا را جبران کرد و کار را ادامه داد. ب- بخشی از خطاها در روش، مربوط می‌شوند به ناشناخته‌ها و روش تجربه برای اینست که هم ناشناخته‌ها شناخته شوند و هم خطاها تصحیح گردند. خسران ایران بابت ناشناخته ماندن شخصیت آقای خمینی و روحانیان قدرتمدار عظیم شد و به یمن ایستادگی بر سر حق و بکار بردن روش تجربی، این ناشناخته‌ها و ناشناخته‌های دیگر شناخته شدند. بدین خاطر است که خواننده، نامه‌ها را گزارش به ابتلی و تجربه کشاندن مداوم مدعیان می‌یابد. هر نامه کوششی است برای آنکه مخاطب و مدعیان هویت واقعی خویش را آشکار کنند. اما اگر بنی صدر، در برابر خمینی، از ابتدا، کوتاه نمی‌آمد چه وضعی پیش می‌آمد؟

هرچند او در خیانت به امید اشتباه‌های خویش را بر شمرده است و اینک که بعد از تجربه هستیم، روشن است که از لحاظ شخص او نیکوتر روش این بود که با آقای خمینی نیز بر اصل موازنه عدمی رفتار می‌شد، اما پیش از تجربه و در جریان تجربه، عوامل چندی روش بردباری و توأم کردن کوتاه آمدن با فراخواندن به اصول راهنمای انقلاب ایران را بهترین روش می‌نمایانند:

۱- هنوز که هنوز است بسیارند که می‌گویند بنی صدر می‌باید با آقای خمینی نرمش بخرج می‌داد. نامه‌ها به اینگونه کسان گزارش می‌دهد که کوشش فوق بشری بکار رفته است تا آقای خمینی عهد خویش را با اصول راهنمای انقلاب ایران نبرد و به راه قدرت مداری نرود. صمیمیت با او بی‌غش بود. واقعیتی که اینگونه کسان نمی‌دانند و نامه‌ها آنها را از آن آگاه می‌کند، معامله پنهانی با ریگان و بوش بود. بنی صدر یا می‌باید این معامله را امضاء می‌کرد و یا مانع از آن می‌شد که از رهگذر این معامله و جنگ و تصرف ابزارهای قدرت، استبداد وابسته بازسازی شود. بنا بر گزارش این نامه‌ها، بنی صدر تا واپسین روزهای پیش از کودتا نمی‌پذیرفت که شخص خمینی این معامله پنهانی را کارگردانی کرده است. واقعیت دوم که، همزاد و همراه با واقعیت اول، بود این بود که معامله پنهانی بدون استقرار استبداد و استقرار استبداد بدون طولانی کردن جنگ در سود قدرتهای امریکا و انگلستان و اسرائیل، شدنی نبودند. بنا بر این، مسئله مسئله نرمش کردن یا نکردن نبود، بلکه مسئله سازش کردن با استبدادیان یا سازش نکردن با آنها بود. از این رو بود که سخن بنی صدر که از صفای دل و بیانگر همه صمیمت او بود در آقای خمینی اثر نمی‌کرد. هم و غم او این بود که بنی صدر را به «همکاری با دیگران» ناگزیر کند و...

۲- تصویری که بنی صدر از مرجع تقلید در سر داشت و به جای خمینی واقعی، خمینی مجازی یا تصویر مرجع را می‌دید، مانع از آن می‌شد که خمینی را همان که هست ببیند. لذا، او را مصدر احکام قدرت، بخصوص در آنچه به سازش پنهانی با ریگان و بوش و روشهای تخریبی، حتی دست زدن به جنایت و فساد، نمی‌دانست و گزارشهای گویای واقعیت را باور نمی‌کرد. از این، تا زمان از میان رفتن تصویر مجازی، در نامه‌ها، آن خمینی مخاطب است که آزاد از وسوسه قدرتمداری تصور می‌شد. کوتاه آمدنها اینسان توجیه می‌شد که این و آن موضع و این و آن رفتار آقای خمینی ناشی از اطلاع نادرست است. بگذاریم خود به این

نتیجه برسد که موضع یا رفتار او غلط بوده است. نامه‌ها گزارش می‌کنند از زمانی بعد، این توجیه رها شده است. هم بلحاظ نتایجی که روش تجربی ببار آورد و هم بدین خاطر که عقل آزاد بطور مداوم احکام زور فرموده را صادر نمی‌کند. مشاهده مداومت صدور احکام زور از سوی آقای خمینی، سبب شد که در ذهن بنی صدر، سیمای واقعی او جانشین سیمای مجازی شود.

۳- تکرار «اختلاف مصدق و کاشانی» که بنا بر نامه‌ها، یکی از دغدغه‌های خاطر آقای خمینی بود و لزوم پرهیز از آن، اسطوره‌ای بود که تا در ذهن بنی صدر بشکند، زمان برد. تا آن زمان، روش عمومی کوتاه آمدن تا حد ممکن شد. تجربه آموخت که روش بایسته بر حق استوار ایستادن بود. بسا اگر این روش از آغاز اتخاذ می‌شد، مجلس اول و حکومت رجائی، به ترتیبی که تشکیل شدند، تشکیل نمی‌شدند و این دو قوه با آلت فعلهای دیگر مجموعه‌ای را نمی‌ساختند و در اختیار استبدادیان قرار نمی‌گرفتند تا در استقرار استبداد بکارشان برند.

تجاوز عراق به ایران از عوامل استقرار استبداد بعد از انقلاب شد. نه تنها ممکن بود از آن پیشگیری کرد بلکه هر انقلابی در خور این عنوان می‌باید مانع از پیدایش عواملی می‌گشت که زمینه ساز تجاوز خارجی می‌شدند. زیرا بروز جنگ بمعنای آنست که عوامل داخلی و خارجی استقرار استبداد بعد از انقلاب پدیدار شده و هماهنگ بکارند تا دولت را استبدادی بگردانند. از این رو، بنی صدر خطر تجاوز خارجی و جنگ را از علل و دلایل می‌شمرد که او را بر آن داشتند نامزد ریاست جمهوری بگردد. به سخن دیگر، پیش از انتخابات ریاست جمهوری در ۵ بهمن ۱۳۵۸، عوامل داخلی استبداد شکل گرفته و زمینه جنگ خارجی را فراهم آورده بودند. بدین خاطر بود که هدف اصلی نامزد ریاست جمهوری شدن، جلوگیری از استقرار استبداد، «به ترتیب قانونی» بود. از این رو، در مصاحبه‌های که در روزهای پیش از انتخابات بعمل آورد و با گذشت ۲۰ سال از آن، در ایران، در کتابی با عنوان «اولین رئیس جمهور» منتشر شد، انتخاب خود را به ریاست جمهوری این سان توصیف می‌کند:

«پیروزی من در انتخابات ریاست جمهوری به این معنی است که انقلاب ادامه دارد. معنایش اینست که مردمی که انقلاب کردند، نمی‌خواهند به نظامی برگردند که در آن، اقلیتی - به هر عنوان و هر اسمی که روی آن بگذارید- می‌نشینند و به جای ملت تصمیم می‌گیرند، برای ملت کاندیدا درست می‌کنند، برای او مجلس درست می‌کنند، برای او دولت درست می‌کنند و به او تحمیل می‌کنند. معنای (این انتخاب) اینست که دوره این بساط تمام شده است.»

واقعیتی که مردم ایران، چه نسلی که در انقلاب شرکت کرد و خواه «نسل بعد از انقلاب» با آن رویارو هستند، گزارش می‌کند بنی صدر خطر را با دقتی که بیش از آن متصور نبود دیده است. راست بخواهی این خطر ترجمان خطرهای بسیار (گروگانگیری و محور شدن قدرت امریکا در سیاست داخلی و جنگ که وقوع آن را به چشم عقل آزاد می‌دید و نسبت به آن اعلان خطر می‌کرد، روش شدن خشونت در سیاست داخلی و ناچیز شدن صدور انقلاب در صدور ترور و گسترش فسادها و نابسامانیها) بود و شدت خطرهای بنی صدر را بر آن داشت که در اجتماع دوستانش بگوید: نامزد ریاست جمهوری نمی‌شوم. زیرا خطرهای بزرگ هستند و این قانون اساسی امکان مقابله با خطرها را در اختیار رئیس جمهوری نمی‌گذارند. سرانجام، این استدلال که بکام خطرها باید رفت و مانع از استقرار استبداد «قانونی» شد، او را قانع کرد.

نامه‌ها زمینه سازان جنگ را معرفی می‌کند. گرچه راست است که صدام به ایران حمله کرد و، بنا بر اسناد، قول و قرار امریکا و انگلیس با

رژیمهای استبدادی عرب با صدام او را به جنگ با ایران برانگیخت، اما اگر گروه‌گانگیری و محاصره اقتصادی و روش کردن خشونت و متلاشی کردن ارتش و... و دست زدن به یک رشته تحریک‌ها بر ضد رژیم صدام و صدور ترور و... انجام نمی‌شدند، زمینه برای برانگیختن صدام به جنگ با ایران، فراهم نمی‌گشت. نامه‌ها درسی را که از این تجربه باید گرفت، خاطر نشان می‌کنند: ریشه هر مشکل خارجی را در داخل باید جست. چرا که گروه بندیهای قدرتمدار بر آن می‌شوند دولت را استبدادی بگردانند و چون در موقعیتی نیستند که از راه سلطه بر ملت‌های دیگر، به هدف برسند، ناگزیر می‌باید نیروهای محرکه را ویران کنند. چرا که نیروهای محرکه محل عمل می‌خواهند. ایجاد محل عمل، نیاز به بازکردن نظام اجتماعی دارد. باز کردن نظام اجتماعی نیاز به مشارکت بازم بیشتر مردم در مدیریت امور خویش پیدا می‌کند. بکار افتادن نیروهای محرکه در رشد، نه تنها استبداد را ناممکن می‌کند، بلکه مردم سالاریهای نوع غربی را که بر روابط سلطه گر - زیر سلطه بنا شده‌اند، ناگزیر از تحول می‌کند. بدین خاطر است که هم سلطه گر و هم زیر سلطه‌ها و بیشتر زیر سلطه‌ها، اداره نیروهای محرکه و ویران کردن بخشی بزرگ از این نیروها را تصدی می‌کنند تا هم نظام‌های اجتماعی با قدرتمداری سازگار بمانند و هم نظام روابط سلطه گر - زیر سلطه بر جا بماند. از این رو بود که استبدادیان زمینه ساز جنگ شدند و «مواظب باشیم عراق آماده حمله به ایران می‌شود» ها را «ترفند بنی‌صدر برای جلوگیری از تشکیل دولت حزب الله» می‌خواندند و مدعی می‌شدند هیچکس به ایران حمله نخواهد کرد. آقای خمینی نیز با قاطعیت تمام می‌گفت: این «دروغها» گزارش اداره اطلاعات ارتش در باره تدارک رژیم صدام برای حمله به ایران) ساخته ارتشیها برای بریدن پای آخوند از ارتش است!»

خواننده نامه‌ها را شفاف می‌باید و بسا از خود می‌پرسد: چرا، در آنها، نویسنده ملاحظه‌ها را که اهل سیاست رعایت می‌کنند، رعایت نکرده‌است؟ آقای احمد خمینی می‌پنداشت که بنی‌صدر برای تاریخ مدرک می‌سازد. در نامه‌ای، به او خاطر نشان شده است که نامه‌ها برای آن نوشته می‌شوند که تاریخ ایران بعد از انقلاب، تاریخ رشد در آزادی بگردد. راستی اینست که اگر آقای خمینی از راست راه آزادی و استقلال بیرون نمی‌رفت و اصول راهنمای انقلاب ایران به عمل در می‌آمدند، محتوای نامه‌ها و تاریخ ایران نیز دیگر می‌شدند. نامه‌ها شفاف هستند و شهادت می‌دهند امری از امور از آقای خمینی پنهان نشده‌اند. چرا؟ زیرا الف- بنی‌صدر به خمینی که در ذهن داشت و با او یکدل و صمیمی بود نامه می‌نوشت و ب- او را سردسته زد و بند کنندگان با آمریکا و انگلیس برای استقرار استبداد و ادامه جنگ نمی‌دانست. وگرنه، بسیاری از اطلاعات را در نامه‌ها نمی‌آورد و به او نمی‌گفت. ج- از دید اصول راهنمای انقلاب ایران در کار خود و در کاری می‌نگریست که کسی در موقعیت آقای خمینی باید می‌کرد.

از این رو، در نامه‌ها، از آن تبعیض که، تا زمانی، در رفتار علنی بنی‌صدر، بسود آقای خمینی، روا می‌رفت، خبری نیست. خطاهایش به او خاطر نشان می‌شوند. بتدریج که در ذهن بنی‌صدر، شخصیت واقعی خمینی جان‌نشین شخصیتی می‌شود که ساخته ذهن بنی‌صدر بود، صراحت و جسارت در بیان خطاها و سرزنش او بیشتر می‌شود. از این نظر، جای یک نامه خالی است: نامه‌ای که روزی بعد از روز تعطیل روزنامه‌ها، بنی‌صدر به خمینی نوشت. در ۱۷ خرداد ۱۳۶۰ روزنامه‌ها تعطیل شدند. بنی‌صدر به توقیف دستجمعی روزنامه‌ها اعتراضی سخت کرد. آقای خمینی بر ضد او سخن گفت و بنی‌صدر نامه‌ای شدید اللحن به او نوشت و، در آن، خطاهایش را بر شمرد. این همان نامه است که بعد از

خواندندش، آقای خمینی گفت: من دیگر نامه آقای بنی‌صدر را نمی‌خوانم. و اگر خواننده بر آن شود که وضعیت آن روز کشور را، در درون و در رابطه با انیران، چنان که بود، شناسائی کند، نامه‌ها را حاوی نه خورده مسئله‌ها که در بردارنده مسائل و اموری می‌باید که الف - به همه ایرانیان راجعند. ب- به نسل آن روز و به نسل امروز و نسل‌های آینده مربوطند و ج- به روشنی، رویارویی دو خط را، در رابطه با درون ایران و هم در رابطه با دنیای خارج، گزارش می‌کنند: خط استبداد وابسته که با تمام توان مانع از باز شدن نظام اجتماعی و آماده شدن ایران برای تحولی بود که انقلاب ایران، پیشاپیش، وقوع آن را، در جهان، گزارش می‌کرد. در برابرش، خط آزادی و استقلال که وقوع انقلاب ایران را دلیل ورود دو ابر قدرت آن روز، آمریکا و روسیه، به دوره انقباض می‌دید و بر آن بود که، در یک دهه، ایران آزاد و رشد جوئی را آماده باز جستن نقش خویش در جهان کند. این خط اساس کار خویش را بر ورود جهان به عصر سوم، عصر آزادی، قرار داده بود و بی احساس خستگی و یأس، آقای خمینی را به راهی می‌خواند که، اگر ایران در آن می‌شد، می‌توانست در رهبری جهانیان به عصر آزادی و رشد، شرکت جوید.

از این رو، نامه‌ها سندهای ماندگاری هستند که ورود در آزمایش و ابتلی را گزارش می‌کنند و حاصل پس پرارزشی را که، این ابتلی از لحاظ ناشناخته را شناساندن، بیار آورد، در اختیار ایرانیان، نسل بعد از نسل، قرار می‌دهند: انتشار گزارش‌های روزانه رئیس جمهوری به مردم، کارنامه، آغاز تردید در یکی بودن واقعیت (= آقای خمینی و روحانیان قدرتمدار) با تصویر ذهنی ساخته ضوابط ذهنی (= آقای خمینی مرجع تقلید و عارف و نسبت به قدرت لاقید و نفوذناپذیر) بود. نامه‌ها نیز گزارش می‌کنند که، در آغاز، مخاطب، آقای خمینی، همان تصویر ذهنی، بی نقص است. اما به تدریج که پرده پندار دریده می‌شود، نامه‌ها آزمون نامه می‌شوند. هدف نامه‌ها (و کارنامه‌های روزانه و مصاحبه‌ها و سخنرانیها) ناگزیر کردن آقای خمینی و دستیاران او به شناساندن خویش، آنطور که بودند، می‌شود. کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به نسل بنی‌صدر آموخته بود که ناشناخته‌ها تا کجا می‌توانند برای استقلال کشور و برای آزادی مردم و رشدشان، خطرناک باشند. الا اینکه مقام مرجعیت را مصون از هوی، خاصه هوی قدرت گمان می‌برد. به فکر این نسل خطور نیز نمی‌کرد که آقای خمینی خط سیاسی امثال بهبهانی و قوام السلطنه و رزم آرا را (خاطرات مهدی حائری یزدی، فقیه و استاد فلسفه اسلامی صص ۹۵ و ۹۶) می‌داشته است. او که در اعلامیه مرحوم دکتر سنجابی، کلمه استقلال را که از قلم افتاده بود، در حاشیه قید می‌کرد و می‌خواست آقای دکتر سنجابی، متن را دوباره بنویسد و کلمه استقلال را در کنار آزادی بیاورد، همان کس بوده است که آن مشی سیاسی را می‌داشته است؟ می‌توان گفت تحولی بنیادی کرده است. راستی اینست که بنی‌صدر سخت بر این باور بود که آقای خمینی اسلام از خود بیگانه در بیان قدرت را رها کرده و اسلام بمتابه بیان آزادی را پذیرفته است. از این نظر، سخت شادان بود و راه نوگردانی دینی بمعنای بازگرداندن اسلام به بیان آزادی را هموار می‌یافت. انتظارش این بود که آقای خمینی به استقرار در کانون قدرت تن ندهد و مبشر اسلام بمتابه بیان آزادی نزد مردم مسلمان در ایران و جهان بماند. اما بی تابی آقای خمینی، در استقرار در کانون قدرت، پرده پندار بنی‌صدر و همکاران او را درید: اصرار آقای خمینی بر اینکه انقلاب اسلامی ایران هیچ پیشینه تاریخی ندارد و تقلایش برای اینکه انقلاب مبدأ تاریخ بگردد، از دید بسیاری حسادت با دکتر مصدق تصور می‌شد. اما امروز که، به یمن ابتلی، هویتها شناخته شده‌اند و اکتبر سورپرایز و ایران گیتها و... از پرده بیرون افتاده‌اند و سوابق استبدادیان آشکار گشته‌اند، جای تردید

باقی نمانده است که صورت قدرت هر چه باشد، محتوای آن یکی است و از احکام معینی پیروی می‌کند. چنانکه استبداد رضا خان و فرزند او، به زدودن دوران اسلامی تاریخ ایران و تعیین «تاریخ شاهنشاهی» بسنده نمی‌کردند. اصرار داشتند که تاریخ ایران قدیم، با «شاهنشاهی پهلوی»، پایان می‌یابد و «ایران نوین» با «شاهنشاهی پهلوی» آغاز می‌شود. خمینی، همانند پهلوی‌ها، بر آن بود که بر رود روانی که تاریخ است، سد بزند و بسا آن را بخشکند و تاریخ را از خود شروع کند. قدرتمدارها بدین کار نیاز داشتند هم برای آنکه گذشته برجای نماند و هم برای آنکه تاریخ را از خود آغاز کنند تا حافظه تاریخی محک عملکرد آنها نشود و به این محک، محک تجربه تاریخ، همه روز، سنجیده نشوند. نامه‌ها، همراه با کارنامه و... بر پایه این واقعیت انشاء می‌شده‌اند که بر رود پر پنهانی تاریخ نمی‌توان سد زد و آن را خشکاند. بنا بر این، برغم تقلای نقاشان در خدمت استبداد در پوشاندن هویت انسانهای آزاده با پلیدیها و آراستن هویت قدرتمدارها با رنگ لعابها، آن و این هویت‌ها، در بستر تاریخ شسته می‌شوند و هویت‌های واقعی آنان و اینان نمایان می‌گردند. و جای هرکس و هر گروه، در تاریخ، در همین بستر معین می‌شود. بنا بر این، رویارویی یکی است و آن رویارویی خط استقلال و آزادی با خط استبداد و وابستگی است. امروز که «دوب شدگان در ولایت مطلقه فقیه» نیز ناگزیر می‌شوند، با مراجعه به پیش از انقلاب، به تاریخ، هویت خویش را آشکار کنند، اهمیت کوششی که در دوران ریاست جمهوری منتخب مردم ایران بکار رفته است، بر همگان آشکار می‌شود.

اینک که رود تاریخ سد سازان را با خود برده است، جامعه ایرانی، نسل امروز می‌باید نیک دریابد چرا برای کشور خطرناک‌تر از ناشناخته نیستند و ابتلای اجتماعی، یا ناگزیر کردن مدعی به ورود به آزمایشی اجتماعی که، در آن، ناشناخته خویشتن را می‌شناساند، تا کجا مهم است و خدمت کسانی که تن به خطر وارد کردن مدعی به ابتلی می‌دهند، چه اندازه بزرگ است. در صورتی که نسل امروز، از تکرار خود سپردن به ناشناخته‌ها باز ایستد و این عیب اجتماعی بزرگ را در خود رفع کند، راه رشد در آزادی را برای نسل‌های آینده هموار کرده است.

از جمله پرسشها که پیش و در جریان ورود به ابتلی، ذهن را به خود مشغول می‌داشت، این بود: کسی که آزادی و استقلال و رشد را هدف می‌کند و اسلام را بیان این اصول و فراخوان انسان به معنویت بی‌کران می‌داند، از چه رو، بدون استثناء - عبور از بحران آقای هاشمی رفسنجانی نیز سندی است بر این واقعیت که آقای خمینی بدون استثناء جانب استبدادیان را می‌گرفته است - جانب استبدادیان را می‌گیرد؟ ورود در ابتلی، از جمله برای یافتن پاسخ این پرسش بود. حاصل تجربه بخصوص بکار روحانیان جوان می‌آید. زیرا به آنها امکان می‌دهد در اصل راهنمای عقل خویش بازنگردند تا اگر آن را ثنویت تک محوری یافتند، در تغییر آن به توحید، (= موازنه عدمی) بکوشند. وگرنه، جز قدرت (= زور) را اصیل نخواهند شمرد و خدای را در قدرت (= زور) ناچیز خواهند کرد. وقتی ابتلی مسلم کرد که اصل راهنمای عقل آقای خمینی ثنویت تک محوری است، حتی بدون اطلاع از سابقه سیاسی او (موافقت با خط بهبهانی و کودتای ۲۸ مرداد و از این کودتا به «سیلی خوردن مصدق از اسلام» تعبیر کردن و...)، دانسته شد چرا با وجود اینکه دین جز عهد نیست و بیان انقلاب که، در نوفل لوشاتو، او اظهار کرد و عهد او با مردم ایران، آنهم با حضور و شهادت جهانبان، بود، گفت و، به تکرار، که «آن حرفها را از راه مصلحت زده است و خود را به آنها متعهد نمی‌داند». در حقیقت، ثنویت تک محوری را اصل راهنما کردن، قدرت را اصیل شناختن و، با آن، اینهمانی جستن است. کسی که بر این اصل راهنما می‌اندیشد و عمل

می‌کند، حاکم بر جهان را قدرت می‌داند. بنا بر این، هم به سازش پنهانی (اکتبر سورپرایز و ایران گیتها) تن می‌دهد و هم خشونت را روش می‌کند و هم میان قدرت، ولو به شرط ادامه جنگ در سود امریکا و انگلیس و اسرائیل، و وطن و نسلی که در جنگ ۸ ساله قربانی شد و نسلهای آینده که می‌باید عواقب آن را تحمل کنند، قدرت را بر می‌گزیند. این تجربه، به نسلها که از پس یکدیگر می‌آیند، بشرط آنکه هر نسل نخواهد آزموده را بیازماید، می‌آموزد که آزادی و قدرت دو اصل راهنما دارند. مدعی نه با ورد زبان کردن آزادی و استقلال که به اصل راهنمای پندار و گفتار و کردار او، با خطر وارد شدن خود و وارد کردن او به ابتلی، باید شناخت و شناساند.

اما ابتلی، به مجازها و ناواقعیتها، شدنی نیست. به واقعیتها شدنی است: نامه‌ها خواننده را آگاه می‌کنند که برای استبدادیان، زمان و مکان، زمان و مکان واقعیت نیستند. زمان و مکان قدرت هستند. همانطور که تاریخ از «رهبری خمینی» آغاز می‌شد، آینده‌ای واقعیتی که ایران و مردم ایران بودند نیز وجود نداشت. آینده این رهبری وجود داشت. بدین خاطر بود که شعارشان «نیمی از کشور برود بهتر از آنست که بنی‌صدر پیروز شود» بود. رابطه انسان با وطن می‌باید قطع می‌شد تا رابطه با رهبر جای آن را بگیرد. اسلام، دین حقی که انسان حق دارد آن را بپذیرد و، بنا بر این، اسلام روشی است برای زیست انسان در رشد کردن و آزاد شدن، ذهنیتی می‌شد و شده‌است که هیچ نه معلوم فردا همان باشد که امروز است. و این امر که هرکس حق دارد در برابر تجاوز به باور خویش، از آن دفاع کند، به امر ذهنی بریده از واقعیتی که «اسلام عزیز» (= احکام ضد و نقیض رهبر) است جای می‌سپرد و سپرده است: انسان در برابر اسلام، یعنی همان ذهنیت «رهبر» که در احکام متناقض بروز می‌کرد، فاقد ارزش بود و هست. این بی ارزش وقتی ارزش پیدا می‌کرد که در راه «اسلام عزیز» جان می‌داد. به شهادت نامه‌ها، همواره تقابل، تقابل واقعیت با مجاز بود. چنانکه امروز نیز رابطه جانبداران آزادی با استبدادیان، رابطه واقعیت با مجاز است. در حقیقت، قدرت فرآورده حاکم کردن مجاز بر واقعیت است. پس، در هر نزاع، زورگو از صاحب حق، با تقابل واقعیت به مجاز و ساخته ذهنی شناخته می‌شود. برای مثال، گزارش اداره اطلاعات ستاد ارتش در باره آماده شدن عراق برای حمله به ایران و متمرکز کردن قوای خویش در مرزهای کشور (واقعیت)، با این حکم (مجاز ساخته ذهن آقای خمینی) که «هیچکس به ایران حمله نمی‌کند»، با عدم برابر می‌شد! یا رأی و نظر مردم این است (واقعیت) با این حکم (مجاز) که مردم رأی ندارند و هرکس شعار بدهد آنها می‌گویند: الله اکبر، پوچ می‌گشت. جای شگفتی نیز نیست. چرا که در تمامی بیان‌های قدرت، اصل بر حاکمیت ظاهر بر باطن، شکل بر محتوی و ذهن بر عین (= واقعیت) است. اندازه این حاکمیت، میزان از خود بیگانه شدن هر دین یا مرام را، در بیان قدرت، بدست می‌دهد. منطق صوری کارش نادیدن محتوی - آن سان که اصحاب دیالکتیک پنداشته‌اند - نیست. بلکه کارش پوشاندن یک عمل است: حاکم کردن ذهن بر عین و، در پرده صدمت، واقعیت ناسازگار با قدرت را با مجاز سازگار با قدرت جانشین کردن است. اینک بر حوزه‌های دینی است که از تجربه ولایت فقیه درس بگیرند و دریابند که دنیای ذهنی را جانشین دنیای واقعی کردن و خویشتن را در آن زندانی ساختن و قدرت طلبی را روش کردن و از این واقعیت غافل شدن که قدرت صالح وجود ندارد و برای خود رسالت قائل شدن که گویا باید «قدرت صالح» تحصیل کرد و، بدان، انسان‌ها را به «اسلام ناب محمدی» در آورد، به سخن دیگر، قالب زدن انسانها، بیانگر طرز فکر استبداد فراگیر است. ارسطو که فلسفه او ترجمان ثنویت تک محوری است و بر این اصل،

ولایت مطلقه «فانونگزار» را وضع کرد، جز نخبگان، بقیه انسانها را به حیوانها ملحق می‌کرد. پس روشی که ساخت برای تنظیم رابطه صاحب ولایت مطلقه با انسانهایی است که می‌باید چون حیوان، به قالب دست ساخته نخیه‌ها، شکل گیرند.

پس، بیهوده نیست که از لحاظ بسته و باز بودن فضای اندیشه و عمل و بسته ماندن یا باز شدن نظام اجتماعی، نامه‌ها گزارشگر تقابل دو خط هستند: خط استبداد و وابستگی روزانه زور بکار می‌برد تا فضای اندیشه و عمل را شتابان ببندد. با برقرار کردن سانسورها بر آن بود که جریان اطلاع‌ها و جریان اندیشه‌ها را قطع کند. تعطیل دانشگاهها، تعطیل روزنامه‌ها، تعطیل بحثهای آزاد، تعطیل سازمانهای سیاسی و تصرف صدا و سیما و تبدیلیشان به ابزار قطع جریانهای آزاد اطلاع‌ها و اندیشه‌ها.

در برابر، خط آزادی و استقلال کار خویش را به اعتراض به سانسورها و تجاوزها به آزادیها محدود نمی‌کرد. با استفاده از امکانات و با ایجاد فرصتها، سانسورها را بی اثر می‌گرداند و دو جریان، یکی جریان اندیشه‌ها و دیگری جریان اطلاع‌ها را بر قرار می‌ساخت. آقای خمینی ناگزیر شد دو طرف را از سخن گفتن در اجتماعها منع کند. در حقیقت، هم او می‌دانست قربانی ممنوعیت بنی‌صدر است و هم، در عمل، دستیاران او در استقرار استبداد، مجلس و منبر و صدا و سیما و روزنامه‌ها را در اختیار داشتند و، در اجتماعها، سخن می‌گفتند. اما خط آزادی و استقلال این ممنوعیت را عذر سکوت نکرد. بنی‌صدر به میان مردم می‌رفت و آنها را به سخن گفتن بر می‌انگیخت. دوستان او نیز بر فعالیت خویش می‌افزودند. چنان شد که «رادیو بازار» بنی‌صدر بر دستگاه تبلیغاتی عظیم استبدادبان پیروز شد. کار به توقیف دستجمعی روزنامه‌ها و، به دنبال آن، کودتا کشید. در نامه‌ها، به «نگوئید و ننویسید»ها، اعتراض می‌شود. اما عمده اعتراض به فراگیر کردن خشونت و ویرانگریها است:

قدرت که از جمله فرآورده مجاز است جز از راه ویرانگری به سازگار کردن واقعیت با تمرکز و تکاثر خود، موفق نمی‌شود. از این رو است که استبدادها، وقتی هم دم از سازندگی می‌زنند، اگر ده برابر آنچه می‌سازند، ویرانی بیار آورند، کم‌ترین ویرانگری را بیار آورده اند. البته بشرط آنکه ساخته آنها بکار رشد بیاید. چرا که ساخته‌های استبدادها اغلب موانع رشد می‌شوند. شعار استبدادبان «نباید گذاشت بنی‌صدر در هیچ کاری موفق شود» بود. نامه‌ها شهادت می‌دهند که تخریب، روش همگانی استبدادبان بوده است. نه تنها تخریب همه امکاناتی جامعه جوان برای برخوردار شدن از جریانهای اندیشه‌ها و اطلاع‌ها و، بدان‌ها، رشد کردن، که ویرانگری در همه قلمروها: زمینه سازی برای جنگ و پس از آن، نعمت خواندن جنگ و کودتا کردن به قصد ادامه دادن به جنگ برای استقرار استبداد، با چماق «اقتصاد مال خر است» مانع بازسازی اقتصاد مستقل شدن، تقدیس خشونت و ناچیز کردن دین در خشونت - که هنوز دنیای اسلام در آتش تقدیس خشونت می‌سوزد - به قصد بیرون کردن مردمی از صحنه که، با شرکت همگانی در انقلاب، جهان را وارد عصر جدید، عصر آزادی، کردند و جانشین کردن مردم با گروه‌های زورپرست، روش کردن ترور در درون و بیرون مرزها، تقسیم جامعه به «مکتبی» و «غیر مکتبی» و «بی تفاوت» و «ضد مکتبی» و حاکم کردن «مکتبی»، یعنی اقلیت ناچیز زور پرست (۳ تا ۵ درصد جامعه) بر مردم.

اما حاکم کردن مجاز بر واقعیت، بدون مقدم و حاکم کردن مصلحت بر حق و حقیقت، میسر نمی‌شود. زبان قدرت، زبان دروغ و روش قدرت، مصلحت را جانشین حق کردن و بکار بردن است. نامه‌ها تقابل مداوم دو

زبان و دو روش و دو هدف را گزارش می‌کنند: یک طرف زور می‌گوید، به جای اطلاع گزارشگر امر یا امور واقع، دروغ می‌سازد. یعنی واقعیت را با دروغ می‌پوشاند تا قدرت کانونی (خمینی) آن را، از دیدگاه قدرت، ببیند. اما آقای خمینی راست را نمی‌پذیرد و دروغ را می‌پذیرد. هر بار هم که پوشش دروغ دریده می‌شود و حق نمایان می‌گردد و محلی برای حاشا باقی نمی‌ماند، روش پیشنهادی آقای خمینی، مصلحت بیرون از حق و ناسازگار با حق است. از این نظر، نامه‌ها اسنادی هستند که از جمله، روش رویارویی پیروز با قدرتمداران را می‌آموزند: الف - ایستادن بر مدار حق و جدا نشدن از حق، در دراز مدت، آزادی جوی راه، اگر هم تنها باشد، بر انبوه زورپرستان، پیروز می‌کند. ب - زورپرست بر حق نیست که می‌ایستد، حق را فدای قدرت جوئی می‌کند. بنا بر این، عمل به حق نمی‌کند. عمل سیاسی او خالی از حق است. در قول، ممکن است به حق رجوع کند. اما نه برای اینکه حق به عمل درآید بلکه برای پوشاندن مراد باطل او که رسیدن به قدرت است. پس، وقتی آقای خمینی می‌گوید: آنچه در فرانسه گفته است از راه مصلحت بوده است، اعتراف می‌کند همان روش را بکار برده است که هر زورمداری بکار می‌برد. نامه‌ها جبران اشتباهی را گزارش می‌کنند که پیش و در دوران انقلاب، انجام گرفته بود: هر بار که زورمدار حق را دست آویز می‌کند، باید از او خواست به حق عمل کند و یا او را در موقعیتی گذاشت که ناگزیر یا به حق عمل کند و یا بر همگان آشکار شود زورپرست از برزبان آوردن حق، جز ارضای خواست قدرت و نقض حقی که دست آویز کرده است، مرادی ندارد. بدین قرار، نامه‌ها سندهای ماندگار هستند که همواره روش آزمودن مدعی را به حق و نیز روش پیروز کردن حق بر قدرت را در اختیار انسانهای شجاعی می‌گذارند که توانائی خویش را در آشکار کردن هویت هر مدعی، از راه عمل به حق و دفاع از حق، بکار می‌برند.

و خواننده، در نامه‌ها، نویسنده را در موضع دفاع و استبدادبان را در موضع حمله می‌یابد. بسا از خود می‌پرسد: چرا جانبدار آزادی و استقلال و رشد حمله نمی‌کرده و اجازه می‌داده زورپرستان حمله کنند و او، نزد خمینی، از موضع خویش، دفاع می‌کرده است. اما اگر دقت تأمل را بیشتر کند، مشاهده می‌کند، در عرصه مردم کشور و در پهنه تاریخ، آنها که در خط آزادی و استقلال بوده‌اند، در شناساندن اندیشه راهنمای استبداد فراگیر و روشهای استبدادبان که مجموعه‌ای از جنایت و خیانت و فساد بوده‌اند، کوششی کرده‌اند که پیش از آن انجام نگرفته بود. این کوشش پیش از آن انجام نگرفته بود، بدین دلیل که اگر بعمل آمده بود، استبدادبانی از این نوع شناخته شده و ایران گرفتار استبداد «ملاتاریا» - به قول آقای هادی غفاری - نمی‌گشت. بدین قرار، عمل به حق و دفاع از حق که درسی بزرگ از درسهای استبداد است که بکار بردنشان پیروزی بر زورپرستان را میسر می‌کنند، نه تنها انسان آزاد را از حمله به حقوق دیگری باز می‌دارد بلکه او را به دفاع از حقوق دیگری، ولو زور پرست، موظف می‌کند. به سخن دیگر، عمل به حق با دفاع از حق همراه است. پس دفاعی که خواننده مشاهده می‌کند، دفاع از حق است. این دفاع، کارسازترین حمله به متجاوز به حق است. چرا که از جمله، تشخیص دو رهبری را از یکدیگر میسر می‌کند: کسی که می‌گفت: ولایت با جمهور مردم است، وقتی در برابر پیشنهاد مراجعه به آرای عمومی قرار گرفت (وسیله ابراز ولایت جمهور مردم)، هم از بیم آنکه مبادا اکثریت مردم کشور جانب منتخب خود را بگیرند و هم و بسا بیشتر بدین خاطر که «فصل الخطاب» - به قول ذوب شدگان در ولایت مطلقه فقیه - جمهور مردم می‌شدند و نه او، درونی را که تمام عمر پنهان می‌کرد، آشکار کرد و گفت: «۳۵ میلیون بگویند بله من میگویم نه».

بدین قرار، نامه‌ها گزارشگر رویارویی دو رهبری هستند: رهبری به نمایندگی قدرت که برای مردم نقشی جز اطاعت نمی‌شناسد و برای مردم مطیع، نیز، محل عملی جز بکار رفتن، بمتابۀ نیروی ویرانگر، نمی‌شناسد. پس اتفاقی نیست که در ولایت مطلقه آقای خمینی و جانشین او، مردمی که تکلیف خویش را اطاعت شناخته‌اند، جز بمتابۀ زور بکار نرفته‌اند. بیان راهنما، بیان استبداد از نوع استبداد فراگیر است. جز این نیز نمی‌توانست باشد. چرا که هیچ بیان دیگری با ولایت مطلقه سازگار نمی‌شود. ایران امروز و ایران فردا، بازشناسی بیان استبداد فراگیر را از اسلام، حتی «اسلام فیضیه» - به قول آقای هاشمی رفسنجانی-، از کسانی دارد که اسلام بمتابۀ بیان آزادی را باز یافتند، خطر ورود در ابتدای اجتماعی را پذیرفتند و ماهیت استبدادیان و بیان استبداد فراگیرشان را آشکار کردند. با صمیمیت تمام، آئینه ماهیت نما را در برابر استبدادیان گرفتند تا مگر خود را بشناسند و از بیگانگی با فطرت آزاد و یگانگی با قدرت ویرانگر، به یگانگی با فطرت آزاد خویش باز آیند. به آنها، پیوسته، یادآور شدند که ولایتی که از آن دم می‌زنید، از آن شما نیست. شما نگویند بخت‌ترین‌ها هستید. زیرا ولایت از آن قدرت (= زور) است و شما غلامان حلقه بگوش قدرت بیش نیستید. حتی جرأت تردید در اجرای اوامر قدرت را، اگر هم شنیع‌ترین جنایت، یا بزرگ‌ترین خیانت و یا فراگیرترین فسادها باشد، ندارید. و زمان شهادت داد که مرتکب شنیع‌ترین جنایتها و بزرگ‌ترین خیانتها و فراگیرترین فسادها شدند.

و نامه‌ها خواننده را از خاصه‌های آن رهبری، رهبری بر خط آزادی و استقلال، رهبری با شرکت جمهور مردم، رهبری با اندیشه راهنمایی که بیان آزادی است و با روشی که آزادی است و جمهور مردم را در وسیله زور در دست مستبد ناچیز نمی‌کند و راهبر خویش در راست راه رشد می‌شناسد و می‌کند و امامت را استعداد رهبری می‌داند که جمهور انسانها از آن برخوردارند، آگاه می‌کند. انسانی که از آزادی خویش غافل نشود، از این استعداد نیز غافل نمی‌شود. جامعه‌ای از انسانها که این استعداد را بکار می‌اندازند، استعدادهای خویش و نیروهای محرکه در اختیار را در رشد بکار می‌اندازند. امامت آن نوع رهبری رشد است که آدمیان پندار و گفتار و کردار خویش را از خاصه‌های حق برخوردار می‌کنند.

تا مگر ایرانیان استعداد رهبری خویش را به یاد آورند و بکار اندازند. انقلاب موعود این انقلاب است.

ابوالحسن بنی صدر
پاریس ۱۳۸۴

نامه به آقای خمینی
۱۶ اردیبهشت ۱۳۵۹

حضور مبارک حضرت آیت الله العظمی امام خمینی رهبر انقلاب اسلامی ایران دامت ظلّه العالی
نظر به اوضاع کشور و بمنظور مقابله قاطع با توطئه‌ها و حوادث، ضرور دید، بر اساس گفتگوهای مفصلی که حاج احمد آقا به عرض می‌رسانند، خواهان موافقت با سه امر زیر بشوم:

- ۱- انتخاب نخست وزیر با تصویب امام
- ۲- قوای انتظامی در اختیار باشند و به دستور عمل کنند.
- ۳- دستگاههای تبلیغاتی باید برخلاف مصالح کشور و مخالف سیاست جمهوری اسلامی نباشد و آزادی آنان در حدود قوانین اسلامی باید مراعات شود.

اطمینان می‌دهد که با وجود همه مشکلات، در صورتی که وسائل کار در دسترس و به اختیار باشند، هیچگونه خطری متوجه انقلاب اسلامی و کشور عزیز نخواهد شد.

ابوالحسن بنی صدر
۵۹/۲/۱۶

آقای خمینی زیر این سه خواست نوشت: «با پیشنهاد رئیس جمهوری موافقت شد.»

توضیح:

توضیح زیر را درباره این نامه که از نظر تاریخ ایران بسیار مهم است، از انقلاب اسلامی شماره ۵۸۷ (۲۵ بهمن تا ۱۱ اسفند ۱۳۸۲) نقل می‌کنیم:

کیهان، ارگان سازمان ترور مصاحبه ای با هاشمی رفسنجانی بعمل آورده است که، در آن، موضوع اصلی پرسش و پاسخ، بنی صدر است. برغم گستاخی هاشمی رفسنجانی در دروغگوئی، پاسخهای او به پرسشها، اعتراف به این واقعیتها است:

- دو خط، یکی خط آزادی و استقلال و دیگری خطی که خمینی و امثال او در آن بوده‌اند، رویارو بوده‌اند: او می‌گوید بنی صدر با امام مسئله داشت. با «اسلام فیضیه» مخالف بود و...

- دو دیدگاه، وجود می‌داشته است: دیدگاهی که اصل را بر اطاعت (از امام) گذاشته بود و دیدگاهی که با این اصل مخالف بوده است. عقل قدرتمندار او را تخریب و بر حقانیت راه و رسم بنی صدر اعتراف می‌کند. زیرا کسی که اصل را بر اطاعت می‌گذارد، به قدرت اصالت می‌دهد و کسی که بنا بر اطاعت نمی‌گذارد، بنا بر آزادی و حقوق و مسئولیت انسان می‌گذارد.

- در همان حال که خود را عاشق خمینی می‌نمایاند، همه مسئولیتها را هم بگردن او می‌اندازد. در همان حال که می‌گوید او القاء پذیر نبود، هم به خود می‌بالد که دائم او را بر ضد بنی صدر تحریک می‌کرده است و هم اعتراف می‌کند خمینی نسبت به بهشتی بدبین بوده است و این بدبینی را در او القاء کرده بودند. باز عقل قدرتمندار او نگذاشته است توجه کند که خمینی را دارد کسی معرفی می‌کند که با قدرت اینهمانی جسته بود. چرا که جز چنین کسی قربانی القاء های ضد و نقیض نمی‌شود.

- در همان حال که می‌گوید حمله عراق به ایران را امریکا تدارک دیده بود، اعتراف می‌کند که جنگ قابل پیشگیری بوده است. هرچند این اعتراف را بدان خاطر می‌کند که تا بگوید مسئولیت با بنی صدر بوده است و او باید بگوید چرا جلو جنگ گرفته نشد، اما این اعتراف واجد اهمیتی تعیین کننده است. زیرا اینک دیگر چشم و گوش بسته ترین مأموران ملاتاریا نیز نمی‌توانند نپرسند: «امام» و این آقایان که - بنا بر همین مصاحبه نیز - به امور جزئی آنها حساسیت نشان می‌داده‌اند، چطور در مسئله به این بزرگی که یک نسل ایرانی را نفله کرد و به قول حضرات، ۱۰۰۰ میلیارد دلار خسارت ببار آورد، بی توجه و بی اعتناء بوده‌اند و امروز، خود را به این قانع می‌کنند که بنی صدر باید جواب بدهد. پنداری نه بنی صدر خیانت به امید را نوشته است، نه توطئه آیه الله ها را نوشته است و نه دهها مصاحبه کرده است و نه درس تجربه را نوشته است و نه حمید احمدی تحقیقی را انجام داده است که قسمتی مهم از آن در باره جنگ است. نه کارنامه ای در کار بوده و نه بنی صدر به خمینی نامه‌ها نوشته و نه حتی از دلایل نامزد ریاست جمهوری کردن خود را،

خطر تجاوز عراق و جنگ دانسته است و نه دار و دسته خمینی زمینه ساز جنگ بوده اند.

بهر رو، از پاسخهای او، قسمتی را می آوریم که مربوط می شود به تصرف مجلس اول توسط ملاتاریا و راهنمایی او است برای تصرف مجلس هفتم، کیهان می پرسد و هاشمی رفسنجانی پاسخ می دهد:

- کیهان: از نظر ما فصل اول گفت و گو تمام است. می ماند جمع بندی شما از وقایع مقطع اول انقلاب (پیروزی انقلاب تا حاکمیت یکپارچه خط امام) می خواهیم در ضمن جمع بندی نکاتی را که تا بحال در جایی نگفته اید، بفرمایید. ممکن است در خصوص این دوره نکاتی در ذهن شما باشد که لازم می دانید پس از ۲۵ سال با مردم در میان بگذارید. چه کارهایی می شد کرد و غفلت شد؟ چه کارهایی بود که می توانستیم نکنیم و انجام دادیم؟

- هاشمی رفسنجانی: خیلی چیزهاست که الان گفتن آنها را مصلحت نمی دانم. نگفته ای که فعلاً باید بگویم، ندارم. اگر کسی به صورت موردی مطلبی را بپرسد و یادم بیاید می گویم. اما جمع بندی من این است که وقتی به مقطع انتخابات ریاست جمهوری می رسیدم، به نظر می رسید جریانهای دست اندرکار در تلاش بودند که نیروهای خط امام را از میدان بیرون کنند. نیروهای خوب لیبرال هم حداقل به این فکر می کردند که نگذارند حزب جمهوری اسلامی و دوستان شهید بهشتی بر مسند امور باشند. برای خودشان حالت انحصاری می خواستند. نتیجه این شد که نامزد ما را در انتخابات ریاست جمهوری کنار گذاشتند. واقعاً بنی صدر ظرفیت نداشت که از موقعیت پیش آمده استفاده درستی بکند. چون ما تصمیم گرفته بودیم با بنی صدر کار کنیم. بالاخره رئیس جمهور شده بود. نمونه هایی داریم که چقدر کار می کردیم تا بین ما دعوا نشود ولی بنی صدر در درجه اول با امام اختلاف نظرهای زیادی داشت. تا حدودی ظاهر را حفظ می کرد ولی در فکرش خیلی از کارهای امام را قبول نداشت. این مسایل کم کم در گفته ها و نوشته هایش بروز کرد. عمده اعتراضات ما به بنی صدر هم بر سر این مسایل بود. اینکه به حزب جمهوری یا به افرادی از ما چیزهایی بگوید، برای ما مهم نبود. مسئله اصلی ما این بود که بنی صدر نظام را به طرف دیگری می برد و برای این هدف برنامه ریزی داشت. این مسایل را با امام مطرح می کردیم و انتظار داشتیم امام در این مسایل به ما اعتماد کنند. شاید امام فکر می کردند می توانند بنی صدر را اصلاح کنند، به ما می گفتند شما سعی کنید با او کار کنید. امام مدتی روی این مسئله کار کردند. دنبال این بودند که نگذارند مسئله به اینجا برسد. در عمل، ما در میدان درگیر بودیم و امام این درگیری را نداشتند و عمده کار عملی ایشان در حد پیغام دادن به بنی صدر بود که مثلاً منافقین و اعضای جبهه ملی در اطراف شما نباشند و مصدق را این قدر بزرگ نکن و سعی کن اسلام محور کار باشد. حرف های امام به بنی صدر مبنایی بود. حتماً چیزهایی هم بود که به ما نمی گفتند. دلشان نمی خواست درگیری های ما را تیز کنند و به ما حربه بدهند. نمونه هایی بود که گاهی احمدآقا به ما می گفتند و من هم کمابیش در خاطرات خودم آورده ام که خیلی مختصر است. کم کم بنی صدر خودش را نشان داد و امام هم قانع شدند. این برای ما خیلی مهم بود. دوستانی که از ما جدا می شدند، برای ما آن قدر اهمیت نداشتند. می توانستیم این عده را برگردانیم. قانع کردن امام برای ما مهم بود که خودشان به تدریج قانع شدند. متن میثاقها را دیدند و اظهارات بنی صدر را شنیدند. دستور داده بودند منافقین از اطرافش بروند که قبول نکرده بود. دستور داده بود مصدق را این قدر بزرگ نکن که قبول نکرده بود. به علاوه گاهی به محتوای اسلامی حرفهای ما اعتراض می کرد. بعضی از

دوستان که به خطرات بنی صدر واقف شده بودند. هرچند از ما جدا شده بودند، ولی خیلی زود برگشتند و ما در انتخابات مجلس پیروز شدیم (۱). بعد از پیروزی ما در مجلس تضاد واقعی نمایان شد که عمده تاً خدمت امام می گفتیم. از همان لحظه اول در مجلس تضادهایی نمایان شد که غیرقابل حل بنظر می آمد. بنی صدر بعد از تشکیل مجلس توطئه عجیب و غریبی کرده بود. می خواست قبل از دولت منبعث از مجلس یک دولت موقت تشکیل دهد و به تصویب امام برساند تا به وسیله آن دولت بتواند از تصمیمات مجلس جلوگیری کند. نامه ای به امام نوشته بود و امام هم موافقت کرده بودند. چند روز به رسمی شدن مجلس مانده بود. فکر می کنم اوایل خرداد بود. من، شهید رجایی، آیت الله خامنه ای و دیگران نشستیم و جلسه گرفتیم که منظور از این کار چیست؟ دولت شورای انقلاب داشت کار می کرد و چند روزی هم به رسمیت مجلس بیشتر نمانده بود. تازه بنی صدر رئیس شورای انقلاب بود. گفتیم: چه نیازی به دولت جدید است؟ به امام گفتیم این خطرناک است. تا بخواهند تشکیل دهند، دوره آنها تمام می شود. می خواهند چه کار کنند؟ مجلس هم عصبانی شده بود. نمایندگان اعتراضات شدیدی کرده بودند. امام پذیرفتند. این یکی از مواردی است که گفتیم امام ضمن قاطعیت، حق پذیر بودند. امضاء داده بودند، ولی امضای خود را پس گرفتند. به این طریق اولین توطئه بنی صدر خنثی شد (۲). بعد به مجلس رسیدیم. فکر می کرد مجلس باید در اختیار او باشد. منطقی این بود که ۱۱ میلیون رأی دارد و مجلسی ها رأی کمتری دارند. آرای فردی نمایندگان را در حوزه های انتخابیه شان حساب می کرد. مجموعه را حساب نمی کرد. با این مغالطه می گفت مجلس باید تابع من باشد (۳).

- کیهان: ظاهراً نظرسنجی کرده بود که بیش از ۵۰ درصد با من و کمتر از ۴۰ درصد با امام هستند!

- هاشمی رفسنجانی: آمار نظرسنجی او بیشتر بود. به «اریک رولو» گفته بود کلاً ۷۵ درصد مردم، انقلاب و جمهوری اسلامی را قبول دارند که همه این ۷۵ درصد من را قبول دارند و فقط ۴۵ درصدشان امام را هم قبول دارند. او هم در روزنامه های فرانسه نوشته بود. یکی از چیزهایی که امام را عصبانی کرده بود، همین مسئله بود (۴). امام می دانستند این حرفها دروغ است. عمده رأی بنی صدر به خاطر پشتیبانی بخشی از روحانیت و القای حمایت امام بود. اشتباه کرده بود. یعنی او را به اشتباه انداخته بودند. در مجلس سه چهار مسئله مهم پیش آمد. اولین مسئله در روز تحلیف اتفاق افتاد که از مجلس رنجید. چون نمایندگان انقلابی بودند و خیلی ها برای او یا نشدند. بنی صدر به من اعتراض کرد و گفت: تو می بایست برپا می دادی تا لحظه ورود من بر می خاستند (۵)! گفت: این مراسم «تحلیف» نبود، مراسم «تخفیف» ریاست جمهوری بود. با این کار تخفیف شدم. با همان روحیات انقلابی به او گفتیم: به افکار طاغوتی برگشتید. بنای ما این گونه تشریفات نیست. هر که خواست، پا شد و هر که نخواست سر جایش نشست...

انقلاب اسلامی: ۱- هاشمی رفسنجانی در باب انتخابات ریاست جمهوری و مجلس دروغهای بس آشکاری می گوید: الف - گویا بهشتی نبود که گفت «یا انتخابات رئیس جمهوری انجام می شود و بنی صدر انتخاب نمی شود و یا این انتخابات انجام نمی شود». دروغگوی کم حافظه از یاد برده است که جامعه مدرسین قم نه بسود بنی صدر که بسود حبیبی اعلامیه صادر کرد و شب پیش از روز انتخابات، او وارد جلسه شورای انقلاب شد و گفت: امام میگویند «مدرسین قم بر این نظر هستند که بنی صدر به نفع حبیبی کنار برود و بعد نخست وزیر بشود که اختیاراتش هم بیشتر است».

ب - مدعی است در انتخابات مجلس اول، حزب جمهوری اسلامی پیروز شده است. دروغگو کم حافظه می شود:

- بعد از کودتای خرداد ۶۰، همین شخص، در نماز جمعه گفت «وقتی بنی صدر به ریاست جمهوری انتخاب شد، نزد امام رفتیم گفتیم این که نشد و امام فرمود: شما بروید مجلس را در دست بگیرید».

- رئیس جمهوری با موافقت شورای انقلاب، به ریاست قضات دیوان کشور، ۱۰ هیأت نظارت و بازرسی بر انتخابات تشکیل داد و گزارشهای این هیأتها تردید باقی نگذاشتند که در انتخابات تقلبات وسیع انجام گرفته اند و انتخابات سزاوار ابطال است. چون تقلبها محل تردید نبودند، هاشمی رفسنجانی و همدستان او که مأمور شده بودند مجلس را در دست بگیرند، نزد خمینی رفتند و او را بر آن داشتند بگویند «همین انتخابات خوب است و مجلس را با همین منتخبین تشکیل بدهید».

۲- می گوید «بنی صدر در روزهای پیش از تشکیل مجلس، توطئه چیده بود حکومت تشکیل دهد». این بار، دروغ را در تاریخ می گوید و بدین دروغ، ناخواسته، واقعیت تاریخی مهمی را از پرده بیرون می اندازد: الف- با انتخاب بنی صدر به ریاست جمهوری، بهشتی که گفته بود «با انتخابات برگزار نمی شود و یا بنی صدر به ریاست جمهوری انتخاب نمی شود»، نخستین کس بود که پیشنهاد کرد بنی صدر هیأت وزیران خود را تشکیل دهد و شورای انقلاب نیز منحل شود. هاشمی رفسنجانی مخالفت کرد و گفت «کشور بهمین ترتیب اداره شود تا انتخابات و تشکیل مجلس»، بنابر رویه، مدعی شد «نظر امام» هم همین است. ب- بنی صدر در ۵ بهمن، به ریاست جمهوری انتخاب شد. در ۱۴ بهمن، سخنگوی شورای انقلاب، حسن حبیبی گفت «امشب برنامه های کار شورای انقلاب و وظائفی که آقای بنی صدر احتمالاً باید بعهده بگیرند، در زمینه تشکیل دولت و آیا دولت باید تشکیل بشود یا خیر، مطرح شد و قرار شد فردا شب در این مورد بیشتر مذاکره شود». هم او، در ۲۰ بهمن ۵۸ گفته است «پریشب، در مورد دو راه حل، بحث و تبادل نظر شد: یکی اینکه آقای بنی صدر دولتشان را تشکیل دهند و شورای انقلاب کار خودش را خاتمه یافته تلقی بکند و آقای بنی صدر بتوانند با تصمیماتی بصورت تصویب نامه، کشور را اداره کنند تا هنگامی که مجلس و پارلمان تشکیل شود. و راه حل دیگر این بود که شورای انقلاب بصورت فعلی بماند. با این تفاوت که آقای بنی صدر رئیس شورای انقلاب بشوند. این راه حلها به عرض امام رسید و امام راه حل دوم را پذیرفتند».

ج- اما خمینی از کار وزیران ابراز نارضایتی کرد. بنی صدر نیز گفت مسئولیت خوب و بد کار وزیران با او نیست. حساسیت مردم نیز نسبت به بازیگریهای گردانندگان حزب جمهوری اسلامی، بخصوص از تقلبات این حزب در دور اول انتخابات، بسیار زیاد شد. این تقلبها را هیأتها نظارت بطور مستند گزارش کردند. قرار بر آن شد که دور دوم انتخابات، بعد از رسیدگی به تقلبها در دور اول انجام بگیرد. در قسمتی از نامه ۱ خرداد ۱۳۵۹، بنی صدر به خمینی نوشته است: «عرض شد باید به تقلبات انتخاباتی رسیدگی شود. فرمودید صحیح است. اما بدون اینکه صبر شود و نتیجه تحقیق معلوم شود، آمدند و از شما امریه گرفتند و دور دوم را شروع کردند».

دور اول در اسفند ۵۸ انجام گرفت. اما دور دوم در ۱۹ اردیبهشت ۱۳۵۹ بعمل آمد. پیش از انجام دور دوم، برای آنکه انتخابات، چون دور اول، با تقلب انجام نگیرند، بنی صدر از خمینی خواست با سه خواست او، بطور کتبی موافقت کند. این سه خواست عبارت بودند از:

۱ - تشکیل حکومت تا که وزیران و استانداران و فرمانداران از سیاست هماهنگی پیروی کنند.

۲ - وسائل ارتباط جمعی، بخصوص رادیو و تلویزیون از وضعیت کنونی که میدان رقابتهای گروهی است، بدر آید و تحت نظارت جدی مسئول امور کشور قرار بگیرد.

۳ - نیروهای انتظامی تحت امر حکومت قرار بگیرند. خمینی با هر سه پیشنهاد موافقت کرد.

بنی صدر نخست وزیر را معین کرد و کار تشکیل هیأت وزیران با شتاب در حال انجام بود که خمینی پیغام داد که موافقت خویش را پس می گیرد؟ اگر او موافقت با سه پیشنهاد را پس گرفت، موافقت با انجام بلافاصله دور دوم را به هاشمی رفسنجانی و ... داد و تنها ۳ روز بعد از آن، در ۱۹ اردیبهشت ۵۹، دور دوم انتخابات انجام گرفت. بنا بر این، نماینده ای انتخاب نشده بود تا از خواست بنی صدر و موافقت خمینی عصبانی شود. در حقیقت، کسانی که قرار بود سر از صندوق در آورند، در بیم شده بودند که نکند تقلبها بر ملاء شوند و متقلبها بجای یافتن عنوان نماینده، عنوان متقلب را پیدا کنند.

بدیهی است آن زمان، بنی صدر نه اطلاع داشت و نه این ظن را به خمینی می برد که به سران حزب جمهوری اسلامی گفته باشد مجلس را در دست بگیرد ولو با تلقب در انتخابات. امروز، هاشمی رفسنجانی سر پس گرفتن موافقت را آشکار می کند. او می گوید به اتفاق دیگر گردانندگان حزب جمهوری اسلامی خمینی را از موافقت خویش منصرف کرده اند. با تقلب در تاریخ، دروغی ابلهانه می سازد. چند روز پیش از افتتاح مجلس، تشکیل حکومت بی معنی بود. دلیل را نیز خود او بدست می دهد وقتی می گوید با تشکیل مجلس، حکومت می باید استعفاء می داد. اما پیش از انتخابات مجلس با معنی بود. زیرا می توانست مانع از تقلب در انتخابات و تشکیل مجلسی بشود که حتی بدون در نظر گرفتن تقلبها، از ۱۴ در صد دارندگان حق رأی نیز بزحمت نمایندگی می کرد. حقیقتی تاریخی را که هاشمی رفسنجانی ناخواسته باز میگوید - و تحت تأثیر نقشه انجام انتخابات فرمایشی و تشکیل مجلس آلت فعل هفتم می گوید - اینست که خمینی به آنها میگوید شما بروید مجلس را در دست بگیرید و غافل از بخشیدن مجلس به آنها، با تشکیل حکومتی موافقت می کند که مانع از تقلب در انتخابات مجلس می شد. آنها شتابان نزد خمینی رفته اند که با این موافقت، مجلس نیز از دست ما بدر می رود. بنا بر این، جلب موافقت خمینی با ادامه اداره کشور توسط شورای انقلاب ربط مستقیم داشته است با نقشه تصرف مجلس توسط یک انتخابات قلابی.

طرفه اینکه این دروغ ساز در دروغ سازی، چنان گستاخ است که وقتی به شروع جنگ می رسد و مدعی می شود ممکن بود بتوان از آن جلوگیری کرد، گوئی او نبود که گفته بود وقتی هم بنی صدر خواست حکومت تشکیل بدهد ما نگذاشتیم. به سخن دیگر، پنداری او نیست که می گوید پیش از تشکیل مجلس، حکومت در دست ما بود و بعد از تشکیل مجلس هم در دست ما بود و ما نیز او را از روابط پنهان و آشکار خود با کشورهای خارج آگاه نمی کردیم.

۳ - این بار، دروغ را بازهم بزرگ تر می گوید. در انتخابات مجلس اول، در تمام ایران، ۶ میلیون نفر در دادن رأی شرکت کردند. در این باره، بنی صدر در نامه ۱ خرداد ۱۳۵۹ به خمینی نوشته است:

«عرض شد باید به تقلبات انتخاباتی رسیدگی شود. فرمودید صحیح است. اما بدون اینکه صبر شود و نتیجه تحقیق معلوم شود، آمدند و از شما امریه گرفتند و دور دوم را شروع کردند. نتیجه اینکه بیش از ۶ میلیون نفر شرکت نکردند. با توجه به اینکه ۱۹۰ نماینده در دور دوم معین می شوند و آنها با اکثریت نسبی، این مجلس معرف یک هفتم

مردم ایران بیشتر نمی شود. این مجلس ضعیف است یا قوی؟ اینها چه مرض خود پرستی دارند هر حرفی را در رابطه با شخص رئیس جمهور تعبیر و تفسیر می کنند. حال آنکه اگر مقصود قدرت طلبی بود، از این مجلس بهتر نمی شد».

در حقیقت، مجلس اول، تقلبها بکنار، کمتر از ۳ میلیون نفر رأی دهنده داشت. بدیهی است آن روز بنی صدر نمی دانست کارگردان اصلی خمینی است و او به سران حزب جمهوری اسلامی گفته است شما سعی کنید مجلس را در دست بگیرید. این را هاشمی رفسنجانی، بعد از کودتای خرداد ۶۰، در نماز جمعه گفت.

۴- از نظر سنجی که از آن سخن بمیان است، اریک رولو در دفتر رئیس جمهوری آگاه شده و در لوموند انتشار داده بود. امروز، هاشمی رفسنجانی میگوید خمینی از آن عصبانی شده است. به خلق و خوی زشت خمینی اعتراف می کند. زیرا اگر او چیزی از اسلام و عرفان درک کرده بود، بجای عصبانی شدن، از محبوبیت رئیس جمهوری شاد و از کاهش محبوبیت خویش، درس می گرفت و عیبهای کار خویش را رفع می کرد. اما اگر «امام می دانستند این حرفها دروغ است» دیگر چرا بجای موافقت با پیشنهاد فراندوم، می گفت «۳۵ میلیون بگویند بله من میگویم نه»؟

عقل قدرتمدار با تخریب خود شروع می کند و عقل هاشمی رفسنجانی با تخریب خود و «امام» خود، حقایق تاریخی مهمی را نیز بر مردم ایران آشکار می کند: ۱- چون بنا بر تشکیل مجلس قلابی بوده است، او و دیگر گردانندگان حزب جمهوری اسلامی نزد خمینی رفته و موافقت او را با تشکیل حکومت، به مخالفت بدل کرده اند و نقش اصلی را او بازی کرده است. ۲- در بهار ۱۳۶۰، برخمینی و دستیاران او معلوم بوده است در عرصه مردم، شکست خورده اند و چاره ای جز کودتا ندارند و ۳- نزاع، نزاع میان دو خط بوده است. راستی نیز اینست که نزاع میان دو خط، یکی خط استقلال و آزادی و دیگری خط سید ضیاء یا استبداد و وابستگی بوده است. اما این مبارزه با انقلاب ایران شروع نشده است. از دوران قاجار، تا امروز ادامه داشته است و از امروز تا روز پیروزی قطعی خط آزادی و استقلال، ادامه خواهد یافت.

نامه به آقای خمینی

۱ خرداد ۱۳۵۹

بسمه تعالی

معروض می دارد:

از جمله نوارها، نواری است که در آن گوینده می گوید باید نگذاشت بنی صدر در هیچ زمینه‌ئی موفق بشود تا بتوان طرف ۶ ماه مجلس را در مقابل او قرار داد و مجبور باستعفاش کرد. اگر ظرف این مدت استعفا نکرد، باید او را ترور نمود.^۱

و وقتی درست دقت بشود هر قدمی که برداشته میشود مانعی می تراشند که بی نتیجه شود. موارد را می آورم:

۱- ارتش:

وقتی اینجانب عهده‌دار مسئولیت شدم، شیرازه ارتش از هم پاشیده بود. روحیه یاس حاکم گشته بود و هر روز در پادگانها تظاهرات

۱- نوارها، نوارهای معروف سخنان حسن آیت هستند. در این نوارها، او گفته بود: در طرح تعطیل دانشگاهها، بنی صدر توانست بر موج سوار شود. این بار، طرحی تهیه کرده‌ایم که پدر بنی صدر هم حریف نمی‌شود.

بود.^۲ از دلایل بسیار بردرستی این امر میگذرم و استناد می‌کنم به فرمایش خود شما در پیام روز اول سال که دیگر نمیتوانید این وضع را در ارتش تحمل کنید. چرا آنطور شده بود، از دلایل دیگر که بگذریم باین دلیل اساسی که میخواستند مشکل ارتش را از راه تغییر اشخاص حل کنند حال آنکه مشکل ارتش بدون ایجاد روحیه و تجدید سازمان ممکن نیست. با ایجاد روحیه، گنبد را بازگرداندم و در کردستان نیز ارتش را از رخوت بیرون آوردم و تا امروز ۴۰۰ کشته و ۱۰۰۰ زخمی داده است. اما بلافاصله شروع شد. خدمت رسیدند و نوشته‌ئی گرفتند که در ارتش تفتیش کنید و هفته‌ئی یک گزارش بدهید. در کجای دنیا و در کدام تاریخ ارتش میتواند با اینگونه اظهار علنی سوظن برسر پا بماند؟

چطور ارتش از فرماندهانی فرمان ببرد که اینطور طرف بی اعتمادی قرار گرفته‌اند؟ رهبر باید از طریق فرماندهان خود گزارش دریافت کند و اگر بازرسی را لازم می‌بیند بطور مخفی اینکار را بکند وقتی علنی شد بازرسی ممکن نمیشود چون همه میدانند چگونه خود را از بازرسان مخفی کنند. تنها نتیجه اینکار بهم ریختگی میشود.

برای اطمینان از ارتش باید سازمان آنرا دگرگون کرد و اگر بگذارند اینکار زود انجام می‌گیرد و توطئه کودتا غیر ممکن میشود و کارآئی ارتش بحداکثر میرسد. صحبت زیاد است محض نمونه این مختصر عرض شد.

۲- مجلس:

می‌آیند خدمت شما که از شما گفته و نوشته بگیرند که... و بعرض میرسانند که من می‌خواهم مجلس تضعیف بشود. داستان مصدق و مجلس را پیش می‌کشند و... حال آنکه کاملاً عکس حقیقت را می‌گویند و جای تاسف است که توجه نمی‌فرمائید. عده‌ئی با دین را مامور بفرمائید تحقیق کنند و به شما گزارش صحیح بدهند بلکه معلوم بشود من مجلس قوی می‌خواهم و آنها که خواب‌های آشفته برای ایران دیده‌اند، مجلس ضعیف می‌خواهند تا همواره جلو چشم مردم وسیله مایوس کردن مردم از این جمهوری بشود.

عرض شد باید به تقلبات انتخاباتی رسیدگی شود فرمودید صحیح است اما بدون اینکه صبر شود و نتیجه تحقیق معلوم شود، آمدند و از شما امریه گرفتند و دور دوم را شروع کردند، نتیجه اینکه بیش از ۶ میلیون نفر شرکت نکردند. باتوجه باینکه ۱۹۰ نماینده در دور دوم معین میشوند و آنهم با اکثریت نسبی این مجلس معرف یک هفتم مردم ایران بیشتر نمیشود. این مجلس ضعیف است یا قوی؟ اینها چون مرض خودپرستی دارند هر حرفی را در رابطه با شخص رئیس جمهور تعبیر و تفسیر می‌کنند. حال آنکه اگر مقصود نجات کشور نبود و مقصود قدرت‌طلبی بود از این مجلس بهتر نمیشد. در همه جای دنیا در انتخابات مجلس بیشترین رای دهندگان شرکت می‌کنند. اگر گروه گرائی نشده بود و سعی می‌کردیم آزادی واقعی انتخابات را بوجود می‌آوردیم، مجلس قوی بوجود می‌آمد. در حال حاضر اوضاع کشور آنقدر بحرانی است که مجلس ضعیف دردی را دوا نکند. باید مجلس تقویت بشود و یکی از راه‌های تقویت آن اینست که محل زد و بندها نشود آنطور که آن شخص

۲- بنابر گزارشهای فرماندهان سه نیرو، میزان آمادگی نیروی زمینی صفر درصد و میزان آمادگی نیروی هوائی ۱۰ درصد و میزان آمادگی نیروی دریائی ۲۰ درصد بود. نخستین کار، رساندن آمادگی سه نیرو به حداکثر بود. با وجود اینکه بطور مرتب کارشکنی می‌شد، تغییر سازمان ارتش از استبدادی به مردم سالار و بالا بردن میزان آمادگی آن، مانع از سقوط ایران بهنگام حمله عراق شد. توجه به این امر که در کردستان، پیش از حمله عراق، به تحریک رژیم صدام، جنگ را براه انداخته بودند، بسیار مهم است.

در نوار گفته است نخواهد رئیس جمهوری را تابع خود کند و هر روز در آن کشمکش شود. این مجلس اگر بخواهد اسباب دست افرادی بشود که میخواهند بهر قیمت قدرت را قبضه کنند، حتماً وسیله تشدید بحران می شود و قطعاً سرنوشت انقلاب و ایران را بخطر می اندازد.^۱

۳- گروگانها:

لابد مطالب نوار را بعرض رسانده اند. جای کمال تاسف است ما ملتی را در ازاء ۵۰ نفر گروگان امریکا بکنیم و آن گروگانها را به "برگ برنده" برضد رئیس جمهوری تبدیل کنیم. کسی (که) دوبار به وزارتخارجیه امریکا نامه اعتذار نوشته است امروز دم از محاکمه آنها می زند و برابر خبر موثق امریکائیها ۳ گروه را مامور قتل گروگانها کرده اند اگر برای امریکائیها آزادی اینها اینقدر اهمیت دارد چرا گروههای تروریست را مامور قتل آنها می کند. حیف نیست که ما کار اصلی را که استقلال واقعی کشور است رها کنیم و با استفاده از گروگانها در داخل بازی قدرت بکنیم؟^۲

۴- اقتصاد

با آنکه کشور در محاصره اقتصادی است، با تلاش شبانه روزی خود و تنی چند از مسئولان مخصوصاً آقای نوبری و آقای صراف، چرخ اقتصاد را بحرکت درآوردیم و هر روز تظاهرات بیکاران در همه شهرها بود، مدتی است قطع شده است. اما تا دیدند در این زمینه توفیقی بدست آمده است، فوراً یادشان آمد که باید ثروتها را بطور مساوی تقسیم کرد و شب

۱- گزارشهای هیئتهای بازرسی از وقوع تقلبهای بسیار حکایت می کردند. آن زمان، آقای خمینی گفته بود: همین مجلس خوب است! امروز که واقعیت از پرده بیرون افتاده و آقای هاشمی رفسنجانی در عبور از بحران، با صراحت می نویسد (نامه ۲۸ بهمن ۱۳۵۸ بهشتی، موسوی اردبیلی، خامنه ای، باهنر و هاشمی رفسنجانی به خمینی): «احتمال اینکه روال موجود مانع تشکیل مجلس شورای اسلامی احتمالی گردد که جنباعالی بدان دل بسته اید و امیدوارید بتواند نارسائی ها و کمبودهای رئیس جمهور را جبران کند، قابل توجه و تکلیف آور است» که همان بازنوشتن «امام به ما فرمود شما سعی کنید مجلس را در دست بگیرید» است. و امروز که کودتای خرداد ۶۰ وقوع یافته است و باز آقای هاشمی رفسنجانی در عبور از بحران می نویسد: «امام فرمودند زودتر مجلس در مورد آقای بنی صدر تصمیم بگیرد» (بادداشت دوشنبه ۲۵ خرداد ۶۰، صفحه ۱۵۶) و امروز که بر همگان روشن است که ملاتاریا مجلس دست نشانده بی اختیار می خواهد، هم اهمیت تاکید بنی صدر بر استقلال و توانمندی مجلس بر مردم آشکار می شود و هم مسلم می گردد که نزاع میان مجلس و رئیس جمهوری نبوده، بلکه نزاع میان استبدادبان (خط سید ضیاء) با آنها بود که بنابر اصل استقلال و آزادی، مجلس نماینده واقعی مردم و مستقل می خواستند.

۲- ماجرای سازش برسر گروگانها تازه شروع شده بود. همانطور که در نامه آمده است، آن زمان، معلوم بود که ملاتاریا در کار استفاده از گروگانها برای تصرف قدرت است. نقد از «مطالب نوار»، نوار صحبتهای آقای محمد حسین بهشتی خطاب به محارم خود بوده است. در این نوار گفته بود: از گروگانها باید مثل یک آتو برضد بنی صدر و کارتر استفاده کرد. این نوار، رئیس جمهوری و همکاران او را هشیار کرد تا از نزدیک مراقب سازش پنهانی برسر گروگانها باشند. زیرا آتو کردن گروگانها برضد کارتر، تنها یک راه داشت و آن سازش با رقیب کارتر برسر گروگانها بود. و آتو کردنش برضد بنی صدر به کودتا میسر می شد. در عمل نیز، سازش پنهانی با گروه ریگان - بوش موجب شکست کارتر در انتخابات ریاست جمهوری شد و در پی آن، کودتای خرداد ۶۰ واقع گشت. در نامه اشاره به کسی است که دو بار نامه پوزش خواهی به وزارت خارجه امریکا نوشته است و امروز که ایران گیتیها شناخته شده اند، مواضع آن روزشان درباب گروگانها به ایرانیان پند می آموزد که با رویدادهای سیاسی که در ابهام انجام می گیرند (گروگانگیری یکی از مهمترین اینگونه رویدادها است) نباید موافقت کرد.

و روز مشغولند بلکه دوباره چرخها را از حرکت بیاندازند.^۳

۵- امنیت و قضاء:

بخدا اینهمه خشونت در خور یک حکومت فاشیستی نیست چه رسد به یک حکومت اسلامی دیروز که از سفر بازگشتم ۳۰ محکوم باعدام یا اعدام شده اند و یا منتظر اعدام هستند. با این میزان خشونت جامعه همگرایی پیدا نمی کند و جو سنگین تر می شود. غالب محکومان بناحق محکوم می شوند.^۴ در خوزستان از راه اجرای یک طرح و با تشویق و دلگرمی دادن به نظامیان و ژاندارم و سپاه ایجاد همکاری میان آنها و ایجاد امید میان مردم بسیار محروم عرب، امروز یکماه و نیم است که دیگر اتفاقی نیفتاده اما قطع دارم که بزودی با عناصری که در سپاه دارند، بخدمت میرسند و حرفهائی برضد ارتش و ژاندارمری می گویند و دوباره همکاری اینها را از بین می برند و بی نظمی و عدم امنیت را دوباره رواج میدهند.

حرف زیاد است، امید من بعد از خدا باین بود که آقا اعتماد دارید و در امور اقلماً قبلاً صحت و سقم هر مطلب را از من می پرسید. من برای مقام داوطلب ریاست جمهوری نشدم وضع را سخت دیدم خود را بآتش انداختم بلکه وضعیت را نجات بدهم اینک هم در صفحه جداگانه استعفا خود را می نویسم خدمت شما باشد هر وقت دیدید مصلحت کشور است بفرمائید منتشر کنند. و تا وقتی اعتماد هست اجازه نفرمائید گروه بازان قدرت پرست مانع کارها بشوند. در شبانه روز ۴ ساعت استراحت ندارم لازم ترور نیست با این کار کشنده و جنگ اعصاب ۶ ماه نمی کشد که از پا در می آیم. وضع بغایت سخت است هر اندازه امید ایجاد می کنم، فوراً تبدیل به یاس می کنند...

ابوالحسن بنی صدر

۱۳۵۹/۳/۱

نامه به آقای خمینی

۱۳ خرداد ۱۳۵۹

ضابطه ها در انتخاب:

۱- از انقلاب اسلامی بدینسو، دو دسته قبول خدمت کرده اند: یکی آنها که با فداکاری و خدمت موثر صداقت نشان داده اند و دیگری آنها که فرصت طلب بوده اند. دومی ها همگونه [همیگونه] رو آمده اند بنظر اینجانب فلاحی از دسته اولی است و اخلاق اسلامی اقتضا می کند که تشویق شود تا بقیه از این راه بیایند و پیشنهادم اینست که:

- فلاحی با تشویق شخص شما و تقدیری که میفرمائید رئیس ستاد بشود. آقای خامنهئی موافق نیست. آقای چمران سرلشگر نورائی را پیشنهاد می کند. اگر رای آقا براین قرار گرفت که فلاحی باشد باید خود تقدیر بفرمائید و سوابق را دلیل رفتن او براه صواب قرار بدهید.

- آقای ظهیرنژاد فرمانده نیروی زمینی. فرماندهی ژاندارمری را هم برعهده خواهد داشت.

- آقای فکوری فرمانده نیروی هوائی

۳- اشاره است به سخنان آقای بهشتی. لازم به یادآوری است که از جمله نخستین برخوردارها با رهبری حزب جمهوری اسلامی، بخاطر باج گیری حزب از بازاریان روی داد. حزب از بهای کالاها، درصد می گرفت و بدینسان بود که دخالت قدرت طلبان اسباب تورمی را فراهم آورد که عوامل غیر اقتصادی داشت و دارد (رانت خواری).

۴- یک مورد از دهها مورد اعتراض به اعدامها و سنگین کردن جو خشونت در جامعه.

– آقای افضل‌ی فرمانده نیروی دریائی^۱

– آقای ابوشریف فرمانده سپاه پاسداران

– سرهنگ عطاری فرمانده نیروی ضربتی مرزبانی که باید تشکیل شود!

۲- استعفای سرلشگر شادمهر و سرلشگر باقری را میفرستم. بنظر اینجانب و همانطور که عرض کردم خائن نیستند و خیانتی هم نکردند و خدمت هم کردند. بدبختانه اخبار هم شخصی است و اطلاعات که تهیه می‌شود برای مقاصد شخصی است. در این جمهوری قیمت اخلاق باید بیشتر از هر چیز باشد.^۲

۳- اشراف بر ارتش اگر شخصی باشد، مثل دوران قبل از تصدی اینجانب وضع ارتش روزبروز خرابتر خواهد شد و هر روز پادگان‌ها دستخوش آشوب خواهد شد. بنابراین ضوابط نظارت و اشراف به شرح ضمیمه با حضور آقای دکتر چمران تهیه شده است. موافقت و هر نظری که میفرمائید در ذیل مرقوم فرمائید.^۳

ابوالحسن بنی صدر

۵۹/۳/۱۳

بسمه تعالی

مطالبی به آقای چمران تذکر دادم

ایشان، با جنابعالی و آقای خامنه‌ای در میان می‌گذارند و آنچه آقایان پذیرفتند اطلاع دهند که اگر محتاج به پشتیبانی است عمل گردد.

روح الله الموسوی الخمینی

نامه به آقای خمینی

۲۵ خرداد ۱۳۵۹

الف- حلقه‌های زنجیر توطئه‌ها:

پس از آنکه از طریق نوار اطلاع حاصل شد که در ماه خرداد قرار توطئه‌های گسترده‌ئی را گذاشته‌اند، دست بکار شدیم و با تمام نیرو کوشیدیم تا از وقوع آنها جلوگیری کنیم و اگر نتوانستیم آنها را مهار کنیم.

یکچند از توطئه‌ها را موفق به خنثی کردن شدیم و با بقیه خوب برخورد شد طوریکه امروز هر چند از مرز بازرگان تا مرز پاکستان حادثه

۱- این دو شخص را آقایان خامنه‌ای و دکتر چمران معرفی کردند. اولی را آقای خامنه‌ای و دومی را آقای دکتر چمران. این دو را افسران مسلمان معرفی می‌کردند. هر دو «توده‌ای» از کار درآمدند و توسط رژیم خمینی اعدام شدند. با وجود این، هر دو در کار دفاع از کشور لیاقت بخرج دادند.

۲- سرلشگر شادمهر، به استناد خبر چینی یک خبر چین در خطر دستگیری قرار گرفت. رئیس جمهوری او را مشاور خویش کرد و جانش را نجات داد. سرلشگر باقری از کسانی بود که رئیس جمهوری را از سازشهای پنهانی برسر گروگانها آگاه کرده بود. طرفه اینکه رئیس جمهوری آقای خمینی را آگاه کرد و با موافقت او، قرار شد او به خارج برود و اطلاع دقیق پیدا و گزارش کند. اما او را در فرودگاه گرفتند. وقتی رئیس جمهوری علت توقیف او را از آقای ری شهری پرسید، او گفت: به دستور امام او را توقیف کرده‌ایم!

۳- «اشراف بر ارتش» نقشه‌ای بود که حزب جمهوری اسلامی برای مهار ارتش با دو هدف، تهیه کرده بود: ۱- بی نقش کردن رئیس جمهوری و ۲- ممانعت از تجدید سازمان ارتش. چنانکه طرحی نیز توسط آقای بهشتی به شورای انقلاب پیشنهاد شد که از محورهای آن یکی انحلال ارتش بود.

آفرینی شده است، اما اوضاع مهار شده و اگر در فارس غائله‌ئی پیش نیاید، فعلاً خطر رفع شده است. برای اینکه معلوم باشد چه کرده‌اند تا رشته حادثه‌های مسلحانه را بهم گره بزنند، به اطلاع میرساند که دو هفته پیش از این مشاور امنیتی اینجانب طی یادداشتی اطلاع داد که در ۸ منطقه ایل نشین می‌خواهند با ایجاد درگیری، برخوردهای مسلحانه بوجود بیاورند و در هر ۸ منطقه این درگیری‌ها را بوجود آوردند و اینک حلقه‌ها حادثه‌ها زنجیر زیر را بوجود آورده است:

– در ماکو، با ایل جلالی برخورد پیش آمده و فرمانده گروهان زندارمیری و فرمانده سپاه پاسدار و یکی دو تن دیگر به گروگان این ایل در آمده‌اند و دیشب تلفن گرام آمد که این فرماندهان را کشته‌اند. این ایل در مرز ایران و شوروی و ترکیه زندگی می‌کند.

– پائین تر، منطقه خطور است که جنگ در آنجا ادامه دارد. در این منطقه هفته پیش اویسی و پالیزبان با هلی کوپتر نشستند و اسلحه فراوان می‌آید و پخش میشود.

– پائین در مهاباد و کردستان است که برابر اطلاع [ا] عراق نیروهای مهمی در مرزهای آن متمرکز کرده است. اگر وضع در نقاط دیگر مهار نشود با توجه باینکه ما نیرو نداریم تا شهرهای بانه و سفز و مهاباد را پاکسازی کنیم و همینطور بامان [به امان] خدا مانده‌اند، بار دیگر وضع در کردستان از دست خواهد رفت. در منطقه کرمانشاه رفته‌اند و از داخل ایل سنجایی، عده‌ئی را توقیف کرده‌اند و شکنجه کرده‌اند.

– پائین تر منطقه بختیاری است که هم با آنجا اسلحه می‌آورند و هم افسران فراری با افراد تعلیمات میدهند

– پائین تر منطقه سمیرم اصفهان و فارس است که در آن اینک مقدمات برخورد از هر حیث فراهم شده است.

– بعد هم منطقه سیستان و بلوچستان است که بر اثر حادثه آفرینی‌ها، استاندارش بیایپی هوشدار داد و بعد هم استعفا.

همزمان با این تدارک گسترده، تهیه گزارش برای القا و بی اعتمادی به ارتش شروع شد و متأسفانه فریاد و استغاثه اینجانب موثر نیفتاد و امروز باردیگر آثار بی نظمی و سقوط روحیه دوباره در ارتش روزبروز ظاهرتر میشود و شخصی کردن «نظارت» باردیگر سلسله مراتب و محیط نظم را از بین می‌برد.

همزمان در سپاه پاسداران کشمکش برسر فرماندهی را پیش آوردند. یعنی برای آنکه بدون مزاحمت برنامه‌ها را انجام بدهند، اینطور طرح کردند که با ابوشریف نمیشود کار کرد. ما همه با هم موافقیم و تنها او است که با همه اختلاف دارد. قرار بر رای شد. از رای اکثریت نیز پیروی نکردند و با همه اینها، اجرای برنامه را موقوف نکردند اما بحمدالله نیز نتوانستند آنرا بصورت کامل اجرا کنند.

اگر بر این حادثه آفرینی‌ها، ایجاد برخورد در شهرها را نیز بیفزائیم و کمی هم قیافه خوزستان و مازندران و آذربایجان (که ۱۶۰۰ زندانی سیاسی دارد) را در نظر داشته باشیم، میتوان تصور کرد که چه جهنمی را برای کشور تدارک می‌بینند و شاید وسعت توطئه بتواند بر آقا معلوم کند که علت تحرک خارج از اندازه اینجانب و رفتن از این بآن استان چیست.^۴

ب- نظریه راهنمای این حادثه سازیها چیست؟

یک سر این حادثه سازیها، در گردانندگان سپاه انقلاب است. اینها

۴- برخوردها که در این گزارش برای آقای خمینی شرح شده‌اند، به خواننده یک ربع قرن بعد و خوانندگان زمان‌های بعد، روشن گزارشی می‌کند که برضد تجربه مردم سالاری چه توطئه وسیعی چیده می‌شدند.

چگونه خود فریب خورده‌اند و افراد سپاه را فریب داده‌اند؟ یک نظریه وهم‌آمیز که در پیشنهادی که برای تصویب در شورای انقلاب (در غیاب اینجانب) تهیه شده بود، آمده است و آنرا بحضور فرستاده‌ام.^۱

خلاصه آن اینکه باید بیک هجوم عمومی دست زد و مردم را بیک رشته حادثه‌های بزرگ کشاند و تحت نظر گروهی (و تنها این گروه فساد ناپذیر است) که مسلح است و مکتبی است مسلح نمود و با یک جنگ عمومی و ضربتی ایران را از ضد انقلاب پاک کرد. تفصیل این نظریه را اگر لازم تشخیص فرمودید، به عرض خواهم رساند.

این نظریه وهم آلود است چرا که:

- اگر ما توانائی این برخورد عمومی را در شرائط فعلی داریم، بهتر است قدری از آنرا در پاکسازی شهرهای کردستان مورد استفاده قرار دهیم.

- وضعیت اقتصادی کشور بغایت بحرانی است و ایجاد چنین درگیری گسترده‌ئی به فلج قطعی آن و سقوط حتمی می‌انجامد.

- جامعه به تنگ آمده و هیچ آمادگی این حادثه بازی‌ها را ندارد و واکنش جامعه تمایل به یک حکومت استبداد بسیار خشن می‌شود. کسانی که میتوانند این حکومت را تشکیل دهند، همان‌ها هستند که در طرح حکومت سپهبد بختیار آمده بود و از قرار امریکائی‌ها دارند همان طرح را دنبال می‌کنند: ائتلافی از خان‌های ایل‌ها و ارتش و بخش میانی جامعه شهری. و بدست خود ما با بیدار کردن حس خفته خان‌ها، آنها را به دشمنی با انقلاب و ائتلاف بین خود برمی‌انگیزند.

و...

در این اوضاع چه باید کرد؟

پیشنهادها

۱- بدون یک رهبری منسجم خصوصاً در رهبری نیروهای مسلح نمیتوان با این جریان بغایت خطرناک مقابله کرد.

ترتیب فعلی بهیچ‌وجه صحیح و قابل ادامه نیست. نظارت بر ارتش نباید شخصی باشد. هم اکنون وضع روز بروز بدتر میشود. باید فرمانده فرماندهی کند و دیگران در کار او مداخله نکنند.

در اداره کشور نیز باید تن به انسجام این رهبری داد. کوشش برای تضعیف اینجانب و استفاده از نماز جمعه و رادیو و روزنامه برای مقابل کردن مجلس با رئیس جمهوری فاجعه‌آمیز است. آقا باید برای امور تاکید جدی و قاطع بفرمایند.

۲- رادیو و تلویزیون برای تبلیغات گروهی نیست. برای خشن کردن جو نیست. دیشب یک جامعه شناس فرانسوی^۲ که ۲۹ سال است در باره ایران تحقیق می‌کند نزد اینجانب آمده بود و اعلام خطری کرد که حالت عصبی شدیدی بوجود آمده است و در این جو، انفجار هر لحظه ممکن است. رادیو و تلویزیون باید یک جو معنوی و حالت آرامش بوجود بیاورد. یک مدیر عامل انتخاب شد تا بلکه بکار آنجا سامان بدهد اما بنام شما او را مسلوب الاختیار کرده‌اند و کار رادیو تبلیغات برضد اینجانب شده است. و خود از اسباب سنگین کردن جو سیاسی کشور شده است. اگر با

۱- طرحی است که آقای بهشتی در شورای انقلاب پیشنهاد کرده بود. انحلال ارتش و ایجاد کمیته مشترکی بود مرکب از نمایندگان شورای انقلاب و سپاه و دادگاه انقلاب برای اداره کشور. البته از راه پاکسازی کامل ایران از «ضد انقلاب».

۲- منظور پل ویی است که تحقیق‌های او درباره ایران به زبانهای فرانسوی و برخی به زبان فارسی منتشر شده‌اند. از جمله تحقیق او و خسرو خاور درباره انقلاب ایران زیر عنوان

سه پیشنهاد اینجانب موافقت فرمودید دیگر چرا مانع میشوند که این دستگاه درست اداره بشود؟

آیا نمیشود موافقت بفرمائید یکماهی هم بطریقی که اینجانب پیشنهاد می‌کنم اداره شود اگر بد از آب در آمد دوباره این گروه بازها بیایند و آنجا را در دست بگیرند.

۳- دو هفته‌ئی است که وضعیت ارتش بلا تکلیف است، بالاخره یک ترکیبی پیدا شده است. مسئله کمتر به این و آن شخص راجع میشود و بیشتر به همان استحکام فرماندهی راجع می‌گردد. اگر آقا تصویب فرمودید، باید رویه گذشته با ارتش متروک شود. آنها که آن نقشه را دارند، می‌خواهند فرماندهانی در ارتش باشند که پیروی کورکورانه داشته باشند و بدنبال حادثه سازها بروند. بنابراین باید بطور قاطع فرماندهی فرماندهی کل قوا را تاکید بفرمائید و این موضوع را که نظارت باید سازمان یافته باشد را نیز امضاء بفرمائید.

ابوالحسن بنی صدر

۵۹/۳/۲۵

نامه به آقای خمینی

۱۱ تیر ۱۳۵۹

روز بروز دایره امکانات اینجانب تنگ‌تر می‌شود. ما در دو جنگ بزرگ داخلی و خارجی هستیم و در هر دو جبهه از امکانات می‌کاهند:

۱- نیروهای مسلح ما در کردستان و کرمانشاه و آذربایجان غربی پراکنده‌اند و امکانات نظامی ما روز بروز کمتر می‌شود و در همین حال درگیری در نقاط دیگر بطور خودسرانه ایجاد می‌کنند. ما حتی نیرو نداریم که جانشین خسته‌ها کنیم و ناگزیریم وضع را در غرب کشور تثبیت کنیم. اما هر آن ممکن است جنوب و شرق نیز به آتش کشیده شود.

با وجود وضعی تا اینحد خظیر و با آنکه چاره جز برقرار کردن نظم و انضباط با قاطعیت نیست و اعمال این قاطعیت باوجود عدم قاطعیت در حمایت از تصمیمات ضرور اینجانب تا این زمان ممکن نگشته است. یک اقلیت کوچک بی نظم از راه اعمال فشار مانع از استقرار یک فرماندهی قوی در سپاه شده است که می‌رود روحیه سپاهیان را از بین ببرد و کشور را با خطرات بزرگ روبرو سازد. شنیدم پریروز با لحن قاطع فرموده‌اید باید از اینجانب پیروی کند. خدا کند این قاطعیت ادامه پیدا کند و بتوانم نظم را در سپاه برقرار کنم.

۲- جنگ اقتصادی با امریکا. انتظار این بود که در این جنگ یاری بی چون و چرا بشوم که هیچ باری نمی‌شوم و هر کس بنحوی ابزارم را از کار می‌اندازد:

۱- مسئله گروگانها حل نشده و در نتیجه ما نمی‌توانیم از امکانات موجود در جهان استفاده کنیم در نتیجه

۲- خرج ما حدود ۲۵ میلیارد دلار است و همینقدر باید واردات و در حدود ۱۵ میلیارد هم تولید داخلی داشته باشیم تا قیمت‌ها بالا نروند. ما در خارجه پول داریم اما تا آنرا تبدیل به کالا نکنیم و کالا را بایران نیاوریم و نفروشیم بودجه پیدا نمی‌کنیم. باوجود تضيیقات اقتصادی ما نمیتوانیم کالاهائی را که می‌خواهیم وارد کنیم اما مجبوریم خرج را بکنیم، نتیجه افزایش کسر بودجه، افزایش پول در دست مردم و بالا رفتن قیمت‌ها است. افزایش قیمت‌ها اگر از مرز خطر بگذرد، کنترل اوضاع غیر ممکن میشود. اینست که

۳- باید جو روانی جامعه را هم آرام و هم مساعد با تولید کرد.

متاسفانه وسایل تبلیغاتی، خصوصاً رادیو و تلویزیون کاملاً عکس عمل می‌کند و جو را ناآرام و نا مساعد با تولید و موافق با تخریب می‌کند. طوریکه تبلیغات نابجایش در همه و ائمه جماعت موثر میشود و اظهاراتی در زمینه‌های اقتصادی می‌کنند که گاه باینجانب این احساس دست می‌دهد که کمر حکومت بدست بانیان آن دارد می‌شکند.

پدر عزیزم

فرزند تو در دو جبهه می‌جنگد و برآست که میتواند این انقلاب اسلامی را به یک پیروزی جهانی بدل سازد. شب و روز کار می‌کند. هیچ نیازی به تبلیغات این وسایل بسود خود ندارد. خدا خوش نمی‌آید که شکست بخورد. روز تولد ولی عصر (ع) یک ماه اداره رادیو و تلویزیون را موافقت کردید که در دست اینجانب باشد، چرا پشیمان شدید؟ خدا میداند که فرزند شما باندازه چند جوان که از اسلام جز ناسزا و تحریک نمیدانند و کاری جز تبدیل رادیو و تلویزیون به وسیله دعوای عقیم گروهی بلد نیستند، هم اسلام را می‌شناسد و هم به شما و انقلاب علاقمند است. با چه زبانی عرض کنم که با استفاده از روشهای سخت ضد اسلامی دائم ذهن شما را نسبت باستعداد معتقد خراب می‌کنند و از علاقه شدید اینجانب به شما که نمیخواهم هیچ امری که موجب ناراحتی شما بشود، اتفاق بیفتد، برای پیشبرد مقاصد خود استفاده کنند.

پدر مهربانم،

وقتی رئیس جمهوری شدم که رادیو و تلویزیون‌ها و روزنامه‌ها برضد اینجانب بودند. دست کم از آنها بهتر میتوانم تبلیغ کنم. در زمان ریاست جمهوری که دست و پایم نیز بسته بوده است آنها ضد بودند و هستند. باز بهتر از آنها عمل کرده‌ام. بنابراین هیچ نیاز شخصی بآنها ندارم. انقلاب اسلامی، ای بانی انقلاب، مثل یک تشنه بروشهای معنوی احتیاج دارد. به شما جز حقیقت نمی‌گویم. از روی انصاف نه تنها باینجانب کمک نمیشود بلکه بحال خود نیز گذاشته نمی‌شوم:

- روز اول پیشنهاد کردم و هیات شورای انقلاب هم باتفاق پذیرفت که دولت تشکیل شود و اختیارات شوری هم به دولت داده شود، بجائی نرسید. ناچار با دولتی و شورائی کار کردم که با من همدل نبود^۱.

- نهادهای جدید و قدیم هر کدام یک اداره و خودسر داشتند [و دارند که بی طرف هم نبودند و نیستند و کارشکنی هم می‌کنند.

- وضع اقتصادی با کم شدن امکانات بین‌المللی بغایت خراب بود و شب و روز کوشیده‌ایم و بجای آنکه کمک کنند و جو اطمینان بوجود بیاورند، جو توطئه بوجود آورده و می‌آورند.

- در همه جای کشور که هر گروه را بتوانند تحریک کنند، تحریک می‌کنند. همه امید به شما بوده و هست اما افسوس:

امروز موافقت با امری میفرمائید و فردا رأی شما عوض می‌شود. همینقدر عرض می‌کنم وضع سخت است و سخت‌تر نیز می‌شود. مشکلات هر چه بیشتر بشود میدان را خالی نمی‌کنم، اما کمک بفرمائید. گمان می‌کنم غرض و مرض کمتر و دلسوزیم برای تبلیغ اسلام و انقلاب

۱- بعد از انتخاب به ریاست جمهوری، نخست آقای بهشتی از در موافقت در آمد و پیشنهاد کرد رئیس جمهوری نخست وزیر و هیات وزیران را تشکیل دهد و کشور را اداره کند. آقای هاشمی رفسنجانی از جلسه شورای انقلاب بیرون رفت و در بازگشت، گفت: امام فرمودند تا تشکیل مجلس بهمین ترتیب کارها اداره شوند. از نو قرار بر تشکیل هیات وزیران شد. آقای خمینی زیر پیشنهاد نوشت: موافقت شد! اما بعضی آنکه رئیس جمهوری دست بکار شد، پیغام فرستاد: موافقت را ندیده بگیرید!

بیشتر باشد. در جنگ پیروز شویم. از موافقت خود منصرف نشوید. قطع بفرمائید اگر موجودیت انقلاب در بین نبود اینقدر التماس نمی‌کردم.^۲

ابوالحسن بنی صدر

۵۹/۴/۱۱

نامه به آقای خمینی

۳۰ تیر ۱۳۵۹

بسمه تعالی

پدر عزیزم

این عریضه را دیشب نوشتم. امروز صبح بیانات شما را خواندم و بنظرم رسید عرض این عریضه بلکه از توجهات الهی بوده است. امروز بحث درباره اقتصاد و قیمت‌ها بود. مسئله ساده است: بودجه ما ۳ برابر درآمد خرج دارد. اگر این بودجه را بمصرف برسانیم حتی در وضعیت عادی ۵۰ درصد قیمت‌ها را بالا می‌برد یعنی با توجه به افزایش قیمت‌ها تا این زمان، قیمت‌ها دو برابر می‌شود. با ملاحظه ناامنی‌ها، از این مقدار هم بیشتر می‌شود. اگر بخواهیم پولی را که از طریق خرج بودجه در دست مردم قرار می‌گیرد با واردات بیشتر جذب کنیم تا قیمت‌ها زیاد بالا نروند، اولاً آسان نیست ثانیاً موافق نظر وزیر بازرگانی حداقل ۶ ماه بعد سفارشات امروز را میتوانیم تحویل بگیریم. بنابراین خرج بودجه مساویست با افزایش قیمت‌ها بنحو غیر قابل تحمل.

و اگر بودجه را خرج نکنیم، تقاضا از بین نمی‌رود یعنی قیمت‌ها با شتاب کمتری بالا می‌روند و در کنار آن، بیکاری از حد فزونتر می‌شود. یعنی با دو بیماری مهلک روبرو می‌شویم یکی بیکاری و دیگری تورم.

بر این بن بست اقتصادی، شیوع دوباره آشفتگی در محیط کار را باید افزود: تولید صنایع سیمان کمتر از کم شده و موافق آماری که امروز ارائه شد ۴۸ درصد ظرفیت خود تولید می‌کنند. دلایل کاهش تولید عمده آشفتگی محیط کار و نبود نظم و انضباط در تولید است. اگر این وضع ادامه پیدا کند، بار دیگر فعالیتهای ساختمانی به رکود کشیده می‌شوند و در همان مرحله اول یک میلیون نفر بر تعداد بیکاران می‌افزاید. در صنایع نفت و چوب و... نیز وضع بهمین منوال است. این موضوعات چند بار دیگر نیز در حضور اعضای شورای انقلاب بحث شده است و هر بار باتفاق گفته‌اند باید زودتر ثبات داخلی و خارجی بوجود آورد اما در عمل...

در عمل مطالب مندرج در نوار جملگی با اجرا درآمده است:

۱- ادارات عملاً باشغال درآمده و کار نمی‌کنند.

۲- گروه‌های سیاسی جملگی به موضع مخالف و معاند رانده شده‌اند. حتی جبهه ملی آقای دکتر سنجابی که در پاریس اعلام وفاداری کرد نیز اشغال شده است.

۳- دستگاه‌های تبلیغاتی که بباور ۸۰ درصد مردم حقایق را برمردم نمی‌گویند جملگی در دست مخالفان رئیس جمهوری قرار گرفته‌اند.

۴- فرماندهی کل قوا نیز بخلاف تصور در صورتی که دستگاه قضائی

۲- حتی یک نوبت آقای خمینی بر رائی نماند. علت این بود که جهت عمومی عمل رئیس جمهوری استقرار مردم سالاری بود. از این رو، به محض مشاهده نتایج کار و یا حتی پیش از آغاز به کار، با شنیدن بی‌آمدهای کاری که با آن موافقت کرده بود و با مراجعه زورپرستانی به او، تغییر رای می‌داد. امر مهم که بکار ایرانیان می‌آید اینست که در تمامی موارد که او تغییر رای می‌داد، در ضدیت با آزادی و مردم سالاری تغییر رای می‌داد. در صورتی که بی‌ثباتی در تصمیم آقای خمینی، مورد به مورد، مطالعه و در اختیار جامعه قرار گیرد، بر همگان روشن می‌شود ولایت فقیه از مطلقه و غیر مطلقه آن چه دروغ بزرگی است. در حقیقت عدم ثبات در رای، گزارشگر آلت فعل قدرت (زور) شدن است.

و قوه مقننه در دست یک حزب قرار بگیرد و نخست وزیر و دولت هم از آن حزب بشود، همانطور که در آن نوار آمده است، حرف مفت میشود. چرا که دولت براحتی میتواند جلو کار را با وسایل گوناگون بگیرد. ساده‌ترینشان احضار بدون مجوز قانونی به دادگاه انقلاب است و ده‌ها راه دیگر!

در این اوضاع که کشور در بن بست اقتصادی است و انسجام در دولت تنها شرط بیرون رفتن از بن بست است. در این اوضاع که راه حل اقتصادی وجود ندارد و راه حل سیاسی برای مشکل اقتصادی باید جست و آن راه حل نیز همانطور که در پیام به مجلس فرمودید، هماهنگی میان رئیس جمهوری و مجلس است. در این اوضاع که وضعیت در کردستان و جاهای دیگر بصورتی است که بر شما معلوم است، اینجانب برای آخرین بار در جلسه سه شنبه با آقایان شرکت خواهم کرد. اگر تفاهم ممکن نشد، مطالب را با مردم در میان می‌گذارم و از خود سلب مسوولیت می‌کنم و دولت را بدست حزب می‌سپارم و خود کنار می‌مانم.^۲

پدر عزیزم

من هنوز باورم اینست که تا درون تغییر نکند بیرون تغییر نمی‌کند. البته این بدان معنی نیست که نباید مراقب ظواهر بود بلکه بدان معنی است که باید تغییر اساسی را از هدایت انتظار داشت و گمان نمی‌کنم بنظر شما غیر از این باشد.^۳ ما اینک از نظر اقتصادی در همان بن بست هستیم که رژیم سابق در آن قرار داشت. همانطور که در جریان انتخابات ریاست جمهوری و بعد از آن توضیح داده‌ام، وضعیت کشور وظیفه سنگینی بردوش اینجانب می‌گذارد و آن حل بن بست‌ها از طریق سیاسی با ایجاد جو تفاهم و امید در جامعه است.

رژیم سابق نیز از قبول راه حل سیاسی امتناع ورزید و سرنگون شد. ما نمیتوانیم از همان راه برویم و اگر برویم... فرموده‌اید در انتخاب مسوول دولت موقت اشتباه کرده‌اید و من چند نوبت و باصرار و از راه تحلیل اشتباه بودن این انتخاب را یادآور شدم. حالا هم همان آدمم و باز یادآور می‌شوم چند نوبت این مطالب را معروض داشته‌ام. اما شاید احتمال داده شده این حرفها مهم نیست و لابد برای تحکیم موقعیت است. روح و جسم من روزه‌دار است و با پاکی تمام خدا را بشهادت می‌طلبم که آنچه مینویسم از راه فشار مسوولیت است. راه حل سیاسی جز از راه از بین بردن جو تحریک و تمامی مقام‌ها و دستگاه‌ها را بخدمت تبلیغ امن و کار درآوردن، ممکن نمیشود. نجات وضعیت جز با انسجام کامل در سطح اداره کنندگان و مسوولان کشور ممکن نمیشود. اگر دفعات پیش از

۱- تمامی این کارها روی دادند و زمینه را آماده کودتای خرداد ۱۳۶۰ کردند. در زمان نگارش این نامه‌ها به آقای خمینی، همانطور که متن‌های نامه‌ها معلوم می‌کنند، بنی صدر گمان داشت آقای خمینی در مرکز مدیریت کودتای خزنده برضد انقلاب و اصول راهنمای آن و تجربه مردم سالاری نیست. اما دستیاران او ضدیت‌های خویش را با آزادی و مردم سالاری مستند به دستور او می‌کنند.

۲- جلسه‌ای به اصرار آقای خمینی، رئیس جمهوری با «دیگران» (به قول آقای خمینی) با شرکت همان‌ها تشکیل شد که بحران می‌ساختند تا از «بحران عبور کنند». در این جلسه، (نگاه کنید به بند ۵ نامه به اعضای شورای انقلاب در تاریخ ۳۰ تیر ۱۳۵۹)، که در خانه آقای باهنر تشکیل شد، میثاقی امضاء شد. روزنامه جمهوری اسلامی، صبح روز بعد، آن را نقض کرد. پس از آن، جلسه دیگری، در روزهای اول تشکیل مجلس اول در خانه آقای خامنه‌ای تشکیل شد. در این جلسه، توافقی برسر وزیران و هیات وزیران، بعمل آمدند که بنابر رويه رعایت نشدند.

۳- بنی صدر مرتب توضیح می‌داد که ظاهر و شکل را مطلق کردن، به قصد غفلت از محتوا مغایر با اسلام بمثابه بیان آزادی است. آقای خمینی به فغان می‌آمد که «ظاهر مهمه».

نهضت تنباکو تا ملی کردن صنعت نفت عذر داشتیم، این دفعه که انقلاب صد در صد اسلامی است بدرگاه خدا عذری نخواهیم داشت. در تاریخ ایران از باستان تا امروز چند نوبت حکومت بدست مذهب افتاده و از دست رفته است. خدا میداند که تمامی کوشش من و فریادم اینست که اینبار چون گذشته نشود.

باقی بسته به نظر پدر عزیز است.

ابوالحسن بنی صدر

۳۰ تیر ۱۳۵۹

نامه به شورای انقلاب^۴

۳۰ تیر ۱۳۵۹

آقایان محترم اعضای شورای انقلاب،

در این روز که روز آخر عمر شورای انقلاب است، لازم دید مطالب و حقایق زیر را از راه تکرار با شما در میان بگذارد. فشار شدید مسوولیت سنگین در برابر انقلاب اسلامی و سرنوشت کشور مرا باینکار وامیدارد:

۱- در جریان انتخابات ریاست جمهوری در علن گفته‌ام که اوضاع بحرانی کشور مسوولیتی بسیار سنگین برعهده رئیس جمهوری می‌گذارد و آن ممانعت از تاثیر مشکلات همه گونه بر روحیه امید و وحدت جامعه است. بگمان من (و امروز بیشتر از آن روز براین باورم) ایران بدون این روحیه نمیتواند از گرداب مهیب مشکلات اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی بیرون برود.

۲- از تکرار چه سود؟ تنها آن بار را بیاد می‌آورم که گفتم درست نیست اولین رئیس جمهوری، تسلیم فشار امریکا بشود. در حال هیجان و گریه گفتم شما با من یکدل نیستید. بهتر است من عقب بروم و شما کسی را که با او یکدل هستید بعنوان نخست وزیر انتخاب کنید امور کشور را اداره کند. گفتم ما بسوی بن بست اقتصادی و بدنبال آن بن بست سیاسی می‌رویم. شما گفتید یکدل هستید و...^۵

۳- بعد از آن چند نوبت مسوولان اقتصاد کشور در جلسات طولانی بوضوح تمام گفتند، راه حل اقتصادی برای مشکلات کشور وجود ندارد. راه حل سیاسی باید جست و آن راه حل را هم در معنویت و امنیت باید جست. همه موافق بودید و وضع را حساس و مشکل می‌شمردید.

۴- بعد قرار شد جو معنوی را دست کم برای جلوگیری از تمایل شدید بمصرف و جو امنیت را برای تمایل به پس انداز و کار و تولید را بوجود بیاوریم.

۴ - در این نامه که برای آقای خمینی نیز فرستاده شده است، غیر از وضعیت سنجی و نقش آن عده از اعضای حزب جمهوری اسلامی که عضویت شورای انقلاب را داشتند، در ایجاد آن وضعیت، نسبت به امر مستمری هشدار داده شده است: آخوندکشی در پی تشکیل و سقوط «دولت دینی».

۵ - مقصود جلسه شورای انقلاب، در پی شکست مأموریت هیأت حقوقدانان است که سازمان ملل به ایران گسیل کرده بود. در آن جلسه شورای انقلاب، رئیس جمهوری گفت: کار گروگانگیری به شکست و تسلیم می‌انجامد و روا نیست که نخستین منتخب تاریخ ایران سند تسلیم امضاء کند. در آن جلسه، آقای بهشتی از یکدلی با او سخن گفت اما چند روز بعد، نوار سخنان او خطاب به نزدیکانش در اختیار رئیس جمهوری قرار گرفت. نواری که در آن، از جمله گفته بود: باید از گروگانها مثل آتو برضد بنی صدر و کارتر استفاده کرد و او، غفلت کرده بود سر بزرگی را فاش می‌گوید: در حقیقت، بدون سازش پنهانی با ریگان و بوش، رقبای کارتر، ممکن نبود از گروگانها مثل آتو برضد کارتر استفاده کرد. باز بدون آلودن خمینی به این سازش پنهانی، ممکن نبود کودتای خزنده را برضد منتخب اول تاریخ ایران و تجربه مردم سالاری به اجرا گذاشت.

و بعد...

۵- تا داستان نوارها و میثاق^۱، بعضی از شما بسیار کوشیده‌اید این نوارها را مخالفت شخصی و درد و دل جلوه‌گر سازید. اما بجریان امور بنگرید و ببینید که واقعیت‌ها بهمه مردم حالی کرده است که همه برنامه‌ها انجام گرفته و می‌گیرند:

- حمله به گروه‌های سیاسی و تصفیه حساب با آنها انجام گرفته و می‌گیرد.

- وزارتخانه‌ها عملاً از کار افتاده‌اند

- حمله به «طرفیان» بنی صدر توسط ارگانهای حزب جمهوری بشدت تمام ادامه دارد.

- اگر کودتای ناکام انجام گرفته بود همه چیز زیر و رو میشد و اگر وضع کنونی ادامه پیدا کند باز در آینده خواهد شد^۲.

- از همه بدتر چرخ اقتصاد کشور که با کار شبانه روزی به حرکت افتاده بود از نو دارد روی به رکود می‌آورد.

دیشب که تنها شش تن از شما آمده بودید. از همه دستگاه‌های اقتصادی آمده بودند و بحث درباره قیمت‌ها بود. همانطور که چند نوبت گفته بودند و گفته بودم به بن بست اقتصادی روز بروز نزدیک‌تر می‌شویم. مسئله نیز ساده است:

- بودجه‌ئی که تصویب کرده‌ایم ۳۰۰٪ کسری دارد. اگر این بودجه را خرج کنیم موافق محاسبه‌ئی که بانک انجام داده است بر تورم فعلی ۵۰ درصد خواهد افزود. البته این در صورتی است که دستگاه‌های تولیدی ما با ظرفیت کامل تولید بکنند و اگر وضع تولید همانطور باشد که الان هست، میزان تورم با توجه بجزو عدم امنیت بمراتب بیشتر خواهد شد. اگر این بودجه را خرج نکنیم، بر مرض تورم، مرض بیکاری نیز افزوده می‌شود. و اگر خرج بکنیم و برای جذب تورم به واردات پناه ببریم، علاوه بر آنکه اقتصاد ما بهمان جاده می‌افتد که اقتصاد رژیم سابق در آن بود، با وجود محاصره اقتصادی ممکن نیست. بنظر وزیر بازرگانی حتی بدون این محاصره نیز حالا که سفارش جنس بدهیم ۶ ماه دیگر جنس را تحویل می‌گیریم.

- در همین حال با اوضاعی که پیش آمده است، تولید دوباره تق و لق شده است. تولید سیمان تا ۴۷٪ ظرفیت پائین آمده است و اگر در این وضع بماند از نو توقف در رشته ساختمان پیش می‌آید و در همان نوبت اول یک میلیون بیکار می‌شوند. وزیر صنایع می‌گوید دادگاه انقلاب نه تنها همکاری نمی‌کند که در جهت عکس عمل می‌کند. در جلسه دیشب گفته شد در صنایع چوب و صنایع فلزی و نفت و... جریان، جریان کاهش تولید و رکود است.

بدین ترتیب راه‌حل اقتصادی وجود ندارد. راه‌حل سیاسی لازم است برای استفاده از:

- معنویت اسلام در جهت تحکیم مبانی امنیت همه جانبه و تشویق به تولید و خودداری از مصرف

- امنیت همه جانبه برای آنکه ذهن جامعه از کار و تولید منصرف

۱- داستان نوار، همان نوار حسن آیت است. اما میثاق: در خانه آقای جواد باهنر، با پادرمیانی آقای خمینی و با حضور فرزندان او، توافقی به امضای دو طرف رسید. اما تنها یک روز بعد، روزنامه جمهوری اسلامی آن را نقض کرد. و نوار آقای بهشتی مسلم کرد که برای قدرتمداران تنها یک عهد وفا کردنی است و آنهم عهد با قدرت. با وجود این، میثاق و نقض آن، درستی روش را گزارش کرد: ابتلی به جامعه امکان می‌دهد ناشناخته‌ها را بشناسد. بدون نیاز به خشونت، قدرت پرستان بر مردم شناخته و بی اعتبار می‌گردند و ناگزیر می‌شوند بگویند: ۳۵ میلیون بگویند بله، من می‌گویم نه!

۲- مقصود کودتای نوزده است که کشف و خنثی شد.

نشود.

در این جنگ اقتصادی جز از این دو راه نمیتوان پیروز شد. همه رشته‌های حیات اقتصادی ما در دست دشمن است.

براین وضعیت سخت اقتصادی، وضعیت سخت سیاسی نیز اضافه می‌شود: موافق اطلاعاتی که درباره طرح توطئه وسیع برای واژگونی رژیم جمهوری در دست است، اینبار دشمن از طریق نیروئی که در حال تشکیل دادن است، طرح خود را اجرا خواهد کرد. از اینرو توجه عمده‌اش به خنثی کردن ارتش معطوف است. اینطور که از اعترافات خادم برمی‌آید، سرشبکه کشف شده نیز بطور اجمال در جریان این طرح است^۳.

دیگر از انحطاط روابط میان گروه‌های مسلمان سخن نمی‌گوییم که خود از آن مطلع هستید. امروز اوضاع روشن‌تر شده است. اگر در گذشته احتمال میدادید این موضوعات را میخواهم بهانه «خود محوری» قرار بدهم، اینک واقعیت‌ها با وضوحی تمام خود را نشان میدهد. حریف میخواهد با چند حرکت دیگر ما را مات کند. وقت آنست هرکس مسوولیت خود را برعهده بگیرد. باور من که شما نیز همواره با آن موافق بودید بدون انسجام کامل در قوای کشور مقابله با وضع ممکن نیست. اما اگر قرار باشد، قسمت اصلی نوار نیز عملی بگردد یعنی:

- حزب جمهوری دولتی را بر سر کار بیاورد که مقابل رئیس جمهوری باشد، البته همانطور که در نوار آمده است و آقای قدوسی با احضار خلاف قانونی رئیس بانک مرکزی، یک پرده آنرا نشان داده است، فرماندهی کل قوا هم دیگر کشک می‌شود و البته با فرماندهی ضعیف مقابله با موج نا امنی‌های مسلحانه غیر ممکن می‌شود.^۴

با توجه باین حقایق، در این لحظات سرنوشت ساز، لازم دیدم بار دیگر حدود مسؤلیت‌ها را روشن سازم:

۱- کاملاً آماده‌ام و به شهادت خود شما از چند ماه پیش آماده بوده‌ام که اختیار انتخاب نخست وزیر و دولت را به هر گروهی که بخواهد مسؤلیت وضع را برعهده بگیرد بسپارم. از جمله حزب جمهوری. در این صورت البته پس از ذکر مطالبی که در این نامه آورده‌ام از خود سلب مسوولیت می‌کنم. از نظر من، امواج سهمگینی نزدیک می‌شوند و در برابر آن سد محکم باید. اما اصرار ندارم همه نظر مرا بپذیرند. هر چند برای من روشن است که دولتی معرف بیگانگی مجلس و رئیس جمهوری محکوم به شکست است. باز اصرار ندارم این نظر را شما بپذیرید. اگر فرض کنیم نظر من براساس تحلیل از اوضاع کشور است، پس باید پذیرفت که راه علاجی متناسب با آن اندیشیده‌ام. تنی چند از اعضاء شوری نیز مرا تشویق کرده‌اند، که «تحویل خودشان بده بگذار هر کار میخواهند بکنند».

اگر وضعیت فعلی را ضابطه قرار بدهیم، که قانون اساسی هنوز باجرا در نیامده زیر پا گذاشته می‌شود و موج‌های ناامنی و اضطراب بزرگتر می‌شوند، احتمال بیشتر اینست که از پس امروز فردائی نماند که رئیس جمهوری بتواند بگوید ملاحظه کردید حق با من بود؟!

با اینهمه از ابتدا روشن کردن وضع بهتر است. نباید احتمال ولو ضعیف به نجات وضع را بکلی از بین برد. بدینخاطر است که رئیس

۳- خادم یکی از تدارک کنندگان کودتای نوزده در داخل بود. «نیروئی که در حال تشکیل دادن است»، نیروئی بود که در حمله عراق به ایران می‌باید نقش پوشش را بازی می‌کرد. از همان نوع بدیل سازیها بود که امریکائیا برای عراق ساختند و به عراق حمله کردند: توافق صدام - بختیار ...

۴- مهندس بازرگان براین نظر بود که حکومت را تحویلشان بدهید وقتی دیدند نمی‌توانند، رها می‌کنند و دیگر مزاحمت ایجاد نمی‌کنند. بنی صدر در پاسخ می‌گفت: «عمله قدرت نمی‌توانند قدرت را رها کنند و...»

جمهوری باید موضع خود را در برابر دولت جدید هم از ابتدا روشن و واضح بگوید.

۲- راه حل دومی که پذیرفته شد، این بود که براه تفاهم برویم. درباره ۱۶ یا ۱۷ نفر نیز تفاهم شد و در سه شنبه گذشته قرار شد آقایان اسامی در اختیار من بگذارند تا بلکه یک دولت متجانس تشکیل بدهیم. اما بعد معلوم شد که آقایان عضو حزب جمهوری بشورای حزب رفته و در آنجا درباره نخست وزیر اخذ رای کرده‌اند. معنی این حرف عدول از موافقت و تحمیل راه حل اول بصورت راه حل دوم است.

در این وضعیت ترجیح با آنست که آقایان نظر قطعی شان هر چه هست یکبار و یکجا بگویند و آن نظر را تغییر ندهند تا مسوولیت‌های هر یک از ما روشن و حدود کارها کاملاً مشخص باشند.

در تاریخ ایران، این بار اول نیست که یک جریان مذهبی حاکم میشود. در تمامی موارد کار به «آخوندکشی» کشیده است:

- در تاریخ باستانی جمشید روحانیان را بکوه راند که در آنجا بخدا نزدیک ترید!!

- در دوران هخامنشی کار به «مغ کشی» کشید و سال روز آنرا نیز جشن می گرفتند.

- در دوره اشکانی نیز جنگ بود تا استقرار ساسانی. این سلسله با مذهب روی کار آمد اما سرانجام کار بهمان ضدیت کشید تا اسلام.

- سرداران در خراسان با وضعی شبیه با امروز عمل کرد تا تیمور لنگ از خارج آمد و هر چه باید بکند کرد.

صوفیه جریانی بود که با مذهب روآمد اما خود آخوندکشی شیوه کرد. تا رسید به قاجار در انقلاب مشروطه از نو حاکمیت بدست آمد ولی به ۵۷ سال آخوندکشی انجامید.

اینک وضعیت اینست که هست و با تشدید فشار و شیوه‌های اختناق باسم قاطعیت چیزی عوض نمیشود. این شیوه‌ها علاوه بر آنکه از ابتدا قانون اساسی را لقمه می‌کند، و رژیم را متزلزل می‌سازد، زمینه سازی خوبی برای تبدیل به یک استبداد مخوف است.

با روح و جسم روزه دار آنچه حق می‌یافتیم گفتم. شما را با خدا و وجدانتان تنها می‌گذارم.

ابوالحسن بنی صدر

۳۰ تیر ۱۳۵۹

نامه به آقای خمینی

۱ مرداد ۱۳۵۹

حضور آیت الله العظمی امام خمینی رهبر انقلاب اسلامی ایران، به عرض میرساند در اوضاع و احوال فعلی و با توجه به اینکه جامعه ما جامعه جوانی است و هیجان مثبت کار برای قرارداد کشور در خط تولید و فعالیت جنبه معنوی و هیجان آفرین را جنبه اصلی می‌گرداند، حجت الاسلام حاج احمد آقا یکی از مناسب‌ترین اشخاص برای نخست وزیری است در صورتی که موافقت فرمائید عین صواب است.

ابوالحسن بنی صدر

پاسخ آقای خمینی به این نامه :

بسمه تعالی

بناندارم اشخاص منسوب به من، متصدی این امور شوند. احمد خدمتگزار ملت است و در این مرحله، با آزادی بهتر میتواند خدمت کند.

والسلام علیکم، روح الله الموسوی الخمینی

توضیح :

متن این نامه و پاسخ به آن در روزنامه انقلاب اسلامی در تاریخ ۱ مرداد ۱۳۵۹ چاپ شد. هر چند آقای خمینی قصد از دادن این پیشنهاد را خراب کردن خود تصور کرد، اما الف- پیشنهاد دهنده فرزند او بود و ب- بنی صدر با پیشنهاد موافقت کرد به این امید پدر و فرزند را از زورپرستانی جدا کند که بدون آقای خمینی، به استقرار استبداد خون ریز توانا نمی‌شدند.

گفتگو با آقای اشراقی^۱

۱ مرداد ۱۳۵۹

آقای اشراقی آمد نزد من که از طرف آقا با من صحبت کند:

او گفت: آقا می‌خواهد شما را حمایت بکند. من گفتم که برای ریاست جمهوری از آقا حمایتی نخواستم و با حمایت ایشان رئیس جمهور نشدم. الان هم روزی ۲۰ ساعت برای وطنم کار می‌کنم. از آقا هیچ حمایتی نمی‌خواهم فقط مزاحمتی ایجاد نکنند.

اشراقی: «آقا گفته است که اگر در چهارچوب قانون اساسی کار کنند از شما راضی خواهند بود».

بنی صدر: «من در چهارچوب قانون اساسی کار کرده‌ام و تا حال از قانون پا فراتر نگذاشته‌ام و کمتر از حق که داشتم استفاده کرده‌ام. نخست وزیر را نمی‌توانم انتخاب کنم و بعهده مجلس گذاشته‌ام و عملاً هیچ قدرت اجرایی ندارم و من از شما می‌خواهم که قانون اساسی را مراعات کنید. شما مجلس شورای ملی را کردید اسلامی. گفته‌اید که کمیته‌ها و دادگاه‌های انقلاب به کار خود ادامه دهند و شما گفته‌اید که مجلس را منحل خواهید کرد. من کی از این حرفها زده‌ام من می‌خواهم که قانون اساسی اجرا شود و این پیروزی انقلاب ما خواهد بود و من اگر بگذارند برنامه خود را در چهارچوب قانون اساسی می‌توانم پیاده کنم. من چقدر باید از دست شما برنجم. هر کاری را سروسامان می‌بخشم با یک لگد خراب می‌کنید. شما می‌ترسید که من مصدق بشوم و شما کاشانی.

من الان محبوبیتم بیش از مصدق است و هیچوقت من صحیح ندانسته‌ام که در مقابل شما بایستم و تجربه ۲۸ مرداد تکرار شود. شما با کارهایی که می‌کنید خود را کاشانی می‌کنید. خوب نکنید که نشوید. تا حال هر چه گفته‌اید، خواسته‌ام عمل کنم. گفتید حبیبی نخست وزیر، بعداً زیرش زدید، شما به دولت موقت توپیدید و گفتید که بد عمل کرده است. من چند تحلیل در آن زمان نزد شما آوردم و گفتم که در خط امریکا عمل می‌کنند و نمی‌توانند انقلاب را اداره کنند. و شما خود اینها را گذاشتید و دور از اخلاق است که شما تمام مسوولیت شکست را به گردن آنها بگذارید. به وزرای فعلی هم اشکال گرفته‌اید، مگر من نخواستم که دولت خود را معرفی کنم؟ شما قبول کردید و بعد زدید زیرش. من نیستم که اینها را نگه داشته‌ام. شما کنید. ولی من بازرگان نیستم و پیش مرگ هم نخواهم بود. در سخنرانی خود مصدق را نزد مردم بی اعتبار کردید، با حرفهای شما مصدق بی اعتبار نخواهد شد، مصدق مظهر ملت ماست و چهره جهانی دارد و او مسلمان بود، و او اسلام را فهمیده بود، او فلسفه "موازنه منفی" را شناساند. این نه شرقی، نه غربی که می‌گوئید از او گرفته‌اید. الان چه چهره‌ای در جهان دارید و مصدق چه چهره‌ای دارد.

۱- این گفتگو را هما رفیع، هما قائمی و فیروزه بنی صدر در همان تاریخ ثبت کرده‌اند.

تاریخ قضاوت خواهد کرد. من نمی‌خواستم بروم سر قبر شهدای سی تیر ولی بعد از حرفهای شما من رفتم و سر قبر هر یک از آنها فاتحه خواندم. شما نمی‌توانید با این حرفها او را خراب کنید. وقتی آقای دکتر کریم سنجایی در پاریس نزد شما آمد، شما سه روز سنگول بودید حالا چه شده؟ من هیچ وقت با خط سیاسی آنها موافق نبودم، ولی حرفهای شما دور از اخلاق و اسلام است. شما عیناً صحبتهای شاه را کردید. شاه هم می‌گفت من هیچ دوستی نمی‌توانم داشته باشم. کجای قرآن نوشته است... در این شانزده ماه مملکت را به این روز انداخته‌اید و من دیگر نزد امام نخواهم رفت»

من فکر می‌کنم سخنان امام عکس العمل دو چیز بوده است:

الف- قبل از رفتن به خرم آباد به احمد آقا گفته بودم که همه چیز را آنجا به مردم خواهم گفت. احمد آقا بعد از چند ساعت تلفن کرد و گفت که این کار را نکنید، منمهم گفتم نمی‌کنم. فکر می‌کنم که به آقا گفته است.

ب- کیفیت جمعیت در خرم آباد را آقا دیده است و ترسیده که من مصدق بشوم و خود کاشانی و کیش شخصیت او را گرفته است.

دیروز شورای انقلاب بودم و گفتم نکاتی که در نوار آیت بود یک به یک دارد پیاده می‌شود و هیچکس نتوانست با این واقعیت مخالفت کند. و بهشتی پرسید اگر کودتا انجام می‌گرفت، آیت چه نفعی داشت؟ گفتم همان نفعی که کاشانی و... بعد از کودتای ۲۸ مرداد داشتند که فکر می‌کردند که آنها قدرت را بدست خواهند آورد.

یک لیست وزرا به من دادند. گفتم قرار بود یک لیست ۱۰ نفره بدهید چرا ۲۰ نفره دادید؟ با یازده تایی آنها توافق کردیم. آنها فارسی، رجائی، میرسلیم و بعد کلانتری را به عنوان نخست وزیری پیشنهاد کردند. من گفتم زیر بار فارسی و رجائی نخواهم رفت.

نامه به آقای خمینی

۳ مرداد ۱۳۵۹

آقای اشراقی می‌گفتند نگران تجدید رفتار مصدق از سوی من هستم. به آقای میرسلیم هم فرموده‌اید. و دیروز در مجلس آن مرد فاسد که ایجاد کننده این سابقه ذهنی است، کوشیده است پرده آخر را هم بوجود بیاورد و آن تقابل بلکه تضاد رئیس جمهوری با امام. از این پرده بعید، صحنه سقوط است:

۱- مجلس دیروز صحنه‌ئی بود که جا برای هیچ ابهامی باقی نمی‌گذارد. عده‌ئی که معلومند چه کسانی هستند ایستاده‌اند تا این جمهوری را ویران سازند. جو فشار و تهدید چنان بوده است که آقای انواری استعفا کرده است و از قول آقای خلخالی است که این جو مرا هم می‌ترساند! و در میان وکلا و تماشاگران هرکس اسم بنی‌صدر را می‌آورده است، فحش یا کتک می‌خورده و دستگیر می‌شده است!

۱- ترس از تکرار تجربه «مصدق و کاشانی» چند نوبت تکرار شد. نگرانی آقای خمینی از چه رو بود؟ اگر او به عهد با بیان انقلاب وفا می‌کرد که عهد او، در برابر جهانیان، با مردم ایران بود، چرا می‌باید نگران تکرار آن تجربه می‌شد؟ اما نقض عهد و استقرار استبداد، بنام دین، تقابل را اجتناب‌ناپذیر می‌کرد و کرد. زمان شهادت داد که ترس او از وفای بنی‌صدر به عهد خود با انقلاب و اصول راهنمای او بود. می‌دانست که با وجود ایستادگی او بر سر حق، آنها که در خود غش دارند، سیه رو می‌شوند و شدند. او بر این گمان بود که هم‌رنگ جماعت استبدادبان شدن بنی‌صدر، به او امکان می‌دهد رهبر زورگویان بماند، بی آنکه سیه روی شود. از این رو بود که هر تهدید را با تطمیع همراه می‌کرد.

بدینسان مقابل کردن مجلس با رئیس جمهوری نیز بدست همین شخص انجام گرفت و آقای موسوی خوئینی‌ها با صدای بلند گفته است رای مخالف به رئیس جمهوری می‌دهد. آیا هنوز تردید هست که موضوع آن نوار دیگر نیز واقعیت دارد و اینها گروگانهای امریکائی را وسیله تسویه حسابها و دست یابی بقدرت قرار داده‌اند؟

من آنچه برای جلب اطمینان شما لازم بوده است انجام داده‌ام. چرا کسی که ده‌ها نوشته درباره اشتباه دوره مصدق دارد، اشتباه را بکند؟ و چه باید بکنم که معلوم شود بر آن کار و روش نیستیم؟

ولی شما فرموده‌اید که اگر مجلس هم وزراء قاطع و مکتبی و... را بر سر کار نیاورد آنرا منحل خواهید فرمود. مصدق نیز همین کار را می‌خواست بکند. و گمان من اینست که نیاز باینکار نباشد. همینقدر مجلس مطمئن بشود آقا پهر قیمت جانب حزب جمهوری را و (با تمام قوا) نمی‌گیرند، همگونه [همه‌گونه] همکاری خواهد کرد. و گرنه وظیفه خود خواهد شمرد که پی در پی رئیس جمهوری را تضعیف کند و این بمعنای سقوط جمهوری است. چرا که دولت قادر بکاری نخواهد شد و بفرض کنار رفتن من، هر کس دیگر بیاید وضع بدتر خواهد شد.

۲- ظرف ۲ هفته اخیر موج آشفتگی محیطهای صنعتی را از نو فراگرفته است و ناظران شما در نیروهای مسلح میتوانند بر این حقیقت شهادت بدهند که روحیه نیروهای مسلح خصوص بعد از صحبت اخیر شما، بدعاقل نازل شده است. و ما ماههای حساسی پیشارو داریم.

۳- فهرستی را که حزب جمهوری برای وزرا در اختیار من گذاشته است، فهرستی نیست که قادر باداره کشور باشد. ضد بهائی‌های سابق و کسی که توده‌ئی بوده و بعد مجاهد شده و حالا عضو شورای حزب است و... و البته تنی چند نیز هستند که بنظر من قابل قبول می‌رسند.

۴- چند بار عرض کرده‌ام، اینحرف که می‌زنند دروغ است که من می‌خواهم همه قدرتها در دست من باشد. نه، من می‌خواهم قانون اساسی اجرا شود. در هیچ موردی کسی نمیتواند تجاوزطلبی بمن نسبت دهد.

بخدا حرام است سکوت فرزند شما، بخدا کسی امنیت ندارد و دستگاه قضائی، بیشتر اسباب سلب امنیت را فراهم می‌آورد تا امنیت را. و بخدا این وضعیت خوش سرانجام نیست. بخدا...

۵- و آیا اگر قانون اساسی را اجرا نکنیم میتوانیم مردم را مطمئن کنیم که رژیم باثباتی دارند؟ بهای اجرای قانون اساسی را هر چه باشد باید بپردازیم. و متأسفانه این قانون خط بخط زیر پا گذاشته میشود:

- حمله به روزنامه مجاز و انتشار روزنامه غیر مجاز و حمله به محل‌های احزاب برخلاف قانون اساسی است.

- محاکمات به شیوه‌ئی که انجام می‌شوند برخلاف قانون اساسی است و مسلماً در زندانها شکنجه وجود دارد.

- دخالت نمایندگان مجلس در امور اجرائی برخلاف قانون اساسی است.

- و...

و شما فرموده‌اید من از حدودیکه قانون اساسی برای رئیس

۲- خود او می‌گفت: «مجلس بالاتر از همه است». در اینجا، بدون اینکه حق چنین کاری را داشته باشد، مجلس را تهدید به انحلال می‌کند. رویدادها مسلم کردند قصد او از سخنانش: الف: مقابل کردن مجلس با رئیس جمهوری بوده است. می‌دانیم که او نخست وزیری می‌خواست که ضد رئیس جمهوری باشد. پس از آنکه مراجعه به آقای دکتر سنجایی و... بی نتیجه شد، آقای رجائی بعنوان آلت فعل راه‌حل شد. ب: قصد از صفت اسلامی دادن به مجلس، تابع «ولی امر» گرداندن آن بود و از همان روز تا امروز، مجلس آلت فعل «رهبر» است. طرفه اینکه، مجلس را مجلس شورای اسلامی خواندن، نخست توسط ۵ تن گردانندگان حزب جمهوری اسلامی، در نامه آنها به آقای خمینی، انجام گرفته است.

جمهوری شناخته است بیرون نروم آیا تنها من باید در این حدود بمانم یا همه باید اینطور بکنند؟ و در همین حدود نیز نمیخواهند بمانم:

- قانون اساسی پیشنهاد نخست وزیر به مجلس را برعهده من گذاشته است اما در عمل جوی بوجود آورده‌اند که نه من میتوانم نخست وزیری را که معتقد و کاردان میدانم پیشنهاد کنم و نه مجلس میتواند در محیط آزاد پیشنهاد مرا بررسی کند.

- قانون اساسی گفته است نخست وزیر باید وزراء را با تصویب رئیس جمهوری انتخاب کند. اما وقتی بنا بر تضعیف باشد، در حقیقت حزب جمهوری وزراء را انتخاب می‌کند.

- قانون اساسی گفته است رئیس جمهوری مجری این قانون است. اما در عمل امکان بازرسی وجود ندارد چه رسد به جلوگیری از تخلف‌ها و فراهم آوردن اسباب اجرای قانون اساسی

- ...

پدر عزیزم

ایران محتاج ایجاد روحیه کار و تلاش است، ایجاد این روحیه محتاج اختیارات و خارج شدن از حدود قانون اساسی نیست و من آنرا نمی‌خواهم و نیازی هم بآن ندارم. همینقدر همه در مرز قانون اساسی بمانند و قبول کنند که اجرای آن بزرگترین موفقیت‌ها برای نسل امروز است، شرایط لازم را برای کار من فراهم آورده‌اند برای اینکه امتحانی باشد پیشنهاد می‌کنم:

۱- رادیو و تلویزیون که امروزه کارش در مداحی و فحاشی خلاصه میشود از دست حزبی‌ها و ضد بهائیه‌ها بیرون بیاید و یک برنامه سازندگی و امید اجرا کند. در ماه یکبار هم اسم رئیس جمهوری را نیاورد.

۲- هیئتی که تحت تاثیر واقع نشود به وضع و کار وزیران و قضات برسد و اگر تخلف‌های جدی وجود داشت، آنها را پاکسازی کند. ظاهراً از خود ما بیشتر انتظار می‌رود که خودی‌ها ناپاک را پاک کنیم. ایجاد این هیئات تصفیه را بجد و با اصرار تمام خواهانم.

باری، من در یک وضعیت سخت و برای خدمت باین انقلاب خود را نامزد ریاست جمهوری کردم و اینک قوت کارم که از محبوبیت در نزد مردم ناشی میشود، در معرض تندبادهای تضعیف قرار گرفته است و بدبختانه راست‌های من موثر نمی‌افتد و دروغهای فرصت طلب هائی که کمر به نابودی این جمهوری بسته‌اند موثر می‌افتد.

فردا کاندیدای حزب را به مجلس معرفی می‌کنم و در برابر خدا از خود سلب مسئولیت می‌نمایم!

ابوالحسن بنی صدر
۵۹/۵/۳

نامه به نمایندگان مجلس

۴ مرداد ۱۳۵۹

بسم الله الرحمن الرحيم

نمایندگان محترم

بمقتضای جو موجود و برای آنکه استعدادهای کارآمد و مسلمان و مومن به انقلاب اسلامی در راه بیرون کشیدن کشور از بحرانهای ناشی از سلطه قدرتهای بیگانه در دوران رژیم پیشین متحد و بسیج شوند، آقای مصطفی میرسلیم را بعنوان نخست وزیر پیشنهاد می‌نمایم. امیدوارم

۱- نامزد حزب جمهوری اسلامی آقای محمد علی رجائی بود.

بتواند تمایل نمایندگان محترم را جلب و بیانگر هماهنگی‌های ضرور بگردد.

ابوالحسن بنی صدر
رئیس جمهوری
۴ مرداد ۱۳۵۹

نامه به رئیس مجلس (آقای هاشمی رفسنجانی)

۶ مرداد ۱۳۵۹

رئیس محترم مجلس

یکبار مرا از خواب بیدار کردند تا بگویند شما تلفنی مرا به مجلس دعوت کرده‌اید. لابد می‌دانید که بمناسبت ماه مبارک من شبها تا ۷ صبح کار می‌کنم و صبح‌ها تا ساعت ده یا یازده می‌خوابم.

می‌خواهم صادقانه به شما بگویم برای من این شبهه پیش آمده است که بنای کار عده‌ای بر تخفیف و از اعتبار انداختن مقام ریاست جمهوری است و رفتار شما این شبهه را قوی می‌گرداند:

۱- دعوت بمجلس برای مراسم تحلیف و چگونگی انجام این مراسم

۲- جلسه پنجشنبه و چگونگی اداره آن

۳- و اینک احضار تلفنی به مجلس

ظاهر فریبنده این رفتارها اینست که از اسباب قوت مجلس می‌شود. حال آنکه وقتی جمهوری سست شد، یکی از ارکان آن قوی نمی‌گردد. رئیس جمهوری در تمامی کشورهای جهان و بنا بر قانون اساسی (پس از مقام رهبری) عالی‌ترین مقام است و نماینده عالی یک ملت در مقابل ملل دیگر است. بی احترامی به او، بی احترامی بملت است. از شما صادقانه می‌پرسم اگر این رویه تخفیف و اغلب توهین‌آمیز کار را بجائی برساند که رئیس جمهوری نتواند آنرا تحمل کند، ترجیح بدهد کنار برود، چه کسی دیگر با نزدیک به ۱۱ میلیون رای به ریاست جمهوری انتخاب خواهد شد؟ و این جمهوری با یک رئیس بی اعتبار چگونه اعتبار پیدا خواهد کرد و شما چرا چنین رفتار می‌کنید؟

قاعده این بود که وقتی هیات رئیسه انتخاب شدند، نزد رئیس جمهوری می‌رفتند و به هماهنگ کننده قوای سه گانه معرفی می‌شدند و آمادگی مجلس را اظهار می‌کردند. قاعده این بود که...

و اینک نیز قاعده اینست که رئیس مجلس نزد رئیس جمهوری برود و او را در جریان مذاکرات نمایندگان محترم بگذارد. و ذهن او را نسبت به موضوع بحث روشن بگرداند و موافق تریبی که در قانون اساسی آمده است، بطور رسمی از او دعوت بکند. در هیچ کجای دنیا مرسوم نیست که طی یک نامه دو خطی، بدون تعیین وقت، بدون تعیین موضوع، رئیس جمهوری را بمجلس بخوانند.

و اگر مقصود از این رفتار، برداشتن «آداب» است، دیگر نمی‌باید شما بابت عنوان، رای به برگرداندن نامه رئیس جمهوری می‌گرفتید.

من همواره کوشش بر آنست که شؤانات صاحبان مسوولیت‌ها در هر یک از ارکان جمهوری حفظ بگردد. اگر چوب خشک نیز رئیس جمهوری می‌بود، مسوولیت مجلس حفظ اعتبار تام و تمام او بود. کسی که باید در این اوضاع بحرانی توطئه‌ها را خنثی کند و به نیروهای مسلح برای مقابله با ضداقلاب دستور حمله و دفاع بدهد و... نمی‌باید هر روز بیک بهانه در مجلس از طرف عده‌ئی که میخواهند بهر قیمت کودتای ۲۸ مرداد را از نو تمرین کنند و وسیله کارشان مقابل کردن مجلس با رئیس جمهوری

۲- برسر آقای مصطفی میرسلیم توافق شده بود. اما چون او گفته بود رویه دوئیت با رئیس جمهوری را درپیش نمی‌گیرد، به او رأی ندادند.

است، مورد تعرض قرار بگیرد و رئیس مجلس نیز خود باینکار میدان بدهد!

شما دائم می‌گفتید که در حدود قانون اساسی تکلیف هر یک از قوا روشن است حالا چرا همان حدود را هم رعایت نمی‌کنید؟ ببینید در قانون اساسی چه آمده است، همانطور عمل کنید.

و اگر می‌گوئید قصد شما این بوده که خودمانی رفتار کنید لاقلاً بخود زحمت می‌دادید و پس از جلسه خصوصی دیشب نزد من می‌آمدید و مرا از آنچه گذشته آگاه می‌کردید، احترام رئیس جمهوری قبل از همه با مجلس و رئیس مجلس است تا تمامی ارکان دولت بدانند باید بدون تردید و تزلزل دستورات دولت را اجرا کنند و این خیال از هیچ دماغی خطور نکند که میتوانند این جمهوری را سست کنند و بنای آنرا فرو بریزند. مجلس با نخست وزیر و وزیرانی که بآنها رای اعتماد میدهد نیز باید چنین رفتاری کند تا دستوراتشان اجرا گردد و بتوانند کشور بحران زده ما را با کفایت اداره کنند. سخن بسیار است. این نامه خطاب بخود شما است. مختارید آنرا برای نمایندگان بخوانید یا به زبانی که خود مصلحت میدانید با آنها مطلب را در میان بگذارید.^۲

رئیس جمهوری
ابوالحسن بنی صدر
۵۹/۵/۶

نامه به رئیس مجلس (آقای هاشمی رفسنجانی)

۶ مرداد ۱۳۵۹

بسمه تعالی

رئیس محترم مجلس شورای اسلامی
بعد از حضور در آن مجلس محترم و پیشنهادی که در جلسه خصوصی به تصویب رسید، ناگزیر فعلاً اخذ رای تمایل نسبت به نامزد نخست وزیری بی‌وجه بنظر می‌رسد.^۳
بنابر این تا اطلاع ثانوی موضوع را مسکوت بگذارید.

رئیس جمهوری
ابوالحسن بنی صدر

۱- دعوت به مجلس بخاطر گفتگو در باب نخست وزیر بود. تفصیل در کارنامه دوشنبه ۶ مرداد ۱۳۵۹ (جلد ۱ روزها بر رئیس جمهور چگونه می‌گذرد) آمده است. رفتار آقای هاشمی رفسنجانی معلوم می‌کرد که کودتائی همانند کودتای ۲۸ مرداد که در ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ انجام شد، بشکل کودتائی خزنده، از پیش از مجلس شروع شده بود و با تشکیل مجلس، عملیات کودتا با استفاده از پوشش مجلس، انجام گرفتند.

۲- آقای هاشمی رفسنجانی در مصاحبه با کیهان (۱۲ بهمن ۱۳۵۹) به دروغ، مدعی شده است بنی صدر بابت زیرپای او بلند نشدن عده‌ای از نمایندگان، اعتراض و مراسم تحلیف را مراسم تخفیف خوانده است و او «با همان روحيات انقلابی» به بنی صدر گفته است «به افکار طاغوتی برگشتید...». این نامه سند بر دروغ گوئی او و شیوه رفتار او و همانند هایش گزارشگر کودتائی بود که انجام دادند. این رفتار را از آن رو در پیش گرفته بودند که باید دست ریاست جمهوری را شکست تا مردم تنها روحانیت را رهبر خود بدانند!

۳- چون قرار بر انتخاب هیئت از سوی مجلس برای یافتن سه تن قابل پیشنهاد به رئیس جمهوری شد، دیگر اخذ رای تمایل نسبت به نامزد رئیس جمهوری بی محل شد. اما آن هیئت برخلاف توافق، به جای سه تن، تنها یک تن و آقای رجائی را انتخاب کرد. با استفاده از آقای خمینی، آقای رجائی به عنوان نخست وزیر تحمیل شد.

گزارشی به همکاران خود^۴

۱۶ مرداد ۱۳۵۹

هیئت بررسی صلاحیت نخست وزیر امروز نزد بنی صدر آمد و گفت که در جلسه خصوصی مجلس رجائی ۱۰۷ رای آورد و میرسلیم ۵ رای و فارسی ۱۵ رای. بدین ترتیب این هیئت تصمیم گرفت که رجائی را به عنوان نخست وزیر پیشنهاد کند.

خوب می‌داند که پایگاه مردمی ندارد. و جو عمومی برایش مطرح نیست، برای آقا آنقدر حرف می‌زنند که یا موثر می‌شود یا نمی‌شود. این قضیه مصدق را از بس اینها رفته‌اند گفته‌اند، آقا آنجوری گفته، نوه آقا گفت حتی احمد آقا هم تحت تاثیر حرفهای اینها قرار گرفته. سکوت می‌کنم چون اگر مسئولیت قبول نکنم، می‌گویند چون تو قبول نکردی این جور شده و اگر هم بکنم، خلاف عقیده‌ام عمل کرده‌ام. اینها می‌توانند جوی درست کنند که آقا با رجائی موافقت کند، مرا مقابل امام قرار دهند، فکر بعد از آقا را می‌کنند که من علناً علیه آنها صحبت کنم و بعد امام خلاف من صحبت کند و مرا خراب کنند و خود قدرت را بدست بگیرند. ولی من هرگز مقابل امام نمی‌ایستم و زیر بار بازی آنها نمی‌روم. باید یک هسته قوی درست کنم که جامعه ببیند که قدرت رهبری دارم.

در طی جلسه شورای انقلاب، رفسنجانی و... پیشنهاد دادند اول فارسی، بعد رجائی، بعد میرسلیم که بنی صدر گفته که زیر بار فارسی و رجائی نمی‌روم. فارسی از اداره کردن ۲ اتاق هم عاجز است و رجائی خشک سر است. خود رفسنجانی در جلسه‌ای گفته بوده که فارسی دو اتاق هم بلد نیست اداره کند.

با اینهمه چندی بعد رفسنجانی یا خامنه‌ای در شورا در حضور بنی صدر می‌پرسد که آیا ما چنین حرفی راجع به فارسی زده‌ایم. قطب زاده می‌گوید بلی ولی حبیبی یک جوری جواب می‌دهد که هر دو طرف را داشته باشد.

معین فر در یک جلسه‌ای خیلی شدید به بهشتی می‌پرد و به بنی صدر می‌گوید که به ببین اینها چه کار می‌کنند و اینها نه می‌گذارند انقلاب به ثمر برسد نه هیچی، چون حالا رئیس جمهور نشده. بهشتی در یک جلسه به بنی صدر می‌گوید تو مکتبی نیستی و لیبرالی. بنی صدر به او می‌گوید شما میتوانید لیبرال و لیبرالیسم را تعریف کنید؟ بهشتی تعریفی می‌کند که موجب خنده می‌شود، هاشمی رفسنجانی به او می‌گوید: آقای بهشتی خراب کردی!...

نامه به رئیس مجلس (آقای هاشمی رفسنجانی)

۱۸ مرداد ۱۳۵۹

شماره ۲/۱۰

رئیس محترم مجلس شورای اسلامی

با استناد به شور هیأت منتخب و تمایلی که از سوی آن مجلس محترم اظهار شده است. آقای محمد علی رجائی را بعنوان نخست وزیر معرفی می‌کنم.^۵

۴- این گفتگو را هما رفیع، هما قائمی و فیروزه بنی صدر در همان تاریخ ثبت کرده‌اند.

۵- بدین سان، هیئت منتخب یک تن، آقای رجائی را معرفی کرد و مجلس هم به او رأی تمایل داد.

از خداوند متعال برای نمایندگان محترم و ایشان طلب توفیق میکنم.

رئیس جمهوری
ابوالحسن بنی صدر

نامه به نمایندگان مجلس

۲۰ مرداد ۱۳۵۹

بسم الله الرحمن الرحيم

با پیرو مذاکرات جلسه خصوصی مجلس ضمن تشکر از آقایان نمایندگان در قبول پیشنهاد اینجانب و تعیین افراد مورد اعتماد خویش احراز صلاحیت نامزدهای سمت نخست وزیری و وزارت بمنظور همکاری و مشورت با اینجانب و نخست وزیر مورد تمایل مجلس لازم است نکات ذیل را خدمت آقایان یادآور شوم.

منظور از دعوت مجلس به تعیین آقایان همانطور که در جلسه خصوصی متذکر شدم دستیابی به توحید نظر بین مجلس و اینجانب به ترتیبی میباشد که دولت آینده بتواند از ابتدا با تأیید و نظر موافق اکثریت قاطع مجلس و اینجانب برخوردار باشد. چه در شرایط حساس کنونی دولت بیش از هر چیز احتیاج به هماهنگی در درون خویش و هماهنگی با مجلس و رئیس جمهوری دارد. و بدین ملاحظه لازم است که بتوانیم با اکثریت قاطع مجلس نسبت به ملاکها و ضوابطی که باید متناسب با آنها دولت تعیین گردد و اشخاصی که مسئولیت بعهده آنها گذارده شده به توافق کامل نائل آئیم با توجه باین امر نخست وزیر و وزراء آینده باید دارای شرایط ذیل باشند:

۱- این افراد باید همچنانکه امام متذکر شده‌اند مکتبی، جوان و قاطع باشند. یعنی باید دارای بینش توحیدی بوده احکام و اصول اسلام را رعایت کنند و دارای سرعت عمل و قاطعیت و نیروی جوان کافی برای مقابله با مشکلات عظیم کنونی کشور و انقلاب باشند.

۲- باید دارای سوابق روشن و مشخص مبارزه با رژیم گذشته بوده و سوابق شغلی و کارهای ایشان در دوره‌های قبل دقیقاً مشخص شود و کسانی به این سمت‌ها برگزیده شوند که در گذشته صحت عمل و سازش ناپذیری و مبارزه جوئی را باثبات رسانیده باشند.

۳- باید دارای توانائی مدیریت و اداره و توانائی در ایجاد تفاهم در محیط کار خود با زبردستان و همکاران خویش باشند و بتوانند با مجلس و رئیس جمهور هماهنگی و تفاهم کامل داشته باشند. افرادی لجوج و خشک سر نسبت به مسائل مختلف نباشند که این خود مهمترین مشکل و مانع بر سر راه مدیریت است. برای تشخیص توانائی مدیریت و جلب همکاری باید حتماً اگر وزیر بوده‌اند و یا در دستگاه اجرائی بوده‌اند از همکارانشان تحقیق شود در کار تک رو بوده‌اند یا خیر و...

۴- باید معتقد به قانون اساسی و مجری صدیق و امین همه اصول و مقررات آن باشند به ترتیبی که از همین آغاز، اصول و ضوابط قانون اساسی بعنوان ملاک اصلی تنظیم روابط درونی حکومت و روابط حکومت با مردم در جامعه استقرار و استمرار یابند.

۵- این افراد نباید معرف یک حزب و گروه خاصی در جامعه باشند و (فرقی نیست بین داشتن و نداشتن عضویت نسبی اشخاصی که عضو هستند اما مستقل عمل میکنند و بعکس) از ایجاد این توهم که هم قوای سه گانه مقننه، مجریه و قضائیه در جامعه تحت کنترل یک گروه خاص درآمده‌اند جلوگیری بعمل آورند که ایجاد این توهم و با تحقیق (۹) آن

برای ثبات و آینده جمهوری اسلامی متضمن خطراتی است که باید از آن اجتناب نمود.

۶- این افراد باید کاملاً به حفظ استقلال نه شرقی نه غربی مؤمن و معتقد باشند و از حیث بینش، طرز عمل و کار خود معرف این خط باشند و بتوانند در مسائل جاری و هر مسئله‌ای که پیش آید این خط را تشخیص داده متناسب با آن عمل کنند. در این مورد تذکر این نکته ضرور است که صرف اقامت یا عدم آن در غرب ملاکی کافی برای ارزیابی افراد نیست آنچه مهم میباشد نداشتن تربیت غربی و رها بودن از نفوذ ضد ارزشهای خانمان برانداز غرب است.^۱

بر آقایان است که با تحقیق و تفحص در سوابق، اخلاق و خصوصیات محیط کار گذشته و حال نامزدهای مندرج در ذیل که در ظرف این مدت اسامی آنان توسط افراد و گروههای مختلف و یا خود اینجانب پیشنهاد شده‌اند و بخصوص در صورتیکه داوطلبانی دارای شرایط عمده اساسی باشند با تأکید مشخص بر توانائی و قدرت آنان در جلب هماهنگی و داشتن تفاهم کافی با رئیس جمهوری و مجلس شخص و یا اشخاص را که بیش از همه واجد مجموع این شرایط هستند برای معرفی به مجلس جهت کسب رای تمایل و رای اعتماد باینجانب معرفی فرمایند. در صورتیکه امام مصلحت بدانند نماینده‌ای برای شرکت در بررسی این جمع معرفی فرمایند. اینجانب آقای موسوی اردبیلی دادستان کل کشور را بعنوان نماینده خویش معرفی مینمایم و در صورتیکه امام مصلحت ندانند نماینده‌ای معرفی فرمایند بمنظور تامین بیشتر نظری که از پیشنهاد خود داشتیم، آقای جلالی نماینده نیشابور را بعنوان نماینده دیگر برای شرکت در بررسی‌های آقایان معرفی مینمایم.

اسامی که تا کنون بمن پیشنهاد شده‌اند، بقرار زیرند. همه این آقایان دارای شرط توانائی همکاری با رئیس جمهوری نیستند. ممکن است آقایان همه را شایسته تشخیص بدهند، در آن صورت من از میان آنها یک یا چند تن را که بیشتر دارای شرط توانائی همکاری باشند به مجلس محترم پیشنهاد خواهم کرد:^۲

۱- سید محمد کاظم بجنوردی

۲- حسن حبیبی

۳- صادق خلخالی

۴- مصطفی چمران

۵- محمد علی رجائی

۱- ۶ شرط (با توجه به ادعاهای ملاتاریا) به ترتیبی تنظیم شدند که الف: دو خط، یکی خط آزادی و استقلال و رشد بر میزان عدل و دیگر خط قدرتمداری را از یکدیگر مشخص کنند و باب هرگونه عذر و بهانه‌ای را ببندند. ب: از آنجا که از پیش، بر بنی صدر دانسته بود که قصد قدرتمداران به نخست وزیری رساندن کسی است که رویه ضدیت با رئیس جمهوری و آزادی و استقلال در پیش بگیرد و می‌دانست که نامزد استبدادیان آقای محمدعلی رجائی است. قید این شرطها موجب شد که از آغاز روشن شود، شرطهای آقای خمینی و رهبران حزب جمهوری اسلامی، صورتی است برای پوشاندن قصد واقعی آنها که تصرف قدرت بود.

۲- فهرستی از ۱۴ نام، براساس پیشنهادهای نمایندگان مجلس تهیه شد. قصد از آن کار این بود که تمایل‌های مجلس امکان ابراز پیدا کنند و بسا مجلس از مهار استبدادیان بدر آید. در صورتی که آقای خمینی مداخله نمی‌کرد، گردانندگان حزب جمهوری اسلامی که طرف معامله با ریگان و بوش در ماجرای گروگانها شده بودند و به هر قیمتی می‌خواستند دولت را تصرف کنند، در کار خود شکست می‌خوردند. چنانکه چون نتوانستند نامزد نخست وزیری خود را تحمیل کنند، دست پدیمان آقای خمینی شدند و او بود که رجائی را به رئیس جمهوری و مجلس تحمیل کرد.

۶- عزت الله سجایی

۷- احمد سلامتیان

۸- رضا صدر (وزیر بازرگانی)

۹- محمد غرضی

۱۰- محمد غروی (استاندار آذربایجان)

۱۱- جلال الدین فارسی

۱۲- موسی کلانتری (وزیر راه)

۱۳- مصطفی میرسلیم

۱۴- یحییوی (وزیر مسکن)

فهرست وزیران در نوبت دیگر فرستاده می شود.

۱۱ میلیون نفر رای داده اند اعتماد ندارید و به چند طلبه بی دین اعتماد می کنید مانند شاه سابق که فقط اطلاعات را از سازمان امنیت خود می گرفت و شما متأسفانه طبق این اطلاعات صحبت‌هایی می کنید که مملکت را به بن بست رسانده است. چرا شما در مورد این خبر حاضر به تحقیق نشدید؟ حالا من کتباً اینها را نوشته ام و به شما نشان می دهم و به شما ثابت می کنم که کاشانی دروغ گفته است. آقا گفت: مهم نیست، تحقیق را ول کنید و تازه این رجائی مسلمان است. من گفتم اگر حماقت جزء مسلمانی است، آری مسلمان است. پیغمبر فرموده است که یک رهبر سالم و عالم باشد. آقا من به شما می گویم که این نخست وزیر منتخب من نیست و مثل بازرگان نیستیم و در موقع حقیقت را خواهیم گفت تا دیگر شما نگوئید که ببخشید اشتباه کردم.

آقا بعد فرمودند که شما قدرت طلب هستید. من گفتم شما قدرت طلبید. گفت چرا می گوئید که من ۱۱ میلیون رای آوردم. مجلس ۵ میلیون؟ گفتم: «اول آن موقع ۱۱ میلیون رای داشتیم اما الان ۲۰ میلیون. تانیاً هیچوقت نگفتم مجلس ۵ میلیون رای آورده است. بلکه ۳ میلیون رای دارد» که آقا خندید.

گفتم چرا گفتید که مجلس بالاترین نهاد است؟ این خلاف قانون اساسی است که در آن، بعد از رهبری، عالیترین مقام، ریاست جمهوری است و شما چگونه می خواهید که به حرف رئیس جمهور اعتبار بدهند در داخل و خارج کشور وقتی شما مرتب مستقیم و غیر مستقیم کنایه می زنید و نمی گذارید من کار کنم؟ شما هر کاری که من می خواهم بکنم، می آیند تو گوشه‌ها می کنند و شما یک لولو برایم درست می کنید و کاری پیش نمی رود طوریکه مملکت از هر نظر به بن بست رسیده است. هر وقت به دادگاه‌ها و انجمنهای اسلامی ... می گویم درست طبق اسلام عمل کنند زود نزد شما می آیند که او خواسته نهادهای انقلاب را از بین ببرد و شما می آئید سخنرانی می کنید در تأیید حرف آنها. شما یک کوهی هستید و اینها موشهایی هستند که از پایین شما را می خورند و از زبانتان می آیند بیرون. و بخدا، به این قرآن، قسم که تنها من پشتیبان و با شما هستم و بخدا قسم اگر اینطوری ادامه پیدا بکنند، این رئیس جمهوری تضعیف بشود، جمهوری از بین می رود. و شما جاویدان نیستید، شما از اول این قانون اساسی را اجرا نکردید. آقا می گوید: کی اجرا نکردم؟ می گویم در هر موردی اجرا نکردید... الان حکومت قانون نیست و حکومت زور است و خدای نکرده چیزی تان بشود، هر که زورش رسید مملکت را در دست می گیرد. فکر می کنید من نمی توانم راجع به اعدامها حکم بدهم؟ آقا می گوید: نخیر شما نمی توانید. گفتم چطور آقا هر طلبه‌ای، هر پاسدارای حکم اعدام می دهد، من چطور نمی توانم؟

در مورد نخست وزیر آقا گفت مجلس حق دارد نخست وزیر شما را قبول نکند. من گفتم: من هم حق دارم نخست وزیر آنها را انتخاب نکنم، نخست وزیر و وزرا باید به تصویب آنها باشد و من می توانم دائم معرفی بکنم و مجلس هم رد کند بعد عکس العمل ملت را هم خواهیم دید، من فقط ملاحظه شما را می کنم و مجلس تمام قدرتش را از شما دارد.

آقا: «چرا در سخنرانیهایتان مجلس را تضعیف می کنید؟ شنیده ام در سخنرانیهایتان مجلس را فحش می دهند، من تمام سخنرانیهای شما را گوش می دهم و شما از همه بیشتر تحریک می کنید». گفتم: «چه

من الله التوفیق و علیه التکلان

رئیس جمهوری

ابوالحسن بنی صدر

گزارش دیدار با آقای خمینی^۱

۲۱ مرداد ۱۳۵۹

صبح که نزد امام برای تبریک عید فطر رفته بودم (نوشته‌های زیر از زبان آقای بنی صدر شنیده شده و چون شفاهی بوده است امکان پس و پیش شدن جمله‌ها وجود دارد). در آنجا با امام و احمد آقا نشستیم. پس از عرض سلام، آقا فرمودند که: «خبر به من می رسند و خیال نکنید که من بی اطلاع هستم، شنیده ام طبق یک گزارش که در تهران خیال ایجاد کردم، اختیار را از دست دادم و شروع کردم به فریاد زدن و صریح بیان کردن، بطوریکه به حیاط صدایم می رسید، من گفتم: آقا چطور شما این اخبار را باور می کنید و چطور نفرتید تحقیق راجع به این اخبار و این شخص مخبر بکنید؟ من می توانم به شما سند نشان بدهم که اینطور نیست و می خواستند آن مراکز را که زمان انتخابات فعال بوده اند را دو باره به کار بیاورند. بروید تحقیق کنید. و آقا می گوید: نه مهم نیست. من جواب دادم ولی لابد آنقدر مهم بوده است که تا من وارد شدم شما این مسئله را مطرح کردید. بعد راجع به رجائی صحبت شد که آقا گفتند: «نخست وزیر هم که منتخب شما ست. شما فقط گفته بودید که سه نفر را قبول نخواهید کرد». من به ایشان گفتم این دروغ را که به شما گفته است؟ گفت امامی کاشانی. گفتم: ایشان دروغ گفته اند، من راجع به فارسی، خلخال و غرضی گفته ام که کتباً خواهم نوشت که مسئولیت قبول نمی کنم اما درباره او سکوت خواهم کرد ولی هنگامی که خود تشخیص خواهم داد، حقیقت را خواهم گفت و من گفته ام که ایشان خشک سر است و مملکت را نمی تواند اداره کند، ایشان نخست وزیر بهشتی و رفسنجانی است. آقا جواب می دهد که من حرف امامی که طلبه هست را باور می کنم و حرف شما که رئیس جمهور هستید را قبول نمی کنم،^۲ من گفتم درد همینجاست. شما به کسی که خود رای داده اید^۳،

۱- این گفتگو را هما رفیع، هما قائمی و فیروزه بنی صدر در همان تاریخ ثبت کرده اند.

۲- پس از بازگشت از کاشان، رئیس جمهوری آقای امامی کاشانی را احضار کرد و از او خواست عین گفتگو را بازگو کند ضبط شود. او بازگو کرد. نوار سخنان او که صحت قول آقای بنی صدر و کذب قولی را تصدیق می کرد که آقای خمینی به آقای امامی کاشانی نسبت می داد، برای آقای خمینی فرستاده شد.

۳- هر چند در روزهای بعد از کودتا آقای احمد خمینی گفت: «امام به آقای

حیبی رأی داد». اما راست نگفت. آقای محلاتی که مسئول حوزه ای بود که آقای خمینی در آن، رأی داده بود به آقای بنی صدر گفت: «امام به شما رأی داده بود. کسی را فرستاده بود که بعد از قرائت آرا، رأی او را گرفته و ببرد». بدیهی است او نمی توانست رأیی بدهد (رأی به آقای حیبی) که بعد مسلم شود غیر از رأی ۹۷ درصد مردم است و نیز نمی باید مدرک از رأی او به دست کسی می افتاد!

فحشی به مجلس داده‌ام؟ مجلس خودش ضعیف شده است. می‌گویند آیت کودتاچی از مجلس اسلامی اخراج باید گردد. تازه مرده شور این مجلس را ببرد که همچین آدمی را در آن نگه داشته است. تا بحال تقریباً تمام نوار پیاده شده و نخست وزیر هم مال ما نیست و شما هم شده‌اید اجرا کننده نوار، این دولت ۲ تا ۳ ماه بیشتر دوام نمی‌آورد و حداکثر ۴ ماه. در آخر راجع به رادیو و تلویزیون صحبت شد که دائم تحریک می‌کند. آقا گفتند: «هیچ همچین خبری نیست من گوش می‌دهم». گفتیم: «یا گوش نمی‌دهید یا طبع شما به این چیزها می‌خورد، خود احمد آقا دو روز پیش به من گفت که من ۲ روز قم بودم و دائم گوش می‌دادم و حرفهای من را تایید کرده، احمد آقا بیاید قسم بخورید که همینطور بود». احمد آقا هم تایید می‌کند. بعد از تایید احمد آقا، آقا می‌گوید خوب باید درست بشود که من برمی‌گردم و می‌گویم ببینید آقا بعد از چند ماه که من راجع به این موضوع صحبت کردم عکس العمل شما چیست؟! آن هم نه روی حرف من، روی حرف پسران این عکس العمل را نشان دادید. آقا برگشتند گفتند، این انقلاب اسلامی چرا اینقدر فساد می‌کند؟ این جعفری کی است که اینقدر فساد می‌کند؟ این گرمارودی کی است؟ اول انقلاب اسلامی، بعد صبح آزادگان، بعد جمهوری اسلامی فحش می‌دهند و خرابند.

گفتم: «آقا این انقلاب اسلامی یک روزنامه است در مقابل تمام روزنامه‌ها و رادیو و تلویزیون و حرف حق را می‌زند، خیلی خوب حالا من به آنها می‌گویم که به ملیجک^۱ شما و به اطرافیان معصوم شما کاری نداشته باشند. اینها خود دارند خودشان را خراب می‌کنند. این اطرافیان آدمهای دروغگو، که از شما دارند استفاده می‌کنند. این نماینده نماز جمعه شما آقای خامنه‌ای از قول شما دائم دارد دروغ می‌گوید». آقا احم می‌کند و می‌گوید کی دروغ گفته است؟ می‌گویم: «از قول شما گفته است که کارندهای رادیو و تلویزیون آمریکایی هستند و باید محاکمه شوند. آیا شما این حرف را زده‌اید؟» آقا می‌گوید: «نه من این را نگفتم». آقای بهشتی از قول من دروغ می‌گوید و شما او را کرده اید رئیس دیوان عالی کشور. از قول من گفته است این رجائی از همه صادق تراست این نصف حقیقت است و بزرگترین دروغ است. من گفته‌ام میان کسانی که در لیست برای نخست وزیری هستند و نخست وزیری را قبول می‌کنند (خیلی‌ها قبول نکردند) ایشان صادق تر است ولی خشک سر است و با من نمی‌تواند کار کند. آقا گفت: خوب کمکش کنید تا درست بشود. من گفتم: مغزش کار نمی‌کند.

راجع به بهشتی آقا گفت: «نه این حرفها را نزنید، با هم همکاری کنید این آقا عالم است، مدیر است». برگشتم گفتم: «رجائی که می‌شود می‌گویید مسلمان است. به بهشتی که می‌رسد می‌گویید عالم و مدیر است پس معیارها بتان چیست؟» وسط این صحبتها که من فریاد می‌زنم و می‌لرزم، آقا سعی می‌کند دستم را بگیرد و می‌گیرد و دستم را در دست خود نگاه می‌دارد و می‌گوید: «برو کاشان مردم منتظرت هستند. حالا من تو را می‌شناسم، الان می‌روی می‌گویی من این حرفها را با آقا زده‌ام».

من می‌گویم: «آقا برای کاشان دیر نشده، من تا اینجا رسیده باید بگویم». آقا می‌گوید: «تو فرزند من هستی». من می‌گویم: «شما یکدفعه گفتید که من با کسی قوم خویشی ندارم و باز اگر شما این حرفها را بزنید، بگویند، من شما را مثل پدر خود می‌دانم. شما مانند پدر مرحوم من هستید، استبدادطلب. سر عید که می‌رسید پدرم پول نمی‌داد لباس نو بخریم و به دیگران همه پول می‌داد. می‌گفت تو باید روحانی شوی و

اگر لباس نو بخری می‌روی پز می‌دهی». آقا گفت: «د خوب می‌کرد». بعد به پدرم می‌گفتم: «کمی پول بده آخر ماه خرج و زندگی داریم. می‌گفت نه فاسد می‌شوی». آقا می‌گوید: «خیلی خوب می‌کرد. این کارها را کرده که تو اینقدر خوب از کار درآمدی». من می‌گویم: «شما می‌گویید خوب از کار درآمد این رفتار را با من می‌کنید هیچ تا بحال دو کلمه تشویق شما گفته‌اید؟ همه‌اش به من کنایه می‌زنید، تضعیف می‌کنید. من رئیس جمهور شما هستم و شما باید به عنوان الگو از من پشتیبانی کنید و شنوایی داشته باشید».

در باره اعدامها صحبت شد، گفتم این چی است هر روز ۲۰ تا ۳۰ نفر اعدام می‌شوند؟ من مسئولیت این اعدامها را به گردن نمی‌گیرم. امیدوارم روز قیامت شما بتوانید جوابگوی این اعدامها باشید که آقا سکوت کرد و چیزی نگفت.

گفتم: ما دیگر در این دنیا اعتباری نداریم. آیا شما واقعاً نمی‌دانید که مصدق نقشی در حمله به فیضیه نداشته است؟ مصدق با این صحبتها خراب نمی‌شود همینطور که شما در دل مردم هستید، مصدق هم در دلها است. تا بحال از مردم فحش به مصدق شنیده‌اید، شما چرا این دروغ را گفته‌اید؟ شما این حرف را که زدید من گفتم بیایند عکس مصدق را به اطاقم بزنند و رفته سر قبر یک یک شهدای ۳۰ تیر فاتحه خواندم. آیا در تاریخ تمام این اعدامها که می‌شود را به گردن من می‌گذارند؟

درباره بهشتی و رفسنجانی و دیگران که صحبت شد، آقا گفت: «اینها هیچگاه از شما پیش من بد نمی‌گویند، تازه مگر من همه حرفهای همه را گوش می‌دهم؟ فقط رفسنجانی گفته است ما در مورد نخست وزیر اختلافاتی داریم». من گفتم: «آقا شما خودتان را با همه طرف کرده‌اید. گفتم: دو پایگاه برای مبارزه با بیگانه وجود داشت یکی روحانیت که از آن نقش سابق خود خارج شد و امروز ارزشش را از دست داده است و دیگر ملیها که شما دائم به آنها حمله می‌کنید و آنها را تضعیف می‌کنید. اگر شما خدای نکرده از دنیا بروید چه کسی را می‌خواهید با آنها مبارزه کند؟». آقا گفت: «من ملیهایی که با آمریکا در رابطه هستند را بگویم». من گفتم: «پس نگویند ملیها بگویند ملی نماها، باید رهبر خیلی در صحبتهایش دقیق باشد».

نامه به آقای خمینی

۲۲ مرداد ۱۳۵۹

معروض می‌دارد

۱- دیروز با ناراحتی تمام به سفر رفته. ناراحت از اینکه با لحن عاصی حرف زدم و ناراحت از یک بیانی که فرمودید تحملش از حد طاقت بیرون بود: «من حرف شما را که رئیس جمهور هستید نمی‌پذیرم و حرف امامی کاشانی را که یک طلبه است می‌پذیرم» یعنی حرف رئیس جمهوری دروغ و حرف امامی کاشانی راست است؛^۲

دیشب در مراجعت از آقای امامی کاشانی دعوت کردم آمد. نوار گفتگو را میفرستم. ملاحظه میفرمائید که ۴ تن را قبول نمیداشته‌ام. گفته‌ام سه نفر از آنها را اگر مجلس رای بدهد معرفی می‌کنم اما می‌نویسم مسئولیتشان را برعهده نمی‌گیرم. اما آقای رجائی را معرفی می‌کنم و نمی‌نویسم مسوول نیستم، سکوت می‌کنم. علت اصرار و سماجت در این امر آنست که:

۲- نگاه کنید به گزارش دیدار آقای بنی صدر با آقای خمینی در تاریخ ۲۱ مرداد

۱- آقای علی اکبر هاشمی رفسنجانی معروف به ملیجک آقای خمینی بود.

الف- اگر آقا که بنیادگذار هستیید قانون اساسی را اجرا نفرمائید دیگر احدی آنرا جدی نخواهد گرفت و از ابتدا مرده است و عمر آن (اگر بتوان عمری برای آن قائل شد) محدود به حیات آقا است.

ب- علاوه بر موارد دیگر نقض، اینطور نخست وزیر معین کردن نقض قانون اساسی و فتوای خود آقا است. برای اینکه یک طرف که مجلس است رای خود را به طرف دیگر تحمیل کرده است. حال آنکه قانون اساسی صریح است که باید مورد قبول هر دو طرف باشد. در نتیجه ج- قانون اجرا نشده بلکه در تقابل قوا یک طرف با استفاده از وزن آقا نظر خود را تحمیل کرده است و این بدترین سنت گذاریهاست چرا که رئیس جمهوری هم باید مترصد باشد هر وقت زورش چربید نخست وزیر را روانه کند. قانون و حکومت او (شما بارها فرموده‌اید در اسلام فقط قانون حکومت می‌کند) از بین رفته است، تفاهم اسلامی هم از بین رفته است و جایش تضاد نشسته است و اختلاف. بقیه که قانون اجرا بشود یا هر چه پیش آمد خوش آمد بسته بنظر مبارک است.

مهمتر از امر بالا:

۲- تا جایی که بخاطر دارم هیچ موردی نیافتم که باقا مطلبی را دروغ گفته باشم تازه راستگویی و دروغگویی من یک مسئله شخصی است. اما رئیس جمهور اولین جمهوری باید بنا بر اصل، مورد اعتماد باشد و حرف او راست شمرده شود. والا حکومتی که حرف رئیسش نزد آقا اینقدر کم بها باشد و اصل این باشد که حرف او دروغ است مگر خلافت ثابت بشود حکومت نمیشود. وقتی رئیس جمهوری دائم بخودش ناباور باشد که شما حرفش را نمی‌پذیرید، چطور بتواند از خود و دیگران انتظار داشته باشد که عمل کنند؟ بنظر من هر چه نقص است در کار حکومت همین رفتار نادرست است. ترجیح میدهم ۱ روز رئیس جمهور مورد اعتماد باشم و یک قرن رئیس جمهور غیر قابل اعتماد نباشم. باور بفرمائید از این نظر همه وجود رنجش است. اگر سلب اعتماد آقا بشود توطئه ساقط کردن رئیس جمهوری بسادگی انجام می‌گیرد. و اینمقدار فهمیده‌ام که تا وقتی بنایم بر راست گوئی است، اسلحه برنده‌ئی در دست دارم و یقین بفرمائید اهل سلوک هم بوده‌ام و خود را تربیت نیز کرده‌ام.

۳- مطلب سوم راجع بگزارشی که باقا عرض کرده‌اند. بحکم آنکه روش علمی شناخت دردست هست و با کمک این روش توطئه‌ها را کشف می‌کنم، گزارش دهنده را نیز پیدا کردیم. این شخص را نفوذ داده‌اند بدتر اینجانب و مقصود اجرای مرحله آخر نوار کذائی است. خود تصدیق بفرمائید وقتی این حرف نوبری و سلامتیان را که نباید خلاف میل آقا عمل کرد و با مجلس اختلاف کرد. بگذارید هرکس را میخواهند دولت بکنند اما ۲۰ کمیسیون تشکیل میدهم و در هر قسمت برنامه تهیه می‌کنیم و با آنها میدهم خواستند اجرا کنند، نخواستند نکنند، وقتی این سخن را که حکایت از کمال صدق و وفا نسبت به آقا می‌کند و کمال صداقت نسبت به دین و کشور است، بصورت دیگر عرضه کنند که میخواهند ۲۰ دسته در ۲۰ جای شهر راه بیاندازند و شورش بپا کنند، معلوم است چه قصدی دارند. این شخص از حزب و آیت نیز خبری آورد که بیشتر طرف اعتماد قرار بگیرد. خواهشم اینست آقای حاج احمد آقا یا اشراقی را بفرمائید شخصاً این شخص را بازجوئی کنند تا جای هیچگونه تردیدی نماند.

من میان خود و خدای خود با آقا عهد وفا بسته‌ام و هرگز این عهد را نخواهم شکست.^۱ اما این جمهوری را شما خود بنیاد گذاشته‌اید صحیح

۱- عمل بر اصل موازنه عدمی، به آدمی امکان می‌دهد هم برسر حق بایستد و هم عهد وفا نشکند. چون عهد وفا برسر اصول راهنمای انقلاب ایران، آزادی، استقلال و رشد بر میزان داد و وداد، بسته شده بود، ایستادگی برسر این اصول، آقای بنی

نیست بگزارش دیگران رئیس جمهور آنرا تحقیر کنید یا مورد بی اعتمادی قرار دهید که ضررش به جمهوری میرسد و اسلام. باقی امر، امر مبارک است.

ابوالحسن بنی صدر
۵۹/۵/۲۲

نامه به هیأت رسیدگی به صلاحیت نامزدی نخست وزیری

۲۴ مرداد ۱۳۵۹

بسمه تعالی

هیئت محترم رسیدگی به صلاحیت نامزدی نخست وزیری^۲ بنظرم رسید یک احتمال را به اطلاع شما برسانم و آن اینکه به نظر من آنها که طرح سقوط جمهوری را تهیه و با سماجت به اجرا گذاشتند، روال کارشان بر ایجاد اختلاف است و طرحشان این است که نگذارند هیچ شخصی که بتواند همکاری و هماهنگی به وجود بیاورد نخست وزیر شود تا که میان مجلس و رئیس جمهوری و احتمالاً امام مخالفت و ناسازگاری قطعی بشود. اینها به ترتیب زیر عمل کرده‌اند:

۱- کسانی را که فکر می‌کردند با رئیس جمهور هماهنگی کامل دارند از دو ماه به این طرف از روی قرار و قاعده کوبیده‌اند: سلامتیان و نوبری.

۲- کسان دیگری که در کار آمدند که باز بنای هماهنگی داشتند آنها را هم کوبیدند: حبیبی و سحابی.

۳- بعد نوبت به اعضای حزب جمهوری یا نزدیکان آنها رسید که باز امکان همکاری با آنها بود آنها را هم کوبیدند: کلاتتری و میرسلیم.

بنابراین کار را ادامه می‌دهند تا جائیکه نامزدهائی باقی بمانند که تن به همکاری نمی‌دهند و همکاری با رئیس جمهوری را سازشکاری می‌شمرند. می‌دانند که رئیس جمهور مسئولیت این نوع اشخاص را نخواهد پذیرفت. فکر کرده‌اند نزد امام بروند که حالا که رئیس جمهوری مسئولیت نمی‌پذیرد شما تأیید کنید و امام اینکار را بکنند، در نتیجه اختلاف کامل میان رئیس جمهوری و امام و مجلس بشود و مقدمات سقوط فراهم گردد.

با توجه به این طرح (ولو فرضی) باید اشخاص با حسن نیت چنان عمل کنند که نقشه ولو فرضی به عمل در نیاید. بنابراین، باطلاع شما می‌رسانم:

۱- در فهرست ۱۴ نفری آقایان، سلامتیان را از آن جهت آورده‌ام که آقایان به وضع او برسند و گرنه به خلاف تصور آنها که زحمت کوبیدن او را بخود داده‌اند در اوضاع فعلی معرفی او بی ربط است. می‌خواستم و می‌خواهم عده‌ای با خدا تحقیق کنند و کشور بیچاره ما را از این بیماری مهلک که لجن مال کردن استعدادها است رها کنند.

۲- آقایان ممکن است ۱۴ تن یا بیشتر از آن را صاحب صلاحیت تشخیص دهید در اینصورت کار ساده می‌شود و من می‌توانم به ترتیبی که هماهنگی کامل بوجود بیاید عمل کنم.

۳- ممکن است عده‌ای را صاحب صلاحیت تشخیص دهید، البته با

صدر را از نقض عهد بی نیاز می‌کرد. این آقای خمینی بود که می‌باید نقض عهد با اصول را از راه کودتا انجام دهد و داد. دلیل آن اینکه او بود که با ریگان و بوش سازش پنهانی کرد، در او بود که «فکر جبار» جنگ تا رفع فتنه در جهان را القاء کردند و ...

۲- این هیأت را مجلس انتخاب کرده بود.

ذکر دلیل، اگر این عده همان دو سه نفری باشند که همکاری با آنها ممکن نیست من افراد دیگری را به شما معرفی خواهم کرد که حتی المقذور بن بست پیش نیامد.

۴- برای تشخیص صلاحیت از اعضاء شورای انقلاب مدد بگیرید بخصوص آقای مهدوی کنی و دادستان کل که حاضر نشدند نمایندگی مرا بپذیرند اما قبول کردند که طرف شور قرار گیرند.

۵- خود من هم آماده‌ام هر گونه توضیحی که بخواهید از جمله در باره علت همکاری و یا علت عدم همکاری بدهم و توفیق شما را از خداوند بزرگ مسئلت دارم.

ابوالحسن بنی صدر

۵۹/۵/۲۴

توضیح:

با وجود این اندازه از آمادگی برای همکاری، هیأت نزد رئیس جمهوری رفت و تنها یک نفر، آقای محمد علی رجائی را معرفی کرد. آقای محمد یزدی، عضو هیأت، گفت: هیأت غیر از آقای رجائی کسی را با صلاحیت نمی‌شناسد. اگر شما قبول نفرمائید، هیأت کار خود را خاتمه یافته می‌داند. رئیس جمهوری گفت: شما گفته‌اید دولت رجائی دولت حزب الله است. این جماعت ۵ درصد جامعه نیز نیستند. آقای محمد یزدی پاسخ داد: ما می‌خواهیم همین ۵ درصد حکومت کند!

نامه به آقای رجائی^۱

۲۹ مرداد ۱۳۵۹

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب محمد علی رجائی

با توجه به جریان گزینش شما^۲ و رای تمایل نمایندگان محترم، به سمت نخست وزیر جمهوری اسلامی ایران منصوب میشوید.

لازم به یادآوری است که در شرایط حساس کنونی شما بعنوان نخست وزیر جمهوری اسلامی ایران باید قبل از هر چیز نص و مفاد قانون اساسی را نصب العین خود قرار دهید و با کوشش در طریق استقرار امنیت و وحدت و بازسازی اقتصادی و متعین ساختن معنویت اسلامی در روابط بین مردم و حکومت، دفاع از استقلال سیاسی، اقتصادی و فرهنگی کشور و تامین حقوق و آزادیهای افراد ملت را سرلوحه برنامه دولت خویش قرار دهید و این کار میسر نیست جز با دستیابی به وحدت و تفاهم بین نیروهای متعهد نسبت به انقلاب اسلامی ایران.

با امید و آرزوی موفقیت برای شما از ایزد متعال

رئیس جمهوری، ابوالحسن بنی صدر

۱- به نقل از کتاب «مکاتبات شهید رجائی با بنی صدر و چگونگی انتخاب اولین نخست وزیر جمهوری اسلامی ایران»- ص ۵

۲- «با توجه به جریان گزینش شما» صراحت دارد براینکه او را آقای خمینی تحمیل کرده است. گرچه تمایل اکثریت مجلس به او بود، اما الف- خود مجلس نیز تحمیل آقای خمینی بود و ب- قانون اساسی چنان نگارش یافته بود، که انتصاب نخست وزیر و وزیران به دو تصویب نیاز داشت. بنابراین رئیس جمهوری می‌توانست نپذیرد. عواملی که سبب شدند او آن مجلس و این نخست وزیر را بپذیرد، گروگانگیری، محاصره اقتصادی و تدارک عراق برای حمله به ایران بود. به ترتیبی که بنی صدر در کتاب خیانت به امید توضیح می‌دهد، تجربه مسلم کرد تن دادن به «مصلحت» بیرون از حق اشتباه بود. ای بسا اگر نمی‌پذیرفت، بر فرض حمله عراق، دفاع از کشور در شرایط بهتری انجام می‌گرفت.

نامه به آقای رجائی^۳

۳ شهریور ۱۳۵۹

آقای محمد علی رجائی، برادر عزیزم

از وقتی که فهرست وزرا، در اختیارتان قرار گرفت تا این لحظه از فکر بیرون نرفته‌ام که با اوضاعی که داریم و خطراتی که ما را احاطه کرده‌اند، سرنوشت انقلاب و ایران چه میشود؟ از شما پنهان نمی‌کنم که وقتی اول بار فهرست را خواندم، این فکر بذهنم رسید که خوب شد، این ترکیب بزودی بهمه معلوم خواهد کرد حق بجانب رئیس جمهوری بوده است که گروهی کوشیدند با ایجاد جو، حقوق قانونی او و در نتیجه مردم کشور را از او بگیرند. اما بلافاصله و تا امروز خود را سرزنش می‌کنم چرا این فکر باید بذهن من خطور کند. چرا نباید از فاجعه قبل از وقوع جلوگیری کنم. اینست که دبروز نظر خود را با صراحت به شما گفتم. از سئوالهایی که شما مطرح کردید، دوباره باین فکر افتادم بلکه اگر از پی امروز فردائی باشد، از نو مقصر بشوم که چرا در موقع خود ایستادگی و استقامت لازم را بخرج نداده‌ام. اینست که می‌نویسم:

۱- شما را دارای این عیب میدانستم که اهل شور نیستید و همان می‌کنید که خود میخواهید. و چه دلیلی بهتر از این که قرآن بصراحت ما را به شور می‌خواند و رئیس جمهوری نه تنها مقام تصویب کننده است بلکه بهمین دلیل مقام ذیصلاحیتی است که شما باید با او در انتخاب وزیران شور می‌کردید. فرض کنید حق تصویب هم نمی‌داشتیم، چه ضرری ممکن بود شما از شور کردن ببرید؟ از خود پرسید چطور میتوانید اعتماد و حسن ظن رئیس جمهوری را برانگیزید وقتی او آخرین کسی است که از اسم وزیران آگاه می‌شود؟ آیا شما اطمینان نمیدادید که ظن من نادرست است و شما اهل شور هستید؟ شما حتی وقتی بعد از سانحه^۴ بدیدار من آمدید جز چند کلمه راجع به نامزد وزارت دفاع، حرفی از دولت خود نزدید. سالی که نیکوست از بهارش پیدا است. قدر مسلم دولتی که تصویب بکنار وزیرانش بدون شور رئیس جمهوری انتخاب شده‌اند، بطور قطع بدون شور با او هم «امور کشور» را اداره خواهند کرد. و از شما می‌پرسم این بسود انقلاب و کشور است؟ آیا یک مسلمان معتقد اینطور عمل می‌کند؟ مقصود امام از مکتبی اینست؟

۲- دبروز هم گفتم، من میتوانم بگویم بخاطر مصلحت عمومی انقلاب، سکوت کردم، اما شما بهانه ندارید و وزرای شما کمتر از شما بهانه دارند. در امتحان مکتبی عمل کردن و وفاداری بقانون اساسی، شما و کسانی که شما را نخست وزیر ساخته‌اند، رد و رفوزه شدید. شما خوب میدانید که من شما را نامزد نخست وزیری نکرده‌ام. و حالا در رفتار روزمره اینطور عمل می‌کنید و...

۳- اگر شور می‌کردید به شما می‌گفتم یک نخست وزیر موفق زیربار ضابطه «مخالفت با رئیس جمهوری» برای انتخاب وزیر نمی‌رود. اینها که شما وزیر کرده‌اید و من می‌شناسم نماینده نهادهای انقلابی نیستند، بلکه نماینده همانهایی هستند که میخواهند با این ترکیب حکومتی، جمهوری اسلامی را ساقط کنند.

تحقیقات من در نقاط مختلف کشور نشان میدهند که یک جریان قوی میخواهد نهادهای انقلابی را یا در دست بگیرد و یا خنثی و فلج کند. آن جریان قوی همانست که در نظام اجتماعی فعلی حاکمیت دارد. در شهرهایی موفق شده و در بیشتر جاها ناموفق بوده و در نتیجه در داخل

۳- پاسخ به این نامه در تاریخ ۵،۶،۱۳۵۹ داده شده است

۴- اشاره است به سقوط هلی کوپتر حامل رئیس جمهوری. هلی کوپتر سه پاره شد اما به رئیس جمهوری و همراهان او آسیب نرسید.

نامه آقای رجائی به آقای بنی صدر^۲

۵ شهریور ۱۳۵۹

بسم الله الرحمن الرحيم

برادر عزیز - آقای دکتر سیدابوالحسن بنی صدر ریاست محترم جمهوری

سلام علیکم

نامه چهار صفحه‌ای مورخ سوم شهریور پنجاه و نه جنابعالی را بدقت خواندم. از مقدمه آن چنین برمیآید که آقای رئیس جمهور در مذاکره با هیئت همکاری مجلس با رئیس جمهور در تعیین صلاحیت رئیس دولت که در نتیجه به تعیین و معرفی نخست وزیر از طرف جنابعالی منجر شد نوعی عقب نشینی مصلحتی کرده‌اند و اینک پشیمان شده و تصمیم به ایستادگی گرفته‌اند و در نتیجه تشکیل دولت و معرفی آن به مجلس را به تاخیر انداخته‌اند... تقصیر ملت منتظر چیست؟

با توجه به سخنرانیهایی که شما بلافاصله بعد از توافق سکوت در حضور هیئت سه نفری داشتید و با توجه به اینکه تا آخرین ساعت مهلت مشهور ده روزه ابلاغ نخست وزیری اینجانب را صادر نفرموده بودید و نیز با توجه به جمله معهود خودتان که «من با وزراء کاری ندارم، جز دفاع و کشور» و بالاخره با توجه به مسافرت کرمان، طبرستان که صبح روز صدور ابلاغ شروع شد، من بعد از مراجعه بلافاصله صورت را خدمت شما آوردم معلوم میشود چرا با شما مشورت نکرده‌ام.

متأسفم که شما را در حالت مبارزه با عده‌ای میبینم که در نهایت مردم و نخست وزیر قربانی این مبارزه میشوند لطفاً به جمله ضابطه مخالفت با رئیس جمهوری (قسمت سوم) در صفحه دوم نامه‌تان توجه فرمائید تا ریشه نابسامانی و موانع تمام نهادهای جمهوری اسلامی ایران برایتان معلوم میشود. تهمت هائی که در نامه و مذاکرات حضوری نسبت به وزرای انتخابی روا داشته‌اید برای یک مسلمان متعهد قابل تحمل نیست و من شما را از اینکه این چنین برخوردهائی داشته - و خود را دارای خط توحید میدانید - برحذر میدارم.

آری من در عمل روی اشتراکات تکیه میکنم و در مواجهه با مردم از آنچه با شما اختلاف دارم صحبت نکرده‌ام زیرا بنظر من مردم قهرمان و نگران انقلاب بیش از این مستحق آزار نیستند حرفها و نوشته‌های من و شما را مردم دیده‌اند و تاریخ ثبت کرده و قضاوت نهائی با خداوند است که او احکم الحاکمین است.

و اما ضابطه انتخاب: خدا میداند که من در انتخاب در خط همه جانبه بودن امام را ضابطه قرار داده‌ام یا دشمنی با رئیس جمهور را؟ جنابعالی دکترای اقتصاد را بی تجربه و کارکننده در کار و کسب، و اهل مطالعه و مطلع در امور اقتصادی داخل کشور (بخاطر نداشتن مدرک) بی علم میخوانید یکی را از اصحاب برادر آقای هاشمی و دیگری را دشنام‌گوی و... به اعتقاد من شما در دریافت از آیه بسط در علم و جسم دچار اشتباه شده‌اید...

و اما حقیقت قضیه: مجلس منتخب مردم و نخست وزیر منتخب قاطع مجلس در خط کامل امام امت خواهان استقرار نظم اسلامی در جامعه بوده و در این جهت حرکت میکند. برادرمان رئیس جمهور با گفتن «من سکوت میکنم» و بخصوص «با وزرای تو کاری ندارم» احساس میکنند شاید از این پس باید بقیه دوران ریاست جمهوری را طبق قانون

۳- به نقل از کتاب «مکاتبات شهید رجائی با بنی صدر و چگونگی انتخاب اولین نخست وزیر جمهوری اسلامی ایران» - ص ۱۰۶

این نهاد دو دستگی بوجود آورده است. یک اقلیت کوچک کادر اداری این نهادها یک طرف و یک اکثریت عظیم کادر عملیاتی در طرف دیگر واقع شده‌اند. وزیران منتخب شما نماینده دیوان سالاران این نهادها هستند و همان خطر را که از ابتدا از آن می‌ترسیدم امروز روشن‌تر می‌بینم. اگر نظام اجتماعی ایران برآستی دگرگون نشود و با وجود آمدن بن بست‌ها آنقدر در بی عملی بمانیم تا دیگر خطر تغییر نظام اجتماعی رفع بشود، نوبت جارو کردن همه ما فرا می‌رسد.

برادر عزیز،

متأسفانه، زمان لازم نشد تا پیش بینی من تحقق پیدا کند. این وزراء با ضوابط مکتب انتخاب نشده‌اند زیرا که:

۱- دستور قرآنی اینست که مسلمان‌ها اشداء علی الکفار، رحما بینهم باشند، برخی از این وزراء اشداء با رئیس جمهوری هستند و شما می‌گفتید که باید بر اشتراکات تکیه کرد و اطمینان میدادید که حرفهائی که شنیده‌ام در عمل و تجربه خواهیم دید که خلافش درست است.

۲- در انتخاب به تعبیر قرآنی، رویه ملوک اتخاذ شده است حال آنکه باید بهترین استعدادها عهده‌دار امور میشدند.

۴- قرآن بعد از اعتقاد بسط در علم و جسم را ضابطه قرار داده است و اغلب این وزیران نه علم متناسب با کار خود دارند و نه تجربه آنرا

۵- رابطه هم جای ضابطه را لاقلاً درباره بعضی از وزراء گرفته است. وزیر دارائی و (چند تن) دیگر را من در امریکا دیده‌ام، جزء اصحاب برادر آقای هاشمی رفسنجانی بود و ظن قریب به یقین اینست که در محاصره اقتصادی او کسی نباشد که بتواند، اداره امور اقتصاد کشور را بدون تجربه قبلی عهده‌دار شود.

۶- وزیر بازرگانی در شرائط محاصره مهمترین کار را برعهده دارد. کمترین بی تجربگی فاجعه‌آمیز است

و...

با توجه به شرائط «مکتبی» که چند شرط قرآنی آنرا آوردم، علاوه برمسئولیت قانون، احساس مسئولیت شرعی شدید نیز می‌کنم و بنظرم میرسد که نتوانم مسئولیت حتی سکوت را هم بپذیرم. بنظر میرسد این مطالب را با امام در میان بگذارید، اگر ایشان مرا از این مسئولیت معاف کرد، البته شما بکار با دولت خود مشغول شوید!

خداوند شاهد باشد که جز عقیده و مسئولیت محرک ندارم و از لحاظ شخصی شاید این بهترین ترکیب باشد.

خداوند همه را براه خود بخواند انشاءالله

ابوالحسن بنی صدر

۵۹/۶/۳

نامه به آقای رجائی^۲

۳ شهریور ۱۳۵۹

آقای محمد علی رجائی، نخست وزیر

با وزیرانی که فهرست آنها را برای اینجانب آورده‌اید همانطور که روز اول گفتم کاری ندارم و خود میدانید. درباره وزراء دفاع و کشور بلحاظ حساسیت وضع کشور، تصویب خود را لازم دیده‌ام.

ابوالحسن بنی صدر

۱- چون او را آقای خمینی تحمیل کرده بود، بنی صدر به او می‌نویسد از آقای خمینی بخواهید وزرا را هم تحمیل کند!

۲- به نقل از کتاب «مکاتبات شهید رجائی با بنی صدر و چگونگی انتخاب اولین نخست وزیر جمهوری اسلامی ایران» - ص ۱۰۰

نامه به آقای احمد خمینی

۷ شهریور ۱۳۵۹

بسمه تعالی

برادر عزیزم

۱- رفتید و دیگر خبری از شما نشد. عیب کار از اول همین بوده است. اخبار زیر دیروز و پریروز رسیده است:

- گزارشی است در باره بلوچستان بخوانید. در آنجا هم عملاً قسمتهائی از کنترل بیرون است. و می‌گویند وضع روز بروز وخیم‌تر میشود

- کشتی اتمی امریکا سه روز است در خلیج فارس است و این یکی از دو کشتی امریکائی است که نیروی دریائی امریکا دارد و اینطور که فرماندهان نیروی دریائی و هوائی می‌گویند قادر بفلج کردن نیروهای ما است.

- در آذربایجان غربی میخواهیم وارد عملیات بشویم، البته وضع حساس است و محتاج مراقبت بسیار.

در این اوضاع:

۳- آیا به آقا عرض کردید این جناب چه دیدی دارند و با آن دید و اندیشه که در خود و وزیرایشان هست، در سختی‌ها چه برسر ایران ممکن است بیاید؟

آقای موسوی اردبیلی می‌گفت شما کوتاه بیایید. گفتم احساس وحشت را شما کردید نزد آقا رفتید. بنظر من نخست وزیر بیشتر از وزیرایش فاجعه است. می‌گفت رجائی نزد آقا آمده‌اند و آقا بسیار ناراحت شده‌اند. حال اگر:

الف- ناراحتی از باب اینست که موافقت با وزیرایشان نشده است، هیچ حرفی نیست.

ب- ناراحتی از باب بینش و اطلاع ایشان از وضع کشور است که صدر را مقصر میدانند که چرا از هر جا شده کالا آورده کشور در مضیقه نماند!! و نمیدانند که قیمتها چند برابر میشود و چیزی بر جا نماند تا ایشان نخست وزیر بشوند.^۱

- بهر حال نظر من اینست که:

- بهیچ قیمت آقا ناراحت نشوند

- و اگر ناراحت نمیشدند باید بایستیم تا یک دولت واقعی روی کار بیاید. بابشان عرض کنید که وقتی تصویب با رئیس جمهور است و عده‌ئی جد کرده‌اند بدون تصویب او دولت بشوند این خود بهترین دلیل غیر

۳- آقای موسوی اردبیلی پیام آقای خمینی را آورد که آقای بنی صدر انتخاب نخست وزیر را به مجلس بگذارد. معنای پیام این بود که طرف آقای خمینی است. بیم از خطر حمله عراق از سوئی و بیم از تکرار ماجرای «مصدق - کاشانی» از سوی دیگر، بنی صدر را برآن داشت کار «انتخاب» نخست وزیر را به مجلسی بگذارد که قانونی نمی‌دانست. بعد از کودتای خرداد ۱۳۶۰ بود که آقای هاشمی رفسنجانی آشکار کرد که آقای خمینی به آنها گفته است: شما سعی کنید مجلس را در دست بگیرید و آنها با «انتخابات» پر تقلب مجلس را در دست گرفتند.

شیی آقایان موسوی اردبیلی و هاشمی رفسنجانی و مهدوی کنی نزد رئیس جمهوری آمدند. اردبیلی و مهدوی کنی نزد خمینی رفته و گفته بودند، هیأت وزیرانی که آقای رجائی می‌خواهد تشکیل دهد «فاجعه» است. خمینی گفته بود نزد بنی صدر بروند و وزرا را معین کنند. در جلسه، پیشنهاد شد آقای دکتر رضا صدر چون خوب کار کرده است، وزیر بازرگانی بماند. آقای رجائی مخالفت کرد و دلیل را این دانست که امام فرموده‌اند مردم باید ریاضت بکشند و او وقتی ایران در محاصره اقتصادی بود، محاصره را شکسته و از هر جای جهان توانسته کالا وارد کرده که مردم در زحمت نمانند! آقای مهدوی کنی برآشفته که شما را نخست وزیر نکرده‌اند به مردم ریاضت بدهید...

اساسی به کارهای خاصی بپردازند زیرا مجلس ناظر بر اعمال وزراء است و مردم از طریق مجلس شورای اسلامی با وزراء ارتباط قانونی پیدا میکنند. آقای رئیس جمهور ناگزیر باید به اصول یکصد و بیست و دو تا یکصد و بیست و نه و آنگاه به اصل ۱۲۱ توجه فرمایند. نخست وزیر نیز به اصول دوم و بیست و یکم و بیست و هشتم و بیست و نهم و سی‌ام و سی و یکم و چهل و نهم و پنجاه و دوم فکر خواهیم کرد و مجلس و قوه قضائیه نیز به اصول مربوطه و همه، به اصل پنجاه و هفتمم گردن خواهیم نهاد.

خداوند شاهد باشد که این بنده کوچک به آنچه برای تداوم انقلاب اسلامی و جلوگیری از اعوجاج حرکت انقلابی مردم قهرمان مسلمان ایران لازم بود اقدام کرده‌ام.

اللهم و فقللما تحب و ترضی

محمد علی رجایی

۱۳۵۹/۶/۵

نامه به آقای خمینی

۷ شهریور ۱۳۵۹

بسمه تعالی

عرض می‌شود:

۱- از رهبری کومله تماس گرفته‌اند تا مین میخواهند اسلحه را زمین بگذارند.

۲- درباره تامین برادران قشقائی و کسان او آقای ربانی از قول آقا مطلبی را می‌گوید دائر براینکه آقا فرموده‌اید تامین داده شود بیایند تهران.

قرار شد مطالعه بشود ببینیم در چه حدود تامین داده شود. در هر صورت اگر قرار به تامین دادن باشد، باید مثل تامین حضرت پیغمبر (ص) باشد و از تعرض مصون باشند والا عواقبش غیر قابل محاسبه میشود.^۱ در هر دو مورد بالا نظر مبارک را اظهار بفرمائید. اگر کومله اسلحه را زمین بگذارد بلکه وضع در غرب از هر لحاظ خصوص از لحاظ توطئه‌ها بسیار فرق کند.

ابوالحسن بنی صدر

نامه به آقای خمینی

۷ شهریور ۱۳۵۹

با آنکه طبق قانون ارتش، امر به تعقیب را باید فرماندهی کل قوا صادر کند و با آنکه طبق آئین نامه دادگاه انقلاب نیز تعقیب و دستگیری باید با اطلاع مقام مسئول باشد باز فرمانده لشکر خراسان و چند تن دیگر، دستگیر و پس از آبروریزی در روزنامه‌ها، آزاد کرده‌اند که تقصیری ندارند مقصود مواجهه بوده است. قبلاً نوشتیم که اینها بعد از دولت به سراغ ارتش خواهند رفت و تا همه چیز را فلج نکنند دست برنخواهند داشت. حالا چه باید کرد؟ بعد از خوزستان و خراسان و کرمانشاه لابد در جاهای دیگر این وضع تکرار خواهد شد.

بالاخره باید از یک وقتی قانون اجرا شود یا خیر؟ آقا دو کلمه در حاشیه بنویسند قانون اجرا شود، همه چیز بهم نریزد و در وقت سختی قیمت سنگین بابت اینکارها نپردازیم.^۲

ابوالحسن بنی صدر

۱- آقای خمینی گفته بود: شما تأمین بدهید بعد ببینیم! این شد که بنی صدر به کومله گفت: «تأمین واقعی نمی‌دهند».

۲- بدینسان بود که با متلاشی کردن ارتش، زمینه تجاوز عراق به ایران، فراهم شد. و برغم هشدارهای مکرر، به از بین بردن توان دفاعی کشور ادامه دادند.

مکتبی و غیر متقی بودن آنها نیست؟ یکاش لیاقت داشتند، آدم حرفی نداشت.

مایلم نظر صریح آقا را بدانم و تکلیف خود و کشور معلوم باشد. باز پنهان نشوید. این مطالب را از یقه دربروم خواهم گفت. مثل سابق شد. آقای هاشمی می آمد در جلسه شورا که آقا اینطور می فرمایند و این اواخر فهمیدیم، مطالب جور دیگر است.^۱ حالا وضع حساس است، باید نتیجه معلوم باشد. آیا راست می گویند آقا ناراحت است؟ چرا ناراحت است؟ همین حرف را میروند در مجلس می گویند و جو درست می کنند^۱.

ابوالحسن بنی صدر
۱۳۵۹/۶/۷

نامه به آقای خمینی

۸ شهریور ۱۳۵۹

به عرض می رساند،

امروز بعد از ظهر آقای رجائی آمد. فهرست وزراء را آورد. غیر از یکی دو تغییر غیر اساسی همان فهرست قبلی است. حتی دو مورد وزارت بازرگانی و کشور را نیز دو نفر گذاشته که مجلس رأی بدهد. نامه ای هم نوشته است بنظر می رسانم باین ترتیب بنابر همان فهرست است و در فهرست اسامی که در جلو آنها علامت گذاشته ام همانها هستند که صلاحیتشان بر اینجانب محرز نیست. برای اینکه نمونه ای معروض کرده باشم به عنوان وزیر... همان کسی معرفی شده است که گزارش کذائی را درباره اطرافیان من تهیه و به خدمت شما آورده است و تقاضای مصرانه کرده بودم رسیدگی و دروغ و راستش معلوم شود.

با آقای رجائی بسیار صحبت کردم و فرمایشات صحیح شما را که باید با هم تفاهم کنید و همه خدمتگزار اسلام باشید و تضعیف هیچ ارگانی، نه رئیس جمهوری و نه مجلس به سود کشور نیست (را) گفتم. معلوم شد اعضای هیئت وزیران مثل خود نخست وزیر لایتغیرند. با هم در متن نامه ضمیمه موافقت کردیم که به مجلس بنویسیم.

می فرستم هر طوری می فرمائید عمل می کنم. خود مصلحت کشور و ثبات حکومت را در اجرا شدن تام و تمام قانون اساسی می دانم. اما همانطور که صبح عرض کردم و همواره نشان داده ام تصمیم شما را هر چه باشد اجراء می کنم.^۲

۱- روش کار آقای هاشمی رفسنجانی این بود که هر وقت نظر گروهشان در شورای انقلاب قابلیت تصویب نمی یافت و یا نظری مخالف اقبال تصویب می یافت، از جلسه بیرون می رفت و وقتی باز می گشت، می گفت احمد آقا بود و می گفت: امام فرمودند...

۲- احمد آقا هر وقت لازم می شد، گم می شد و شایع می شد «آقا ناراحت» است. بدیهی است شایع کنندگان بودند که برای «ناراحتی امام» دلیل می تراشیدند.

۳- این زمان، بنای آقای بنی صدر بر الف- جلوگیری از تکرار اختلاف مصدق و کاشانی بود و ب- خطر جنگ در پیش بود. ج- آقای خمینی دروغ نوشته است که مداخله نمی کند. اگر براستی مداخله نمی کرد و همانطور که در این نامه آمده است، قانون اساسی اجراء می شد، هیچگاه آقای رجائی نخست وزیر نمی شد. و باز خود او، آقایان موسوی اردبیلی و مهدوی کنی را نزد آقای بنی صدر نمی فرستاد تا وزیران لایق انتخاب شوند. د- سخن رئیس جمهوری به آقای رجائی که «من با وزراء کاری ندارم» که آقای رجائی مکرر تکرار می کرد، مسبوق به دخالت آقای خمینی بود. با فرستادن آن دو کس به نزد آقای بنی صدر و با این نوشته، آقای بنی صدر بر آن شد که قانون اساسی را اجرا کند، یعنی وزرائی را که صالح تشخیص نمی داد، نپذیرد. آقای خمینی به این نوشته خود نیز وفا نکرد. اما دیگر رئیس جمهوری زیر بار نرفت.

پاسخ آقای خمینی

بسمه تعالی

اینجانب دخالتی در این امور نمی کنم. موازین همان است که کرارا گفته ام و سفارش من آن است که آقایان تفاهم کنید و اشخاص مؤمن به انقلاب و مدیر و مدبر و فعال انتخاب نمائید.

والسلام علیکم - روح الله الموسوی الخمینی

نامه آقای رجائی به آقای بنی صدر

۸ شهریور ۱۳۵۹

برادر دکتر سید ابوالحسن بنی صدر

ریاست محترم جمهوری اسلامی ایران

به دنبال مذاکرات یکشنبه دوم و سه شنبه چهارم شهریور ماه، بدینوسیله صورت اسامی وزرای دولت خود را تقدیم مینمایم.

اگر چنانچه مصلحت است و این مدت برای تصمیم گیری کافی می باشد، نظراتان را به مجلس شورای اسلامی اعلام فرمائید.

امید است عمل صالح دست اندرکاران آینده کشور باعث سربلندی همه کسانی باشد که به انقلاب اسلامی ایران دل بسته اند.

ردیف	وزارتخانه	نام و نام خانوادگی
۱	اقتصاد و دارائی برنامه و بودجه امور دارائی و استخدامی	محمد نوربخش
۲	وزیر مشاور و سرپرست سازمان برنامه و بودجه	سید اسماعیل داودی
۳	بهداری	دکتر منافی
۴	وزیر مشاور و سرپرست بهزیستی	محمد علی فیاض بخش
۵	پست و تلگراف	محمود قندی
۶	راه و ترابری	موسی کلانتری
۷	امور خارجه	حسین موسوی
۸	وزارت علوم و فرهنگ و هنر	دکتر حسن عارفی
۹	بازرگانی	رضا صدر - سید اسدالله لاجوردی
۱۰	صنایع	مهندس نعمت زاده
۱۱	آموزش و پرورش	محمد علی رجائی - نخست وزیر
۱۲	کشاورزی	محمد سلامتی
۱۳	کار	احمد توکلی ^۴
۱۴	وزیر مشاور در امور اجرائی	بهراد نبوی
۱۵	سرپرست مسکن و شهرسازی و وزیر مشاور	محمد شهاب گنابادی
۱۶	نیرو	حسن عباسپور
۱۷	ارشاد ملی	عباس دوزدوزانی
۱۸	کشور	علی اکبر ناطق نوری - محمد رضا مهدوی کنی
۱۹	دفاع	سرهنگ سلیمی - سرهنگ حاتمی ^۵
۲۰	نفت	اصغر ابراهیمی

محمد علی رجائی، نخست وزیر جمهوری اسلامی ایران

۴- در کنار این اسم، به دست خط رئیس جمهوری آمده است: هنرش مخالفت با رئیس جمهور

۵- رئیس جمهوری زیر این اسم را خط کشی کرده است.

بسمه تعالی

برادر دکتر سید ابوالحسن بنی صدر

ریاست محترم جمهوری

فهرست ضمیمه اعضای کابینه با توجه به مذاکرات سه شنبه چهارم شهریور تهیه شده است.

اینجانب در مورد وزارت کشور و دفاع دو نفر را پیشنهاد کرده‌ام که دست جنابعالی در انتخاب باز باشد و در مورد وزارت دفاع باز هم جنابعالی ممکن است معرفی را به تأخیر بیندازید.

در مورد وزارت بازرگانی معتقدم که هر دو برادر محترم را با پی‌آمدهای وزارتشان به مجلس معرفی کنیم تا هرطور مصلحت بود رأی بدهند.

با توجه به آنچه در مذاکرات گذشته است بنده پیشنهاد میکنم ظرف مدت امروز نظرتان را راجع به کل کابینه و بخصوص کشور و دفاع به آقای هاشمی ریاست مجلس شورای اسلامی اعلام فرمائید. (در حاشیه این جمله خط کشی شده توسط آقای بنی صدر، ایشان نوشته است: قرار بود وزرای دیگر انتخاب کند که نکرده است).

توضیحاً عرض کنم بنده تصمیم دارم برای گزارش کارهای انجام شده، فردا یکشنبه ۱۳۵۹/۶/۹ در مجلس شورای اسلامی حاضر شوم و بدینجهت از آن برادر عزیز تقاضای اعلام تصمیم نهائی دارم.

من الله التوفیق و علیه النکان

محمد علی رجائی

نخست وزیر جمهوری اسلامی ایران

نامه به مجلس

۹ شهریور ۱۳۵۹

مجلس شورای اسلامی

به آقای محمد علی رجائی نخست وزیر گفته بودم، جز وزرای کشور و دفاع درباره دیگر وزیران نظر نمی‌دهم. از بابت رویه سکوت که بنا گذاشته بودم درپیش بگیرم. در فهرستی که ایشان در اختیار من گذاشته‌اند کسانی هستند که درباره بعضی آنها نظر موافق دارم. درباره تنی چند نمی‌توانم حتی بی‌نظر باشم با اینهمه کار را به نظر مجلس محترم می‌گذارم. نظر خودم اینست که اجرای تام و تمام قانون اساسی در این موقعیت حساس از هر کار دیگر به صواب نزدیکتر بلکه عین صواب است.

رئیس جمهوری

ابوالحسن بنی صدر

نامه به مجلس

۹ شهریور ۱۳۵۹

مجلس محترم شورای اسلامی

نامه‌ای را که در زیر آمده، دیروز تهیه شده است. دیشب آنرا همراه عریضه‌ای خدمت امام فرستادم و امام پاسخی مرقوم فرمودند که فتوکپی آندو را می‌فرستم. و نیز بساعت ۱۲ شب، پس از آنکه مطلع شدم دستگاه تبلیغاتی نامه‌ای خطاب به مجلس محترم را با سروصدای بسیار پخش

کرده است آن نامه را خواندم و ناگزیر این نامه را بعنوان توضیح می‌نویسم.

نمایندگان محترم،

به شما و همه مردم کشور هشدار میدهم، این نامه با ۱۰ دروغ شروع میشود و مرا از هرگونه توضیحی درباره مطالبی که در نامه قبلی به هیئت تشخیص صلاحیت تذکر داده بودم دایر به اصرار به تشکیل هیئت وزیران خط تضاد بی نیاز میکند. ضابطه اصلی، مخالفت با رئیس جمهوری است. و من تنها محض روشن شدن ذهن‌ها درباره یک موضوع توضیح میدهم:

فقره ۲ نامه، بسیار روشنگر است: تشخیص این امر که چه عمل و چه حرفی در خط امام است با آقایان است، هر وقت اینها بگویند، خط خط امام است و گرنه وقتی مرقوم میفرمایند «موافقت شد» دیگر «خط امام» نیست. اما مسئله آنجا نیست، مسئله اینجاست که نامه من به امام مسبوق به طرحی است برای در دست گرفتن دولت وسیله یک نیروی مسلح تحت این عنوان که شرایط، شرایط قبل از ۲۸ مرداد است. اگر آن طرح اجرا میشد، قانون اساسی تعطیل میشد. این طرح در شورای انقلاب نیز عنوان شده است و اثر آن در صورت جلسه شورا برجاست. و به گمان من طراحان آن طرح، در پی عملی کردن آن هستند و میخواهند امور کشور را تحت قبضه آورند. و بدینکار توانا نیستند، این وسوسه فریب و القاء ایدئولوژی قدرت از سوی دشمنان اسلام و ایران است و در صورت اجرا دیر یا زود دشمن را بر ما چیره میسازد.

نمایندگان محترم،

چه کسی باور میکند، کسانی باشند و این دروغ‌ها و توهین‌ها و افتراها را بنویسند، برای قبولاندن دولتی و دولتی که بدین ترتیب تحمیل شد براه همکاری و تفاهم برود؟

بنابراین بحکم وظایف قانونی و خطیر بودن وضع، به اجرای قانون اساسی اصرار تمام میدارم. همانطور که امام فرموده‌اند، دولت باید دولت تفاهم و وزیران باید اشخاص مومن به انقلاب و مدیر و مدبر و فعال باشند.^۲

رئیس جمهوری

ابوالحسن بنی صدر

نامه به هیات تشخیص صلاحیت

۱۰ شهریور ۱۳۵۹

هیات محترم تشخیص صلاحیت^۳

در نامه دوم به شما خاطر نشان کرده بودم که بنابر روی کار آوردن دولتی است که با رئیس جمهوری براه تفاهم نرود. از نابخشناری، بسیار

۱- اشاره است به موافقت آقای خمینی با سه خواست بنی صدر موضوع نامه ۱۴ اردیبهشت همان که آقای رفسنجانی اعتراف می‌کند موافقت آقای خمینی را به مخالفت برگردانده است.

۲- ذیل نامه بنی صدر آقای خمینی نوشته بود، در مورد وزراء مداخله نمی‌کند. او باز گفته بود وزراء باید مؤمن به انقلاب و مدیر و مدبر و فعال باشند.

۳- هیات تشخیص صلاحیت را مجلس معین کرد. بدیهی است اعضای آن کسانی بودند که به قول آقای محمد یزدی - یکی از اعضاء - می‌خواستند «حکومت حزب الله» را که ۵ درصد جامعه بودند، برقرار کنند. آقای بنی صدر به او گفته بود اینهایی که شما «حزب الله» می‌خوانید اولاً حزب الزور هستند و ثانیاً در جامعه، ۵ درصد هم موافق ندارند. و او پاسخ داده بود: ما می‌خواهیم همین ۵ درصد حکومت کند! بپرو، متعهد شده بودند اگر آقای رجائی به تعهدها عمل نکرد، آنها موظف باشند از مجلس عزل او را بخواهند. صد البته به تعهد خود عمل نکردند.

زود این پیش بینی حقیقت از آب درآمد: آیا به نظر شما، دولتی که از شروع بکار هر چندی یکبار با رئیس جمهوری مبارزه رادیو و تلویزیون بکند، میتواند در این برهه سخت، کشور را اداره کند؟

ممکن است شما بگوئید ناگزیر شده است طرز انتخاب وزراء را توضیح بدهد. نوشته‌اند رئیس جمهوری وزراء را تصویب نکرده است و او ناگزیر از توضیح شده است. اما قطعاً می‌پذیرید ناگزیر نبوده است غیر یا نصف حقیقت را بگوئید. من امروز، تکلیف شرعی را که دارید بیادتان می‌آورم و از شما دعوت می‌کنم و باصرار که باین تکلیف عمل کنید. کشور تاب تحمل مناظره و مباحثه و مخاصمه رادیو-تلویزیونی رئیس جمهوری و نخست وزیر را نمی‌آورد و من مصلحت کشور را در این نمی‌بینم که در یک پیام رادیو-تلویزیونی تمام حقیقت را بگویم.

اگر کسی قرآن را درست فهم کند و روشهای آنرا بدقت بشناسد و بکار ببرد، زود حق ظاهر میشود و من به چهار چیز آقای رجائی را آزمودم و نتیجه در اسرع وقت بدست آمد: اعتقاد به قانون اساسی، «مکتبی» عمل کردن، تقلید از امام، صداقت:

۱ و ۲- عمل به قانون اساسی و شرع:

سخن ایشان در رادیو و تلویزیون تمام حقیقت نیست. به شهادت شما من گفتم با چهار نفر بهیچرو نمیتوانم موافقت کنم و ایشان یکی از آن چهار تن بود. (اینرا به مردم نگفت) و گفتم درباره ایشان سکوت می‌کنم. و همه شما میدانید که در اسلام رضایت کسی که باید راضی بشود شرط صحت عمل است. برای نخست وزیری آقای رجائی، موافقت من توأم با رضایت شرط بود، و او اعتنائی باین شرط نکرد. صورت قانونی یک چیز است و رضایت یک چیز دیگر. آقای میرسلیم نزد من آمد و گفت تا وقتی شما راضی نشوید نمی‌پذیرم و بدو لحاظ: یکی اینکه موافقت و پشتیبانی رئیس جمهوری باین درجه از محبوبیت مهمترین پشتوانه موفقیت است و دیگر مهمتر اینکه بحکم قانون اساسی و بنابراین شرع، نخست وزیر باید از سوی شما نامزد شود.

در مورد وزراء راست است که من گفتم جز وزیر کشور و وزیر دفاع با بقیه کار ندارم اما این نصف حقیقت است. پیش از آن:

- ایشان با اصرار میخواست باور کنم اهل شور هست و خواهم دید که با رئیس جمهوری نیز تفاهم خواهد کرد

- و شما نه تنها معنای فوق را بتاکید بمن می‌باوراندید بلکه پیشنهاد میکردید که آقای انواری (ایشان را من نام بردم) هم بجمع شما اضافه شود و هر وقت ایشان براه عدم تفاهم رفت و شور نکرد، عمل کنید.

ایشان نگفت که با مخالفان رئیس جمهوری هیات وزیران تشکیل خواهد داد (بعضی از وزراء)

دقت بفرمائید مخالفان شخص من، می‌گویم مخالفان رئیس جمهوری

- موافق قانون اساسی در تعیین وزیران، نخست وزیر پیشنهاد کننده است، وزیر به تصویب رئیس جمهوری وزیر می‌شود. بنابراین با توجه به جو مذاکرات اگر وزیران، اهل شور و تفاهم پیشنهاد می‌شدند، طبق سخنی که گفته بودم باید می‌نوشتیم تصویب می‌کنم.

- اصل ۱۳۲ قانون اساسی، حق نیست، حکم است. ایشان نمیدانند اما شما می‌دانید. همان متنی که دیشب خواند طبق این اصل عدم تصویب است.

- و تازه مقام شور، غیر از مقام تصویب است، ایشان در حضور شما قول شور و تفاهم داد و باین قول عمل نکرد و اینهم حقیقتی بود که برمردم نگفت.

و بالاخره کار دو مرحله دارد. قبل و بعد از رهنمود امام:

۳ و ۴ تقلید و صداقت:

عصر یک شنبه آقایان موسوی اردبیلی و مهدوی کنی نزد من آمدند. یکی از نمایندگان (گویا آقای حمیدی نماینده همدان) محترم هم بودند. آقای موسوی اردبیلی و مهدوی کنی خود شروع به اظهار نظر کردند و بعضی از وزراء را که می‌شناختند، در خور ندانستند. احساس وظیفه کردند و برای فردای آن روز به نزد امام رفتند و گفتند این دولت فاجعه است. و امام فرموده بودند که آندو بعلاوه آقای هاشمی و احمد آقا نزد من بیایند. آقای رجائی هم باشند و از راه تفاهم وزراء معتقد و مدیر و مدبر، را انتخاب کنیم. و همین شنبه گذشته که نزد ایشان بودم فرمودند: آقای رجائی گفته‌اند بعضی از وزراء بلکه قادر بداره نباشند اما دیگران بآنها کمک خواهند کرد. و من (امام) باو گفتم اگر آن دیگران مسلمان هستند خود آنها را بگذارید و اگر نیستند وزرای شما را آلت دست خود قرار می‌دهند.

بنابراین یک مقلد بعد از این رهنمود باید طبق نظر امام عمل کند و نمیتواند بگوید رئیس جمهوری گفت کاری بکار وزراء شما ندارم. و احمد آقا بمن گفتند آقا فرموده‌اند شما قانون را اجرا کنید.

بعد از رهنمود امام و ۸ ساعت صحبت، تفاهم نشد. رئیس جمهور شد پیشنهاد کننده و نخست وزیر تصویب کننده و به آن پیشنهاد هم ترتیب اثر داده نشد!! او آمد با نامه‌ئی که هم امروز نظر خود را نسبت بکل هیات بدهید، فردا می‌خواهم به مجلس گزارش کنم. بدینقرار معلوم است که بعد از رهنمود امام وضع فرق می‌کند و بکلی عوض میشود. ابتکار هم با من نبود. و این یعنی قرار شد ایشان بیایند هیات دولت را معرفی کنند؟ گزارش کار دادن یعنی موافقت رئیس جمهوری با معرفی وزیران؟

و از شما می‌پرسم:

فرض که وزراء را بعهدہ نخست وزیر گذاشته باشم و فرض که آقای رجائی در حضور شما و با تضمین مراقبت یک هیات ۵ نفری قول همکاری و تفاهم و شور را نداده باشد. آیا با وجود دستور صریح قرآن به شور یک آدم مکتبی:

- با آقای هاشمی که حقی ندارد شور می‌کند، با رئیس جمهور شور نمی‌کند؟

- من ۲۰ سال کارم، برنامه‌گذاری بوده است. براساس برنامه‌ئی انتخاب شده‌ام. آیا ایشان محض احترام به ۱۱ میلیون رای دهنده نمی‌باید در باره برنامه دولتش با من شور می‌کرد؟ یا لااقل «رئیس قوه اجرائی» را از آن مطلع می‌نمود؟ تا این زمان صبح دوشنبه ۱۰ شهریور ۱۳۵۹ من از یک کلمه آن با خبر نیستم.

- وقتی بایشان گفتم شما در حضور چهار نماینده قول همکاری و تفاهم و شور دادید چه اصراری باوردن وزیران مخالف بلکه کسانی دارید که از انتخاب تا امروز کارشان ضدیت با رئیس جمهوری است، گفتند قول میدهیم!! در دولت مخالفت نکنند. البته مثل همان قولی که درباره تفاهم و شور دادند.

موارد بسیار خلاف حقیقت گفتند و مواردی نصف حقیقت (بزرگترین دروغ) را گفتند و اینک من از آنها می‌گذرم و از همه آنچه شما خود شاهد و عامل بودید نیز می‌گذرم و نمی‌نویسم. آنمقدار که نوشته‌ام را کافی می‌دانم و از شما می‌خواهم طبق قرار و تا دیر نشده به تکلیف شرعی خود عمل کنید.

من برخلاف رویه و بحکم وظیفه و مصلحت سنجی، یک به یک به صحبت آقای رجائی پاسخ نمی‌گویم. از او نمی‌پرسم در انتخابات ریاست جمهوری ۱۸۰۰ انجمن اسلامی از ریاست جمهوری بنی صدر حمایت کردند شما با کدامیک از آنها شور کردید؟ آیا با روحانیت مبارز تهران

شور کردید؟ و چگونه شد که نتیجه شور وزرائی شدند که وابسته و پیوسته دو دسته معین هستند؟ چرا با منتخب ۱۱ میلیون نفر شور نکردید؟ کسی بیشتر از رئیس جمهوری در خور شور بود که بقول خود شما دست شما را در تعیین وزیران باز گذاشت و کمال حسن نیت را نشان داد. و اگر دیگران نمی‌رفتند و حرفهائی را نمیزدند آنقدر صحبت را هم نمی‌کرد.

نمی‌پرسم چرا به مردم تمام حقیقت را نگفتید اما تکلیف شما را بیاد شما می‌آورم و به شما می‌گویم این شروع معلوم است کار کشور را بکجا می‌کشاند و باور کنید آنها که نقشه می‌کشند نقشه را تا آخر اجرا خواهند کرد. سرنوشت دین و کشور را به پیش آمدها نسپرید و با شجاعت برخیزید و اشتباه خود را جبران کنید. بگذارید دولتی روی کار بیاید که لااقل خواهان تفاهم باشد.

و السلام

ابوالحسن بنی صدر

۵۹/۶/۱۰

نامه به آقای خمینی

۱۴ شهریور ۱۳۵۹

بسمه تعالی

معروض می‌دارد:

بخوزستان رقتم، ارتش ما در آنجا ۴۰٪ یعنی از نصف هم کمتر سرباز و افسر و مهمات دارد. محیطی فراهم شده است که افراد لایق و حیثیت دوست نمی‌روند یکبار هم عرض کردم موافقت فرمودید حالا موافقت کتبی با دو امر زیر بفرمائید بلکه بتوانیم مشکلات را رفع کنیم:

۱- تعقیب افراد ارتش باید موقوف به اطلاع فرمانده کل قوا باشد هم قانون ارتش می‌گوید و هم قانون دادگاه انقلاب می‌گوید که باید پس از صدور امر تعقیب افراد را بگیرند. در حال حاضر فرمانده را می‌گیرند و سرش را می‌تراشند بعد می‌گویند آزاد هستید. چنین آدمی چطور فرماندهی بکند؟

۲- مقامات غیر مسوول در امور ارتش دخالت نکنند. انجمن اسلامی، اداره ایدئولوژی، مقامات کشور و... برای تبلیغ اسلام است و نه برای از بین بردن حاکمیت مقامات مسوول. سلسله مراتب عملاً دارد از بین می‌رود. آقای محلاتی حاضر بودند، وضعیت بسیار حساس است. نحوه عمل استاندار خوزستان روحیه‌ها را بکلی خراب کرده است. فرمانده قابل حاضر نمی‌شود برود. انشاءالله امروز و فردا حمله نمی‌کنند اما بالاخره یک روزی اینکار را خواهند کرد. گمان می‌کنم اینجانب بیشتر اصرار داشته باشم ناپاک‌ها از ارتش رانده شوند. اما گروهی میخواهند

۱- فرمانده لشکر خراسان را دستگیر و سرش را تراشیده و از تحقیر و توهین به او، هیچ فرو گذار نکرده بودند. فرمانده تپ دزفول را شکنجه کرده بودند و... و این کارها در روزهای پیش از حمله عراق انجام می‌گرفتند!

۲- این نامه یکی از جمله سندها بر آگاهی از حمله عراق به ایران و هشدار دادن به آقای خمینی است که با اتکا به او، شیرازه ارتش را پاره می‌کردند. او در پاسخ به آقایان منتظری و طاهری که پرسیده بودند که چرا به گزارش ستاد ارتش در باب تدارکات حمله عراق به ایران، توجه نکرده است، گفته بود: کسی به او گزارش نکرده بود. حال آنکه رئیس ستاد ارتش (فلاحیان) و رئیس اداره اطلاعات ارتش نزد او رفته و علاوه بر تسلیم گزارش کتبی به او، توضیحات شفاهی نیز داده بودند. پس از آن، او به رئیس جمهوری گفته بود به گزارش باور ندارد. هیچکس به ایران حمله نمی‌کند. ارتشها می‌خواهند به این بهانه‌ها پای آخوند را از ارتش قطع کنند!

اصل را از بین ببرند که خود تنها و حاکم بشوند. این نظر اگر درست بود، در شرایط فعلی که از هر سو تهدید و خطر هست، خطرناک است.

در این روز بفرمائید که تقویت روحیه بشود بسیار بجاست. گزارش سقوط هلی کوپتر را هم آورده‌اند، هیچ علتی جز نقص تخصص خلبانها نداشته است و از هزار احتمال یکی هم به نجات وجود نداشته است. حالا دارند جو درست می‌کنند کشور را بدهیم بدست اشخاصی که علم و اهلیت ندارند.^۲

ابوالحسن بنی صدر

۵۹/۶/۱۴

نامه آقای رجائی به آقای بنی صدر^۴

۱۵ شهریور ۱۳۵۹

بسم الله الرحمن الرحيم

برادر دکتر سید ابوالحسن بنی صدر، ریاست جمهوری، بدینوسیله آخرین صورتی که در جلسات مختلف مطرح شده و بسیاری مورد توافق و بعضی هم هنوز در گرو اظهار نظر نهائی شما میباشد بخدمت تقدیم میدارد تا هرطور مصلحت میدانید، اقدام نمائید.

- | | |
|---|----------------------------|
| ۱- آموزش عالی و فرهنگ | دکتر حسن عارفی |
| ۲- ارشاد ملی | عباس دوزدوزانی |
| ۳- آموزش و پرورش | علی اکبر پرورش |
| ۴- اقتصاد و دارائی | دکتر محسن نوربخش |
| ۵- بهداشتی | دکتر هادی منافی |
| ۶- بهزیستی | محمد علی فیاض بخش |
| ۷- بازرگانی | - |
| ۸- برنامه و بودجه | سید اسمعیل داودی |
| ۹- پست و تلگراف | دکتر محمود قندی |
| ۱۰- خارجه | مهندس حسین موسوی |
| ۱۱- دفاع | سرهنک فکوری |
| ۱۲- راه | مهندس موسی کلانتری |
| ۱۳- شهرسازی و مسکن | مهندس محمد شهاب گنابادی |
| ۱۴- صنایع | مهندس محمدرضا نعمت زاده |
| ۱۵- کشاورزی | محمد سلامتی |
| ۱۶- کار | احمد توکلی |
| ۱۷- کشور | آیت الله محمدرضا مهدوی کنی |
| ۱۸- مشاور در امور اجرائی | مهندس بهزاد نبوی |
| ۱۹- مشاور و سرپرست شرکت ملی فولاد ایران | دکتر محمود احمدزاده هروی |
| ۲۰- نیرو | دکتر حسن عباسپور |
| ۲۱- نفت | مهندس اصغر ابراهیمی |

محمد علی رجائی - نخست وزیر

۳- اشاره است به سقوط هلی کوپتر حامل رئیس جمهوری در استان کرمانشاه. به او و دیگر سرنشینان کمتر صدمه‌ای نرسید.

۴- به نقل از کتاب «مکاتبات شهید رجائی با بنی صدر و چگونگی انتخاب اولین نخست وزیر جمهوری اسلامی ایران» - ص ۱۲۲

نامه به رئیس مجلس (آقای هاشمی رفسنجانی)

۱۵ شهریور ۱۳۵۹

رئیس محترم مجلس شورای اسلامی

نسبت به وزراء زیر که آقای محمد علی رجائی پیشنهاد کرده‌اند، نظر مخالف ندارم و طبق اصل ۱۲۳ قانون اساسی قابل معرفی به آن مجلس محترم هستند:

- | | |
|---|--------------------------------|
| ۱- آموزش عالی و فرهنگ | دکتر حسن عارفی |
| ۲- ارشاد ملی | عباس دوزدوزانی |
| ۳- بهداشتی | دکتر هادی منافی |
| ۴- بهزیستی | دکتر محمد علی فیاض بخش |
| ۵- پست و تلگراف | محمود قندی |
| ۶- دفاع | سرهنگ جواد فکوری |
| ۸- راه | موسی کلاتری |
| ۹- شهرسازی و مسکن | محمد شهاب گنابادی |
| ۱۰- صنایع | محمد رضا نعمت زاده |
| ۱۱- کشاورزی | محمد سلامتی |
| ۱۷- کشور | حجت الاسلام محمد رضا مهدوی کنی |
| ۱۳- مشاور و سرپرست شرکت ملی فولاد ایران | محمود احمدزاده هروی |
| ۱۴- نیرو | حسن عباسپور |
| ۱۵- مشاور در امور اجرائی | بهزاد نبوی |

ابوالحسن بنی صدر

۱۳۵۹/۶/۱۵

نامه به آقای احمد خمینی

۱۹ شهریور ۱۳۵۹

بسمه تعالی

برادر عزیزم

- ۱- من همان تحلیل را که برای شما کردم در میدان بازگو نمودم.
- ۲- رادیو تمام روز تحریک کرد و ترساند:
- ۳- روابط عمومی سپاه بدون اطلاع فرمانده سپاه و من، اطلاعیه از رادیو پخش کرد که قرار است در میدان شهداء بمب منفجر شود و برخوردهای مسلحانه بشود.
- ۴- رادیو می‌گفت که قرار است به رادیو حمله بشود، سپاه و کمیته دفاع کنید!!
- ۵- با من برسر لطف آمده بودند و سخنرانی را مستقیم پخش می‌کردند.
- ۶- شایعه‌های بسیاری در شهر پراکنده بودند که قرار است میان

۱- نامه مربوط است به اجتماع مردم تهران در سالگرد ۱۷ شهریور خونین. نقشه استبدادیان در نامه آمده است. در آن اجتماع بزرگ، رئیس جمهوری به استبدادیان گفت اگر ترک رویه نکنند آنها را به مردم معرفی خواهد کرد و کارهای پنهانیشان را بر مردم آشکار خواهد کرد. شب هنگام، آقایان بهشتی و هاشمی رفسنجانی واکنش نشان دادند و زحمت معرفی خویش را خود برعهده گرفتند. در ۱۹ شهریور، که رئیس جمهوری روز شورا اعلام کرده بود و سال روز درگذشت آقای طالقانی نیز بود، آقایان احمد خمینی و اشراقی رئیس جمهوری را همراهی می‌کردند تا او افشا نکند!

مجاهد خلق‌ها و فدائی خلقی‌ها و مخالفان بنی صدر زد و خوردهای گسترده‌ئی در شهر بشود.

۷- آقای خامنه‌ئی و دیگران هشدار میدادند که مانع شعارهای انحرافی بشوند.

۸- بمن اطلاع داده‌اند که جلسات داشته‌اند برای مواجه با شکست کردن اجتماع میدان شهداء تا «اسلحه مردم را هم از دست او(یعنی رئیس جمهوری) بگیرند».

بخداوندی خدا از لحاظ شخصی باک نداشتم اما اگر رئیس جمهوری با یک میدان خالی روبرو میشد، اعتباری برای این جمهوری نمی‌ماند.

بهر حال دیشب دو نفری که عامل اصلی این وضع هستند، در حالی که کنترل اعصاب خود را از دست داده بودند، مصاحبه کردند:

الف - مطابق رویه حرف‌ها را تحریف کردند و تحریف شده را مبنای حمله قرار دادند.

ب - معلوم کردند حرف من درست بوده و آقای رجائی نخست وزیر آنهاست.

ج - در همین تحریف‌ها باز همان مقصد را تعقیب کردند که دارند تحریک امام، تحریک مجلس، تحریک نهادها.

د - و بهمان رویه رفتند که کشاندن امام باشد بمیدان برای بدر کردن حریف

قصدم اینها نبودند اما چون اینها عامل شده‌اند، بخود گرفتند. اگر سنجش درست از وضع می‌کردند بسود آنها نیز عمل کرده بودم. باری من قصد مجادله با این دو نفر را ندارم. اطلاعیه‌ئی تهیه کرده‌ام و می‌دهم و دیگر در این باره صحبت نخواهم کرد.

ابوالحسن بنی صدر

۱۹ شهریور ۵۹

نامه به آقای خمینی

۲۸ شهریور ۱۳۵۹

بعرض می‌رساند:

نمی‌دانم دیشب در خدمت شما چه گذشته است و نظامیان و سپاهیان در خدمت شما چه گفتگو کرده‌اند. اما لازم است مطالب زیر را معروض بدارم:

۱- یکماه پیش همین فرماندهان را بخدمت فرستادم اطلاعات حاصله درباره توطئه امروز را بعرض رساندند. بعد باینجانب فرمودید باین اطلاعات باور نمی‌فرمائید. و امروز راست از آب درآمده‌اند و احتمال یک درگیری گسترده از مرز ترکیه تا مرز پاکستان، احتمالی قوی است. در این وضعیت پرخطر پی در پی از اینجا بآنجا رفتیم تا از سوئی محیط مردمی را به دولت جمهوری اسلامی علاقمندتر سازم و از سوی دیگر وضعیت نیروهای مسلح را با دقت بررسی کنم. افسوس می‌خورم که به هشدارهایم توجه کافی و اعتماد وافی نشد و اینک قسم میدهم به خدا، که اعتماد و اطمینان بفرمائید بلکه بتوانیم این مرحله بسیار خطرناک را نیز از سر بگذرانیم، چون برای خدا می‌کنم و بخلاف آنچه بعرض رسانده‌اند نه قدرت می‌طلبیم و نه افتخار شخصی بخواست خدا موفق

۲- مقصود از گزارش، همان است که رئیس ستاد و رئیس اطلاعات ارتش درباب تدارک رژیم صدام برای حمله به ایران، تهیه کرده بودند. این دو به حضور او رفتند و گزارش را باز گفتند. و او به رئیس جمهوری گفت: به این گزارشها باور ندارد. هیچکس به ایران حمله نمی‌کند. این دروغ را نظامیها می‌سازند تا پای آخوندها را از ارتش قطع کنند.

میشویم. با اینحال :

- در کرمانشاه و تهران دو نظریه درباره برخورد نظامی در مرزها طرح شد و حاصل صحبت‌ها در دو صورت جلسه تنظیم شد که همه امضاء کردند و بحضور فرستادم!

- یک نظریه می‌گفت که ارتش بلحاظ کمبود سلاح و از دست دادن حالت تمرکز نمیتواند مقاومت کند بنابراین در هم شکسته می‌شود و باید جنگ‌های چریکی کرد و ضربه زد. اینجانب پرسیدم آیا فکر می‌کنید اگر بیابند و غرب و خوزستان را بگیرند چیزی برجا می‌ماند تا بعد برویم جنگ چریکی بکنیم! معلوم شد فکر این موضوع اساسی را نکرده‌اند، اینست که باتفاق آراء پذیرفته شد که باید مرزها را نگاهداریم و بعد گروه‌های جنگ چریکی تشکیل بدهیم. در آنجا و هم در تهران دو سووال طرح شدند:

- آیا سپاه میتواند منهای ارتش عملیات چریکی انجام دهد؟ پاسخ این بود که نه

- در صورتی که در خاک دشمن نمیتواند، آیا میتواند همین کار را در کردستان انجام بدهد تا نیروهای ارتش به مرز منتقل بشوند و در برابر دشمن قرار بگیرند؟ در کرمانشاه جواب روشنی داده نشد، اما در تهران مسوولان سپاه باصراحت گفتند که بدون ارتش سپاه در کردستان نیز نمیتواند برپا بماند.

بنابراین روشن است که کاریکه نه در کردستان و نه در خاک عراق نمیتوان کرد را نباید و نمیتوان اساس کار قرار داد.

در این حال اطلاعاتی که درباره سیستان و بلوچستان و فارس و کردستان و خوزستان و کرمانشاه و آذربایجان میرسند، حکایت از جان گرفتن روز افزون ضد انقلاب مینمایند.

براین مشکلات، مشکلات اقتصادی نیز افزوده میشوند و ناامنی قضائی و غیر آن نیز، محیط را متزلزل تر می‌سازد. آقای معین فر از سفر اوپک آمده است و از قرار عربستان سعودی و عراق روزانه ۱۲ میلیون بشکه نفت صادر می‌کنند و میخواهند کاری کنند که چاههای نفت ما را پر کنند و بدون ارز بمانیم و از پا در آئیم.^۲

در قضیه کردستان خود اینجانب ستاد مشترک را تشکیل دادم و سرگرد صیاد شیرازی را سرهنگ تمام کردم و ۳ لشکر را در اختیار او گذاشتم و هر امکانی خواست تا جایی که توانستم در اختیار او گذاشتم و چهار شبه بعد از ظهر پس از چند ساعت بحث نتوانست نگوید که اختیارات و لوازم جنگی داشته است. بنابراین کسی نمیتواند بگوید نمیخواسته‌ام این تجربه موفق بشود. اما در کرمانشاه موافق صورت جلسات همه قبول داشتند که تجربه شکست خورده است و در برابر تلفات زیاد و استعمال بمب ناپالم که خود سرشکستگی بزرگی برای جمهوری است، هیچ بدست نیاورده است. جوانان عضو جهادسازندگی بطور روشن می‌گفتند ضد انقلاب نه در شهرها و نه در راه‌ها نیست در روستاها کمین کرده‌اند و باید پاکسازی بطور اساسی و همه جانبه انجام

۱- در کرمانشاه، طرفدار جنگ چریکی «مکتبی‌ها» یعنی بعضی از گردانندگان سپاه و رجائی و همکاران او بودند. طرفه اینکه، بعد از کودتا و ایجاد خفقان، ملاتاریا و همان موافقان «جنگ چریکی» مدعی شدند بنی صدر گفته است، مثل اشکانیان زمین می‌دهیم، زمان می‌گیریم!

۲- از عوارض گروگانگیری و حرص ملاتاریا به دستیابی به قدرت از راه جنایت، فرو ریختن ترس رژیمهای منطقه از انقلاب ایران و تجاوز عراق به ایران و بالا بردن عرضه نفت از سوی عربستان و عراق و زمینه سازی «ضد ضربه نفتی» شد. بدیهی است بودجه‌ای که حکومت رجائی تهیه کرده بود، چراغ سبز دادن به اعضای اوپک برای بالا بردن عرضه نفت و شکستن قیمت‌ها بود.

بگیرد. بنابراین تکرار کارهایی که تلفات بسیار بار می‌آورند و در ارتش این فکر را القاء می‌کنند که فرماندهان نادان را زور بر او حاکم کرده‌اند و اینها هنری جز بگشتن دادن ندارند، کاری بغایت خطرناک و بازی با آتش است. عجب اینجاست که خود صیاد شیرازی می‌گفت از ستون ۵۰۰ نفری فقط ۱۲ نفر از او پیروی می‌کرده‌اند. البته بعد از افتادن در دام و دادن تلفات سنگینی و نمیتوان خطر ادامه اینگونه تسلیم شدن بفشار را پذیرفت و با یک ارتش بدون فرماندهی قوی و بدون تزلزل خطر جنگ را پذیرفت.

با توجه بمراتب بالا، تصمیم گرفتم از فردا در ستاد ارتش مستقر بشوم. میدانم که خطر دارد اما این خطر را بخاطر نشان دادن اعتماد و تجدید روحیه ارتش لازم می‌بینم. اجرای امور زیر را پیش از آنکه دیر شود، از واجب‌ترین کارها می‌شمارم:

۱- باید عدم اطاعت از فرماندهی به سرعت و با قاطعیت تعقیب و مجازات بشود

۲- هر گونه دخالت در امر فرماندهی از سوی مقامات گوناگون قطع بگردد.

۳- در صورتی که قاضی رویه بی طرفی نداشت و در امر بالا رویه‌ئی در پیش گرفت که به تزلزل فرماندهی انجامید، و به امام گزارش شد ترتیب اثر فوری داده شود. بگمان اینجانب بعد از بیماری عدم لیاقت که در قامت متصدیان دامنگیر جمهوری اسلامی شده است، بزرگترین بیماری همین بیطرف نبودن دستگاه قضائی است. دو سه شب پیش آقایان موسوی اردبیلی و مهدوی کنی این معنی را تصدیق داشتند و اینجانب اصرار دارد که آقای موسوی را احضار بفرمائید و از ایشان بخواهید بطور مرتب در این خصوص گزارش بدهد. چطور است که آقا در ارتش ناظر و شاهد دارید ولی در دستگاه قضائی که نحوه کارش در اسلام و کشور تأثیری بزرگتر دارد، ندارید؟

۴- باز تکرار می‌کنم و هشدار عرض می‌کنم که با رویه تحریک‌آمیز رادیو و تلویزیون ما با خطرهای بزرگ روبرو می‌شویم. اگر مردم تردید کنند که آنچه می‌شنوند حقیقت دارد یا نه کشور از دست می‌رود. با اصرار تمام میخواهم روش فعلی در این سازمان ترک گفته شود. متنی که بنظر اینجانب امام باید بصورت دستور ابلاغ بفرمائید همانست که پیش از این وسیله حاج احمد آقا معروض داشته‌ام.^۳

۵- امروز عراق بکشتی‌های تجارتهای ما گفته است یا حق ندارند به خرمشهر بروند و یا باید پرچم عراق را برافرازند و کشتی را در اختیار راهنمایان عراقی بگذارند تا ببینار ما راهنمایی کنند!! اینجانب نیز دستور دادم بندرهای عراق را ببندند. جنگ طبیعت خود را دارد و هر روز یک مقدار بآن افزوده می‌شود و ما تجهیزات کافی نداریم و آنمقدار هم که داریم قطعات یدکی ندارند. بنابراین هر لحظه ممکن است ناگزیر از تصمیمات مهم بشویم که جنبه تعیین کننده دارد. باید ترتیبی باشد لاقلاً احمد آقا در دسترس باشد که هر لحظه بتوان تماس گرفت.

بخدای بزرگ سوگند، اگر اعتماد باشد و به حرف حسابم ترتیب اثر داده شود، در محظور واقع نمیشوم و ناگزیر برای سبک کردن بار مسئولیت سخن باز نمی‌گویم. اما چه باید کرد وقتی در سخت‌ترین شرایط بجای کارآمدترین استعدادها کم مایه ترینشان تحمیل می‌شوند. وقتی در مقام تضعیف همه جانبه رئیس جمهوری بر می‌آیند که باید در

۳- مقصود متنی است که با گفتگو، بنا شد آقای خمینی امضاء کند. بلکه اخلاص ایجاد کردن در اداره جنگ متوقف بگردد. بعد از مدتها، او متنی وارونه پیشنهاد رئیس جمهوری را منتشر کرد. برخلاف قانون اساسی، در شورای عالی دفاع، رئیس مجلس و... را شرکت داد.

موقع خطر بتواند مردم را برانگیزد و مقابله با خطر کند، وقتی... امیدوارم بذل غایت بفرمائید و در ۵ مورد بالا نظر تأییدیه اظهار بفرمائید. از خداوند مسئلت می‌کنم که ما را از این خطر به سلامت برهاند. باقی امر، امر عالی است.

ابوالحسن بنی صدر
۲۸ شهریور ماه ۵۹

نامه آقای رجائی به آقای بنی صدر^۱

۲۸ شهریور ۱۳۵۹

بسم الله الرحمن الرحيم

برادر دکتر سید ابوالحسن بنی صدر، ریاست محترم جمهوری پس از سلام، اینجانب پس از مدتها جستجو بهترین فرد را برای تصدی وزارت امور خارجه: برادر سید حسین موسوی را یافته‌ام و خدایی بگویم که دلایل شما برای حذف ایشان از لیست وزراء مرا قانع نکرد. در این موقع که کشور از هر موقع دیگر بیشترین نیاز به وزیر خارجه مورد اعتماد و مسلمان دارد، خواهش مندم بار دیگر مسأله را مورد بررسی قرار داده و نتیجه را به اینجانب امر به ابلاغ فرمائید^۲.

نخست وزیر، محمد علی رجائی
۵۹/۶/۲۸

نامه آقای رجائی به آقای بنی صدر^۲

۱۶ مهر ۱۳۵۹

بسم الله الرحمن الرحيم

برادر دکتر سید ابوالحسن بنی صدر
ریاست جمهوری

پس از سلام، عده‌ای از برادران که برای سمتهای مختلف پیش بینی شده‌اند معرفی میشوند تا در صورت تصویب با ایشان وارد مذاکره شوم. شاید سؤال انگیز باشد که چرا قبل از جلب موافقت آنان اقدام به معرفی نموده‌ام، جواب همانست که بارها شفاهی گفته و کتباً نیز باطلاع رسانده‌ام.

نامزدهای وزارت که فقط به خاطر احساس مسئولیت شرعی و انقلابی تن به زیرکار میدهند همه چیز خود را در خدمت انقلاب قرار داده‌اند ولی متأسفانه ریاست جمهوری دلیل عدم تصویب صلاحیت آنان را نمی‌نویسند و اینجانب مایل نیستم آبروی برادر مؤمن دستخوش مسائل مبهم شود^۳.

۱- به نقل از کتاب «مکاتبات شهید رجائی با بنی صدر و چگونگی انتخاب اولین نخست وزیر جمهوری اسلامی ایران»- صص ۲۳۶-۲۳۷

۲- امروز بعد از تجربه هستیم. همین آقای موسوی نخست وزیر شد و آلت ادامه جنگ به مدت ۸ سال شد که به قول وزیر دفاع انگلستان در حکومت خانم تاچر، ایجاد و ادامه اش در سود انگلستان و غرب بود و دوره حکومت او، دوران اعدامهای دستجمعی و ... شد. افتضاح ایران گیت، گم شدن ۱۰۵ میلیارد دلار پول کشور و...

۳- به نقل از کتاب «مکاتبات شهید رجائی با بنی صدر و چگونگی انتخاب اولین نخست وزیر جمهوری اسلامی ایران»- صص ۲۴۱

۴- امروز، هویت این اشخاص بر مردم ایران آشکار است. اما منطق کسی که نخست وزیر ایران شده بود، گویای نادانی مفرط او است: الف- رئیس جمهوری به

لذا ضمن معرفی عده‌ای دیگر از برادران تأکید دارم که علت عدم پذیرش برادرانی را که تا کنون معرفی شده و مورد قبول واقع نشده‌اند مرقوم فرمائید تا من پاسخگوی این دوستان باشم.

با تشکر
نخست وزیر، محمد علی رجائی

۱- سید محمود دعائی
وزارت امور خارجه
کار
بازرگانی

۲- محمد میرمحمدصادق
۳- دکتر صالح‌خو

نامه به آقای خمینی

۳ آبان ۱۳۵۹

بسمه تعالی

عرض می‌شود:^۴

نیمه شب دیشب تلفنگرامی از آقای خامنه‌ئی رسید در چهار مورد جواب خواسته بود که جواب عرض کردم، این توضیحات را نیز اضافه می‌کنم:

۱- درباره تمرکز کار شورای دفاع، اکثریت اصلی اعضاء این شورا در محل هستند (۵ نفر) و نمیتوانند هم محل را ترک کنند. شب و روز کار و مراقبت میخواهد. جبران مافات آسان نیست. سه نفر از اعضاء اصلی در محل نیستند که میتوانند بیایند و بازگردند.

۲- درباره تحرک ارتش، تحرک فوق طاق است. توجه آقا را به امور زیر جلب می‌کنم:

- تجهیزات کم داریم. بارها عرض کرده‌ام. یک اتوموبیل را سه ماه حرکت ندهند راه نمی‌رود، تانک‌ها دو سال است رها و خوابیده‌اند. در چند ماه اخیر تحرکی ایجاد شد و مقداری آماده شده است. با اینحال با کوشش شبانه روزی تکنیسین‌ها که در همه جا رفته و آنچه توانسته‌ام در تشویقشان کرده‌ام تا بحال حدود ۲۰۰ تانک آماده عملیات داریم و امید می‌رود ۸۰ تانک دیگر هم آماده کنیم. البته ۲۷ تانک پاکستان را هم که موافق قرارداد برای آن دولت تعمیر کرده‌اند، به جبهه فرستاده‌ایم. خدمه تانک هم نداریم. تحصیلات و مهارت می‌خواهد. دشمن ده مقابل ما، تانک دارد.

نخست وزیر تحمیلی، صفات وزیر توانا به عهده داری مسئولیت را، یک به یک توضیح داده بود، ب- رئیس جمهوری با آنکه بنابر قانون و نه بنابر عرف، موظف نبود، دلایل مخالفت خود را با وزیر پیشنهادی بگوید، هر نوبت این دلایل را می‌گفت. طرفه اینکه دلایل رد آقای مهندس موسوی او را قانع نکرده است. پس دلایل به او گفته می‌شد. ترتیب کار این بود، که یک گروه، وزیر پیشنهادی را از لحاظ سوابق، تحصیل، اخلاق، کاردانی و تجربه، مورد تحقیق قرار می‌دادند. بنابراین، آقای رجائی دروغ نوشته است. برای اینکه به او نگویند چرا دروغ نوشته اید؟، می‌گفت: دلایل عدم صلاحیت وزیر را بنویسید. این شد که آقای بنی صدر به او گفت: دلایل عدم صلاحیت خود شما را گفته و نوشته ام، خود نیز می‌دانید لایق این مقام نیستید، چرا در این مقام مانده اید. یکبار نیز قانع شد استعفا بدهد اما آنکه که او را آلت کرده بودند، منصرفش کردند.

۵- این نامه، در روزهایی نوشته شده که نقشه پیروزی برق آسای صدام نقش برآب شده است. با اینحال، این سند فقر ارتش از لحاظ تجهیزات و تسلیحات را نشان می‌دهد و مدرک دیگری است براین واقعیت که پیشاپیش به آقای خمینی هشدار داده شده است.

- توپخانه ما بر اثر مراقبت مستمر خوب شده است و در ناحیه دزفول عالی است.

- خلبانهای نیروی هوایی و هوانیروز، از فداکاری گذشته، انتحار می‌کنند و اینجانب دائم از این پایگاه بآن پایگاه می‌روم، آنها را تشویق می‌کنم. اما هر روز بهم می‌گویند: امروز نوبت مرگ ما است. خودم از قیافه‌های آنها شرمند می‌شوم که ممکن است فردا دیگر آنها را نبینم.

- نیروی زمینی یک لشکر زرهی ۱۶ است که پخش بود در کردستان و قزوین و زنجان و... تا بحال جمع کرده‌ایم غیر از ۱۶ تانک بقیه به محل رسیده‌اند و خود اینجانب از صبح تا شب مراقبت می‌کنم و در محل تمرکزشان می‌روم و یک یک بازدید می‌کنم.

۳- درباره خرمشهر و آبادان، فوق طاقت عمل می‌شود. از وقتی در خوزستان مستقر شده‌ام، دو بار خود به پایگاه هوایی که حمله به اطراف آبادان و خرمشهر را برعهده دارد رفته‌ام و پس از بعمل آوردن آنچه لازمه تشویق بوده است، بر عملیات نظارت کرده‌ام و در همین مدت برای آنکه مثل گذشته خورد خورد نیرو نفرستیم نفعه بشود در کمال اختفا یک نیرو تهیه کردیم که از ۴ صبح امروز که حمله را آغاز کرد به هیچکس نگفتیم و حالا که ساعت یک نیم بعد از ظهر است، ستاد عملیات در آبادان با تلفن گزارش داد که دشمن مهمات تمام کرده و در حال عقب نشینی است. مثل اینکه بخواست خداوند عملیات موفقیت‌آمیز بوده است. اینجانب انتظار تشویق ندارم. اما انتظار هم ندارم این زحمت طاقت شکن، اینطور بی قدر بشود.

۴- درباره تجهیز و آماده کردن نیروی ذخیره، عرض می‌شود ۴۰ هزار نفر بخدمت مشغول شده‌اند، حدود ۳۵ هزار نفر بقیه را باید:

- تجهیزات فراهم کنیم که نداریم. ما حتی تفنگ ژ.س. نداریم چه رسد به بقیه چیزها.

بدانشکده افسری و به واحدهای آموزشی گفته‌ایم به سرعت اینها را بتدریج آماده کنند تا هر وقت لازم شد بکار بگیریم. مشکل ما کمبود نفر نیست بلکه کمبود تجهیزات است.

پس از توضیحات بالا ملاحظات زیر را بعرض میرساند:

الف- جنگ سخت است و خطرات عظیم هستند. باینجانب اعتماد بفرمائید. هر خبری را از اینجانب بفرمائید بپرسند. این جنگ را باید با صبر و استقامت و بدون عجله اداره کرد والا خدای ناکرده شکست ما حتمی است. اگر از روی حوصله عمل کنیم و عجول نباشیم بخواست خدا پیروزی با ما است. اینجانب تعهد موفقیت را بر عهده می‌گیرم به یک شرط:

حواس اینجانب و روحیه فرماندهان را خراب نکنند. اگر کمکی نمی‌کنند با جنگ اعصاب فکر مرا مشوش نکنند و نظامیان را دلسرد نکنند.

ب- وضع عمومی جبهه‌ها در مدت اقامت اینجانب بطور محسوس تغییر کرده است. هم اکنون خبر دادند دشمن به سرعت دارد از پلی که زده بود فرار می‌کند اگر موفقیت در جبهه خرمشهر کامل بشود، در تمامی جبهه‌ها ابتکار عمل بدست ما افتاده است.

ج- جز روحیه چیز مهمی برای ما نمانده است و بآن میتوان پیروز شد:

- تقریباً نیمی از خلبانهای ما یا کشته و یا مفقود شده‌اند.

- هواپیماهای ما بعلت نبود قطعات آخرین زور خود را می‌زنند

- ارتش زمینی ۲ هزار کشته و هزار مفقود و اسیر و ۲ هزار زخمی دارد.

در این وضعیت کمترین بی‌مهری به قیمت نابودی مقاومت ما و خدای ناکرده فاجعه تمام می‌شود.

اینجانب تصمیم خود را گرفته‌ام. بعد از این جنگ استعفا خواهم کرد! انتظارم بعنوان فرزند شما از پدرم اینست که مرا در این لحظات سخت یاری کنید. شورای دفاع را برای کمک خواستم طوری مرقوم فرمودید که عکس نتیجه داد. آقای رجائی بدون تصویب شورای بامریکا رفت و بدون تصویب هر چه گفت، گفت. حالا هم باتفاق آقای هاشمی از طرف شورای دفاع نامه به مدیر رادیو و تلویزیون نوشته‌اند که معلوم نیست چه نمایندگی برای اینکار داشته‌اند. می‌گویند مردم نگرانند که اینجانب حرف نمی‌زنم. علت آنست که در دو سه روز اول صحبت و فیلم برداری را منعکس نکرده‌اند، اینجانب هم تصمیم گرفتم دیگر حرفی نزنم. حالا هم میخواهند ایادی خودشان در آنجا باشد. اینجانب از سانسور خودم نه ناراحتی و نه گله دارم. اما می‌ترسم تبلیغات بشود که فاجعه ببار بیاورد. فرمودید به احمد آقا خواهید فرمود به آقایان اخطار کند معلوم شد عملی نشده است.

بازهم خواهش می‌کنم که اگر در گذشته توجه بعرایض نفرمودید و وضع باین صورت درآمد حالا توجه بفرمائید. انشاءالله خلاف حق نمی‌گویم.

فرزند شما

ابوالحسن بنی‌صدر

۳ آبانماه ۵۹

دیشب را نخوابیده‌ام و از صبح حواسم نزد جنگ خرمشهر است. نمیدانم با چه نظمی عریضه نوشته‌ام. هر چه بنظرم رسیده است معروض داشته‌ام. آقای بروجردی هم با تلفن گفت موافقت فرموده‌اید آقای قطب زاده به کشورهای عربی و اسلامی برود.

نامه به آقای خمینی^۲

۹ آبان ۱۳۵۹

بسمه تعالی

پدر عزیزم

وضع را که در آنیم در ماه‌ها پیش و بدفعات پیش بینی علمی کرده و معروض داشته‌ام. آقای موسوی اردبیلی پیام شما را ابلاغ کرد و با وضع جلسه دیروز ناچار معروض میدارم:

- آنگار که موافقت با تحویل گروگانها به دولت به مخالفت تبدیل شد

۱- همینکه معلوم شد صدام پیروزی برق آسا بدست نمی‌آورد، شروع کردند به تحریک آقای خمینی که اگر بنی صدر پیروز از معرکه جنگ بدرآید دیگر شما حریف او نمی‌شوید و... بدینسان بنی صدر به او اطمینان می‌دهد، بلکه از پشت خنجر نزد و به استقلال ایران لطمه وارد نیاید.

۲- بنی صدر گفت: دیگر با رادیو-تلویزیون مصاحبه نمی‌کند.

۳- نخست یادآور می‌شود که این نامه در ایران و خارج از ایران، بسیار وسیع، انتشار پیدا کرد و ترجمه آن نیز در مطبوعات خارجی درج شد. خمینی به بنی صدر گفته بود: به عمد نامه را برای مراجع و روحانیان فرستاده‌اید و در میان مردم پخش کرده‌اید. زیرا قصد لطمه زدن به من را داشته‌اید. بنی صدر پاسخ داده بود: مطمئن هستید دفتر شما این کار را نکرده است و قصدش اجرای طرح مقابل کردن رهبر با رئیس جمهوری نبوده است؟ بعدها یک مجرای انتشار نامه شناخته شد: آقای منوچهر مسعودی، سرراه، نامه را به دو کس، نشان داده بود. یکی از آن دو آقای مهدی خان بابا تهرانی، از آن فتوکیبی گرفته و آن را انتشار داده بود. اما این امر که فتوکیبی نامه برای مراجع نیز فرستاده شده بود، حاکی از آنست که مجرای انتشار دومی نیز داشته است.

بعرض رساندم و در جلسه شورای انقلاب در حالیکه از شدت هیجان و غصه می‌گریستم گفتم: کاری را که از موضع قوت حل نمی‌کنیم ناگزیر روزی از موضع ضعف و تسلیم حل خواهیم کرد. و بدبختانه آنروز رسیده است.

- مرا در نزد شما متهم می‌کردند که مخالف نهادهای انقلاب است و میخواهد ارتش را رو بیاورد. هرچه کردم آنطور که باید باور شما نشد که دشمنان داخلی و خارجی ما در تدارک یک مصیبت بزرگ هستند و ما باید ارتش را بازسازی کنیم. با همه اینها آنچه توانستم کردم و ارتش امروز کار برخلاف همه سنت‌های نظامی می‌کند و آن بازسازی زیر ضربات دشمن است. و آنها مقصر و بانی همه این مصیبت‌ها هستند نمی‌آیند به شما عرض کنند ظرف یکماه ۴۲ هزار نفر را سازمان داده‌اند. می‌گویند بقیه ذخیره‌ها را هنوز بکار نگرفته‌اند و دیروز در حضور می‌گفتند نفر فایده ندارد قوای زرهی لازم است!!

- چند بار در باره بدتر شدن وضع اقتصاد کشور عرض مطلب کرده‌ام. خود نیز نمیدانم و امروز دولت دیناری ندارد و دارد از بانک مرکزی می‌گیرد خرج می‌کند باوجود جنگ، تورم چه برسر ایران خواهد آورد؟ خدا خود رحم کند.

- چند نوبت عرض کردم این دولت لایق این اوضاع نیست و سرنوشت کشور را آنهم در این لحظات نباید بدست کسانی داد که کمترین علم و اطلاعی از وضعیت کشور ندارند و لیاقت‌هایشان در حداقل است، مسموع نشد.

- در کجای دنیا جهاد سازندگی بوجود می‌آورند، سپاه بوجود می‌آورند، کمیته بوجود می‌آورند، بعد می‌آیند می‌گویند شما باید حکومت کنید؟ این دولت در کشور ما با وجود قانون اساسی این حرف را زد و عمل هم کرد. وقتی نهادی برای مقصود معینی ایجاد شد و بعد تبدیل بازاری قدرت شد، فساد بنیادگذاری شده است و البته قدرتمداران بجان همه چیزهایی می‌افتند که مزاحم پایداری و افزایش قدرتشان است و آن بلا را برسر ارتش خصوص لشگرهای خوزستان می‌آورند. در آغاز جنگ بخدتم می‌رسیدند که ما به فرماندهان ارتش اعتماد نداریم و می‌گویند و می‌نویسند که ارتش تاب نمی‌آورد و باید جنگ چریکی کرد و دیروز در حضور خود شما و همان آدم‌ها می‌گفتند باید تانک داشت و با تانک جنگید.^۱

- در کجای دنیا دیده شده است کسانی که با ویران کردن ارتش و اقتصاد کشور، ایران را در معرض یکی از بزرگترین خطرهای تاریخ خود قرار داده‌اند، در حضور شما، در مسند مدعی و متهم بنشینند و با بافتن یک رشته دروغ (دیشب چند مورد این دروغها آشکار شد در جمع) متهم بکنند و روحیه‌ئی باقی نگذارند که فرمانده بینوا بتواند با آن فکری بحال خود و دشمن بکند؟

- در کجای دنیا فرمانده کل قوا و رئیس جمهوری در بحبوحه جنگ، دولتی باو تحمیل شده است که کارش مشکل تراشی با رئیس جمهوری و تبلیغ برضد او است.

در کجای دنیا کسانی که به رئیس جمهوری ناسزا گفته‌اند، بزور ژ ۳ و

۱- پاره کردن شیرازه ارتش برای بار دوم، به بهانه کودتای نوژه، و دست برداشتن از جان ارتش حتی بعد از شروع جنگ، در این نامه و نامه‌های دیگر، جا برای تردید نمی‌گذارد که تدارک کنندگان استبداد ملاتاریا از پیروزی در جنگ بیشتر از شکست در جنگ می‌ترسیدند. کسانی که در روزهای پیش از شروع جنگ، چاره را جنگ چریکی می‌دانستند، در جو سانسور بعد از کودتای خرداد ۶۰، قول خود را قول بنی صدر گرداندند و برای دروغ خود، روش اشکابیان را دست مایه دروغ سازی کردند. این کسان، همان افراد سپاه و چند نظامی بودند که در کودتای خرداد ۶۰ و اکتبر سورپرایز و ایران گیت و جنگ ۸ ساله، دستیار ملاتاریا بودند.

با کتک کاری به رادیو و تلویزیون تحمیل شده‌اند؟

- چند بار عرض کردم که این رادیو و تلویزیون کارش تحریک است. چند بار عرض کردم بخدا نیازی براديو و تلویزیون ندارم اما این رادیو و تلویزیون با این تبلیغات (زمینه) اجتماعی انهدام انقلاب را فراهم می‌آورد. بجای توجه و بیرون کردن این عناصر، آقای نوری که مدعی است بحکم شما برای اداره خبر بانجا رفته است فرمانده قوا می‌شود و حکم بجلوگیری مسلحانه از ورود کسانی و... می‌دهد.^۲

بخدا قسم به هیچ رئیس جمهوری اینمقدار ظلم نشده است. و من این همه را بخاطر اینکه شما را نرنجانم تحمل کردم. اما حالا پای بود و نبود کشور در میان است:

پدر عزیزم، بخدا قسم در هیچ کجای دنیا فرماندهی را از جبهه احضار نمی‌کنند تا بحرف‌های بی سر و ته فرماندار یک شهر پاسخ بگویند که خود جز باندی است که لشگر خوزستان را بآن حال زار انداختند.^۳ مردم دارند بد می‌گویند. در شهرهای خوزستان اضطراب بنهایت است. در شهرهای دیگر هیچ چیز نیست و صف‌ها هر روز طولانی‌تر می‌شوند.

پدر عزیزم

می‌ترسم خدای ناکرده پیش بینی چند ماه پیشم راست از آب درآید و کشور تسلیم تقدیری بشود که قدرتها میخواهند بآن تحمیل کنند و می‌ترسم که از من بعنوان رئیس جمهوری بخواهند این تسلیم نامه را امضاء کنم. چرا که می‌بینم عبرت نگرفته‌اند و همچنان بازبهای قدرت طلبانه خویش مشغولند. دیروز به تهران آمده‌ایم و امروز دشمن به دزفول حمله کرده است! چرا به تهران آمده‌ایم؟ برای جواب گفتن به ایرادهای بنی اسرائیلی عده‌ئی جوساز. حرف‌ها شنیدیم از کسانی که خود مسبب این اوضاع هستند.

پدر عزیزم

بدبختانه وضعیت طوری است که اگر در این وضعیت کنار بروم خدای نکرده ضربه سختی به جبهه داخلی ما وارد می‌آید. اینست که در هر نماز از خدا میخواهم که شهادت را نصیب من گرداند که نمانم و تسلیم و خواری را نبینم.

پدر عزیزم

از وقتی با شما در ارتباط شده‌ام آیا بیاد میدارید به شما خلاف حقیقت گفته باشم؟ پیش بینی علمی امور با روش علمی ممکن است. روی این میزان در جواب چه باید کرد آقای موسوی اردبیلی عرض می‌کنم. چه زنده بمانم و چه نمانم راهی جز اینها که عرض می‌کنم نیست: الف- ملت انگلیس در بحبوحه جنگ چمبرلین را کنار گذاشت و چرچیل را آورد. بنظر اینجانب مصیبت بزرگتر از جنگ، وجود دولت حاضر است به سه دلیل روشن:

۲- کودتا در صدا و سیما بدستور آقای خمینی و توسط گروهی به سرکردگی آقای عبدالله نوری انجام گرفت. از آن زمان، صدا و سیما تحت رژیم سانسور درآمد و روش خویش را تبلیغ مرام خشونت کرد و هنوز نیز تحت آن رژیم و در کار این تبلیغ است. اگر آقای عبدالله نوری و همانندهایش امروز را آن روز می‌دیدند و اگر به هشدارها گوش می‌دادند...

۳- فرماندار آبادان جزء باند غرضی، «استاندار خوزستان» بود که به بهانه کودتا، افسران لشگر خوزستان را گرفته و تحت شکنجه‌های سخت قرار داده بودند. بجای مجازات شدن، نزد آقای خمینی رفته بودند برای پرکردن او برضد فرماندهان ارتش و رئیس جمهوری.

۱- عدم کارآئی هم از لحاظ علم و آگاهی و هم از لحاظ کفایت و لیاقت

۲- نه بی طرفی بلکه مخالفت آشکار با رئیس جمهوری که عملاً جمع شدنشان را غیر ممکن ساخته است، و همان جلسه دیروز آشکارا معلوم می‌کرد که آقایان در پی پرونده سازی هستند که در صورت شکست بگردن اینجانب بیاندازند غافل از اینکه در صورت شکست نه تاک میماند و نه تاک نشان.

۳- عدم مقبولیت در جامعه و ناتوانی در جلب حمایت و بخصوص ناتوانی در بکار انداختن چرخها و مقابله و مقاومت روزافزون دستگاه‌های اداری و اجرائی اگر این دولت بماند وضع روز بروز بدتر می‌شود. شما هیاتهای قابل اعتماد و با اعتقاد درست بفرستید ببینید مردم چه می‌گویند و ادامه جنگ خطر چه انفجاری را دارد.

ب- دستگاه تبلیغاتی که در آن مدیران با اسلحه با هم روبرو بشوند، دستگاهی است که حالت انفجاری را تشدید می‌کند. با قاطعیت تمام عرض می‌کنم این دستگاه یک مدیر قوی میخواهد که دار و دسته‌هایی که از وابستگی سببی و نسبی و سیاسی آقایان هستند کنار بزند. چند بار مراجعه کردند که مردم نگران هستند و میخواهند از زبان رئیس جمهوری حرف بشنوند، گفته‌ام تا وضع رادیو و تلویزیون اصلاح نشود حرف نخواهم زد. اعلام عمومی نکرده‌ام اما ناچارم بکنم. با وضعی که داریم سانسور خطرناک‌ترین کارهاست چون هرچه پیش بیاید مردم خواهند گفت چرا حقایق را از آنها پوشانده‌ایم.

ج- نیروهای مسلح باید از یک فرماندهی واحد پیروی کنند و این شدنی نیست مگر اینکه شما اینها را که هزار فساد می‌کنند و نزد شما می‌دوند، طلبکار می‌شوند را برانید و دست فرمانده کل قوا را در نظم و نسق دادن بکار نیروها باز بگذارید. نه مثل گذشته، کاملاً باز

د- جنگ را باید با صبر و حوصله پیش برد. هیچ ارتشی در زیر ضربات دشمن تشدید سازمان نکرده و این ارتش دارد می‌کند. ارتش باید روحیه تهاجمی پیدا کند و اینکار با این عده که در خوزستان هستند و کارشان همین پرونده سازیهاست (و کسی هم زحمت تحقیق درباره اینها بخود نمی‌دهد) ممکن نمی‌شود. باید تحمل بسیار داشت و بتدریج روحیه تهاجمی را در ارتش برانگیخت.

اگر اینجانب هیچ خدمتی نکرده باشم این خدمت را کرده‌ام که یک ارتش پریشان و پراکنده و مایوس و پر هرج و مرج را که در پیام خودتان در اول سال هم بود که دیگر تحمل هرج و مرج داخلی آنرا نخواهید کرد را تحویل گرفته‌ام و با آن در کردستان و گنبد و آذربایجان غربی و حال در تمامی غرب ایران دارم می‌جنگم و امروز قوی‌تر از روز شروع به جنگ نیز شده است. در تغییر روحیه و فکر ارتش همین بس که ساخته رژیم شاه بود و حالا دارد از رژیم شما دفاع می‌کند.

پدر عزیزم

غیر از این راه حلی نیست. امیدواریم با همان قاطعیت روزهای اول اقدام کنید. اگر زنده ماندم این راه‌حل تنها راه‌حل است و اگر از بین رفتیم (انشاءالله) این راه‌حل فوریت پیدا می‌کند و ساعتی را هم نباید بتأخیر انداخت.

این کارها را هم شورای دفاع با ترکیبی که دارد نمیتواند بکند، نمیخواهند راستش را به شما بگویند. کسی که دیروز به ناجی (فرماندار نظامی اصفهان) نامه غلط کردن نوشته است، امروز چگونه میتوان از او انتظار داشت که بفکر نجات کشور باشد و ارتش چگونه از او پیروی

می‌کند؟^۱

در یک بیانی گفته‌ام، اگر از بین رفتیم هیچ چیز از ملت نمیخواهیم و از دولت هم، نه مستمری، نه چیز دیگر. فقط زن و بچه اینجانب را بدلیل انتساب باینجانب نیاز دارند. چون براستی معتقد شده‌ام اینها دین ندارند و جز قدرت هیچ چیز نمی‌خواهند.

ابوالحسن بنی صدر
۵۹/۸/۹

نامه آقای رجائی به آقای بنی صدر^۲

۱۰ آبان ۱۳۵۹

برادر دکتر سید ابوالحسن بنی صدر

بدنبال اشاره امام در تعیین هر چه زودتر وزیر امور خارجه، برادران زیر پیشنهاد می‌شود.
امید است مشغولیت جنگ تحمیلی مانع پاسخ سریع آن جناب نباشد.

مایلم درجه تأیید شما روی این شش برادر نیز مشخص گردد:

دکتر محمدعلی هادی	نماینده مجلس
دکتر علی افروز	کاردار سابق ایران در لندن
آقای شریف (زمانی)	
آقای کمال خرازی	
آقای موسوی خوئینی	نماینده مجلس
آقای علی صادقی تهرانی	

نخست وزیر

محمد علی رجائی

توضیح :

صلاحیت هیچکس از این اشخاص، مورد تصدیق رئیس جمهوری قرار نگرفتند. با وجود این دانستنی است که از کودتای خرداد ۶۰ تا امروز، آقای محمد علی هادی، در افتضاح ایران گیت نقش پیدا کرد. آقای شریف (زمانی) فراری است. آقای موسوی خوئینی ها مطرود است. او عامل گروگانگیری شد و مسئول پی آمدهای عملی که بنابر مطالعه ای که در امریکا انتشار یافته است، طرح آن را برخی از گردانندگان حزب جمهوریخواه تهیه کرده بودند. آقایان علی افروز و علی صادقی تهرانی هم بکاری گرفته نشدند. آقای کمال خرازی بعد از ۸ سال «وزارت» خارجه، اینست موقعیت ایران در منطقه و جهان. بدیهی است او آلتی بیش نیست. الا اینکه آقای بنی صدر براین نظر بود که وزیر نباید آلت فعل باشد.

۱- پس از پافشاریهای رئیس جمهوری، روزی آقایان احمد خمینی و اشراقی، در ستاد ارتش نزد او رفتند. از او خواستند موادی را که «امام» باید اعلام کند، بنویسد و او نوشت. شب هنگام، وارونه آن مواد، متنی انتشار پیدا کرد سرتاپا تضعیف رئیس جمهوری و شورائی را مقرر کرد خلاف قانون اساسی، از جمله اعضای آن شورا، علی اکبر پرورش بود. اشاره نامه به او است. عمر آن شورا بخاطر آنکه خلاف قانون اساسی بود، کوتاه شد. رئیس جمهوری به آن دخالت نداد.

۲- به نقل از کتاب «مکاتبات شهید رجائی با بنی صدر و چگونگی انتخاب اولین نخست وزیر جمهوری اسلامی ایران»- ص ۲۴۲

رئیس محترم مجلس شورای اسلامی

در صحبت دیروز شما چهار خلاف حقیقت بود. خوب است خود تصحیح بفرمائید:

۱- از قول من گفته‌اید: گروهی انتخاب کنید بنشینند...

و من گفته بودم: گروهی بی طرف و مستقل در قضاوت انتخاب

کنید...^۱

۲- از قول من گفته‌اید: از آن ۳ نفر یک نفرشان باشد بهتر است... و

من نمی‌دانستم آن یک نفر هم حزبی است. بعد فهمیدم و گفتم خلاف پیشنهاد است و اصراری هم در بودن و نبودنش نکردم.

۳- نامه‌ای از رئیس جمهور به مجلس آمد...

نامه از رئیس جمهور به هیأت بود و در آن ۱۴ تن را که باو معرفی شده بودند، به آن هیأت شناساندم. و ناگزیر این نامه را منتشر میکنم مردم ببینند چه حرفی در آن بوده است که شما را گران آمده است.

۴- مجلس حاضر شد تنازل کند...

حال آنکه در خواست برای آمدن من به مجلس و پیشنهاد من برای این بود که معرفی اشخاص و رد شدنشان را موجب تضعیف مجلس و رئیس جمهوری می‌دانستم، روز آخر هم هیأت اینجا بود، خود می‌گفتند این امر موجب تضعیف مجلس می‌شود و من می‌گفتم چون راضی باینکار نیستیم، افراد را پشت سر هم به مجلس معرفی نکردم.^۲

حالا اینطور طلب کاری‌ها چه معنی دارد، خود و خدای خود می‌دانید.

هر چه است [در همین رفتارهاست. وقتی در چند دقیقه صحبت برای مقابل کردن مجلس با رئیس جمهوری، رئیس مجلس حقیقت را کم و زیاد می‌کند چگونه بتوان دل را مطمئن کرد که آینده دنباله گذشته نمی‌شود؟

آنچه مرا سخت نگران کرده است اینگونه رفتارهاست. که جا برای اطمینان خاطر نمی‌گذارد.

رئیس جمهوری

ابوالحسن بنی صدر

نامه به آقای خمینی

۱۴ آبان ۱۳۵۹

بسمه تعالی

معروض می‌دارد:

نامه‌ئی به رئیس مجلس نوشته‌ام که رونوشت آنرا بنظر عالی میرسانم. از نظر نظامی وضع بهتر از روزی است که بخدمت رسیده بودیم: - هم اکنون در جبهه خوزستان ۳۳۵ تانک داریم که سه برابر روز

۱- همانطور که از متن نامه پیدا است، موضوع انتخاب نخست وزیر به میان بوده است. قرار برانتخاب یک هیأت بی طرف و مستقل شد و مجلس یک هیأت با طرف را معین کرد. یک عضو آن آقای محمد یزدی بود که می‌گفت: ما می‌خواهیم همین ۵ درصد (حزب الله) حکومت کند.

۲- به رئیس جمهوری پیشنهاد شد، اشخاصی را که خود درخور نخست وزیری می‌داند، یکی پس از دیگری به مجلس معرفی کند، بگذارد و مجلس معرفی شده‌ها را رد کند. اما چون مدعیان گفتند به راه توافق می‌روند، او از این کار چشم پوشید. دست آخر هم توسط آقای خمینی، آقای رجائی را تحمیل کردند.

شروع جنگ است و تا ۲۰ روز دیگر به ۴۵۰ بلکه ۵۰۰ خواهیم رساند

- کار بازسازی لشکر خوزستان و کرمانشاه را شروع کرده‌ایم

- در جبهه آبادان از هر جای کشور ممکن بود قوا آورده‌ایم و امروز

صبح مسوول نظامی آن شهر می‌گفت وضع تثبیت شده و میزان نیروی هوائی آن جبهه را دوبرابر کرده‌ایم.

اینها همه فوق العاده است و نتیجه تغییر روحیه است اما با کمال

تأسف عده‌ئی مشغولند که روحیه‌ها را از نو تخریب کنند و کشور را به نابودی سوق دهند.

پدر

بخدا قسم اینجانب هم روش علمی برای ارزیابی و پیش بینی دارم و هم اهل توکل هستم یعنی غرض و مرض مانع ارزیابی صحیح و پیش بینی علمی امروز نمیشود. بعرض رساندم و در چند نوبت که انتخاب ریگان بمعنی تغییر روانشناسی ملت امریکا است و برای بشریت خطرناک است. اینک روشن است که انتخاب وی درست بهمین معنی بوده است. و لابد گزارش آقای شمس نماینده ما در امریکا را بعرض رسانده‌اند که آقای کیسینجر چه خوابی برای خوزستان دیده است.^۳

با توجه به واقعیت بالا، آنچه دیروز انجام گرفته است را ساده تلقی نمی‌کنم. عده‌ئی دارند در همان جهت عمل می‌کنند و جداً و قطعاً برای موجودیت کشور خطر بوجود می‌آورند. مطلب را دراز نمی‌کنم.^۴

۱- اینجانب نه تنها بانی و مسبب این وضع نبوده‌ام بلکه باتمام قوت کوشیده‌ام از آن جلوگیری کنم و بعد از خدا شما بهترین شاهد صدق این مطلب هستید.

۲- در حال حاضر این عده با جنگ اعصابی که براه انداخته‌اند، وضع را غیر قابل تغییر می‌گردانند و آخرین ضربه‌ئی است که باساس موجودیت ما وارد می‌سازند.

۳- اینجانب اصرار ندارم شما قبول بفرمائید هیچکس در حال حاضر نمیتواند جایگزین اینجانب در کاری که می‌کنم بشود. همانطور که در نامه قبلی عرض کردم اگر جنگ تمام شده بود با توجه به بن بستنی که وجود دارد حتماً استعفا میدادم اما در حال حاضر تضعیف موقعیت رئیس جمهوری به تزلزل قطعی روحیه نیروهای مسلح و سقوط آن و در نتیجه سقوط کشور می‌انجامد و بنظر اینجانب این بازیها از روی آگاهی باین واقعیت انجام می‌گیرد.

باینحال تصمیم را بعهده شما می‌گذارم. اگر فکر می‌فرمائید بهتر است اینجانب در کار نباشم فوراً کنار می‌روم. اما اگر قبول میفرمائید که ارزیابی اینجانب از وضع درست است:

- این آقایان نه براه می‌آیند و نه دست از بازیهای قدرت برمی‌دارند و باآنکه مسبب وضع فعلی هستند، دست از طلبکاری و بازی با سرنوشت کشور برنمی‌دارند.

- روانشناسی مردم ما نیز بسرعت دارد تغییر می‌کند. تظاهرات دیروز بهترین نشانه این تغییر است.^۵ این تغییر روز بروز سریع‌تر می‌شود

۳- طرح انحلال کشورهای منطقه در واحدهای قومی، طرح اسرائیل برای سلطه بر خاورمیانه بود و هست. بنابر گزارش مورد اشاره، خوزستان باید از ایران جدا و به جای فلسطین، به فلسطینیها داده می‌شد.

۴- در ۱۳ آبان، هم زمان با انتخابات ریاست جمهوری امریکا که سازش کنندگان از انتخاب ریگان مطمئن بودند، نامه‌ای خطاب به آقای خمینی را در مجلس به امضا می‌رساندند. در نامه از او عزل رئیس جمهوری را از فرماندهی کل قوا خواسته بودند. بدیهی است می‌خواستند همزمان با شروع ریاست جمهوری ریگان، کار بنی صدر را تمام کنند. موفق نشدند.

۵- اشاره است به تظاهرات در دزفول بعد از اصابت موشک عراقی به این شهر.

و بر خطر خارجی صد چندان می‌افزاید.

- اینجانب با وجود سختی وضع تعهد می‌کنم:

پیروزی در جنگ را بدست آورم. تعهد می‌کنم در هر جا تا آخرین نفس مقاومت کنم. ممکن است مقاومت در این محل یا آن محل به نتیجه نیانجامد، اما با توجه به روند کار و بسیج امکانات و نتایجی که ببار آورده است، موقعیت طوری است که میتوانیم نیروهای بیشتری وارد کارزار کنیم و موفقیت در جنگ محتمل است.

اگر هم عوامل خارجی و داخلی بزبان ما تغییر کنند، باز موقعیت اینجانب طوری است که میتوانم امیدوار باشم که مردم یکپارچه وضع را تحمل کنند و آماده جنگ بگردند.

بشرط آنکه:

تضعیف روحیه نکنند و جبهه جنگ روانی و سیاسی بوجود نیاورند
اختیار داشته باشم و یک دولت قوی برای تدارک جنگ بکار شود
خصوصاً باید یک وزیر خارجه با تدبیر و قوی داشته باشیم.
اگر این عرایض مسموع واقع شد و لازم تشخیص فرمودید بفرمائید می‌آیم بحضور تا هر طور مصلحت دیدید عمل کنم.

فرزند شما

ابوالحسن بنی صدر

۵۹/۸/۱۴

نامه آقای رجائی به آقای بنی صدر^۱

۱۴ آبان ۱۳۵۹

برادر دکتر سید ابوالحسن بنی صدر رئیس جمهوری

پیرو مذاکره حضوری پیرامون نظر امام نسبت به نامزدهای وزارت امور خارجه، خدمت امام رسیدم و ایشان نسبت به عده‌ای از شش نفر نظر خاصی نداشتند و اجازه تعقیب موضوع را دادند.

لذا مجدداً برادر دکتر علی افروز را که قبلاً در سفارت ایران در لندن بوده و در جریان گروگان‌گیری بهترین عکس‌العمل‌های سیاسی - مکتبی را از خود نشان داده معرفی می‌نماید. امیداینکه بزودی نتیجه تحقیقات شما اعلام و کشور در این شرایط از فقدان وزیر امور خارجه بیش از این آسیب نبیند.

رجائی

نامه به آقای رجائی^۲

۲۵ آبان ۱۳۵۹

بسمه تعالی

جناب آقای محمد علی رجائی نخست وزیر

بقرار اطلاع در بعضی از وزارتخانه‌ها (از جمله وزارت امور اقتصادی و دارائی و وزارت بازرگانی) از طرف شما اشخاصی بعنوان معاون وزیر یا مناصب دیگر تعیین شده‌اند و بعضی از منصوبین بعنوان معاون کل وزارتخانه امور وزارت را سرپرستی مینمایند.

۱- به نقل از کتاب «مکاتبات شهید رجائی با بنی صدر و چگونگی انتخاب اولین نخست وزیر جمهوری اسلامی ایران» - ص ۲۴۴

۲- به نقل از کتاب «مکاتبات شهید رجائی با بنی صدر و چگونگی انتخاب اولین نخست وزیر جمهوری اسلامی ایران» - صص ۱۲۹-۱۳۰ (پاسخ به این نامه در صص (بعدی) داده شده است)

اولاً انتصابات هر وزارتخانه منحصرأ از اختیارات قانونی وزیر مسئول آن است و چون شما وزیر مسئول وزارتخانه‌های بی وزیر نیستید انتصابات شما مخالف قانون و بی اعتبار است.

ثانیاً در وزارتخانه‌های بی وزیر معاون صلاحیت سرپرستی وزارتخانه را ندارد. زیرا سرپرست یا کفیل وزارتخانه واجد همان وظایف و اختیارات وزیر است و باید طبق اصل ۱۳۳ قانون اساسی تعیین شود.

بنابر این انتصابات و اقدامات شما و معاونین فوق کان‌لم‌یکن و ملغی الاثر است.

رئیس جمهوری

ابوالحسن بنی صدر

نامه آقای رجائی به آقای بنی صدر^۳

۲۵ آبان ۱۳۵۹

بسم الله الرحمن الرحيم

برادر دکتر سید ابوالحسن بنی صدر رئیس جمهور

با سلام

با تشکر از اینکه بالاخره بعد از گذشت پنجاه روز که از رسید تصویب‌نامه‌ها به دفتر رئیس جمهور میگذرد طی نامه‌های شماره ۱۴۴۳۴، ۱۳۵۹/۸/۲۴ و ۱۴۴۴۲، ۵۹/۸/۲۵ و ۱۶۲۹۱ مورخ ۵۹/۸/۲۵ و ۱۷۶۱۲ مورخ ۵۹/۸/۲۵ تذکراتی نسبت به تصمیمات هیئت دولت و شخص اینجانب داده بودید نظر شما را به مطالب زیر جلب میکنم:

۱- نسبت به سه نامه اول دستور دادم تحقیق کنند و اقدامات لازم معمول دارند.

۲- در مورد نامه چهارم که نسبت به انتصابات اینجانب در وزارتخانه‌های بدون وزیر انتقاد شده بود باید عرض کنم:

امروزه نزدیک به چهار ماه است که من بعنوان نخست وزیر نامزد شده‌ام و بیش از دو ماه است که کابینه‌ام (۱۴ نفری) به مجلس معرفی شده است. بسیاری از دوستان دور و نزدیک تذکر میدادند که ادامه کار مشکل است ولی من با امید به اینکه در عمل موفق بشویم بی پایگی بسیاری از تصورات را ثابت کنیم و نیز با توجه به اظهار شفاهی و اعلان کتبی شما (که جز وزیر دفاع و کشور با دیگر وزیران کار ندارم) دست به کار شدم متأسفانه به این وعده عمل نشد و اینک بعد از دو ماه هنوز کابینه وزیر خارجه، آموزش و پرورش، اقتصاد و دارائی و بازرگانی ندارد و....

آیا میشود در شرائطی چنین حساس (اگر چه در شرائط عادی هم متصور نیست) کابینه را بدون چهار وزیر اداره کرد مگر نه اینست که فقط نخست وزیر در مقابل مجلس مسئول است؟

با اینکه بارها گفته‌اید که در تصویب وزراء مصلحت مملکت را بر مسائل شخصی ترجیح میدهید. با اینکه کتباً تقاضا کرده‌ام هر گاه وزیری را صالح برای احراز سمت وزارت نمیدانید دلائل خود را کتباً اعلام دارید متأسفانه هنوز حتی یک مورد هم کتباً اعلان نشده که فلان شخص را بدلیل بهمان قبول ندارم تا من بتوانم جواب برادران را بدهم.

بطوریکه اخیراً ناچار شده‌ام قبل از مذاکره با شایستگان وزارت نظر

۳- به نقل از کتاب «مکاتبات شهید رجائی با بنی صدر و چگونگی انتخاب اولین نخست وزیر جمهوری اسلامی ایران» - صص ۱۳۰-۱۳۱ (پاسخ به این نامه در تاریخ ۱۳۵۹/۸/۳۰ (صص) داده شده است.)

شما را بخواهم.

امروز درست ۱۵ روز است آقای دکتر عبدالله جاسبی را برای وزارت بازرگانی معرفی کرده‌ام و هنوز جواب نشنیده‌ام، در حالیکه مسأله بازرگانی کشور، با توجه به محاصره و جنگ مسأله روز است.

اینک برای دومین بار از ریاست جمهوری می‌خواهم تا زمانیکه در انتخاب وزیر به توافق نرسیده‌ایم برای وزارتخانه‌های بازرگانی - خارجه - اقتصاد و دارائی با استفاده از اصل ۱۴۱ سرپرستی سه وزارتخانه بعهده نخست وزیر باشد.

همچنین با تاکید بر صلاحیت قطعی برادر مهندس سید حسین موسوی برای وزارت امور خارجه و با توجه به اینکه مسأله گروگانها و بسیاری مسائل دیگر در وزارت امور خارجه مطرح است پیشنهاد میکنم: برادر بهزاد نبوی را برای وزارت امور خارجه در صورت تصویب به مجلس شورای اسلامی معرفی نمایم.

درباره وزارت دارائی باید عرض کنم که خود آقای سلیمی که کلیه کارهای وزارت را انجام میدادند تا آنجا که من تحقیق کرده‌ام. مصوب شورای انقلاب نبودند و هیچیک از امضاءها و احکام صادره از طرف ایشان با جریان اداری حاکم بر کشور (یعنی تصویب شورای انقلاب) مطابقت نداشته است. البته من مسئول رسیدگی به این مسأله نیستم ولی برهه خاص زمان را که شروع اولین دولت قانونی موید مجلس شورای اسلامی است نباید از نظر دور داشت.

من برای خواندن جواب این نامه و نیز شنیدن نظرات شما هفته‌ای دو بار با شما ملاقات دارم و امیدوارم پاسخ این نامه بخصوص در مورد وزارت امور خارجه و اعمال اصل ۱۴۱ با سرعت انجام پذیرد.

محمد علی رجائی

نخست وزیر

نامه به آقای خمینی^۱

۲۶ آبان ۱۳۵۹

بسمه تعالی

معروض می‌دارد:

۱- مسوولیت جنگ، اینجانب را در وضع بسیار سختی قرار داده است. یکی از سختیها، نگاهداری ارتشیان از حمله‌های شبانه روزی دشمن داخلی است تا اینها بتوانند بجنگند. بعنوان نمونه، وضع آبادان و فرمانده لشکر ۷۷. تقریباً بطور روزمره گزارشها بخدمت شما می‌دادند که وضع آبادان خطرناک و چنبن و چنان است.

و بطور مستمر اینجانب می‌گفتم که وضع خوب است و درد اینست که عده‌ئی میخواهند بنام جنگ حاکمیت بدست بیاورند و ملتی را قربانی این بیماری می‌سازند. تا اینکه:

بحمدلله یکی از طرحها اجرا شد، موافق خبر امروز صبح، دشمن ۸۰ اسیر و ۴۵ کشته و ۱۴ تانک از دست داده و در حال فرار است. انشاءالله تا ظهر معلوم می‌شود که حصر آبادان شکسته شده است یا نه. احتمال اینست که راه ماه‌شهر - آبادان، بتصرف نیروهای ما درآمده باشد. اگر اینطور شده باشد، دیگر در سه راهی آبادان نمیتوانند بمانند و قدم بعدی آزادی خرمشهر است.

۱- چون فتوایی بخشی از نامه در دست نیست، تاریخ نیز در دست نیست. متن معلوم می‌کند که روز به تصرف قوای ایران درآمدن جاده ماه شهر به آبادان است، احتمالاً ۲۶ آبان ۱۳۵۹.

اینجانب فرزند شما هستم، خواهشم اینست که اعتماد کامل بفرمائید و در مسائل جنگ اعتماد بحرف این و آن نفرمائید. اینجانب هیچگاه جز حقیقت به شما نگفتم.

۲- درباره جنگ، نظر اینجانب اینست که ادامه جنگ در شرائط کنونی جهانی بسود ایران تمام می‌شود بشرط اینکه:

- مهمات و اسلحه بهر قیمت تهیه گردد و مهمتر از این

- مجبور از جنگ در دو جبهه و به نظر اینجانب:

این آقایان که از پشت جبهه گشوده‌اند، خواهان ادامه جنگ هستند اما نه برای تحصیل پیروزی بلکه بردن ایران به شکست. خیال می‌کنند، شکست موجب می‌شود از شر بنی صدر راحت بشود. از نمونه این مردم صدها در جهان وجود داشته‌اند، در کشور خود ما نیز بسیار بوده‌اند: مادر جلال الدین محمد، پیروزی مغول را بر پیروزی فرزندش ترجیح داد و در کار او آنقدر کارشکنی کرد تا ایران نابود شد و خود او خرده ریزه‌های سفره خان مغول چنگیز را جمع می‌کرد و سدجوع می‌کرد^۲

بنابراین اینجانب وقتی میتوانم جنگ را با توانائی اداره کنم که شما پشت جبهه را وادار به سکوت کنید، حال اینکه حق اینست که باید کاملاً با فرماندهی جنگ هماهنگ گردد.

۳- اینطور ظن پیدا کرده بودم که شما به اینجانب اعتماد ندارید و میخواهید بتدریج این آقایان که در ظاهر پیرو خط امام هستند و در واقع بریسه امام و اسلام می‌زنند مواضع را بگیرند و جلو بیایند^۳ بتدریج.

نامه به آقای احمد خمینی

۲۹ آبان ۱۳۵۹

بسمه تعالی

برادر گرامی آقای حاج احمد آقا خمینی

برای ضبط تاریخ، برسم هشدار این یادداشت را می‌نویسم:

۱- بیمن شیوه علمی کار، از سقوط شاه تا جنگ فعلی و گروگان‌گیری، تمامی پیش بینی‌هایم درست از آب درآمده است. چند مورد براساس این پیش بینی‌ها عمل شده و نتیجه داده است و چند مورد خلاف عمل شده و این مصیبت‌ها دور از حد و اندازه را بوجود آورده است اینک پیش بینی می‌کنم که:

۲- مقدماتی که چیده میشوند برای آنست که ایران مثل یک سیب رسیده از نو بدامان امریکا بیفتند، طوریکه آقای ریگان با یک پیروزی بزرگ کار خود را آماده کند، این مقدمات را هم بدست خودی‌ها فراهم می‌کنند طوریکه با تغییر وضع آب از آب تکان نخورد و هیچ کار دیگری لازم نباشد.^۴

۳- رفتار من درباره رادیو و تلویزیون و مطبوعات علاوه بر رعایت

۲- عینا چنین شدند، کودتا کردند و جنگ را ادامه دادند و در شکست به پایان بردند و جام زهر را هم به آقای خمینی نوشاندند. به مشاور امنیتی ریگان، آقای مک فارلین، هم پیام دادند اگر امریکا از دولت آنها حمایت کند حاضرند آقای خمینی را هم بکشند.

۳- بنابر این نامه، بنی صدر ظن پیدا می‌کند اما هنوز قطع ندارد آقای خمینی کارگردان کودتا است.

۴- اشاره است به معامله پنهانی با دستگاه ریگان - بوش و افتادن دولت به دست آنها بی که مجری سیاست امریکا می‌شوند. و کودتا شد و ایران گیتی‌ها در سود امریکا و انگلیس و اسرائیل (به قول وزیر دفاع انگلیس...) ۸ سال جنگ را ادامه دادند و دولت همچنان در دست آنها است.

اصول، بیم شدید از این امر است. بیایید برای رضای خدا اقلأ نسبت یکی از قول و قرارهایی که در زمان شاه میدادیم، وفا کنیم. ایجاد خفقان در این اوضاع خطرناک است و فراهم آوردن مقدمات سقوط است. باور کنید اینطور است. بگذارید مطالب آزادانه گفته و نوشته شوند، مردم بی تفاوت نشوند و...

هیچ فکر کرده‌اید در کشوری که دستگاه قضائی سلب کننده امنیت‌هاست و روزنامه‌ها خفه‌اند و صنعتش خوابیده و کشاورزش از بین رفته و گرفتار جنگ داخلی و خارجی و حکومت نادانان شده است، به سقوط فاصله‌ئی بسیار کوتاه دارد؟ اقلأ باندازه رژیم شاه از خود هشجاری بخرج بدهیم در آن رژیم، اینطور مواقع دریچه اطمینان را می‌گشوند. چه شده است که ما همه چیز را عکس می‌کنیم؟ مخالفان بکنار، خودی‌ها نیز سانسور می‌شوند. آیا بابعاد انفجار اندیشیده‌اید؟ حالا وقت خفه کردن روزنامه‌ها و بان حال فلاکت انداختن رادیو و تلویزیون نیست.

۴- شما چرا آتشبار این فاجعه بزرگ می‌شوید؟ از من می‌شنوید، زمان و تاریخ شما را سخت مسوول خواهد شمرد که حقایق را باطلاع امام نرسانیده‌اید و کشور قدم بقدم به فاجعه نزدیک شده و اقدامات خودمان به این امر کمک موثر کرده است.

بیایید از من بشنوید و از امام بخواهید نسبت بازادی مطبوعات در همان حدود قانون اساسی تاکید کند. این امر قطعاً در سرنوشت جنگ موثر می‌افتد. روحیه‌ها را بالا می‌برد. احساس فریب و خیانت را که بزرگترین عامل ضعف است کم می‌کند و...

یک کلام امام می‌گوید و اینها می‌افتند بجان مردم. رئیس جمهوری را تهدید به عزل می‌کنند!! به روزنامه‌ها چماق‌دار می‌فرستند، برای میزان مصرف آب و برق مردم مجازات معین می‌کنند، بگیر و ببند راه می‌اندازند و... واقعاً بکجا می‌رویم؟ چه چیز از ایران مانده است؟ چه چیز از اسلام مانده است؟

بخدا قسم سقوط مثل یک کابوس در برابر ما قرار گرفته است. قرارم بود بسیاری حرف‌ها بزنم. بخاطر ملاحظه آقا نادم. از آقایان انواری و حجتی کرمانی پرسید به شما خواهند گفت چه حرفهائی می‌خواستیم بزنم. آقا چرا و چه شده است که تیشه برداشته‌ایم و بریشه می‌زنیم؟ کمی چشم‌ها را باز کنیم. واقعه‌ها را ببینیم. اگر کمک نمی‌کنید در ورطه نیفتیم بگذارید آخرین تلاش را بکنیم.

و اگر می‌شنوید، پیشنهادم اینست:

۵- امام طی یک بیانیه‌ئی درباره آزادی مطبوعات تاکید کند و رادیو تلویزیون تحت اداره یک مسوول کاردان درآید. نمیدانم بالاخره معلوم شد که مرا نیازی به رادیو و تلویزیون نیست؟ رادیو و تلویزیون عراق روزی ۶ ساعت برنامه جنگ دارد برای بالا بردن روحیه ارتش و ما مصریم اخبار را طوری تنظیم کنیم که روحیه نیروهای مسلح را بشکنیم. من آنچه شرط صداقت بود در این لحظات خطیر تاریخ کشور نوشتیم بقیه را خود دانید.

ابوالحسن بنی صدر

۲۹ آبان‌ماه ۱۳۵۹

نامه به آقای خمینی

۳۰ آبان ۱۳۵۹

بسمه تعالی

معروض می‌دارد، مطلب اول اینکه موافق گزارش آقای شمس سفیر

۱- احمد خمینی وسط افتاده بود که همه روزنامه‌ها توقیف شوند. آیا خود به این فکر افتاده بود و یا باند هاشمی رفسنجانی، بهشتی، خامنه‌ای و... معلوم نیست.

ما در کویت، اگر مذاکرات کاملاً سری بشود دولت عراق حاضر است نیروی خود را بیرون ببرد. و مطلب دیگر اینکه:

امروز حسین آقا اینجا بود. میگفت به آقا عرض کردم آقایان یزدی و قطب زاده و... رفته‌اند آقای بنی‌صدر را تحریک کرده‌اند و ایشان آنحرف‌ها را زده است. لازم دیدم چند کلمه عرض کنم رفع اشتباه بکنم:

یکبار کتباً نوشتیم و جمعه پیش شفاهاً عرض کردم که «اینها» قرارشان بوده و هست که مرا از فرماندهی کل قوا و ریاست جمهوری بردارند. از پیش اینکار را میخواستند بکنند و در نوار کذائی هم هست. وقتی نامه نمایندگان در این زمینه طرح شد، فرماندهان نظامی نزد من آمدند که قرار است شما را بردارند و فلانی را فرمانده کل قوا بکنند و بدون تردید چون شما نظامی نیستید برای موجه جلوه دادن این امر ما را گرفتار و... خواهند کرد و این امر جبهه خوزستان و غرب را بکلی از بین خواهد برد و معلوم نیست چه برسر کشور خواهد آمد پس اول شما ما را بردارید بعد اینکار بشود که ضررش کمتر باشد. معلوم است با این توطئه و اخبار با چه روحیه‌ئی فرماندهی می‌کنند. این وضع با وجود قوت کسانی که طرفدار انحلال تدریجی ارتش بودند در دولت، بدترین وضع است.

اجمال این قضیه را عرض کردم. فرمودید شما بانها اطمینان بدهید و... هفته پیش وقتی فرمودید راجع باینها حرفی نزنید، عرض کردم چشم حرفی نمی‌زنم اما اینها هم اینکارهایشان را کنار بگذارند. بتهران که آمدیم ۳ مطلب را بمن گزارش کردند:

۱- حمله به روزنامه میزان و به نقل از آقای موسوی اردبیلی که بعد هم فرار داشته‌اند به روزنامه انقلاب اسلامی حمله کنند و در شورای دفاع می‌گفتند حمله کنندگان فدائی خلق بوده‌اند!! اگر اینطور بوده، وای بر ما و انقلاب ما و چطور دستگیر نشده‌اند!؟

۲- سخنان آقای بهشتی در دانشگاه و طرح طرز عزل رئیس جمهوری و اینکه امام ناخوش بودند فرماندهی را به آقای بنی‌صدر دادند. که با توجه بان سابقه و اینکه از ۱۷۵ اصل به بندهای یک اصل پرداخته‌اند، معنایش از نظر من و نظامیانی که آن ترس شدید را دارند معلوم است و باز معلوم است چه اثر مرگباری بر روحیه‌ها می‌گذارد.

۳- جعل قانون مجازات از طرف آقای قدوسی که امری شگرف و بسیار خطرناک است و نقض آشکار قانون اساسی است. ایشان مقام قانون گذاری نیستند و با این سابقه فردا میتواند قانون مجازات دیگری وضع کنند و...

حمله به مجلس وعظ آقای شریعتی را هنوز نشنیده بودم و از سخنرانی آقای موحدی در مرکز آموزش نظامی کرمان برضد رئیس جمهوری هنوز بی اطلاع بودم.

باین نتیجه رسیدم که اینها میخواهند سر کشور بی چاره را ببرند (حالا باسرم ضدیت با رئیس جمهور) و یک آه هم نباید بگویم. از خود پرسیدم چرا اینها حرف امام را اعتنا نکردند؟ بهرحال، در حد انتقاد از

۲- آقای خمینی بدون اطلاع رئیس جمهوری، بنابر متنی که در رادیو و تلویزیون خوانده شد، رئیس جمهوری را فرمانده کل قوا کرد. اما اختیارات فرماندهی کل قوا را قانون اساسی به «رهبر» و رئیس جمهوری داده بود. «رهبر» اختیار تفویض اختیار خود را نداشت. بنابر این، رئیس جمهوری که مجری قانون اساسی بود، آنمقدار از اختیارات را که از آن «رهبر» بود، به موافقت خود او عمل می‌کرد. پس اختیاری از او نزد رئیس جمهوری نبود که «عزل» معنی پیدا کند. در واقع، آماده کردن آقای خمینی برای کودتا. در پی سازش پنهانی با دستگاه ریگان - بوش، انجام گرفت.

۳- شورایعالی قضائی و بدنالش آقای قدوسی، «دادستان انقلاب»، قانون گذاری می‌کردند. رئیس جمهوری به دستگاه قضائی اخطار کرد که حق قانون گذاری ندارد.

دستگاه قضائی حرف زد بلکه بخود آیند و دست از سرم بردارند تا این جنگ را بجائی برسانم.

حالا توجه میفرمائید هیچکس تحریک نکرد جز عمل این آقایان و با آن آقایان هم یک کلمه در این باره حرف نزدم. حالا هم شروع کرده‌اند به تبلیغ و بشدت که بله بنی صدر جلو امام ایستاد. در نوار هم بود که باید این امر را تبلیغ کرد.

اگر اینها، مرا بحال خود بگذارند بخدا قسم یک کلمه حرف نمی‌زنم. امروز هم آقای مهدوی کنی آمد^۱ و قراری گذاشتیم امیدوارم اجرا بشود. بهر حال تا پایان جنگ مرا بحال خود بگذارید یک کلمه حرف نخواهم زد. سزاوار هم نیست اینها هر کار می‌خواهند بکنند و من حق حرف زدن هم نداشته باشم.

ابوالحسن بنی صدر

۱۳۵۹/۸/۳۰

نامه به آقای رجائی

۳۰ آبان ۱۳۵۹

بسمه تعالی

آقای محمد علی رجائی نخست وزیر

در پاسخ به نامه شما، یادآور می‌شوم که چندبار بطور شفاهی مطالب را گفته‌ام اما چون متأسفانه در شما تمایل به تکرار همان حرف بعد از چند بار توضیح هست باز همان مطالب را نوشته‌اید. با اینحال:

۱- شما بعنوان نخست وزیر در برابر مجلس مسئول هستید، رئیس جمهوری در برابر ملت. موافق اصل ۱۳۲:

رئیس جمهوری در حدود اختیارات و وظایف خویش در برابر ملت مسوول است. نحوه رسیدگی به تخلف از این مسوولیت را قانون معین می‌کند.

بنابراین نمیتواند با وزرائی موافقت کند که آنها را صالح نمیداند. علاوه بر این مسوولیت، در برابر خدا و تاریخ هم (بلحاظ اهمیت موقع) مسوول هستم.

۲- بله گفته بودم در کار وزراء که چه کسانی باشند دخالت نمی‌کنم. چند بار این مطلب باید بحث بشود؟ با شما موافقت کردم چون آقای موسوی اردبیلی از قول امام پیام آورد که کار نخست وزیر را به مجلس بگذارم. اطلاعات واصله نیز حکایت از آمادگی عراق برای حمله بایران را می‌کردند، در مقام اضطرار عمل کردم. در یک بحثی هم قرار شد نگویم در مقام اجبار (که حق اینست) بلکه بگویم در مقام اضطرار. بعد آقایان موسوی اردبیلی و مهدوی کنی رفتند نزد امام که این هیات دولت ناتوان است. قرار شد جلسه بشود وزراء با موافقت انتخاب بشوند. باز بحکم جمع با وزرائی که بعضاً نمی‌شناختم موافقت کردم و قرار شد آقای صدر وزیر بازرگانی بشوند. حتی با آقای نبوی (در مجلس بعدی) موافقت کردم. باز شما عمل نکردید. بعد امام گفتند شما ملاحظه مرا نکنید قانون اساسی را اجرا کنید.

حالا باز از سر گرفته‌اید که شما قرار بود...

۳- این قانون اساسی دو منشأ برای مشروعیت هیات وزیران قائل شده است، مجلس و رئیس جمهوری. هر دو باید تصویب بکنند و چون رئیس جمهوری حق عزل ندارد، اگر هماهنگی کامل بین هیات وزیران و رئیس جمهوری نباشد، هر روز باید کشمکش کنند و کار به کشمکش با مجلس میرسد. در هر زمان اینکار با خطر است خصوص در این زمان که پر خطر است. شما اگر توجه باین امر می‌کردید و بینی بین الله ... عمل می‌کردید معلوم است چه باید می‌کردید.

۴- مصلحت اشخاص و رعایت ارزش و کرامت انسان (در این) نیست که رئیس جمهوری دلایل مخالفت خود را با انتصاب وزیر بگوید و از نظر قانون نیز الزام ندارد علت آنهم اینست که بنظر قانون گذار قانون اساسی هیات وزیران باید مورد تصویب باشند یعنی کاملاً بر رئیس جمهوری شناخته شده و مورد قبول او باشند.

۵- اما اظهار نظر در باره وزراء که طول می‌کشد. اولاً اظهارات شما در این باره خلاف دارد. غالباً شما اصرار می‌کنید دوباره بلکه سه باره درباره کسانی که مورد تصویب واقع نشده‌اند، تحقیق شود. ثانیاً تحقیق درباره کسانی که بر من شناخته نیستند، محتاج دسترسی به منابع اطلاعات است. اینطور که بمن گزارش کرده‌اند، مانع از مراجعه مسوول تحقیق به مرکز اسناد ملی شده‌اند. لازم است هرگونه محدودیت بفوریت رفع شود، تا تحقیق در زمان کوتاه‌تری انجام بگیرد. درباره آقای جاسمی [جاسبی] نیز باید بفوریت امکان مراجعه به منابع فراهم بشود. ثالثاً وزیر که بر رئیس جمهوری شناخته نیست چگونه مورد تصویب او واقع بشود؟

۶- شما درباره آقای صدر با آنکه در دوره محاصره اقتصادی بسیار خوب عمل کرده است می‌گوئید با هیات وزیران هماهنگی ندارد، حال چرا رئیس جمهوری حق نداشته باشد با وزراء تحت ریاست خود هماهنگی داشته باشد؟ حال آنکه با توجه به عمل کرد شما امروز باید بسیار باشند اشخاص منصف که حق را بمن بدهند.

۷- وزرائی را که بطور شفاهی تصویب کرده‌ام، اینک بطور کتبی نیز تصویب می‌کنم. (وزیر کار، وزیر دادگستری، وزیر آموزش و پرورش).

۸- درباره تصدی وزارتخانه‌های بدون وزیر، هر چند معنای اینکار عدم توانائی در تشکیل هیات وزیران هماهنگ با رئیس جمهوری و مجلس است، در حد امضای نامه‌ها و راه انداختن امور جاری و نه بیشتر، با تصدی شما موافقت می‌کنم. با این تصمیم درباره بنزین^۲، می‌ترسم که هنوز جبهه جنگ با عراق تمام نشده، یک جبهه جنگ اقتصادی باز بشود و کشور از پا درآید.

امیدوارم دیگر اینگونه مطالب احتیاج به از سر گرفتن و تکرار نداشته باشند و لاقلاً اگر هماهنگی نیست، جنگ نامه و مصاحبه نداشته باشیم. نگرانی درباره جنگ بقدر کافی ذهن را مشغول می‌کند.

ابوالحسن بنی صدر

۳۰ آبانماه ۱۳۵۹

نامه به آقای احمد خمینی

۴ آذر ۱۳۵۹

بسمه تعالی

آقای احمد آقا خمینی

نامه شما را خواندم. قصدم را قربت کردم و چند کلمه می‌نویسم:

۲- اسناد ساواک، نام «مرکز اسناد ملی» پیدا کرد. نخست در مهار آقای خامنه‌ای بود. دسترسی به آن برای غیر خودشان ممکن نبود.

۳- از کارهای حکومت رجائی گران کردن قیمت بنزین بود.

۱- مکاتبات شکست خوردگان در متهم کردن یکدیگر بچه کار می‌آید؟ خود این فکر که در شما پیدا شده است، حجت را بر شما تمام می‌کند. پس شما هم میدانید که احتمال از دست رفتن همه چیز بسیار بسیار زیاد است و فکر می‌کنید من می‌خواهم با انتشار نامه‌ها از خود رفع تقصیر کنم. چه نتیجه از اینکار؟

چرا اینطور فکر نمی‌کنید که اگر پیشنهادها اجرا شوند، و وضع نجات یابد انتشار این نامه‌ها نشان خواهد داد که:

- امام بحد اعلی سعه صدر داشته‌اند و

- رئیس جمهور مسائل را درست دیده است

- اجرای پیشنهادها و تبادل درست اطلاعات و آراء موجب پیشرفت کشور و انقلاب اسلامی شده است: مثلاً انتشار گزارشهای پاریس و نجف جز حسن و نشان دادن یکسانی خط چه دربر دارد؟

اگر اینطور به قضیه نگاه کنید، قضا یا بکلی دگرگون خواهند شد. چه کسی به شما گفته است من می‌خواهم هزار بدبختی بوجود آید و بعد باستناد نامه‌ها بگویم تقصیر از من نبود، گفتم امام ترتیب اثر نداد؟ چرا نخواهم که موفقیت‌ها بسیارتر از بسیار شوند و بعد بگویم امام حمایت کرد و توجه کرد و... و موفقیت‌ها بدست آمد. تجربه‌ئی موفق شد که در تاریخ هیچگاه موفق نشده بود؟ این چه ضرر دارد؟

۲- اینکه شما میتوانید جواب بدهید. خیر نمیتوانید چنانکه در این نامه نیز نتوانسته‌اید جواب بدهید. جریان رویدادها خارج از ذهن من و شما وجود دارد، آنچه واقع شده است، میتوانست واقع نشود. اما نوع خاصی از نظر و عمل موجب وقوع آنها شده است. آن نظر و عمل باید تغییر کند. مثلاً چند نوبت هشدار داده‌ام که برنامه دشمن باخر رساندن ذخایر ارزی ما و تحمیل سیاست خویش است. حالا ذخایر ما دارد ته می‌کشد. شما چه جواب میدهید؟ نوع خاصی از نظر و عمل ما را باینجا رسانده است، نوع دیگری از نظر و عمل میتوانست نتیجه دیگری ببار بیاورد و نقشه دشمن را خنثی کند.

درباره جهتی که اقتصاد کشور در پیش گرفته بود و گرفته است، آنقدر هشدار دادم که زبانم مو در آورد و امشب مسوولان بانکها فریاد و فغان برآورده‌اند که آقا فشار زیاد است و پول نیست. خودم چند نمودار دادم با توضیح که بعرض امام برسانید، اعتنا نشد. حالا ما در این وضعیت: تورم زیاد، زمستان، بی پولی، دولت ضعیف و عاجز. شما چه جواب می‌دهید؟

اگر به نظرها توجه شده بود این نتیجه ببار نمی‌آمد. آنوقت ممکن بود با «زرنگی خاصی که دارم» نامه‌ها را منتشر کنم، اما نتیجه‌اش این میشد که امام رهبری همه سو نگر است و رئیس جمهور مراقب همه چیز است و برنامه مشخص تحت رهبری امام اجرا شده و نتیجه داده است. کاری که سابق در تاریخ ممکن نشده بود، ممکن شد. از این بهتر چه میشد؟

۳- تهدید کرده‌اید که آقا میتوانند مرا خورد کنند. من هیچوقت در این باره تردید نکرده‌ام. اما بنگرید که پیغمبر مناقق‌ها را هم نراند و نزد و

۱- همانطور که در پاسخ پیدا است، آقای احمد خمینی در نامه خود مدعی شده بود که بنی صدر می‌خواهد برای تاریخ مدرک تهیه کند. عقل قدرتمدار غافل می‌شود که با تخریب خود شروع می‌کند. بنابراین، او غافل بوده است که اعتراف می‌کند پدر و دستیاران او به خرابکاری مشغولند و تاریخ آنها را محکوم می‌کند. او عصبانی است که چرا بنی صدر این خرابکاپها را در نامه‌های خود برمی‌شمارد و نسبت به بی آمده‌اشان، هشدار می‌دهد.

۲- اشاره است به گزارشها که بنی صدر تهیه می‌کرد و در اختیار خمینی، در نجف و نوفل لوشاتو قرار می‌داد.

بهمین دلیل جنبش او ماندنی شد. چند بار گفته‌ام مردم آقا را مرجع قبول دارند و نه سیاستمدار. اینطور کارها ضررش به خود آقا، به موقعیت اسلام صد چندان بیشتر است. آن جمهوری که اولین رئیس جمهورش با محبوبیتی که تحصیل کرده است، یکسال دوام نیاورد، جمهوری قابل دوامی نیست و آنها هم که اینهمه توطئه می‌چینند این را میدانند خورد کردن من، مرگ جمهوری است. بهمین نظر است که اینهمه بدنبال گلوله‌ئی هستم که بمن بخورد. اگر نه احتیاج به تهدید نبود، صد باره استعفا کرده بودم. صد افسوس... با اینهمه احتیاج به تهدید نیست. من بحکم وظیفه و مسوولیت بکار سخت و طاقت فرسا مشغولم. استعفا هم نزد آقا هست. تجربه آقای یزدی و آن عزیز کردنها و این دلیل کردن هم هست. زودتر جانم را خلاص کنید.

امیدوارم این آخرین بار باشد که مرا تهدید می‌کنید. مزاج من هیچ با تهدید سازگار نیست. چرا میخواهید از پدر خود آسیاب شخصیت خوردکنی بسازید؟

غصه من اینست که من برای عقیده اسلامی فکر می‌کنم یک کارهائی باید بشوند تا کشور از سقوط که کرده است بلکه نجات پیدا کند. و هیچ نقصی در کار رهبری آقا نباشد و شما از زاویه قدرت و مقابله قدرت‌ها بامور نگاه می‌کنید. غیر ممکن است من مقابله با امام را بپذیرم و هر روز که فکر کنم خدای نکرده کار به تقابل می‌کشد فوراً بدنبال کار خود می‌روم.

۴- اما کسانی طرفدار ریاست جمهوری من بوده‌اند و حالا نیستند. طلحه و زبیر بسیارند. من نمیتوانم آجیل حکومت توزیع کنم. این آقایان تبلیغات بلد نیستند. شکست در جنگ، بیشتر از همه شکست رهبری امام است. مقصود من آن بود که خودجوشی و تحرک عمومی بوجود بیاورم برای کار و تلاش تا جنگ عوارضی که ببار آورده است، ببار نیاورد. اعتماد بوجود بیاورد و نه بی اعتمادی تا مردم پولها را از بانکها نبرند. تا تولید کنند و... هر چه داد کردم شما نشنیدید؟ آقای نوری چه میداند تبلیغات چیست؟

حالا شما میگوئید وضع خوبست. و من بیجا می‌گویم کشور از دست رفته است، چه بهتر. من فکر می‌کنم از ایران چیزی بجا نمانده چرا که:

- صنعت خوابیده

- کشاورزی وضعی فلاکت بار دارد

- جنگ داخلی است

- جنگ خارجی هم هست، محاصره اقتصادی هم هست. دشمن هم قوی است و در بین ما ستون پنجم قوی دارد و عمل می‌کند.

فکر می‌کنم کاری که فعلاً از من ساخته شده است، شاید از دیگر ساخته نباشد. مهلتی می‌خواستم که مانع سقوط قطعی کشور لاقلاً در این جنگ شوم. عده [عده ای] نشسته و گفته‌اند:

- اگر شکست بخورد، خواهد گفت تهران نشینان نگذاشتند و اگر پیروز بشود سوار تانک‌ش می‌شود و قهرمان به تهران می‌آید. پس باید فرمانده کل قوا نباشد و در خوزستان هم نماند. این حرف ستون پنجم است.

حالا تهدید لازم نیست. شما هم اگر به حرف آقای آیت رسیده‌اید که من مقابل امام ایستاده‌ام، حرفی نیست. جنگ را هم رها می‌کنم و مسوولیت را خود بعهده بگیرم.

بدبختی وقتی به کشوری روی آورد همینطور می‌شود که

- می‌نشینند درباره چگونگی عزل رئیس جمهوری شور می‌کنند

- به بیان درمی‌آورند آنهم در یک اجتماع بمناسبت تاسوعا

- بگیر و ببند راه می‌اندازند و تعطیل روزنامه و خفقان خانثانه و احمقانه بوجود می‌آورند.

اینکارها مقابله با امام نیست. اما اگر بگوئی چرا اینکارها را می‌کنید مقابله با امام است. آقای احمد آقا خمینی تو هم؟! اگر اینطور است که اگر نامه می‌نویسم برای اینست که بعد انتشار بدهم و...
- اگر حرف می‌زنم فشار خون بالا می‌رود
- اگر...

بسیار خوب در تلویزیون حرف نمی‌زنم، بامام نامه نمی‌نویسم. بیدار ایشان هم نمی‌آیم، آیا مرا بحال خود خواهند گذاشت؟ ما کجائیم در این بحر تفکر تو کجائی
مطلب تمام و دیگر تا وقتی این روحیه است حرفی ندارم.
خدا نگهدار

ابوالحسن بنی صدر
۴ آذر ۵۹

گزارش اقتصادی را که آقای صراف با منتهای دلسوزی و مسؤولیت شناسی تهیه کرده است بعنوان آخرین هشدار می‌فرستم. افسوس که آنها که میدانند چه باید کرد از کار برکنارند و آنها که نمیدانند برکنارند. دست و پای مرا هم بسته‌اید، یک مصیبتی را باسم دولت بوجود آورده‌اید و چند نادان را هم مبلغ جمهوری کرده‌اید، خدایا چه سقوطی! خدایا دست و پای مرا بسته‌اند و خودی‌ها بسته‌اند و بجنگ فرستاده‌اند و خدایا آنها هم که باید بفهمند نمی‌فهمند و کارشان شده است خط کشی زیر کلمات که کدام موافق با امام است و کدام مخالف. چرا میخواهید از امام یک خودکامه بسازید؟ شما که می‌گوئید مخالفت دو نفر را مخالفت دو طرفدار با هم تلقی کنم، خود چرا چنین نمی‌کنید؟

نامه به آقای خمینی

۱۰ آذر ۱۳۵۹

بسمه تعالی

معروض می‌دارد:

بدی وضع مزاجی مجال نداد خدمت برسم. اما حرف‌ها که زده میشوند کارها که صورت می‌گیرند، مرا بشدت نگران می‌کند و ناگزیر می‌سازد آنچه بنظرم واجب میرسد معروض بدارم.

۱- با توجه به صحبت سادات و خبری که امریکا ۳۰۰۰ تخت در بیمارستانهای خود برای زخمی‌ها آماده کرده است و صحبت وزیر خارجه کویت درباره احتمال جدی مداخله امریکا و بمبی که در برابر وزارت خارجه منفجر شده است که ممکن بود موجب مرگ امریکائیهای مقیم این وزارتخانه بشود، احتمال مداخله امریکا کم نیست!

۲- با توجه باین واقعیت، ناگزیر خواهند کوشید جبهه داخلی ما را بهم بریزند. شما میفرمائید که اینجانب حرف هائی زده‌ام که نمی‌باید می‌زدم. اما اگر توجه کنیم به آنچه در قم واقع شد و موجب بیانات شما گشت و آنچه در مشهد واقع شد که از شعاردهندگان عکس و فیلم گرفته‌اند و حرفهائی که امروز در مجلس زده شد و در رادیو و تلویزیون زده میشود، همه حکایت از آن دارد که توطئه شومی در حال تدارک

۱- این ایام، ایامی هستند که حل مشکل گروهانها را آنها که با ریگان - بوش سازش پنهانی کرده بودند، به تأخیر می‌انداختند. زیرا آنها می‌باید تحویل حکومت کارتر نمی‌شدند و در لحظه اجرای مراسم سوگند ریگان آزاد می‌شدند. بنابراین، امریکا قیافه تهدیدآمیز به خود می‌گرفت.

است. اینست که روی صحبت دیشب احمد آقا با پیشنهاد زیر موافقت بفرمائید:

۱- یک هیاتی مامور بشود تحقیق کند ببیند در قم و مشهد قطع نامه نویس و قطع نامه خوان و شعاربدیده چه کسانی بوده‌اند.

۲- یک هیاتی مامور مطالعه وضع زندانها بشود و وضع دادرسی‌ها
۳- حرفهائی که در جلسات خصوصی و علنی مجلس راجع به ارتش و وضع جبهه‌ها می‌گویند، دروغ هستند.

باز مشکل اینست که جواب دادن قال و مقال را بلندتر می‌کند و جواب ندادن روحیه‌ها را در محل خراب می‌کند. اینجانب با کار کشنده بحمدالله وضع را بحد قابل اطمینان رسانده‌ام و با التماس تقاضا می‌کنم بگذارند کشور از بین نرود و جنگ با موفقیت تمام بشود. شنیدم کسی گفته است که خوزستان از بین برود بهتر است از اینکه بنی صدر موفق بشود و امروز هم در مجلس گفته‌اند، (به کنایه) جنگ بعد از جنگ را تدارک می‌بینم. خدا میداند دروغ است و اگر جانی از این جنگ بدر ببرم (خوانا نیست) پدر عزیزم، من میدانم بسیار می‌کوشند جدائی بیاندازند. اما یقین بدانید که در وضع اینجانب نسبت به شما هیچوقت هر چه پیش بیاید تغییر حاصل نخواهد شد و امروز همه دانسته‌اند که قرار من بر وفا است هر چه پیش آید. اگر آرزوی سلامتی داشته باشم برای اینست که بیدار شما نائل آیم.

ابوالحسن بنی صدر
۱۰ آذر ۵۹

نامه به آقای حسین خمینی

۱۳ آذر ۱۳۵۹

بسمه تعالی

برادر عزیزم آقای سید حسین خمینی

مصاحبه کرده‌اید و در این موقعیت؟! بنظرم رسید چند کلمه‌ئی برای شما بنویسم. انتشارش را به تشخیص خود شما می‌گذارم. فکری است که در شما القا شده است:

۱- شنیده‌اید که آقای یاسر عرفات گفته است: «ارتش عراق میتواند اهواز را بگیرد، دست نگه داشته است منتظر فعل و انفعال در تهران است». بامام اینطور گفته بودند که ارتش ما عمل نمی‌کند بلحاظ اینکه در تهران کودتا بشود!!

۲- آنچه در این دو شهر روی داد، از این پس تا امروز، مرتب تکرار می‌شود. اما آن زمان، بنا بر برابر کردن خمینی با بنی صدر بود و حادثه‌ها را برای بدست آوردن این نتیجه می‌ساختند.

۳- «خوزستان برود»، «نصف کشور برود» بهتر از آنست که بنی صدر پیروز شود، سخنی بود که بهشتی و دیگر گردانندگان حزب جمهوری اسلامی بر زبان داشتند. آخر سر هم، چون احتمال می‌دادند با قبول پیشنهاد غیر متعهدها، جنگ با پیروزی تمام شود، خمینی را ترساندند و کودتا کردند.

۴- اطمینان دادنهای مکرر در آقای خمینی موثر نمی‌شدند چرا که اختلاف بنیادی بود: او استبداد می‌خواست و بنی صدر مردم سالاری.

۵- روز بعد از مصاحبه، آقای حسین خمینی نزد آقای بنی صدر رفت و مصاحبه نیز کرد. به بنی صدر گفت: «عمویم احمد آقا تلفن کرد بیا حال امام خراب است. از آبادان به تهران آمدم. نزد پدر بزرگ رفتم دیدم در رختخواب با حالی بسیار زار است. مضطرب شدم و پرسیدم: چه شده؟ کسالت دارید؟ امام گفت: از دست بنی صدر است، بنی صدر می‌خواهد مرا نابود کند!» عمویم خبرنگار خبر کرده بود. مرا آماده گفتن آن حرفها کردند و گفتم! او در مصاحبه نیز گفت رنگش کرده‌اند و فاش کرد که مجریان طرح کودتا، در جلسات خود می‌گفته‌اند نیمی از کشور برود بهتر از آنست که بنی صدر پیروز شود!

آیا به نظر شما معقول است ارتش عراق ۵۰ روز هیچکار نکند و هر روز تلفات بدهد و منتظر کودتا در تهران باشد؟
آیا درست تر نیست بگوئیم: ارتش عراق از پیشروی ناتوان است و منتظر فعل و انفعالی است که کار آن ارتش را آسان کند؟
آن فعل و انفعال چه میتواند باشد؟ جز بر زمین زدن رئیس جمهوری که به تصدیق خود شما توانست پیشروی دشمن و تحقق نقشه‌ها را متوقف کند چه میتواند باشد؟ شایعه ترور رئیس جمهوری در هفته قبل از عاشورا و کارزار هفته بعد از عاشورا و... بچه قصدی صورت می‌گیرد؟
شما سؤال هائی را طرح کرده‌اید. من نیز این سئوالها را طرح می‌کنم:

الف - جز امام چه کسی میتواند «رئیس جمهوری» را خورد کند؟
ب - آیا آن نقشه که در آن نوار بود، حالا بهترین وقت باجرا در آوردنش و برانگیختن امام به مخالفت نیست!
ج - اگر اینطور است راستی چه دستی نامه اینجانب بامام را منتشر کرده است؟ آیا بقصد خراب کردن امام بوده است یا در مرتبه اول القا این باور که رئیس جمهوری در مقابل امام ایستاده است و برانگیختن امام به زدن حرفی که در انتظارش دشمنان موجودیت اسلام و ایران روزشماری می‌کنند؟
اگر اینطور است آیا بزحمتش نمی‌ارزد که تحقیق جدی درباره چگونگی انتشار این نامه بعمل آید؟
از امام مصراً خواسته‌ام و امروز نیز کتباً خواستم در این باره تحقیق بشود.

ج - شما یکبار مرا ستایش کرده بودید که نزد امام با صراحت حقایق را می‌گویم. حالا اینکار را بد میدانید یا انتشار نامه را تحریک‌آمیز میدانید؟ اگر انتشار نامه را تحریک‌آمیز میدانید پی‌گیری کنید تا تحقیق جدی بشود و آنوقت بسیاری چیزها بر ما معلوم خواهد شد.

د - درباره آقایان دکتر یزدی و قطب زاده و... تا اینهنگام مورد تأیید امام بودند و در مقام هائی که داشتند باکی نبود از اینکه مخالف رئیس جمهورند. حالا که در آن مقام‌ها نیستند چرا اینهمه نگرانی از طرفداری آنها از رئیس جمهوری هست؟ اگر طرفداری می‌کنند دلایلش را از خودشان باید پرسید اما همانطور که چند روز پیش به شما گفتم، من در این باره‌ها تا بحال با آنها صحبت نیز نکرده‌ام.

ه - راستی اگر توطئه گرفتن فرماندهی کل قوا به نتیجه می‌رسید، اگر صحبت هائی که درباره عزل رئیس جمهوری قبل از تاسوعا شده است و در آن روز، بصورت درس قانون اساسی مطرح شده است، و اگر...^۲ شما که در خوزستان هستید، بگوئید چه پیش می‌آید؟
و - در صورت شکست، امام و انقلاب اسلامی شکست می‌خورد یا تنها بنی‌صدر؟

ز - مخالفت بنیادگذار جمهوری اسلامی با اولین رئیس جمهوری و روانه کردن او، چه برسر جمهوری در اوضاع فعلی کشور می‌آورد؟

ح - و اگر شما برسر حرف هفته پیش خود هستید که بنی‌صدرمیتواند با راه آمدن با امام و پیش گرفتن خط واقعی او کشور را نجات بدهد، چه سودی می‌برد از خراب شدن امام؟ این خراب شدن بمعنای ویران شدن پایه حکومت نو بنیاد نیست؟

۱- درباب نامه و چگونگی انتشارش، نامه مورخ ۹/۸/۱۳۵۹ به آقای خمینی توضیح داده شده است.

۲- عزل رئیس جمهوری را آقای بهشتی پیش کشید، در مقام اجرا هم برآمد اما اعضای دیوان کشور آن روز به اتفاق آراء مخالفت کردند. این شد که مجلس را آلت فعل کردند.

ط - آیا رئیس جمهوری این مطلب ساده را نمی‌فهمد که نمیتواند و نباید خود را از امام محروم کند؟ و اگر میداند پس ناچار وجود او بکار او برای پاک کردن جمهوری و هرچه استوارتر کردن اعتبار بنیادگذار آنست، اینطور نیست؟

ی - آیا در شرایط فعلی خراب شدن بنیادگذار و رئیس جمهوری هدف ضد انقلاب و دشمنان موجودیت ما نیست؟ شما این سووالها را برای خود طرح کردید و بعد آن حرفها را زدید؟ یا اینکه بدون توجه به این واقعیت‌ها آن حرفها را زدید؟

ابوالحسن بنی صدر
۱۳۵۹/۹/۱۳

نامه به هیات منتخب روحانیت مبارز تهران

۲ دی ۱۳۵۹

بسمه تعالی

هیات محترم منتخب روحانیت مبارز تهران

این روزها تحریک‌ها از حد و اندازه گذشته‌اند. تنها به دو سه مورد آن اشاره می‌کنم که از جهت اوضاع کشور اثرات بسیار زاینبخش دارند:
۱- درباره وزراء رئیس مجلس و نخست وزیر چند بار اظهار نظر کرده‌اند تا مطابق معمول با جوسازی کسانی را تحمیل کنند. اینجانب ضمن نامه‌ئی به امام بعرض ایشان رساندم اینجانب از خود سلب مسوولیت می‌کنم و موافقت با وزراء را بنظر خود معظمله می‌گذارم. اینطور که آقای نخست وزیر می‌گفت: فرموده‌اند «من دخالت نمی‌کنم شما با آقای موسوی اردبیلی صحبت کنید». و با ایشان نزد اینجانب آمدند و دو تن را معرفی کردند که یکی همان کسی بود که از ابتدا مورد موافقت قرار نگرفته بود و بحث آن در روحانیت مبارز نیز بمیان آمده بود. آنچه ایشان و آقای رفسنجانی گفته‌اند آمیخته‌ئی از راست و دروغ بوده است. با اینحال مطلب اینجاست که تصویب وزیران حق رئیس جمهوری است و او باید اعتراض کند که چرا نخست وزیر پس از ۳ ماه هنوز وزیریی که قابل تصویب باشند را نتوانسته است معرفی کند و با وجود این ناتوانی و ناتوانیهای بسیار دیگر در همه زمینه‌ها چرا استعفا نمی‌کند؟

ادامه این وضع کوشیدن برای تبدیل مجلس به محل و ستاد مخالفت با رئیس جمهوری، بزرگترین ضربه‌ئی است که براساس موجودیت این انقلاب وارد میشود. اینجانب در این باره و در بسیاری موارد دیگر تا بحال سکوت کرده‌ام اما دیگر نمیتوانم باین سکوت ادامه دهم. وضع کشور روزبروز وخیم‌تر میشود.

۲- گذشته از اینکه استناد به بیانات یک نماینده در جلسه خصوصی جرم نیست، امضای ورقه اعلام جرم، خودنشان میدهد که برای عده‌ئی ایران هیچ مساله جز از پیش یا برداشتن رئیس جمهوری ندارد.^۱

۳- ظرف ۱۰ روز، سه تن آقایان باهنر و بهشتی و معادپخواه در هوا نیروز تهران سخن رانی کرده‌اند. آقای بهشتی ۶ خبرنگار خارجی نیز با خود همراه داشته‌اند، آیا بنظر شما این امر طبیعی است؟ بنظر شما صحیح است که در وضعیت جنگ و آنهم پس از تجربه بسیار تلخ دو ساله، پای کشمکش‌ها را به ارتش باز کنیم؟

۳- هیات منتخب روحانیت مبارز تهران آن روز، پس از جلسه گفتگو که در آن آقایان بنی صدر و رجائی و هاشمی رفسنجانی شرکت داشتند، برگزیده شد. مجریان نقشه کودتا استناد بنی صدر را به قول آقای سلامتیان، جرم گردانند!

۴- طرحی را در مجلس ارائه کرده‌اند که کمک‌های مردم را تحت نظر یک هیات جمع بیاورند. معنی این طرح آنقدر روشن بوده است که بتصویب نرسیده است: مردم به حساب رئیس جمهوری پول ریخته‌اند به مصرف کمک به جنگ زدگان برسد.^۱ حرف برسر تصویب و عدم تصویب نیست، حرف برسر اینست که میخواهند مجلس را به ستاد براندازی رئیس جمهوری تبدیل کنند. به شما عرض می‌کنم که این دولت در این ۳ ماه هیچ کاری را از عهده برنیامده و در آینده نیز برنخواهد آمد و کارش منحصر به تضعیف رئیس جمهوری بوده و آلت تحریکات است و ادامه این وضع از نظر شخصی بسود اینجانب و از نظر اسلام و کشور، زبانی عظیم دربر دارد. اختلاف‌ها تا وقتی قانون اساسی اجرا نشود و هر کس از حق خود تجاوز نکند، از بین نمیروند.

۵- آقای نخست وزیر مرتکب جرائم مشهود شده‌اند و برمنست که موافق قانون اساسی اعلام جرم کنم.^۲ کسانی که بعنوان وزیر پذیرفته نشده‌اند در همان وزارتخانه‌ها معاونت کل بخشیده‌اند (بر خلاف قانون اساسی) و دیروز هم برخلاف قانون برای بانک ملی مدیر معین کرده‌اند. منتظر است که نظر خود را در این باره‌ها زودتر اظهار بفرمائید.

ابوالحسن بنی صدر
۲ دیماه ۱۳۵۹

نامه به آقای خمینی

۱۱ دی ۱۳۵۹

بسمه تعالی

معروض می‌دارد

اینجانب نمیخواستم پیش از شروع حمله بخدمت برسم یا عریضه بنویسم. از خدمت شما آمدم تا برای آخر هفته گذشته حمله ممکن بشود اما تاخیر شد. مقدماتی فراهم شد و انشاءالله تا ۴۸ ساعت دیگر حمله آغاز میشود. وضع از اینقرار است:

۱- وسایلی که قرار بود در اختیار بگذارند، به تعداد کم و بسیار دیر و با رفتن خود اینجانب از این شهر بآن شهر در اختیار قرار گرفت. حتی دیشب در اهواز بزحمت انوبوس و باربرهای بزرگ برای بردن بقیه قشون دست و پا کردیم.^۳

- تمام ارتش برای حمل و نقل تانک و دیگر وسایل ۵۸ خودرو دارد!
- تانک‌ها بسیار سنگین وزن با موتورهای نارسا هستند

و...

از اینرو تمام هفته را در راه‌ها گذراندم و برحمل و نقل نیروها نظارت کردم که اهمال و سستی نشود. با وجود این انتقال ۸ روز بطول انجامید و البته با خطرهای بسیار از جمله خطر توجه دشمن به مقصود ما. با همه اینها انتقال انجام گرفت.

۲- ما برای یکماه دیگر (و در صورت حمله کمتر از این) مهمات داریم. بنابراین هر روز را از دست بدهیم، برای کشور فاجعه‌انگیز است. ممکن است بعرض شما برسانند که اینجانب از روی قصد تاخیر می‌اندام،

۱- رئیس جمهوری حسابی برای کمک به جنگ زدگان گشود. در برابر، آقای رجائی نیز حساب گشود. نتیجه این شد که مردم ایران گفتند به رئیس جمهوری اعتماد می‌کنند. بعنوان واکنش به مجلس طرح بردند که پولهایی که مردم به حسال رئیس جمهوری ریخته بودند، در اختیار حکومت قرار گیرند! بعد از کودتا نیز پولها را تصرف کردند.

۲- از جرمها، یکی قرارداد الجزیره بود که رئیس جمهوری نسبت به آن اعلام جرم کرد.

۳- این نامه سند فسادگستری رژیم شاه نیز هست: تانک چیفتن ۷۰ تنی با موتورهای با قدرت کشش ۴۰ تن! با تانک برهای روسی که قادر به حمل و نقل تانک‌های روسی بود و...

بلکه به شما طوری بشود (چون اینجانب را در همه جا زده‌اند و دیشب هم امام جمعه اهواز نامه‌ئی را نشان داد که باو نوشته‌اند و همین صحبت، که با این صراحت عرض می‌کنم). این حرف نه باین دلیل دروغ است که اگر کوشش‌های شبانه روزی اینجانب نبود ارتش هرگز آمادگی پیدا نمی‌کرد، بلکه باوضعی که هست اگر حالا جنگ را تمام نکنیم، هرگز باینکار موفق نمیشویم. بنابراین اگر ظن خیانت به دین و کشور در حق اینجانب نمی‌برید این حرف دروغ است و هرکس را بفرستید که غرض نداشته باشد به شما عرض خواهد کرد که اینهمه مقدرات با امکانات کشور در این مدت فراهم کردن از هر نظر خصوصاً از لحاظ زمان و سرعت معجزه است.

اما می‌شود اینطور فرض کرد که

الف- مساله گروگانها بهر دلیل حل نشود

ب- جنگ تا تمام شدن مهمات ادامه پیدا کند در حالیکه ما دشمن را عقب زده باشیم در این صورت کشور بدون ارتش، بدون ارز، بدون حاکمیت دولت، و با استانهای آشفته چه خواهد کرد؟

اگر توجه به کسانی معطوف شود که مانع می‌شوند، مشکل ایران

حل شده است

بهر حال با همه آنچه عرض شد بنظر اینجانب ترس ارتشیان عامل عمده کندی کار است. فرمایش شما ابلاغ شد، اما چه میتوان کرد وقتی آقای نخست وزیر بدون توجه بفرمایش شما و در مسجد آن اظهارات را درباره ارتش می‌کند؟^۴ وقتی عرض می‌شود رسیدگی بفلان حرفی که شادمهر زده یا زنده مهم نیست و لاقلاً حالا وقت این نیست که هر کس را که آمد و فرماندهی قبول کرد بعد از ششماه از کنار رفتن بگیریم و...

اینجانب فرماندهان را خواستم و با صراحت خطرات تاخیر در جنگ را یادآور شدم. قول نظامی دادند که تا ۴۸ ساعت دیگر جنگ را شروع کنند و می‌کنند. از شکست و عواقب آن می‌ترسند. از پیروزی هم می‌ترسند چرا که آقای نخست وزیر موافق قول آنها گفته است: اگر این ارتشی که کودتاگران را بکار گرفته پیروز بشود بعد از جنگ دعوای ما با او خواهد بود. حالا این کودتاگران چه کسانی هستند خدا میداند. اما هرکس با توجه به شایعه کودتا ممکن است فکر کند او را بعنوان شرکت در کودتای موهوم خواهند گرفت.

آنچه در توان اینجانب بوده کرده‌ام. حتی للگی، اینک نوبت اینست که دست بدامن شما بشوم:

۱- فردا جمعه یا پس فردا یک بیانی در تقویت روحیه ارتشی‌ها

بفرمائید.

۲- خدا میداند میان اینجانب و نزدیک‌ترین کسانم حرف و سری نیست. پرونده ساواک و دادرسی ارتش اینجانب در ایام رژیم سابق بعلاوه اسناد سفارت، دست آقایان است قطعاً اگر یک جمله برضد اینجانب قابل استفاده می‌یافتند حالا با بوق و کرنا، آنچه ممکن بود می‌کردند^۵، با آقایان

۴- در مسجد سپهسالار که نام مطهری را بر آن نهاده‌اند، آقای رجائی «نخست وزیر» در سومین ماه جنگ، گفته بود: «آن پیروزی که این ارتش بدست بیاورد... نمی‌خواهیم!» به دنبال اعتراض سخت رئیس جمهوری، او نواری را نزد آقای خمینی فرستاده بود که در آن، اینگونه جمله‌ها حذف شده بود. او نمی‌دانست که ارتشیا نیز سخنان او را ضبط کرده‌اند. آنها نیز نوار بدون سانسور را نزد آقای خمینی فرستادند. اما این دروغ گوئی و رفتار دور از عقل او، هیچ اثر نکرد. زیرا آقای خمینی، نخست وزیری را نمی‌خواست که به فکر کشور باشد. نخست وزیری را می‌خواست که ضد بنی صدر باشد. خود را «مقلد امام» بداند و...

۵- طرفه اینکه بعد از کودتای خرداد ۱۳۶۰، سندهای افتخار بنی صدر و همکاران او را، بعنوان سند جاسوسی منتشر کردند: جاسوس آمریکائی که مامور خریدن بنی صدر شده بود، شرفی را داشت که «روحانیان» و «مکتبی‌های» مستبد نداشتند. زیرا او گزارش کرده بود بنی صدر و دوستان او را نمی‌توان خرید.

شادمهر و باقری هم هیچ سروسری نداشته‌ام و ندارم. محض مصلحت کشور و برای اینکه ارتش، ارتش بشود با این وضع کشور از آنها درگذرید. اینجانب وضع نیروی هوایی را می‌بینم که کمبود روحیه و کمبود مهمات دارد. از امروز باز باید پایگاه به پایگاه بروم دوباره سر غیرت بیایند و به پرواز درآیند؛ بایقین باینکه در این مرحله مرا یاری میفرمائید این عریضه را نوشتم.

ابوالحسن بنی صدر
۱۱ دیماه ۵۹

نامه به هیأت روحانیت مبارز تهران

۱۳۵۹ دی ۱۱

بسمه تعالی

بکلی سری بلحاظ مطالب مربوط به ارتش و سلاح و مهمات

هیأت محترم^۱

گفتند نامه خطاب باینجانب مرقوم فرموده‌اید که بعضی تخلفات در روزنامه انقلاب اسلامی و یک یا دو مورد در کارنامه بوده است. نامه را بعلت اینکه به تهران نیامده‌ام هنوز نخوانده‌ام. با وجود این:

۱- در مورد روزنامه مدیر روزنامه آمده است که احضار بفرمائید و توضیح بدهد و تصحیح بکند. بخود اینجانب هم بموقع بفرمائید عمل می‌کنم.

۲- درباره کارنامه، تا پیش از روز شنبه که آن پیشنهاد را امضا کردم، در آن روز مسوولیتی نپذیرفتم. از آنروز به بعد هم اینطور قرار شد که ابتدا با هیأت در میان بگذارم و در صورتی که عمل نشد، بگویم. بهمین ترتیب هم عمل کردم.

اما با کمال تاسف عمل قاطعی از جانب آن هیأت ملاحظه نمیشود. آقایان بدتر از سابق هم عمل می‌کنند و فقط سکوت به اینجانب تحمیل شده است. باینحال بلحاظ اینکه روزهای حساسی است انتظار اقدام سریع را در موارد زیر دارم^۲:

الف - ما تا یکماه دیگر بیشتر مهمات نداریم و اگر بخواهیم حمله کنیم از اینهم کمتر. بنابراین هر روز که حمله به عقب بیفتد، ضربه پذیری موجودیت کشور بیشتر می‌شود. در شرایط فعلی عامل تعیین کننده، روحیه است و با کمال تاسف دارند پی در پی به روحیه ارتش ضربه می‌زنند. یکبار نوشتم شما را بخدا فکری برای این کشور بکنید:

- آقای نخست وزیر در مسجد شهید ابوترابی مطالبی را گفته‌اند که افسران نتوانسته‌اند بمانند و جلسه را ترک گفته‌اند. می‌گویند ایشان گفته‌اند ۳ ماه دیرتر با نهادهای انقلابی پیروز بشوند بهتر از اینست که با ارتشی پیروز بشوند که کودتاگران را بکار گرفته است و... بعد از جنگ ما

۱- در ۱۵ آذر ۱۳۵۹، به دعوت روحانیت مبارز تهران، جلسه‌ای برای حل اختلاف میان رئیس جمهوری و مخالفان او تشکیل شد. ترکیب آن روز روحانیت مبارز جز آن بود که بعد پیدا کرد. به پیشنهاد بنی صدر، یک هیأت ۵ نفری برای داوری در گفتار و کردار دو طرف، تشکیل داد. این هیأت هم، بخاطر آنکه مخالفان رئیس جمهوری متکی به آقای خمینی بودند و آقایان هاشمی رفسنجانی و رجایی مدعی شدند از راه اتفاق، در آن جلسه حاضر شدند، کاری از پیش نبرد...

۲- بدینسان در دیماه ۱۳۵۹، کمبود مهمات خاطرنشان شده است. از این رو، رئیس جمهوری مقررات سخت درباره بکار بردن تسلیحات و مهمات وضع کرد. به یمن صرفه جوئی مقرر و تدارک مهمات ولو به مقدار محدود، زمان در اختیار طولانی شد. امیدواری این بود که عراق زودتر ناتوان شود و جنگ پایان یابد. با اینهمه کودتا شد و جنگ بمدت ۸ سال ادامه یافت.

با این ارتش مقابل خواهیم شد و...

اگر ممکن میشد نوار سانسور مونتاژ مجدد نشده‌اش (چون اینطورش هم هست) را بدست بیاورید و گوش بدهید، بلکه درد مرا بتوانید حس کنید.

- یک ورقه‌هایی را در پایگاه‌ها دارند پخش می‌کنند که نمونه آنرا می‌فرستم. امروز آمده بودند که ما راه پیمائی می‌کنیم که ممنوع کردم.

ب - شایعات درباره کودتا و حتی اسم و رسم دادن‌ها، در شرایط فعلی فقط تضعیف روحیه است چرا ارتش در مرکز نیروئی که بتواند کودتا کند ندارد. بنابراین آقایان یک تحقیقی در ریشه این شایعه‌ها بفرمائید.

۲- بالاخره علاوه بر حرفها که هر روز در مجلس زده میشود، باز قانون رادیو و تلویزیون ماده‌ئی دارد که نماینده قوه مجریه را هیأت وزیران معین می‌کنند و باطلاع رئیس جمهوری می‌رسانند. آنروز در حضور شما انکار می‌کردند که قصدشان حذف رئیس جمهوری بوده است. اینک شک نمی‌ماند که جز این قصدی ندارند. واقعاً صحیح است بخاطر مخالفت با شخص اصل را از بین ببرند؟ فرض کنید شورای نگهبان بگوید انتخاب نماینده قوه مجریه غیر از تصویبنامه است ولی با این وضع که قانون اساسی و قانون عادی وسیله حذف و جذب می‌شود، اعتباری برای قانون اساسی و مجلس که اینطور و با سماجت قانون را وسیله دعوا طی کردن می‌نماید، میماند؟

آقایان محترم

وضیعت فعلی، بن بست است، وضع روزبروز بدتر نیز می‌شود و حل مشکل هم جز به استقرار قانون نیست. دنیا تجربه استبداد را کرده است و تجربه لیبرالیسم غربی را هم کرده است. هر کدام از آن دو راه را برویم، چیز تازه‌ئی به بشر عرضه نکرده‌ایم و سرنوشت هم از پیش معلوم است. تلاش علمی اینجانب طی ۲۰ سال این بوده که در اسلام راه تازه‌ئی نشان بدهم و آن اینکه: بستن راه تخریب و زورمداری و باز کردن افق سازندگی و آزادی برای ابتکارهای سازنده راه سریع رشد و تعالی را به بشر نشان بدهیم. اکنون قدرت پرستی بیمارگونه، دارد امید مرا به یاس بدل می‌کند و اگر هنوز استعفا نکرده‌ام بخاطر احساس خطر نسبت بموجودیت کشور است. این جنگ را کوچک نگیرید و نسبت باعملالی که روحیه شکن هستند لاقید نمانید وضع حساس است. اینجانب آنچه در توان داشته‌ام کرده‌ام. ارتش آماده شده است و این روزها، روزهای تعیین کننده‌ئی است، اگر روحیه عالی باشد و ما در حمله [موفق] بشویم بلکه امیدوی به [یک سطر افتاده...]

ایضاً:

۳- درباره انتخابات قبلاً نوشته بودم. این امر در این موقعیت بسیار بحرانی از بسیاری جهات موجب تشدید اختلافات و بحرانی می‌شود:

- اختلاف برسر نقاطی که در آنها انتخابات بعمل می‌آید

- اختلافات برسر نمایندگی چه کسی بشود چه کسی نشود

- توسعه دامنه مبارزات انتخاباتی به مبارزات موجود و وسعت

گرفتن دامنه آن

- مسائلی که بعد از پیروزی یکعده و شکست یکعده بوجود می‌آیند.

- احتمال مقابله شدن مردم با نهاد و با یکدیگر

و...

با توجه بوضع جنگ و وضع گروگانها و نزدیکی زمامداری ریگان و وضع اقتصادی و... مصلحت کشور در شعله کردن آتش برخوردها نیست. ببینید آقای رضوانی در فارس و قم و... چه آتشی پیا کرد، ببینید...

اینکه طبق اصل ۶۸ رئیس جمهوری میتواند از مجلس تعویق انتخابات را بخواهد، در وضع فعلی اگر این خواست بعمل آید و تصویب نشود، بر شما معلوم است که وضع را بدتر و خطرناکتر خواهد کرد. حالا همه اصول قانون اساسی رعایت و عمل شد، ماند عدم تعویق انتخابات؟

ابوالحسن بنی صدر
۱۱ دیماه ۵۹

نامه به آقای رجائی^۱

۲۷ دی ۱۳۵۹

بسمه تعالی

آقای محمد علی رجائی نخست وزیر

در مورد تصویبنامه مورخ ۱۹/۸/۵۹ موضوع اجازه استخدام بیست و هفت نفر کارمند برای وزارت ارشاد ملی بطوری که در نامه شماره ۵/۹/۱۳۵۹-۱۸۱۸۴ تذکر داده شد مقتضی است در این قبیل موارد از کارمندان آماده بخدمت و مازاد بر احتیاج که اسامی آنان از طرف سازمان امور اداری و استخدامی کشور بسازمانهای دولتی اعلام گردیده است استفاده نمایند.

رئیس جمهوری
ابوالحسن بنی صدر

پاسخ آقای رجائی در زیر نامه

ارشاد یک سازمان تبلیغات اسلامی است. کارمند زائد یا آماده بخدمت به چه کارش می آید.^۲

۵/۱۱ رجائی

نامه به آقای خمینی

۲۹ دی ۱۳۵۹

بسمه تعالی

فوری

بعرض میرساند:

دیروز فراموش کردم درباره گروگانها مطلب ضروری را عرض کنم. پریشب به احمد آقا گفتم. داستان دارد بصورتی تمام میشود که همایش ضرر و تسلیم است و لاقبل باید بفرمائید مسوولان بانک و افرادی که مذاکرات را کرده اند، خدمت برسند توضیح بدهند. آنطور که اینجانب فهمیده ام هم قانون اساسی نادیده گرفته شده است و هم شروط چهارگانه آقا و هم مصوبات مجلس کنار گذاشته شده است و این در ایران مسکوت نخواهد ماند و عواقب بسیار خواهد داشت:^۳

۱- به نقل از کتاب «مکاتبات شهید رجائی با بنی صدر و چگونگی انتخاب اولین نخست وزیر جمهوری اسلامی ایران» - ص ۲۴۸

۲- با توجه به نقشی که وزارت «ارشاد» پیدا کرد، روشن می شود قصد استخدام چه نوع «کارمندانی» بوده است.

۳- این همان موافقت نامه است که اگر در مرکز الجزایر، الجزیره امضاء شده باشد، قرارداد الجزیره و اگر به اعتبار پیوستن به بیانیه دولت الجزایر باشد، بر آن نام نهاده باشند، قرارداد الجزایر می شود، که عاقد آن، آقای بهزاد نبوی آنرا با قرارداد ۱۹۱۹ مقایسه کرده است که وثوق الدوله با انگلیسها منعقد کرد.

۱- پول های ایران را نمیدهند. باین صورت که:

- ربح پولهای توقیفی را حداکثر نصف میدهند و بقیه را میخورند (باحتمال قوی)

- قرض های ایران را حال می کنند و یکجا می پردازند. خلاف قانون اساسی است (باید با تصویب مجلس باشد) علاوه بر اینکه درباره قسمتی از آن قرضه ها بابت حال کردن، کلی ضرر بایران میخورد، در وضعیتی که ما ارز نداریم و جنگ داریم، کاری در حد خیانت است و هیچ دلیلی هم برای قبول این معنی نیست. اگر بگویند نفت می فروشیم، اولاً معلوم نیست بتوانیم در این شرائط بفروشیم و ثانیاً نفت چند سال بعد دو سه برابر امروز قیمت خواهد داشت.^۴

در عمل فعلاً حداکثر ۲،۸ میلیارد دلار پول و طلا بما می دهند و بین ۲،۲ تا ۳ میلیارد دلار هم تا پایان بهار و رسیدگی ها در توقیف امریکا میماند.

از پولهای اروپا هم که حدود ۵،۵ میلیارد دلار است، با حال شدن قرض ها ۵،۱ میلیاردش را نقد بر میدارند. (۳،۶ میلیارد بلافاصله و ۱،۵ میلیارد ظرف یکماه)

۱- چه کسی جواب این بذل و بخششها را خواهد داد خدا میداند
۲- اما این شرط هم که امریکا باید می پذیرفت که در امور داخلی ایران دخالت کرده است و عذرخواهی می کرد و متعهد میشد که دیگر دخالت نکند. حتی حاضر نشده است بگوید: از این پس دخالت نخواهد کرد چرا که معنایش این بود که قبلاً کرده است. حال آنکه طبق سندی که نزد اینجانب است امریکا علاوه بر ۴ شرط آقا شرائط دیگر را نیز حاضر شده بود بپذیرد.

۳- اموال شاه را هم که قبلاً آماده بود، و آقابان ۱۰ هزار میلیون دلار بابتش ضمانت خواستند، عملاً نمیدهند.

دیگر چه عرض کنم که اینجانب در تابستان در جلسه شورای انقلاب گریه کردم که این ترتیب کار کشور را به تسلیم خواهد کشاند و ضربه خطرناکی به اساس موجودیت انقلاب خواهد زد. این نتیجه، نتیجه خوبی نیست. اقلأ طوری نشود که خدای نکرده بگویند آقا این ترتیب را موافقت فرمودید. اینطور گفته اند که رهبر انقلاب موافقت کرده است. بسیار برای اعتبار انقلاب و رهبر و بنیانگذار انقلاب صدمه دارد. بحکم تکلیف شرعی و از فرط علاقه آنچه بنظرم صواب رسید عرض کردم.^۵

مطلب دیگری که باید عرض کنم ناتوانی این دولت است. این یک مساله بود که باین صورت حل کرد در کنفرانس استادان در مشهد هم راه حل بیکاری را اینطور گفته است:^۶

با جمع کردن آجرهای خانه های خراب شده آبادان و بکار انداختن گاری و دوک، میتوان این مشکل را حل کرد.

۴- اگر بنابر افزایش میزان عرضه نفت نمی شد که از سوئی بذل و بخشش کردن پول کشور و از سوی دیگر بنا را برای افزایش فروش نفت، آنهم با تخفیف گذاشتن - قیمت - آن سقوط نمی کرد و قیمت نفت می باید دست کم به نسبت کاهش ارزش پول، افزایش پیدا می کرد. اما ملاتاریا و رژیم های استبدادی دیگر، خود، اسباب سقوط قیمت نفت را فراهم آوردند.

۵- نه تنها مخالفتی با امضاء و اجرای آن قرارداد خائنه نکرد، نه تنها رئیس و دادستان دیوان کشور منصوب او، پرونده اعلام جرم رئیس جمهوری را پهنگامی که قاضی آماده صدور دستور توقیف آقابان رجائی و بهزاد نبوی می شد، از او گرفتند، بلکه در آخرین دیدار، در ۱۶ خرداد ۱۳۶۰، بر بنی صدر مسلم گشت سازش پنهانی با ریگان - بوش با اطلاع شخص آقای خمینی انجام گرفته است و اینسان به جیب امریکا ریختن پول ایران، ما به ازای آن سازش ننگین بوده است.

۶- این سخنان از آقای رجائی بوده اند. شخصی با این معلومات و طرز فکر را آقای خمینی بعنوان نخست وزیر و آنگاه رئیس جمهوری به ایران تحمیل کرد.

خدا رحم کرد که وزیر خارجه قبل از این قضیه معین نشد. تصمیم درباره این دولت هم هرچه دیرتر گرفته شود ضررش بیشتر است. مثل گروگان‌ها خواهد شد. اینجانب هر طور شما تصویب کنید عمل می‌کنم اما بدلیل که دیروز عرض کردم باید آنچه را که حق و صحیح میدانم خدمت شما عرض کنم.

امر امر مبارک است.

اینک ساعت ۳ بعد از ظهر است و اینجانب هم اکنون از قضیه مطلع شدم.

ابوالحسن بنی صدر

۵۹/۱۰/۲۹

نامه آقای رجائی به آقای بنی صدر

در ۵ بهمن ۱۳۵۹^۱

بسم الله الرحمن الرحيم

هیئت وزیران در جلسه مورخ ۱۷/۱۰/۱۳۵۹ بنا به پیشنهاد شماره ۸۰۳۰ مورخ ۲۶/۹/۵۹ وزارت امور اقتصادی و دارائی و عطف به ماده ۴۶ قانون برنامه و بودجه کشور مصوب دهم اسفند ماه ۱۳۵۱ تصویب نمودند کلیه اختیاراتی که قبلاً بموجب تصویبنامه شماره ۴۴۳۸ مورخ ۲/۵/۵۸ در مورد اجازه و اجرای موافقتنامه‌های وام یا اعتبار تحصیل شده از بانکها و مؤسسات خارجی از طرف دولت و امضای اسناد و مدارک و سفته‌ها و بروات مربوط به وزیر امور اقتصادی و دارائی سابق تفویض گردیده بود عیناً به جناب آقای دکتر محسن نوربخش معاون کل وزارت امور اقتصادی و دارائی تفویض گردد.

نخست وزیر

محمد علی رجائی

نامه به آقای خمینی

۶ بهمن ۱۳۵۹

بسمه تعالی

بعرض می‌رساند

دو نوبت فرمودید که اعضای نظارت بر اداره رادیو و تلویزیون باید بی طرف باشد. اما در عمل کسانی انتخاب شده‌اند که در باطرف بودن افراطی هستند^۲.

- آقای روحانی که امروز قرار است در مجلس انتخاب شود در بحث راجع به انتخابات و نحوه انجامش بنماینده‌گی حزب جمهوری شرکت کرده بود. از منبرهائی که برضد رئیس جمهوری رفته است و می‌رود، دیگر حرفی نمی‌زنم.

- آقای حسین غفاری که هیات وزیران معین کرده است را بعلت افراط در ناسزاگوئی آقای محتشمی از رادیو بیرون کرده است.

- نماینده شورای قضائی هم بالا دست اینهاست.

۱- به نقل از کتاب «مکاتبات شهید رجائی با بنی صدر و چگونگی انتخاب اولین نخست وزیر جمهوری اسلامی ایران» - صص ۱۴۹-۱۵۰

۲- در نامه دیگری، خاطر نشان شده است که بنابر قاعده ابتلی، هر کس را به ادعائی که می‌کند باید آزمون. در این ابتلی نامعلوم، معلوم و ناشناخته، شناخته می‌شود. چنانکه جریان امر نشان داد که دستگاه تبلیغاتی باب طبع استبداد:

الف - نمی‌تواند بی طرف باشد، یعنی کار خود را تامین جریان آزاد اندیشه‌ها و اطلاعات بداند و ب - بنابر این مبلغ خشونت می‌شود.

همانطور که نتیجه تبلیغات این رادیو و تلویزیون بصورت شدت گرفتن محبوبیت و مغضوبیت بتدریج دارد جامعه را پاره پاره می‌کند، ادامه این روش وضع را بانفجار خواهد کشاند. مصلحت شخصی اینجانب در همین نوع مسوولان است چرا که در افکار جامعه اینجانب را معاف از توضیح و بری از مسئولیت می‌گرداند و همانطور که دو نمونه قزوین و اصفهان نشان داد، دو ماه تبلیغ ضد، بر اقبال مردم افزود اما برای اسلام و جمهوری خطرناک است که مردم از بلندگوهای جمهوری سلب اعتماد کنند. چاره اینست که آنچه را فرموده‌اید امر به اجرا فرمائید تا ناگزیر از تجدید انتخاب شوند.

ابوالحسن بنی صدر

۶ بهمن ۱۳۵۹

نامه به آقای احمد خمینی

۱۵ بهمن ۱۳۵۹

بسمه تعالی

برادر گرامی آقای حاج احمد آقا خمینی

اول از وضع جنگ بگویم:

طرح آب، اولی اجرا شد. امروز یک هواپیما رفت ببیند آب دو طرف کارون را در سه راهی آبادان گرفته است یا نه، آن را زدند. عکس گرفته‌اند هنوز نتیجه را نیآورده‌اند اما نباید معجزه‌ئی شده باشد. طرح دوم هم نزدیک اجرا است تا یک هفته دیگر اجرا میشود. امید باین طرح بیشتر است.

بازسازی لشگر ۱۶ هم پیشرفت می‌کند و امیدوارم بموقع آماده عمل بشویم.

دوم مسائلی است که در چند شهری که رفتیم با آنها برخورد کردم: آوردن دسته‌ئی برای برهم زدن سخنرانی، در اصفهان و جیرفت نظرگیر بود. میدانستم و بدفعات گفتم کار به اینجاها خواهد کشید. اما متاسفانه گوشی بدهکار نبود. کمی بعد توضیح میدهم نتیجه اینکارها چیست. باوجود اینکارها گفتنی‌ها را نگفتم. بی بی سی درباره سخنرانی اینجانب در جیرفت حرفهائی زد که هیچ با واقعیت انطباق نداشت. در آنجا به بیانات ریگان و هیگ و دولت انگلیس حمله کردم و مسائلی که در محل بوجود آمده بود: آوارگان را تحریک کرده بودند که مردم شهر به حمام حمله کرده‌اند و میخواهند به ناموس شما تجاوز کنند و بمردم شهر هم گفته بودند توطئه امپریالیسم و صهیونیسم است و آوارگان را تحریک کرده‌اند به شهر حمله کنند. در نتیجه دیوانگی فرماندار زد و خورد شده است و چند نفر کشته و عده‌ئی را آب می‌برد و ۲۰ تا ۸۰ نفر (بنابر اقوال) زخمی میشوند و ۲۰ نفر هم دستگیر. حرف من این بود که گوش بحرف محرک‌ها نکنید.

مسئله دوم همین مقامات بی عقل و بدتدبیر است که دارند کشور را بوضع غیر قابل نجاتی می‌برند. دیشب اطلاع دادند استاندار گناباد رفته چاه عمیق بزند مردم جمع شده مخالفت کرده‌اند. دستور تیراندازی داده است. ۲۰ نفر کشته شده‌اند. اینکه جان افراد در جمهوری اسلامی اینقدر بی قدر است یک امر است اما اینکه با این ترتیب اداره مردم از استبداد خونین پر هرج و مرج جانشان بلب می‌رسد و درپی هر رژیم می‌روند که از این حکومت خلاص کند امر دیگری است و مهم این امر است که این وضع قابل دوام نیست و می‌ترسم روزی متوجه این حقیقت بشویم که کار از کار گذشته باشد.

آن داستان مشهد و جعلیاتی که نزدیک بود کشور را بهم بریزد و

این جنگ خوزستان که باز در تهیه مقدمات آن همین مسئولین نادان سهم عمده داشته‌اند. این داستان گنبد و جیرفت و... اگر خود شما فرصتی بکنید و سری به شهرها بزنید خواهید دید عمق نارضائی تا بکجاست.

اما مطلب سوم:

این حرفها از قول امام شنیده شده است^۱.

۱- می‌گوید ارتش را او ساخته است

۲- می‌گوید انقلاب را هم او ایجاد کرده است

۳- می‌خواهد ایران را مثل سوئیس و فرانسه بکند و ما اسلام می‌خواهیم

۴- ریگان هم می‌گوید این دولت نالایق است و...

تعجب نمی‌کنم که به امام این دروغها را بگویند، اما از امام تعجب می‌کنم که این دروغها را بپذیرند:

۱- بعکس من گفته‌ام، ارتش را من نساخته‌ام، کم و زیاد آن را بیای اینجانب نویسید. تحول ارتش را هم بیای خود ارتشیان نوشته‌ام و گفته‌ام نقش اینجانب این بوده است که میل بابتکار را در آنها برانگیزم و ترس و تهدیدها را از آنها دور کنم. این حرف مهم را زده‌ام:

اگر در پی تحریک و توطئه فرمانده کل قوا را بتوان زمین زد، البته فرماندهان برسرپا نمی‌مانند و ناچار تقصیر را بگردن آنها ثابت می‌کنند و درازشان می‌کنند. در این جو چگونه میتوان جنگید؟ و ارتشی که فرماندهانش دائم متزلزل باشند چگونه میتواند بجنگد؟ این حرف را یاسر عرفات نیز اظهار کرده است و یکی از افسران دستگیر شده عراقی نیز گفته است تصمیم بحمله وقتی اتخاذ شد که ملاحظه شد غیر نظامیها هر کار می‌خواهند با ارتش می‌کنند و هنوز صدام امیدوار است که با یک فعل و انفعال سیاسی، تزلزل کلی در رده‌های ارتش بوجود بیاید و مقاومت ارتش تمام بشود. این کجا، آن حرف کجا؟ آیا در رژیم اسلام و محضر امام دروغ؟

۲- عنوان بنیادگذاری به امام که حالا رادیو و تلویزیون می‌گوید از من است، آنوقت چطور اینجانب خود را بانی خوانده‌ام؟ و چه سودی در این کار هست؟ نمیدانم بچه زبان باید توضیح بدهم که از ۲۰ سال پیش مبلغ ضرورت وحدت روحانی و روشنفکر من بوده‌ام و اگر این نظر شکست بخورد، اول کار اینجانب ساخته است. برای کسی که کار علمی کرده است و نظریه فراهم آورده است، حیات پیروزی نظریه در عمل است. اگر این همکاری نتیجه داد یک پیروزی بزرگ بدست آمده است و یک تجربه بی‌مانند. حالا آقا چرا این دروغها را قبول می‌کنند؟ مگر نمی‌فرمودند کسی نمی‌آید از شما حرفی بزند پس اینها چه کسانی هستند که می‌آیند این حرفها را می‌زنند.

۳- اما می‌خواهد ایران را سوئیس و فرانسه بکند. این از آن حرفهاست از عده‌ئی هوچی میشد توقع داشت که نمی‌دانند غرب و فلسفه و فرهنگ آن چیست. اما در حق کسی که تنها کس است که کار علمی در زمینه ضرورت اتخاذ راهی جز راهی که غرب رفته است بانجام رسانده، این حرف یک توهین است و از ناحیه آقا انتظار نداشت.

۱- سخنانی که آقای خمینی در مقام سرزنش بنی صدر به او نسبت داده است، عقل قدرتمند او را گزارش می‌کنند. او در مقام محور قدرت می‌باید مصدر همه چیز باشد. دیگری نباید بگوید کاری کرده است. چنانکه در ۲۵ اسفند ۱۳۵۹، در جلسه‌ای که در حضور او تشکیل شد، آقای خمینی گفت: جنگ را من می‌کنم! دانستنی است که روزها و هفته‌های اول جنگ که احتمال شکست می‌رفت، مسئول جنگ بنی صدر بود، اما وقتی کار دیگر شد، بنی صدر دیگر نباید می‌گفت... در ضمن اعتراف می‌کند ارتشی که در سایه حمایت او، دستیارانش متلاشی می‌کردند، بازسازی شده است.

بهرحال گمان اینجانب اینست که وضع بغایت وخیم است و اگر مردم از ما مایوس بشوند، باید آرزوی همان سوئیس و فرانسه شدن را مردم بگور ببرند چه رسد به دیدن جامعه اسلامی^۲.

۴- اما حرف ریگان را هم معکوس بعرض امام رسانده‌اند. همین گفتگو را گفتم خدمت امام بفرستند. صحبت از تغییر کابینه نکرده است (که اینها لایق نیستند) بلکه صحبت از تغییر رژیم کرده است. حتی در اینکه باید امضای کارتر را محترم شمرد بهانه این بوده است که اگر اینکار را نکنیم زیرپای کسانی که با اینکارها موافقت خالی میشود. بنابر این آقایان تقلب کرده و حرف را از صورت و محتوای اصلیش برگردانده‌اند تا سخنی که بزبانشان است، بسودشان شود.

اما اگر ریگان هم میگفت این دولت ناتوان است بجای اینکه بگوئیم چون ریگان گفته پس این دولت خوب است، همان نتیجه را بار می‌آورد که گروگان‌گیری بار آورد. یعنی او می‌داند چگونه ما را تحریک کند و ما نیز نشان میدهیم که تحریک پذیریم. علاوه بر این اعمال دولت در معرض دید خودی و بیگانه است و نمیتوان توانا را ناتوان گفت و ناتوان را توانا خواند (باید بی لیاقتی این دولت (که با امضای عهدنامه الجزیره بر افکار عمومی دنیا واضح‌تر از روز شده است) جهانگیر شده است. بروید و آنوقت بهتر خواهید دید مردم از دست ماموران رژیم جدید چه می‌کنند.

تا دیر نشده است بچنبید، فردا دیر است. اینها نمی‌دانند که محبوبیت اینجانب نتیجه عمل اینهاست. اگر موفق بکنار زدن اینجانب بشوند محبوبیت اینجانب بیشتر و پایدار می‌شود و مغضوبیت آنها نیز پایدار می‌شود.

در ضمن شنیدم آقا نگران صحبت اینجانب در روز ۲۲ بهمن هستند. بعرض ایشان میرسانم قبل از صحبت خدمت ایشان میرسم و مضمون صحبت را باطلاع میرسانم و راهنمایی می‌گیرم اما اگر این تجاوزها که می‌کنند، نکنند، هیچوقت اینجانب مقدم نمیشوم.

خدا نگهدار

ابوالحسن بنی صدر

۱۵ بهمن ۱۳۵۹

نامه به آقای احمد خمینی

۱۷ بهمن ۱۳۵۹

بسمه تعالی

برادر گرامی

۱- دو نامه قبل از این برای شما نوشته‌ام. از پیش جواب داده‌ام. چند نکته را می‌نویسم:

- ریگان و دستگاه او، دشمن دولت رجائی نیستند. میدانند که هر چه بگویند در اینجا عکس نتیجه می‌دهد. از گروگانگیری اینرا فهمیده‌اند. بنابر این دولت نالایق و ناتوان زمینه را زودتر برای آنها فراهم می‌کند. با اینهمه در متن تقلب کرده‌اند، طرف کل رژیم را می‌گوید.^۳

۲- بنی صدر را «متهم» می‌کند که می‌خواهد ایران را سوئیس و فرانسه کند. از این بعد، دو دید از اسلام است که از زبان او و بنابر این نامه رویارو می‌شوند: اسلام بمتابه بیان قدرت که دین را با رشد مقابل می‌کند و اسلام بیان آزادی که از فرانسه و سوئیس فراتر می‌رود و رشد در آزادی را بجای رشد در قدرت، پیشنهاد می‌کند.

۳- کودتای خرداد ۶۰ مسلم کرد قصد ریگان تغییر رژیم بوده است. به قول مجله امریکائی Nat ion (۱۱ نوامبر ۲۰۰۳)، همدستی با سخت سران برضد مردم سالاری بود. ریگان در سخنان دیگری نیز به طرفهای ایرانی سازش پنهانی برسر گروگانها (اکتبر سورپرایز) حالی کرده بود که می‌باید در یکدست کردن رژیم شتاب کنند.

- درباره اصفهان، قانون متأسفانه در کار نیست. در همه جا طرفداران رئیس جمهوری را زندانی می‌کنند. حتی در بین پناهندگان هرکس دم از طرفداری بزند، بیرون می‌کنند. با اینهمه پس از دو سال فریاد کردن و نامه نوشتن و خواستن، بعد از قضیه مشهد و... باز هم صبر؟!

- درباره مجلس هم دروغ نگفته‌ام. اصل مربوط به رادیو و تلویزیون را خود اینجانب پیشنهاد کرده‌ام قدر مسلم بیشتر از اعضای شورای نگهبان نسبت بآن معرفت دارم. قانون خلاف قانون اساسی است و هر سه نفر بجای هرگونه صلاحیت، دشمن رئیس جمهوری هستند. فکر می‌کنید درست است که عده‌ئی ضد بیاورند بعد از آنها قول بگیرند که ضدیت نکنند؟

- درباره همصدائی با میزان و... عزیز من چرا شما این قاعده را فراموش می‌کنید:

وقتی غبن یک گروهی فاحش شد، همه می‌خواهند از ناسزا گفتن بآن نان بخورند. مگر در اواخر رژیم شاه همه اینها با شاه دم از مخالفت نمی‌کردند (زدند)؟ مگر دکتر سنجایی در خانه امام در پاریس آن بیانیه را نخواند؟ چرا آنرا که حق است نتیجه نمی‌گیرد: این دولت نالایق است و هر گروهی می‌خواهد با فحش دادن بآن خود کسب حیثیت کند.

- بالاخره در باره گروگانها، پیش از این نوشته‌ام. اگر آقای نبوی نمیخواست مرا شریک جرم کند، حرفی نمی‌زد. اما نمیتوانستم خود را شریک این فضاخت تاریخی کنم.

- با شما موافقم که نباید حساب خود را با حساب وابسته‌ها یکی کنیم. بقیه را در دو نامه قبلی نوشته‌ام امیدوارم بدقت بخوانید. بسیار از نامه شما به هیجان آمدم. سراسر شور و هیجان بود. بسیار متشکرم. اما دردم بسیار است. امام نباید بگوید چون ریگان می‌گوید پس... باید توجه کند که ریگان اگر حرفش بی حساب باشد پیش نمی‌رود و برود دنبال این امر که کاری کند که ضعفی نماند امریکا از آن استفاده کند. بهرحال من از آنروز که امام را دیدم دیگر قصد ندارم درباره این آقایان حرف بزنم و نزده‌ام. حالا می‌گوئید راجع به چماقدارها نباید حرف بزنم؟ این را بدانید که اگر ما دستگاه قضائی داشتیم، این کارها صورت نمی‌گرفت. نه واقعه جیرفت و نه گناباد و نه تهران و... پیش نمی‌آمد!

ابوالحسن بنی صدر

۱۷ بهمن ۵۹

نامه به آقای احمد خمینی

۱۷ بهمن ۱۳۵۹

بسمه تعالی

برادر گرامی

امروز بنظرم رسید ارمغانی برای پدر و رهبر گرامی بعنوان حاصل چهار ماه تجربه جنگ بصورت این نوشته بیاورم. دو قاعده عمومی است دو سنت تاریخی است. دو نظری است که اجماع علما و عقلای علم اجتماعی آنرا تصدیق کرده‌اند:

۱- لحظه پیروزی عمومی، لحظه وحدت عمومی است. قرآن بر این معنی صراحت دارد: وقتی یاری خدا و فتح میرسد، مردم فوج فوج بدین خدا درمی آیند. در همه تاریخ‌های همه ملل، این قاعده یک استثنا نیز نپذیرفته است. حتی مرام هائی نظیر فاشیسم و استالینیسم، نیز در لحظه پیروزی عمومی مقبولیت عمومی پیدا کرده‌اند.

۱- پدیده چماقداری که رئیس جمهوری بطور مستمر با آن مبارزه می‌کرد، بنا بر قاعده، برخی از پدیدآورندگان خود را نیز در شمار چماق خورندگان درآورند.

بیاد بیاورید لحظات پیش و پس از پیروزی انقلاب اسلامی خودمان را، با خدا و بی خدا، فریاد می‌زدند: رهبر فقط روح الله. دلیل آن نیز واضح است. هیچکس نمی‌خواهد حساب خود را از حساب پیروزها جدا کند. از اینروست که لنین در دوران ما، با پی بردن باین قانون، توانست یک حالت تهاجمی به احزاب کمونیست بدهد. و این حالت تهاجمی موجب شد که امروز یک ثلث بشریت تحت نام مارکس اداره می‌شود. در جامعه ۸۰۰ میلیونی چینی، عامه مردم حاضر نشدند، حساب خود را از حساب حزب پیروز جدا کنند.

۲- قاعده دوم عکس قاعده اول است: لحظه شکست و ناکامی عمومی لحظه اختلاف عمومی نیز هست. اختلافها نیستند که شکست و ناکامی ببار می‌آورند. ناکامیها هستند که اختلافها را ببار می‌آورند. در قرآن ما، لحظه‌های اختلاف و نفاق لحظه‌های سختی و عدم موفقیت و شکست است. قوت و قدرت رهبری در این لحظه‌ها معلوم میشود. رهبری ناموفق خود را به زد و خورد پیروان و جانب این و آنرا گرفتن و فراموش کردن ضعفها مشغول می‌کند و رهبری موفق بدنبال پیروزی‌های جدید می‌رود تا با آنها همه را همسو و متحد گرداند. قرآن آینه مانند این واقعیت را در همه سرگذشتها نشان میدهد: خود اینجانب در جنگ این واقعیتها را چند بار آزموده‌ام:

- روز ۲۸ صفر و فرادیش سیل تلگراف تبریک جاری بود، موافق و مخالف رئیس جمهوری همصدا شده بودند: پیروزی همگرائی آورد

- از دو روز بعد از این روز، از نو تقصیر انداختن گردن این و آن شروع شد. روحیه‌ها سقوط کرد طوریکه همه بیم آن داشتند شبرازه قشون از هم بپاشد.

زود باید دست بکار میشدیم و چنین کردیم:

- امام صحبت کرد و پیام داد (اعلامیه)

- کوشیدیم پیروزیهای نظامی ولو بسیار کوچک در جبهه‌ها بدست بیاوریم و بدست آوردیم و همین دو کار روحیه‌ها را بحال عادی بازگرداند. نتیجه:

برای از بین بردن اختلافها تهدید موثر نیست بلکه شدت برخوردها را چه تهدید باجرا درآید و چه درنیاید بیشتر خواهد کرد و بسیار زود کار این جمهوری را می‌سازد. باید پیروزیهای جدید بدست آورد. برای بدست آوردن پیروزیهای جدید، عرصه عمل، داخلی و خارجی و بیشتر خارجی است. بشرط آنکه با موقع‌شناسی توأم باشد و مثل گروگانگیری کار به تسلیم نکشد. حمله به سفارت اگر بلافاصله جای خود را با اقدامی دیگر برای پیروزی در صحنه‌ئی دیگر میداد، نه این همه بلا برسر کشور می‌آمد و نه بصورت یک شکست اعتماد عمومی را به توانائی رهبری متزلزل می‌ساخت.

با توجه باین واقعیت در زمینه داخلی:

- انکار شکستها در همه زمینه‌ها هیچ دردی را دوا نمی‌کند. بلکه بعکس رهبری امام و در نتیجه انقلاب را در معرض سخت‌ترین تهدیدها قرار میدهد. یک مثال می‌آورم:

باز یک قاعده در جامعه‌شناسی بحکم تجربه نزد ملت‌های مختلف و جامعه‌های مختلف بدست آمده است که:

- هر ملتی میان امنیت و آزادی، امنیت را انتخاب می‌کند.

در کشور خود ما، مردم از خیر مشروطیت گذشتند و به استبدادی که مدعی بود برایشان امنیت بارمغان می‌آورد، گردن گذاشتند.

حالا نهادها در همه جا امنیت قضائی و هرگونه امنیتی را از میان برده‌اند. در هفته پیش در جیرفت و گناباد، گروهی کشته و زخمی شده‌اند. عامل مسئولان دولتی بوده‌اند. حال اگر هرگونه انتقادی از این

نهادهای منع شود، بتدریج در جامعه احساس عدم امنیت، عمومیت پیدا می‌کند و این امر مقدمه سقوط است.

از همین مثال میتوان تفاوت اساسی در تغییر بیان امام را قبل و بعد از انقلاب، ارزیابی کرد:

امام پیش از انقلاب می‌گفت بکنید و حالا می‌گوید: نکنید

در نتیجه

- پیش از انقلاب به قوت های جامعه تکیه داشت و حالا به ضعف های جامعه

- پیش از انقلاب مظهر همه و همه بود، حالا مدافع یک دسته

این دومی نتیجه اولی است. چرا که نکنید در رابطه با حاکمیت معنی پیدا می‌کند. صورت دیگرش اینست که از حاکمان اطاعت کنید.

امیدوارم خطر بزرگ را معلوم کرده‌ام. اگر اینطور باشد، راه چاره اینست که

رویه کنونی رها شود. یک وقت گزارشی از سیا درباره حالات روحی و جسمی شاه منتشر شد و بمناسبت معلوم شد که سیا یک دستگاه مفصلی برای ارزیابی ضعفها و قوت‌های روحی رهبران جهان دارد (روسها از زمان تزارها این دستگاه را داشته‌اند) بنابراین براساس برآوردها از ضعفها و قوت‌ها سیاست و تبلیغات امریکا را معین می‌کند. اگر این ضعف را داشته باشیم که هر چه مقامات امریکائی گفتند عکس آنرا بکنیم (مثل مشکل گروگانها) میتوانند ما را خیلی آسان تا ورطه سقوط ببرند.

برای پیروزی در زمینه داخلی باید دید ضعف‌های ما در کجاها بودند و ناتوانائی‌هایمان بروز کرده است، در آن زمینه‌ها با از بین بردن عوامل ضعفها و شکست‌ها، پیروزی بدست بیاوریم. این تنها راه بقای این جمهوری در زمینه داخلی است.

اما در زمینه خارجی:

بازتاب تبلیغات دولت رجائی در جامعه، باید برای همه عیان کرده باشد که مردم کشور، سرانجام کار گروگانگیری را، شکست تلقی کرده‌اند. فراموش نکنید که صدای امریکا هر شب و روز تکرار می‌کند ریگان با گفتن یک کلمه «وحشی» بایرانیها، بیشتر از یک مذاکره کارتر در نجات گروگانها موثر شد.

و اینک جنگ ایران و عراق در کار است. اگر در این جنگ شکست بخوریم، مطمئن باشید فاتحه این رژیم خوانده است. پس باید پیروز بشویم. اما پیروزی با ایجاد ضعف‌های جدید، بدست نمی‌آید.

اگر مسئله اعتقاد نمی‌بود، اگر پای دین و کشور در میان نمی‌بود هوش ابتدائی میگفت که من می‌باید هم از روز اول از این جنگ (مثل کنار کشیدن از دولت رجائی) کنار می‌کشیدم. اما با تمام توان ماندم و عمل کردم. حالا امیدهای زیادی پیدا شده است که شکست نخوریم، بلکه اگر خدا بخواهد پیروز نیز بشویم.

باز اگر مرا کنار بزنند، در صورت شکست، شکست حقیقی رهبر خواهد شد، و مصیبت را صد چندان خواهد کرد. و اگر نگوئیم احتمال شکست دوچندان خواهد شد، قدر مسلم بیشتر از آنچه هست خواهد شد. چرا؟ باین دلیل ساده که فرماندهان متزلزل خواهند شد و دیر یا زود برای آنکه جامعه کنار زدن منتخب خود را موجه شمارد باید آنها را از کار برکنار کنند و این دو خطر دارد:

- درجه دار و سربازی که فرماندهش متهم و از کار برکنار می‌شود، که رئیس جمهور منتخبش کنار زده میشود، چگونه بفرماندهان بعدی که صفات بالا را هم ندارند و چون کسان متخصص و قادر وجود ندارند، ناچار غیر متخصص هم خواهند بود، اعتماد می‌کنند و تحت امر آنها می‌جنگند؟ مگر سرنوشت لشکر خوزستان در روزهای اول جنگ را فراموش کرده‌اند؟

- فرماندهان بعدی (که لاجرم سروان و سرگرد خواهند بود)، چگونه جرات و جسارت جنگیدن خواهند کرد؟ در دادگاه نورنبرگ، به رئیس ستاد ارتش آلمان گفتند یکی از علل شکست هیتلر این بود که جنگ را با فرماندهان درجه اول شروع کرد و با فرماندهان درجه سوم پایان داد.

با این تغییر، یک فشار جدی دشمن کفایت خواهد کرد که جبهه‌ها درهم فرو ریزد و شکست قطعی گردد.

در حال حاضر، اگر هم شکست در کار آید، پپای امام نمی‌نویسند پپای رئیس جمهوری می‌نویسند. اینجانب با آگاهی از تأثیرات زیان بخش شکست در سرنوشت جمهوری، در همان اولین جلسه شورای دفاع نوشتیم که مسئولیت سرنوشت جنگ را بنحو کامل برعهده می‌گیرم تا خدای ناکرده صدمه به اساس نخورد.

و اگر امام براین نظر است که پیروزی شرط ادامه حیات این رژیم است و همانطور که می‌گوید شکست صدام سقوط رژیم او است توجه دارد که شکست ما هم مرگبار است، باید همه کار بکنیم تا پیروز بشویم.

پس نباید تزلزل داشته باشیم، امام باید با قاطعیت از فرماندهی اینجانب حمایت کنند تا پیروز بشویم. جنگ تحمل تزلزل را ندارد. همین دیروز فرماندهان متنی را آورده بودند که قاضی سرپل ذهاب گفته است خیانت‌هایی شده است و مشغول جمع آوری دلایل هستیم. کدام فرمانده با این حرفها جرئت عمل پیدا می‌کند؟ آنها که بنزد امام می‌آیند و دروغ‌های عجیب و غریبی را می‌گویند که در نامه قبل به چند مورد آنها پرداختم یا آگاهانه و یا ناآگاهانه با موجودیت کشور بازی می‌کنند، با موجودیت اسلام بازی می‌کنند.

نتیجه بگیرم:

امام، در پی پیروزیهای جدید باش، با پیروزیهای قبلی برای مدتی دراز نه میتوان وحدت را حفظ کرد و نه کشور را اداره کرد و نه ضعف‌ها را از بین برد!

در سیاست خارجی که من با وزرای پیشنهادی موافقت نکردم، باید در پی پیروزیهای جدید بود. ما دولت‌ها را نداشتیم و ملت‌ها را همه از دست دادیم. آدم توانائی میخواهد که بعنوان وزیر خارجه در پی پیروزیها برود.^۲

امام، این زبان تلخ و مایوس به تو نمی‌آید، بهمان زبان حرکت و هیجان آفرین بازگرد، به زبان تشویق، به زبان تلاش برای پیروزی حرکت بساز. وحدت خودبخود می‌آید.^۳

این جنگ بسیاری چیزها آموخت، اما بهترینشان اینها بود، که تقدیم امام کردم.

شاد باشید

ابوالحسن بنی صدر، ۱۷ بهمن ۵۹

۱- این نامه که گویای خلوص نیت بنی صدر نسبت به خمینی و علاقه شدید او به اینکه همان خمینی دوران انقلاب، وفادار به بیان آزادی بماند، توضیح نمی‌طلبد، خود حفظ همگرایی از راه پیروزی است. با وجود این، مقایسه این نگرش، نگرش مدیریت از راه گذار از موفقیتی به موفقیتی دیگر را با «عبور از بحران» و نظریه بحران ساختن و از بحران عبور کردن، تفاوت دو اندیشه راهنما را، یکی «بیان آزادی» و دیگری «بیان قدرت» آشکار می‌کند.

۲- بنی صدر با وزیران پیشنهادی آقای رجائی از جمله وزیر پیشنهادی برای وزارت خارجه (مهندس میرحسین موسوی) مخالفت کرد. از کودتا تا امروز، وزارت خارجه، بخاطر تقدم مطلق به حفظ استبداد ملاتاریا و در نتیجه غفلت از حقوق ملی ایرانیان، کارش قربانی کردن این حقوق بخاطر بقای رژیم بوده است.

۳- مقایسه بیان خمینی در دوران انقلاب با بیان او بعد از مدار قدرت شدن، در کتاب «خیانت به امید» بعمل آمده است. این هشدار تنها هشدار نیست و صد افسوس که او هشدارهای دلسوزانه را نشنید و عامل استقرار استبداد ملاتاریا گشت.

معروض می‌دارد

امروز رادیو از قول شما مطلبی منتشر کرده است که چون در اطاق اینجانب در حضور آقایان حتی کرمانی و محلاتی و بجنوردی واقع شده است، ناگزیر از توضیح است:

جوانی را وارد کردند، او شکم خود را نشان داد و گفت پاسداران مرا گرفتند و بخانه‌ئی بردند و با آتش سیگار کلمه بهشتی را بر شکم من باین ترتیب نوشتند. نامه پزشکی قانونی را هم نشان داد که معاینه و تصدیق کرده بود که سوزانده شده است. آقای بجنوردی برخاست و گفت من سررشته دارم و معاینه کرد و تصدیق کرد که با آتش سیگار سوزانده‌اند. اینجانب گفتم بروید می‌گویم رسیدگی کنند. او را بردند. آقای محلاتی گفتند بحرف او باور نکنید. اینها برای اینکه جمهوری را بد نام کنند بخودشان این شکنجه‌ها را میدهند.

در جواب گفتم و خدمت شما هم عرض می‌کنم، این حرف را نزنید که نتایجش بدتر است. این حرف یعنی اینکه مجاهدان خلق توانسته در جوانان چنین ایمان محکمی بوجود بیاورند که حاضرند خودشان با سخت‌ترین شکنجه‌ها، شکنجه کنند تا مرامشان پیشرفت کند. این حرف در جوانها تمایل شدید بآنها برمی‌انگیزد و از سوی دیگر چطور بدون هرگونه رسیدگی اینطور حکم کنیم؟ کجا با شرع موافق است؟

هرچه غیر از این خدمت شما عرض شده است، دروغ و دروغ شاخدار است و متأسفانه غالب مطالبی که برضد این و آن می‌آورند خدمت شما از همین نوع است. حالا اینیکی در حضور اینجانب واقع شده است، موارد دیگر را از روی این یکی میتوان فهمید. قاعده اینست که ما درباره شکایت‌های ماموران حکومت اسلام حداقل، تحقیق را لازم بدانیم والله این جمهوری قابل دوام نخواهد بود.^۲

نامه به آقای خمینی

۲۴ بهمن ۱۳۵۹

بعرض می‌رساند

از دیروز تا بحال درگیر با خویشتن هستم و مراجعات بسیار که چرا گفتنی‌ها را نگفتید. هم اکنون آقای موسوی اردبیلی اینجا بود، از صحبت دیروز راضی بود و وقتی گفتم عده زیادی می‌گویند چرا گفتنی‌ها را نگفتید و خود نیز میدانم که خود را سانسور کرده‌ام، رنج می‌برم. می‌ترسم بعد وضع طوری بشود که جواب نداشته باشیم چرا در موقع خود گفتنی‌ها را نگفته‌ایم. بهررو تنها دلخوشی اینست که انشاءالله شما راضی شده باشید.^۳

۱- در فتوکپی، امضاء و تاریخ منعکس نیست. با توجه به کسانی که در این نامه از آنها نام برده شده است، نامه در حوالی سال روز انقلاب ایران در ۱۳۵۹ نوشته شده است.

۲- از کلام های همواره رهنمود پیامبر اکرم (ص)، این کلام است: «خداوند! به من آن توانائی را ده که واقعیت را همان سان که هست ببینم». اگر مسئولان نگرش در واقعیت نه از دیدگاه حب و بغض، که از نظرگاه مسئولان عقل آزادی می‌نگریستند که می‌خواهد واقعیت را چنان که هست بشناسند، ایران استبداد بعد از انقلاب را به خود نمی‌دید.

۳- اشاره به سخنان بنی صدر در سالروز انقلاب است. در هر اجتماعی، ماموران

مقصود از نوشتن این عریضه این بود که:

وقتی درباره اینکه می‌خواهم جبهه ملی و نهضت آزادی و کومله (با تردید) و فدائی خلق و مجاهد خلق... را متحد کنم و... فکر می‌کردم این جعل را چه کسی کرده و چه مقصودی داشته است تا اینکه نامه «استاد محمد منتظری به حضور حضرت امام خمینی» را که چاپ کرده‌اند، آوردند معلوم شد صحبت ایجاد جریان سیاسی در ارتش و صحبت ایجاد آتش شله قلمکار از او بوده است. اینجانب نمی‌گویم که این جوانی که پدرش او را دیوانه خطاب کرد و مطرود بود، چطور عاقل و وارد بامور شد. از قول خود او می‌گویم که چون تحویل نمی‌گرفتند آنقدر جو سازی کردم تا تحویل گرفتند. نزد اینجانب آمد و گفت مرا فرمانده سپاه بکنید. قبول نکردم. بعد پیشنهاد شد وزیر خارجه بشود نپذیرفتم. حالا مشغول این فسادها شده است. حالا سوای او در خارج کشور بماند. بهرحال اینجانب کسی نیستم که تسلیم جوسازی بشوم و به امثال او پست و مقام بدهم. در همین نامه معلوم است این آدم چقدر ضد امریکائی است. قراردادی که با امریکا امضاء کردند و این آدم جزء کمیسیون بوده است، تسلیم آشکاری است. اینطور آدمها ضد امریکائی نیستند برای مقام (بدون داشتن صلاحیت) همه کار می‌کنند. سازش با روس و امریکا کوچکترین آنهاست. خدا را شکر اینطور اشخاص با اینجانب مخالفند. آن نامه را هم که نوشته است که در اعتراض به سیاست همگام امریکا از اروپا برای شما نوشته شده است، دروغ می‌گوید، خود اینجانب نوشتم و البته با او یکجا امضاء نمی‌کردم.^۵ ایشان تا وقتی شما باروپا بیابید با دوستان آقای مهندس بازرگان کمال همکاری را داشت و او را نماینده خود در منطقه میدانستند.

غصه اینجانب اینست که در این موقعیت خطرناک جامعه چطور منابع خبری شما باید اینطور اشخاص باشد.

دیروز اینجانب همانطور که در خدمت شما گفته بودم، بآنها که از نام مصدق سوءاستفاده می‌کنند حمله کردم تا معلوم بشود هیچ مواضعی

آقای خمینی می‌آمدند که او همه چیز را نگوید. اگر بنا بر درس گرفتن از تجربه باشد، کار بایسته این بود که حق در زمان خود اظهار می‌شد. حقایق در کارنامه و سخنرانیها، بخصوص در اموری که به آقای خمینی راجع می‌شد، می‌باید با شفافیت تمام ابراز می‌شدند. اسطوره تکرار نشدن تجربه مصدق - کاشانی از سوئی و باور نکردن به اطلاعاتها پیرامون کارگردانی شخص آقای خمینی از سوی دیگر، سبب می‌شد که در آنچه به او ربط پیدا می‌کرد، به راه «مصلحت» برویم. این اشتباه تصحیح شد: بر حق استوار باید ایستاد، تا قدرت پرست ماهیت خویش را آشکار کند.

۴- سرانجام، روزی پیش از «عزل» بنی صدر از فرماندهی کل قوا در ۲۰ خرداد ۱۳۶۰، آقای خمینی از بنی صدر خواست ۸ سازمان سیاسی را محکوم و منحل اعلام کند. بنا بر عبور از بحران، پرونده همکاری بنی صدر با «گروهکها» توسط رهبری حزب جمهوری اسلامی با موافقت آقای خمینی ساخته می‌شد. امروز برای هیچ مطلعی تردیدی باقی نمانده است که الف - تا مراجعه آیت الله زنجانی به بنی صدر برای احیای یک جبهه سیاسی و از آن زمان تا آمدن نمایندگان سازمان مجاهدین خلق در ۸ تیر ۱۳۶۰، در منزل شهید لقائی، نزد بنی صدر، ارتباطی میان بنی صدر و سازمانهای سیاسی نبوده است. اغلب آن سازمانها جانب کودتا را گرفتند. بنابراین، بنی صدر نخستین کس در تاریخ بوده است که حق حیات را برای سازمانهای مخالف خویش می‌شناخته است و بابت دفاع از حق آنها بهائی بس سنگین پرداخته است که از جمله آن، ناسیاسی و بیشتر از آن، ضدیت نزدیک به تمام این سازمانها بوده است.

۵ - مقصود پیامی است که از ایران به آقای خمینی فرستاده بودند که اگر با حکومت امینی موافقت کند (پیش از برخاستن امواج سهمگین انقلاب) و اگر با امریکا مخالفت نکند و تنها بگوید شاه نباشد، امریکائیها حاضرند شاه را ببرند. بنی صدر تحلیل مفصلی برای آقای خمینی نوشت و توسط آقای محمد منتظری به نجف فرستاد.

با آنها نکرده‌ام.

عیب قضیه اینجاست که فراموش کرده‌ایم در زمان شاه سابق چون موج برخاسته بود، هرکس باو حمله می‌کرد بلکه اعتباری پیدا کند. حالا هم حکومت رجائی نالایق است هرکس با انگشت گذاشتن روی عدم لیاقت این حکومت می‌خواهد برای خود در جامعه اعتبار پیدا کند. لایق را اگر هم بخواهند نالایق جلوه بدهند، مردم نمی‌پذیرند و گوینده ضایع می‌شود. حالا بجای آنکه علت را از بین ببرند، آمده‌اند که بله چون این گروه‌ها و این حکومت نالایق است، اولاً خوب است و ثانیاً می‌خواهند وسیله رئیس جمهوری گرد هم آیند و... گوینده: محمد منتظری. اینطور کشور را اداره می‌کنند. خواهش اینجانب اینست که باین طور افراد میدان ندهید و هر وقت حرفی بود، بسرعت صحت و سقم آنرا تحقیق کنید. باین ترتیب، کارها روال صحیح پیدا نخواهند کرد.

شما می‌فرمائید اینجانب حرف نزنم. آیا با وجود اینکه اینها کار گروگانگیری را باینصورت درآوردند و با وجود فضاحتی که ببار آورده‌اند، با این گستاخی و وقاحت می‌گویند اعتراض باین ترتیب کار، طرفداری از امریکاست، هنوز نباید جریان امر را از ابتدا تا تسلیم شرح کنم؟ پس وقتی این آقایان مجازند که اینطور حرفها را بزنند و باکمال بی دینی ساخت و پاخت کنند و متهم بسازند، اجازه بفرمائید اینجانب نیز واقعیت امر را از ابتدا تا انتها باطلاع عموم برسانم.^۱

و مطلب دیگر اینکه عرض اینجانب همواره این بود که دعوای دین و بی دینی است. نامه آقای محمد منتظری یک نمونه است از اینکه چگونه افراد را می‌خرند. همین آدمی که تا دیروز حاکمان را در خط امریکا میدانست، تا سهم خود را گرفت مدافع آنها شد. پس آنها بر ضوابط اسلامی عمل نمی‌کنند و اینرا همه مردم دانسته‌اند. نظیر این مورد بسیار است. بسیاری کسانی که راه کار را یافته‌اند، باینها بد و بیراه می‌گویند و بعد حق و حساب می‌گیرند. اگر آدم با خدائی پیدا می‌شد و گزارشی درباره این کسان که حق حساب میدهند و آنها که می‌گیرند، میداد توجه می‌فرمودید که چگونه همه چیز ملت مسلم، بدست کسانی افتاده است که بنام دین، مردم را از دین بیزار می‌کنند. خداوند بزرگ را صد شکر که اینطور اشخاص با اینجانب مخالفند و سپاس بدرگاه او که نه آجیل میدهم و نه حق و حساب و نه از اینگونه مردم می‌ترسم. اما حیف است که اینطور اشخاص مجاری اطلاعاتی شما باشند.

ابوالحسن بنی صدر

۵۹/۱۱/۲۴

نامه به آقای رجائی^۲

۲۷ بهمن ۱۳۵۹

بسمه تعالی

آقای محمد علی رجائی نخست وزیر

در تصویبنامه مورخ ۱۷/۱۰/۵۹ بااستناد ماده ۴۶ قانون برنامه و

۱- از اموری که در کارنامه گاه به اشاره و گاه به صراحت از آن صحبت می‌شد، سازش پنهانی برسر گروگانهاست. خمینی مانع از بحث آزاد در تلویزیون شد و اصرار شدید داشت بر سکوت بنی صدر در این باره. تا آخرین دیدار در ۱۶ خرداد ۱۳۶۰، بنی صدر گزارشهای حاکی از دخالت مستقیم آقای خمینی را در سازش پنهانی نمی‌پذیرفت. همانطور که در این نامه و نامه‌های دیگر مشاهده می‌شود، به اصرار از او می‌خواست بگذارند حقیقت به مردم ایران و جهان گفته شود.

۲- به نقل از کتاب «مکاتبات شهید رجائی با بنی صدر و چگونگی انتخاب اولین نخست وزیر جمهوری اسلامی ایران» - صص ۱۵۰-۱۵۱ (پاسخ به این نامه در تاریخ ۱۳۵۹/۱۲/۵ (صص) داده شده است).

بودجه مصوب اسفندماه ۱۳۵۱ پیرو تصویبنامه شماره ۴۴۳۸-۲/۵/۱۳۵۸ به آقای محسن نوربخش بعنوان معاون کل وزارت امور اقتصادی و دارائی اجازه و اجرای موافقتنامه‌های وام یا اعتبار تحصیل شده از بانکها و مؤسسات خارجی و امضاء اسناد و مدارک مربوطه داده شده است. اولاً بطوریکه در نامه‌های شماره ۱۷۶۱۳ مورخ ۲۵/۸/۵۹ و ۶/۱۰-۵۹/۲۰۳۰۱- تذکر دادم تعیین معاون کل وزارت امور اقتصادی و دارائی (که وزیر ندارد) از طرف شما مخالف قانون است. بنابراین شخص نامبرده قانوناً دارای چنین سمتی نیست. ثانیاً بموجب ماده ۴۶ قانون برنامه و بودجه (کلیه وظائفی که بموجب قوانین و آئین نامه‌ها و تصویبنامه‌ها بعهده مدیر عامل سازمان برنامه محول شده بود با تصویب هیئت وزیران بعهده وزیر مربوط و یا رئیس سازمان محول خواهد شد). طبق این ماده به معاون وزیر نمیتوان چنین اجازه و اختیاری داد.

در تصویبنامه دولت موقت نیز این وظائف و اختیارات به آقای علی اردلان وزیر امور اقتصادی و دارائی سابق محول شده بود. بنابراین تصویبنامه فوق مجوز قانونی ندارد.

رئیس جمهور

ابوالحسن بنی صدر

نامه به آقای رجائی^۲

۳ اسفند ۱۳۵۹

آقای محمد علی رجائی نخست وزیر

در مورد تصویبنامه مورخ ۳۰/۷/۱۳۵۹ راجع به افزایش نرخ بنزین تا میزان سیصد درصد که بعد از چهار ماه طی شماره ۲۵/۱۱/۵۹-۵۹۶۶۸ جهت اظهار نظر اینجانب فرستاده‌اند. افزایش فوق‌العاده بهای بنزین طبعاً موجب ترقی قیمت سایر کالاها و افزایش تورم می‌گردد.

وقتیکه دولت بهای تمام کالاهائی را که خود تولید میکند مرتباً افزایش میدهد چگونه میتوان با گرانی و تورم سرسام آور فعلی که موجب فلاکت و بدبختی مردم است مبارزه نماید.

جای تأسف است که دولت اصلاً به فکر رفع بحران وخیم اقتصادی کشور نیست و طرح و برنامه‌ای برای بهبود آن ندارد.

رئیس جمهور

ابوالحسن بنی صدر

نامه آقای رجائی به آقای بنی صدر

۵ اسفند ۱۳۵۹^۴

بسم الله الرحمن الرحيم

آقای ابوالحسن بنی صدر

رئیس جمهور

عطف بشماره ۲/۱۵/ت مورخ ۱۳۵۹/۱۰/۲۷ موضوع معاونت جناب دکتر نوربخش از طرف نخست وزیر در وزارت امور اقتصادی و دارائی و

۳- به نقل از کتاب «مکاتبات شهید رجائی با بنی صدر و چگونگی انتخاب اولین نخست وزیر جمهوری اسلامی ایران» - صص ۱۵۳

۴- به نقل از کتاب «مکاتبات شهید رجائی با بنی صدر و چگونگی انتخاب اولین نخست وزیر جمهوری اسلامی ایران» - صص ۱۵۱ (پاسخ به این نامه در تاریخ ۱۳۵۹/۱۲/۱۲ (صص) داده شده است).

تفویض اختیارات اشاره شده، اعلام می‌دارد: اولاً تعیین معاون از طرف نخست وزیر برای وزارتخانه‌های بی‌وزیر در کدام قانون منع شده است؟ ثانیاً طی نامه‌ای که شخصاً نوشته‌اید در وزارتخانه‌های بدون وزیر به نخست وزیر اجازه امضاء داده‌اید. اگر قانونی است که شما نوشته و ابلاغ کرده‌اید و اگر خلاف قانون است به خود جنابعالی مربوط می‌شود.

در هر حال لازم به یادآوری است که در شرایط حساس مملکت پس از گذشت چندماه چاره‌ای غیر از این نبوده است که برای تثبیت وضع اقتصادی و سیاسی کشور از این مراحل قانونی استفاده شود.

نامه به آقای خمینی

۷ اسفند ۱۳۵۹

معروض می‌دارد

هم اکنون از خوزستان بازگشتم. با آنکه طغیان آب برای بار دوم قسمتی از سد را برده است، اما همان مقدار آب که در دشت پخش شد تقریباً ۴ تیپ ما را آزاد کرد که قرار است در محل دیگر به عملیات بپردازند.

دیشب که با ایه [اینکار مشغول بودم از تهران خبر دادند که طرحی به قید دو فوریت در مجلس طرح شده است که به نخست وزیر امکان تصدی وزارتخانه‌ها را بدون تصویب رئیس جمهوری میدهد. اگر اینکار موافق قانون اساسی است، چطور در این ۵ ماه بیادشان نیامد چه فوریتی دارد که اینک با شتاب باید تصویب شود؟ در این باره سکوت کردن بمعنای قبول مرگ جمهوری است چرا که:

۱- چطور پس از ۵ ماه آهیم بقید دو فوریت این ماده آهیم در آستانه ورود ۸ تن از سران کشورها به ایران در مجلس طرح میشود. اسم اینکار اگر تضعیف رئیس جمهوری و مسئول جنگ نیست، چیست؟ آیا این عمل برای آن نیست که دیده‌اند شما عمل می‌فرمائید و خواسته‌اند پیش از آنکه آنها را مکلف کنید به قیمت بی اعتباری «قانون اساسی» و همه چیز، همه را در برابر کار انجام شده قرار بدهند؟

۲- برای اینجانب مثل روز روشن است که میخواهند مسئله جنگ را هم مثل مسائل دیگر به شکست و ناکامی بکشانند. پس از آنهمه تحریک در سپاه و ظرف یکماه اخیر در ارتش که هنوز نیز بشدت ادامه دارد، اینک بقیمت نقض آشکار قانون اساسی میخواهند رئیس جمهوری را به مجسمه‌ئی چوبی تبدیل کنند. اگر مسئله به شخص راجع میشد حرفی نبود، اما وقتی:

۳- یک مقام انتخابی، با ۱۱ میلیون رای بی اعتبار و مسلوب الاختیار شد، نه تنها قانون اساسی بی اعتبار شده است، بلکه آن عامل اساسی که انقلاب را ساخته است یعنی مردم و نظر و رای آنها نیز بی اعتبار میشود و از همینجاست که راه برای استقرار استبداد هموار می‌گردد. بنابراین برای مجلس نیز اعتباری نمی‌ماند. گذشته تاریخ ما پر است از این فریب‌ها، روی کار آمدن رضا خان را بخاطر دارید و اینک چرا جایز باشد اینجانب بایفای نقش احمد شاه محکوم و مجبور بشوم؟

۴- در طرح از چند اصل قانون اساسی یاد کرده‌اند که موافق قانون اساسی نخست وزیر و وزیران دو تصویب لازم دارند، یکی رئیس جمهوری و یکی مجلس. هیات وزیران ضد رئیس جمهوری نمیتوانند باشند. بنابراین وقتی یکی از دو تصویب را نداشته باشند قانونی نیستند.

۵- می‌گفتند، دروغ است در مجلس بنا براین نیست که سلب هرگونه اختیار از رئیس جمهوری بکنند. ملاحظه میشود که دروغگو خود

آنها بوده‌اند. چگونه میتوان موافق این قانون اساسی بدون تصویب رئیس جمهوری کار وزیر کرد و وزارتخانه‌ئی را اداره کرد؟

۶- در حال حاضر اینجانب کاملاً دسته و پا بسته‌ام: مجلس چنین است. هیات وزیران، مخالف، شورای قضائی مخالف، این چگونه ریاست جمهوری است؟ با دست و پای بسته چگونه میتوان جنگید؟ اینک ما در مرحله‌ئی هستیم که اگر دشمن را بشکنیم سراسر خاورمیانه را موج انقلاب اسلامی خواهد گرفت. اینرا همه میدانند. و اگر شکست بخوریم... در آغاز جنگ عرض کردم، شکست نمیخوریم. با هر وسیله‌ئی جنگ را ادامه دادم. امروز آب و فردا با هر وسیله دیگری خواهیم جنگید. حمایت بفرمائید موفق میشویم، چهره جهانی اسلام را دگرگون کنیم و حیف است که این ضربه‌ها از پشت مرا ناتوان سازد!

۷- شما فرمودید و اینجانب گوش دادم. اما چنان نشد که تصور می‌فرمودید. اینها دست از توطئه برنمیدارند و بعقیده اینجانب و همانطور که حضوراً توضیح دادم. امریکا با شما و اسلام و جمهوری کار دارد و باید این جمهوری را ناکام کند. باز باید سکوت کنم؟ قصد دارم مصاحبه مطبوعاتی بکنم. اما بحکم تکلیفی که قبول کردم، این عریضه را معروض داشتم تا موافق نظر شما عمل کنم. بفرمائید چه کنم؟ اگر این طرح تصویب شود:

۱- اینجانب این دولت را یاغی تلقی خواهم کرد و با تمام قوا برضد آن عمل خواهم کرد. از این حرکت بوی تند وابستگی و استبداد می‌آید و نمیتوانم انهدام کشور را تماشا کنم و یقین دارم نایستادن ضربه‌ئی مرگبار بر پیکر اسلام است.

۲- در هیچ جلسه‌ئی که اعضای این دولت حاضر شوند، حاضر نمیشوم. از جمله چنانچه تا فردا ظهر این طرح را پس نگیرند، فردا بعد از ظهر در شورای دفاع شرکت نخواهم کرد.

۳- پیشنهاد می‌کنم، پیش از آنکه کار از کار بگذرد و بجائی برسیم که از بمیدان آمدن مردم نیز کاری ساخته نشود، کار را برمردم بگذاریم تا در یک نظرخواهی عمومی، اظهار نظر کند. باین ترتیب اختلاف، خطر چندانی ببار نمی‌آورد. و گرنه تصویب این طرح کار را بجای بسیار خطرناکی می‌کشاند که عواقب آنرا خدا میداند و بس!

آیا سزاوار است اینجانب شب و روز در جبهه مشغول باشم و در اینجا عده ای مجلس را بقوه مجریه تبدیل کنند و بجای آنکه به آقای رجائی بگویند چرا قانون اساسی را اجرا نمی‌کند و وزرای قابل تصویب پیشنهاد نمی‌کند، توطئه سلب اختیارات قانونی از رئیس جمهوری بنمایند؟ آیا قدم بعدی، طرح دو فوریتی عزل او نیست؟^۳

در این شرایط چگونه میتوان در جبهه‌ها جنگید؟ از شروع جنگ

۱- به یاد می‌آورد سخن آقای صدام حسین به خانم گاسپی، سفیر امریکا در عراق را: اگر عراق اقدام به جنگ نمی‌کرد، امواج انقلاب ایران سراسر منطقه را فرا می‌گرفت و گزارش آلکساندر هیگ، وزیر خارجه ریگان به او را که عراق به تشویق و با حمایت امریکا جنگ را آغاز کرد. این امر که آنها از موج انقلاب اسلامی می‌ترسیده‌اند، قابل فهم است. اما آقای خمینی چرا می‌باید موج شکن می‌شد؟ بدین خاطر نبود که انقلاب اسلامی بمعنای باز یافتن اسلام بمتابه بیان آزادی، او را بیشتر می‌ترساند؟

۲- بدینسان، در ۷ اسفند ۱۳۵۹ به آقای خمینی، خطر استقرار استبداد خاطر نشان و به او پیشنهاد شده است، با مراجعه به آراء عمومی، تکلیف معین شود. مراجعه به آرای عمومی را مقابله با خود تلقی کرد و دو بار، در ۶ خرداد (اگر هم همه ملت موافقت کند، من مخالفت می‌کنم) و ۲۵ خرداد (۲۵ میلیون بگوید بله، من می‌گویم نه) با آن مخالفت کرد.

۳- زمان شهادت داد که طرح بعدی و به کارگردانی آقای خمینی، طرح عزل بنی صدر بود.

نامه به شورای نگهبان

۹ اسفند ۱۳۵۹

شورای نگهبان قانون اساسی

طرح پیشنهادی عده‌ای از نمایندگان مجلس شورای اسلامی که مقرر داشته است: «ماده واحده بنابر ضرورت‌های حاد موجود و شرایط حساس فعلی کشور، نخست وزیر موظف است تا تعیین وزیر برای وزارتخانه‌های بی سرپرست تصدی آنها را بعهده بگیرد.

تبصره - وزارتخانه‌هایی هم که بدلائلی وزرای تعیین شده خود را از دست داده یا می‌دهند مشمول ماده واحده فوق هستند. بجتهات و دلائل زیر مخالف قانون اساسی است:

۱- طبق اصل ۱۳۳ وزراء به پیشنهاد نخست وزیر و تصویب رئیس جمهور معین و برای گرفتن رای اعتماد به مجلس معرفی میشوند.

۲- طبق اصل ۱۳۷ هر یک از وزیران، مسئول وظایف خاص خویش در برابر مجلس است، ولی در اموری که به تصویب هیات وزیران میرسد مسئول اعمال دیگران نیز هست.

۳- تبصره ماده واحده با مدلول اصل ۱۳۶ که مقرر داشته (هرگاه نخست وزیر بخواهد وزیری را عزل کند و وزیر دیگری را بجای او بگزیند، باید این عزل و نصب با تصویب رئیس جمهور باشد و برای وزیر جدید از مجلس رای اعتماد بگیرد و در صورتی که پس از ابراز اعتماد مجلس به دولت، نیمی از اعضای هیات وزیران تغییر نماید دولت باید مجدداً از مجلس تقاضای رای اعتماد کند) منافات دارد.

۴- با تلفیق اصل ۱۳۳ و قسمت اخیر اصل ۱۴۱ که مقرر داشته (نخست وزیر می‌تواند در موارد ضرورت بطور موقت تصدی برخی از وزارتخانه‌ها را بپذیرد) نتیجه میشود که تصدی موقت نخست وزیر در برخی از وزارتخانه‌ها نیز منوط به تصویب رئیس جمهور و تایید مجلس می‌باشد.

بنابراین طرح فوق مستلزم سلب اختیار قانونی از رئیس جمهور و مخالف مدلول اصول ۱۳۷، ۱۳۳ و ۱۳۶ میباشد.

اگر منظور مقنن قانون اساسی از قسمت اخیر اصل ۱۴۱ (تصدی بعضی از وزارتخانه‌ها از طرف نخست وزیر) بنحو اطلاق و بدون توجه به حکم اصل ۱۳۳ باشد به تصویب مجلس احتیاج ندارد. در غیر اینصورت هم باید نخست وزیر تصدی وزارتخانه بی وزیر را بدو به رئیس جمهور پیشنهاد کند و پس از تصویب او به مجلس مراجعه نماید و تقدیم طرح از طرف نمایندگان مجوزی ندارد.

از لوازم اعمال قوه مجریه و ریاست بر این قوه و مسئولیت رئیس جمهوری در مقابل ملت (اصول ۱۲۲، ۱۱۳، ۶۰) همان اختیاراتی است که در قانون اساسی به رئیس جمهوری داده شده و خلاصه اینکه رئیس جمهوری یک مقام غیر مسئول و تشریفاتی نیست. مفهوم و منطوق اصول ۱۳۶، ۱۳۳، ۱۲۷، ۱۲۶، ۱۲۴، ۶۰، ۱۱۳ قانون اساسی مبین این واقعیت است که هیات وزیران بعنوان بخشی از قوه مجریه باید با رئیس این قوه یعنی رئیس جمهوری (بخش دیگر از قوه مجریه) هماهنگ باشند. بنابراین بجای این قبیل اقدامات ناقض قانون اساسی نخست وزیر باید وزرائی به رئیس جمهوری پیشنهاد کند که با او هماهنگ بوده و مورد موافقت او باشند نه معارض و مخالف رئیس جمهور.

امیدوارم شورای نگهبان این بدعت خطیر و نقض قانون اساسی را تایید ننمایند.

رئیس جمهوری، سید ابوالحسن بنی صدر

- رونوشت به مجلس شورای اسلامی ارسال می‌شود

توضیح: توضیح در باره این نامه، همان است که درباره نامه آقای بنی صدر به آقای رجائی در تاریخ ۹ اسفند ۱۳۵۹ داده شده است.

با اینطرف هر بار که اینعده عمل کرده‌اند، وقتی بوده است که عملی نظامی باید انجام می‌گرفته است. بهر حال با اصرار تقاضا می‌کنم، بگذارید کار یکسره شود و مردم خود تعیین تکلیف کنند. والا با این بحران شدید اقتصادی و جنگ داخلی و خارجی و ده‌ها توطئه، نمیتوان قوه مجریه‌ئی داشت که هیات وزیرانش بضدیت با رئیس جمهوری عمل می‌کنند و از او توقع داشت که با دست و پای بسته جنگ را اداره کند. امر امر شما است

ابوالحسن بنی صدر

۷ اسفند ۱۳۵۹

نامه به آقای خمینی

۹ اسفند ۱۳۵۹

عرض می‌شود

دیروز عریضه‌ئی نوشتم، حاج احمد آقا تلفن کرد که امروز بخدمت برسم و شب تلفن کرد که حمام می‌روید. اینجانب در برابر طرح دو فوریتی که خطرناکترین کارهاست، از شما توقع اقدامی ندارم. تنها میخواهم موافقت بفرمائید، پیش از جلسه فردای مجلس، اینجانب این اقدامات را بعمل بیاورم!

۱- عریضه دیروز را با نامه به شورای نگهبان منتشر سازم
۲- علل عدم موافقت خود را با وزرای پیشنهادی برای مردم توضیح بدهم. آقای رجائی هم باصرار خواسته است چنین کنم.

۳- موارد نقض قانون اساسی را یک بیک برای مردم شرح بدهم
۴- بمردم بگویم چرا نمیتوانم مسوولیت این دولت را بعهده بگیرم.

دیشب در جلسه شورای امنیت ملی، استاندار آذربایجان غربی، وضع آن استان را بیش از حد وخیم توصیف کرده است اینطور که دو سوم آنجا دردست ضد انقلاب است. در هفته پیش عرض کردم که ۴۰۰۰ مسلسل برای آن منطقه از خارج گسیل کرده‌اند، در این اوضاع خدا میداند که دست دشمن خارجی و داخلی در کار نابودی انقلاب اسلامی است. آن جو سازیه‌ها که می‌کنند، کسانی که با جو سازیه‌ها آن قرارداد ننگین را بکشور تحمیل کردند، موجبات ضعف لشکر خوزستان را فراهم آوردند، در مجلس آن حرف‌ها را می‌زنند که رئیس جمهوری دو نفر را فرستاده است نزد ریگان، به پالمه قول مذاکره داده است و...

باو بفرمائید اگر وضع بیش از حد جدی نبود، اینجانب اصرار نمی‌کردم. تقاضایم اینست که قبل از فردا اینجانب را از نظر خود در موارد بالا مطلع فرمائید.

امر، امر شما است

ابوالحسن بنی صدر، ۹ اسفند ۱۳۵۹

۱- نامه‌ها به آقای خمینی و «شورای نگهبان» حاکی از نقض قانون اساسی آمده‌اند. ناقض اول قانون اساسی نیز آقای خمینی بود و در نامه‌ها به موارد نقض او خاطر نشان شده‌اند. بدیهی است دستیاران او کمتر اعتنائی به قانون از اساسی و غیر آن نداشتند.

۲- آن زمان هنوز روش کار ملاترابی ایران گیتی بمردم ایران شناخته نبود. امروز شناخته است و می‌دانند که بنابر رویه، آن کار که در خلوت می‌کند، در جلوت، به مخالف نسبتش می‌دهند. امروز بر کسی پوشیده نیست که آقای خمینی و دستیاران او با ریگان و بوش معامله پنهانی کرده‌اند (اکتبر سورپرایز و ایران گیت) و بنی صدر نه تنها کسی را نزد ریگان نفرستاده است، بلکه به مراجعه‌های ریگان - بوش، پیش از رسیدن به ریاست جمهوری، نه گفته است. اما، امر که در این تاریخ چنین شایعه‌ای می‌ساختند و پخش می‌کردند، از جمله ربط داشت به نامه بنی صدر به خمینی که در آن از سازش دستیاران او (که آن روز به گمان بنی صدر خمینی از کار آنها بی اطلاع بود!) با گروه ریگان و بوش خبر داده است.

۱- آقای اشراقی از جانب خود شما رفته و تحقیق کرده‌اند و آنطور که ایشان باینجانب گفتند، تنها جایی در نظام اداری کشور است که خوب کار می‌کند.

۲- گزارشی که یک مسوول اقتصادی رژیم پیشین درباره علل اقتصادی سقوط رژیم سابق نوشته است، میگوید هویدا در دسته خود اقتصاددان نداشت و مسوولان امور اقتصادی از دسته مخالف او بودند، آنها خواستند هویدا را زمین بزنند، در کار اقتصاد اخلاصا بوجود آوردند، اما ندانستند که سیل همه را می‌برد وضع اقتصادی بوخامت گرائید و از اسباب سقوط آن رژیم شد.

یکی از کارهایی که خارجیان (انگلیس و امریکا) در ایران (و جاهای دیگر) کرده‌اند، جمع کردن اسکناس و ایجاد حطی پول است. وقتی آقای نویری رئیس فعلی بانک مرکزی، مامور بانک شد، اسکناس در انبار بانک نمانده بود. در آغاز جنگ نیز، باز اسکناس‌ها را جمع کردند. ناآگاهی آقای رجائی نزدیک بود کار اقتصاد کشور را بسازد، ناگزیر رئیس بانک بشما متوسل شد و بزحمت توانست بکمک حیاتی که فرمودید، از وقوع فاجعه جلوگیری کند.

در حال حاضر بعلت آنکه آقای بهزاد نبوی گرداننده اصلی کابینه آقای رجائی (کسی که مورد سوءظن شدید اینجانب است) ۵ میلیارد دلار پشتوانه اسکناس را بابت قروض ایران به بانکها خارجی داده است (سخنگوی این بانکها امریکائی بلفظ صریح و در مصاحبه مطبوعاتی گفته است ما به ایران تجاوز به عنف کردیم) خطر جمع شدن اسکناس و عواقب خطرناک بی اعتمادی به پول ایران سخت شدید شده است. تغییر رئیس بانک، برخلاف قانون، بی اعتمادی را تشدید می‌کند و اگر با اختلال درباره بانکها همراه شود، کار اقتصاد کشور را یکسره می‌گرداند.^۲

۳- در آغاز تشکیل دولت رجائی، رئیس بانک نزد اینجانب آمد که استعفا کند. میگفت بهتر است همه کارها را بخود این هیات بگذاریم. اینجانب مانع شدم که کشور را نباید بدست پیش آمدها سپرد تا میتوانید باید بمانید و خدمت کنید. خدمت شما برای خدا و مردم است. ما سودی در خرابی امور کشور نداریم. اگر با مسوول شدن آقای رجائی مخالفت می‌کنم، بلحاظ اینست که وضع خراب نشود. نه اینکه ما خود با ترک اینطور مقامها، موجب خرابی وضع کشور بشویم که معلوم بشود دولت رجائی لیاقت ندارد.

شدت کار موجب گشته است که دوبار در محل کار دچار حمله قلبی بشود. بار دوم یکی دو هفته پیش نزد اینجانب آمد، بسیار نگران بود، گفتم بحضور شما بیاید و خود گزارش عرض کند. ظاهراً بعد از آمدن بحضور شما و عرض گزارش، آقای نبوی (که گرداننده اصلی چرخ این گروه است که باسم هیات وزیران عمل می‌کنند) تصمیم به تغییر وی گرفته است.

بهرحال رئیس بانک از خدا میخواهد که نباشد و مسوولیت نپذیرد. دیشب برای کسب تکلیف نزد اینجانب آمد. گفتم صبر کند. بقدری از خطر هولناک وخامت بارتر شدن وضع اقتصادی نگرانم، که نمیتوانم اعلام

انگلیس برسر گروگانها و... بود. زیرا خریدهای محرمانه اسلحه بدون در اختیار داشتن بانک مرکزی شدنی نبودند. بطریق اولی، تشکیل مافیها و خورد و برد ارزش نیاز به تصرف بانک مرکزی داشت. چنانکه در پایان جنگ، در مجلس، گفتند در طول جنگ، ۱۰۵ میلیارد دلار گم شد!

۳- داستان «تجاوز به عنف» که بانکهای امریکا از آن سخن می‌گفتند، همان «قره داغ» کردن ایران (قول آقای کارتر) است. بخشیدن پول مردم ایران به امریکا، یکی از پرداختهای دستگاه خمینی به امریکا بابت معامله پنهانی با گروه ریگان - بوش، برسر گروگانها (اکتبر سورپرایز) بود.

آقای محمد علی رجائی نخست وزیر

مصوبه مجلس شورای اسلامی راجع به تعیین سرپرستی وزارت خانه‌های بی وزیر حسب وظیفه مقرر در اصل ۱۲۳ قانون اساسی ارسال می‌شود. با توجه به اینکه وظایف و اختیارات سرپرست با وزیر اختلاف ندارد و نمی‌توان اصل ۱۴۰ را ناسخ اصل ۱۲۳ فرض کرد بنابراین احراز سمت سرپرستی وزارت نظیر انتصاب وزیر منوط است به تصویب رئیس جمهور و تأیید مجلس شورا و چون مجلس نمی‌تواند صلاحیت و اختیارات قانونی رئیس جمهور را محدود نماید، مصوبه فوق به منزله تأیید مجلس تلقی می‌شود و حق رئیس جمهور در تصویب این انتصاب محفوظ است. این جانب با سرپرستی شما در وزارت خانه‌های بی وزیر موافقت ندارم و آن را تصویب نمی‌کنم. بنابراین تعیین چهار معاون وزارت خارجه از طرف شما خلاف قانون اساسی و بی اعتبار است. در طلیعه جمهوری اسلامی هیچیک از نهادهای این جمهوری نباید اصول و احکام قانون اساسی را از طریق بازی با الفاظ مثله و بی اثر کنند.

توضیح:

اصل این نامه در اختیار نیست. همزمان با تاریخ نامه به شورای نگهبان است. مصوبه مجلس، بخشی از کودتای خزنده ای بود که از این تاریخ به بعد، سرعت گرفت و در خرداد ۱۳۶۰ به کودتا انجامید. هر کس که نخواهد در صورت توقف کند و بخواهد از صورت به محتوی گذر کند، این پرسش به عقل او می‌رسد: بنابر قانون اساسی نخست وزیر موظف بوده است وزیران قابل تصویب به رئیس جمهور پیشنهاد کند. پس چرا مجلس از نخست وزیر نمی‌پرسید چرا به وظیفه خود عمل نمی‌کند و به جای آن، برخلاف قانون اساسی، به نخست وزیر اختیار تعیین سرپرست برای وزارتخانه‌ها را می‌دهد؟ با توجه به آنچه برسر کشور آمده است، هر ایرانی می‌تواند از شدت فشار به رئیس جمهوری و مقاومت او، تصویری پیدا کند. اما وقتی بداند، مقامهایی که رئیس جمهوری نمی‌پذیرفت بدست کسانی بیفتد که عامل انجام دهندگان معامله پنهانی با دستگاه ریگان - بوش بودند، در می‌یابد که پای استقلال ایران و جلوگیری از استقرار استبداد وابسته درمیان بود.

عرض می‌شود

با پوزش بسیار که زود بزود مزاحمت فراهم می‌آورم. اما خطرها بزرگند و اینعده نیز دست بردار نیستند. پس از مسکوت گذاردن طرح دو فوریتی برای یک هفته، دیروز آقای رجائی رئیس بانک مرکزی را تغییر داده است. رئیس جدید از قرار مسموع سررشته‌ای از کار بانک و غیره ندارد. و از اینجانب خواسته است حکم رئیس جدید را امضا کنم. وخامت وضع اقتصادی بحدی است که اگر دستگاه بانکی که فی الجمله گردشی دارد، مختل شود، سقوط اقتصادی کامل و نتایج آن غیر قابل احتراز میشود. درباره وضع نظام بانکی مطالب زیر را معروض می‌دارد:^۲

۱- به نقل از کتاب غائله چهارم تسفند ۱۳۵۹ - ص ۶۸۴

۲- تصرف بانک مرکزی، از هدفهای اول معامله کنندگان با امریکا و اسرائیل و

خطر نکنم. وضع اقتصادی نتایجی مخوف‌تر از جنگ در بردارد. هر اقدامی که لازم تشخیص می‌فرمائید بعمل بیاورید. اگر خطر سقوط کشور هم نبود، باز بحکم اخلاق اسلامی، راضی نمی‌شدم که متصدیان معتقد و دین دار و عالم کنار بروند تا این هیأت وزیران زودتر سقوط کنند.

برداشت اینجانب اینست که این آقای نبوی، بعقیده پایبند نیست و در لباس دوست مکتبی شرایط سقوط کامل جمهوری اسلامی را فراهم می‌آورد. طرز ختم کار گروگانها و بذل و بخششی که از جیب این ملت فقیر به امریکا کرد، اگر با اختلال دستگاه بانکی تکمیل شود، هیچکس قادر به نجات وضع نخواهد شد.

پیشنهاد اینجانب اینست که تا تعیین وزیر جدید داریی صبر کنند و بعد از تعیین وزیر اگر کاردان تری پیدا کردند، رئیس بانک کنار رفتن را فوری عظیم خواهد شمرد.

و مطلب اصلی اینکه اجازه نفرمائید با هرکس که نزد شما می‌آید و گزارشی عرض می‌کند اینطور معامله کنند تا دیگر کسی جرات آمدن و گفتن حقایق را پیدا نکند.

۴- و باز اگر این مطلب که می‌نویسم موجب گرفتار مجدد زندانی تازه رها شده‌ئی نشود، معروض میدارم: در اوین شکنجه رایج است و وقتی برای بازدید می‌روند یک شب قبل از آن شکنجه شده‌ها را تخلیه می‌کنند و بجای دیگر منتقل می‌کنند!

و برادر سرلشگر باقری را پس از ۶ ماه زندان بی دلیل رها کرده‌اند، بنابر قول او، این مدت با فشار می‌آوردند که بگوید با اینجانب مواضعه داشته است برای انجام «کودتای خزنده» و او بدفعات قسم می‌خورده است که در عمر یکبار هم اینجانب را ندیده است. بخود سرلشگر باقری نیز همین فشار را هنوز نیز می‌آورند.

چه عرض کنم که چقدر رنج آور است که پس از عمری بکار و آرزوی رژیم اسلامی، اینک، کسی مثل آقای ری شهری به فشار آقای بهشتی برای رئیس جمهوری پرونده سازی کنند. تمام درد آقای بهشتی همان نامه‌ئی است که کسی از خارجه نوشته و ادعا کرده بود که اسنادی از وابستگی آقای بهشتی به سیا در دست دارد و حاضر است بما بفروشد. از سووال هائی که از قرار از آقای سرلشگر باقری کرده‌اند، اینطور برمی‌آید که می‌خواسته‌اند بدانند آیا او از طرف اینجانب برای خرید این اسناد میرفته است یا خیر. حال اینکه او همانطور که بشما عرض کردم برای نفوذ در ضد انقلاب می‌رفت و بدبختانه فرصتی بود که از دست ما رفت.^۲

درباره آنچه در روزنامه نوشته‌اند که توپهای ضد هوائی را از فرودگاه

مهرآباد برداشته است، دو دسته گزارش تهیه کردند، یکی گروه مرکب از دکتر چمران و آقای خامنه‌ئی و آقای رفسنجانی و یک گروه از افسران نیروی هوائی و هر دو گزارش حاکی از تقصیر نبودن اینکار و برفرض تقصیر، بی تقصیری آقای سرلشگر باقری بود - فرمانده پایگاه مهرآباد همین سرهنگ فکوری بود. با این طور پرونده سازی بما نخواهند گفت چطور فرمانده نیروی هوائی را پس از واقعه طبس انجام تحقیق دو هیئات، رئیس هواپیمائی کشور کردید (با حفظ سمت) و رئیس پایگاه یکم را فرمانده یکم را فرمانده نیروی هوائی کردید؟ حالا روحیه نظامیان چه میشود و اینها توطئه برای شکستن ما در جنگ است، بماند. باز هم مصرأ می‌خواهم آدم بی غرضی را ماموریت بدهید. آقای اشراقی را ماموریت بدهید پرونده باقری را خود بخواند و نظر بدهد.

ابوالحسن بنی صدر
۵۹/۱۲/۱۱

نامه به آقای رجائی^۳

۱۱ اسفند ۱۳۵۹

بسمه تعالی

آقای محمد علی رجائی نخست وزیر

عطف بنامه شماره ۷۳۹۲۴ مورخ ۱۰/۱۲/۱۳۵۹ راجع به تصویبنامه انتصاب آقای حسن عضدی بسمت رئیس کل بانک مرکزی ایران اشعار می‌دارد:

بصراحت بند ۵ از قسمت ب ماده ۱۹ قانون بانکی و پولی کشور مصوب تیرماه ۱۳۵۱ و بند ۶ لایحه قانونی اصلاح قانون مذکور مصوب ۱۸/۱۲/۱۳۵۸ شورای انقلاب رئیس کل بانک مرکزی به پیشنهاد وزیر دارائی و امور اقتصادی و تصویب هیئت وزیران بحکم رئیس جمهور برای مدت پنجسال منصوب میشود. اولاً طبق قانون اساسی ایران رئیس جمهور در حدود وظائف و اختیارات قانونی خود مسئول است و یک مقام غیر مسئول و تشریفاتی نیست. منمهم ماشین امضاء نیستم که هرچه پیشنهاد شود چشم بسته امضاء کنم. میبایست قبلاً مشورتی میشد، تا با ارائه دلیل موجه تغییر رئیس فعلی بانک و احراز صلاحیت شخصی که پیشنهاد شده حکم انتصاب او را امضاء نمایم. ثانیاً قانونگذار از لحاظ رعایت ثبات وضع اقتصادی و نظم امور پولی و بانکی کشور مدت تصدی ریاست کل بانک را پنجسال قرار داده و تغییر آن در خلال مدت مجوز قانونی ندارد. مگرآنکه مرتکب تقصیر و تخلفی شود که به تشخیص مرجع قضائی صالح قانوناً مستلزم برکناری و انفصال او باشد.

ثالثاً مطابق قانون فقط شخص وزیر دارائی و امور اقتصادی صلاحیت چنین پیشنهادی را دارد نه دیگری و هنوز وزیر دارائی و امور اقتصادی تعیین نشده است. بنابراین تصویبنامه از اینجهت نیز مخالف قانون است. رابعاً وخامت وضع اقتصادی در حدی است که بهم ریختن وضع بانکی کشور رژیم جمهوری را بطور قطع در معرض سقوط قرار میدهد.

رئیس جمهوری
ابوالحسن بنی صدر

۳- به نقل از کتاب «مکاتبات شهید رجائی با بنی صدر و چگونگی انتخاب اولین نخست وزیر جمهوری اسلامی ایران»- صص ۱۵۷-۱۵۸ (پاسخ به این نامه در تاریخ ۱۳۵۹/۱۲/۱۷ (صص) داده شده است.)

حجت الاسلام آقای خامنه‌ای

مطلبی را که خطاب به جانشین رئیس ستاد ارتش نوشته و فرستاده‌اید، از بسیاری جهات خلاف دارد:

۱- مصوبات شورای دفاع باید از طریق فرماندهی کل قوا و رئیس شورای دفاع ابلاغ شود. در کجا و در چه تاریخی مرسوم بوده است مصوبات شورای را دبیر امضا کند؟ علاوه بر اینکه شورای عالی دفاع از طریق فرماندهی کل قوا با نیروهای مسلح ارتباط می‌جوید.

۲- عزل و نصب فرماندهان تابع نیروی زمینی یا نیروی هوایی... تابع مقررات داخلی این نیروهاست و فساد بالتر از این نمی‌شود که فرماندهی در فرماندهی بوجود آید و حدود اختیارات شورای دفاع معلوم است و اینگونه دخالت‌ها همان فساد است که از آغاز انقلاب تا امروز مانع بزرگ استقرار نظم سازمانی در دستگاه‌های لشگری و کشوری بوده است.

۳- و شما دو رای ندارید. وقتی شما هستید جانشین شما حق رای ندارد. این طرح که با مخالفت هر دو عضو نظامی شورای دفاع روبرو شده است، به تصویب اکثریت شورا نرسیده است. شورا ۸ عضو دارد. برای اینکه طرحی به تصویب برسد ۵ رای اعضای اصلی یا ۶ رای اعضای اصلی و غیر اصلی لازم است. وقتی شما خود هستید جانشین شما حق رای ندارد دوبار نیز این معنی مورد بحث قرار گرفته است. و این طرح ۴ رای بیشتر نداشته است. طرح تصویب نشده را چگونه ابلاغ کرده‌اید؟ و آیا بنا بر اینست که هر چه را دلخواه باشد بهر ترتیب باید تحمیل شود؟

۴- با توجه به وضعیت ارتش و اینکه یک افسری (و تنها افسریست که چنین میکند) تمام مقررات نظامی را زیر پا می‌گذارد و هر روز از یکجا سردر می‌آورد و دیروز نیز در کمیسیون دفاع مجلس بوده است، بجای آنکه از راه رعایت مصلحت کشور لاقط درصد نصیحت و منع او از اینکارها برآید، اینطور میخواهید او را به ارتش تحمیل کنید. فکر نمی‌کنید اینطور کارها موجودیت ارتش را بخطر می‌افکند؟

ابلاغ رایی که اکثریت ندارد و بصورتی که هیچ قاعده‌ئی در آن رعایت نمی‌شود، چه نتیجه جز تشدید روحیه یاس و بغض و تضاد روزافزون میان ارتش و سپاه ببار آورد؟ چرا به خطرات توجه نکنیم؟ چرا بهمه نفهمانیم که در این جمهوری نظم آنقدر اهمیت دارد که برای استقرار آن ما ملاحظه عزیزترین کسان را نیز نمی‌کنیم؟

در بحبوحه جنگ، اینطور بی‌اعتنائی به نظم آنهم در ارتش ایجاد فرماندهی در فرماندهی، یعنی زمینه سازی برای شکست و این امری نیست که بتوانم بدان گردن بگذارم. اینهمه اصرار با وجود صریح قانون و تصریح امام یکبار بخود اینجانب، یکبار به آقای هاشمی رفسنجانی در حضور حاج احمد آقا و دکتر چمران (بقول هر دو آنها) و یکبار بخود آقای صیاد شیرازی، دائر براینکه امور داخلی ارتش با فرماندهی کل قوا است، تعبیری جز این ندارد که جنگ قدرت را میخواهند بدخل ارتش بکشانند.^۲

روزی این شخص را اینجانب به درجه سرهنگی ارتقاء دادم برای اینکه نماینده هماهنگی سپاه و ارتش باشد، اما با وضعی که بوجود آمده است اصرار بر اینکار جز به تشدید کینه و برخورد نمی‌انجامد.

۱- شخصی که از او سخن بمیان است، سرگرد صیاد شیرازی است.

۲- و زمان شهادت می‌دهد که جنگ قدرت به داخل ارتش کشانده شد. کودتا شد و در جنگ ۸ ساله، ارتش فرو و سپاه فرا کشیده شد.

و وقتی طرحی به کمیسیون دفاع مجلس میرود و آن کمیسیون دخالت در سلسله مراتب نظامی میکند و در رادیو اعلام میشود، چطور میتوان آنرا اجرا کرد؟ آیا اینکار جز باین معنی است که مقصود از طرح جز این نیست که این شخص برغم همه مقررات بزور و جبر و تحقیر فرماندهی و... در جای خود بماند؟ امیدوارم با ملاحظه این واقعیت‌ها و از روی انصاف، خود درصدد جبران برآئید و اینجانب را در دفاع از نظم (لااقل در ارتش) یاری رسانید. امروز ۱۲ اسفند در خدمت امام مسئله طرح شد و همان رای سابق را که باید سلسله مراتب ارتش رعایت و از این حیث باید تابعیت از فرماندهی کل قوا بشود مورد تأیید قرار گرفت.

سید ابوالحسن بنی صدر
رئیس جمهوری و فرماندهی کل قوا
۵۹/۱۲/۱۲

رونوشت به امام
گیرندگان:

- ۱- ف. نزاجا (عملیات) پیرو شماره مذکور در متن جهت هماهنگی و همکاری لازم
- ۲- ف. سپاه پاسداران انقلاب اسلامی پیرو شماره مذکور در متن جهت هماهنگی و همکاری لازم
- ۳- سرکار سرهنگ صیاد شیرازی فرماندهی عملیات مخصوص غرب جهت اطلاع و اجرا

توضیح:

نامه به آقای خامنه‌ای، گویای رفتار ملاتاریا برای چنگ انداختن بر ارتش و راست بخواهی، فلج کردن ارتش در حال جنگ بود.

نامه به آقای رجائی^۳

۱۲ اسفند ۱۳۵۹

بسمه تعالی

آقای محمد علی رجائی نخست وزیر

عطف بنامه شماره ۷۲۲۱۸ مورخ ۵/۱۲/۱۳۵۹ اشعار می‌دارد: در پاسخ نامه شماره ۲۱۵/ت مورخ ۲۷/۱۰/۵۹ سئوال کرده‌اید تعیین معاون از طرف نخست وزیر برای وزارتخانه‌های بی وزیر در کدام قانون منع شده است؟ لازم است توجه کنید صرف نداشتن منع قانونی ایجاد صلاحیت برای احراز مشاغل دولتی نمیکند بلکه شرایط قانونی هم باید موجود باشد. اهم آن شرایط صلاحیت قانونی مقامی است که ابلاغ انتصاب را صادر می‌کند.

طبق اصل ۱۳۷ قانون اساسی هر یک از وزراء مسئول وظایف خاص خویش است، و بموجب قوانین و مقررات استخدامی فقط صدور ابلاغ از طرف وزیر و یا رئیس سازمان ایجاد صلاحیت برای احراز شغل (البته شرایط و موانع قانونی هم لازم‌الرعایه است) جز مشاغلی که انتصاب آنها به مراجع خاصی از قبیل هیئت وزیران یا مجمع عمومی شرکتها و بانکهای دولتی واگذار شده است. این امر جزء الفبای حقوق اداری است. بنابراین چون شما وزیر وزارتخانه‌های بی وزیر نیستید صدور ابلاغ

۳- به نقل از کتاب «مکاتبات شهید رجائی با بنی صدر و چگونگی انتخاب اولین نخست وزیر جمهوری اسلامی ایران»- صص ۱۵۱-۱۵۲

انتصاب کارمند جزء آن وزارتخانه‌ها برای شما مجاز نیست تا چه رسد به معاونین وزراء.

اینکه نوشته‌اید در نامه‌ای با امضاء نامه‌ها و راه انداختن امور جاری موافقت کرده‌ام، این موافقت مستلزم انتخاب معاونین وزراء یا انتصاب رؤسای بانکها نیست، اینجانب خود نیز اختیار قانونی برای انتصاب آنها را ندارم تا بشما واگذار کنم. بهر حال شما باید مجری قانون باشید و موافقت اینجانب در حدود قوانین کشور قابل اجراء است. در مواردی که قوانین چنین اجازه را ندهد آن موافقت مؤثر نخواهد بود.

رئیس جمهور
ابوالحسن بنی صدر

نامه آقای رجائی به آقای بنی صدر^۱

۱۳ اسفند ۱۳۵۹

بسم الله الرحمن الرحيم

برادر سید ابوالحسن بنی صدر رئیس جمهور

نامه شماره ۲۵۷ مورخ ۳/۱۲/۱۳۵۹ پاسخ تصویبنامه مورخ ۳۰/۷/۱۳۵۹ را مطالعه کردم و از مضمون آن مطلع شدم در آن نامه به چند موضوع اشاره شده بود که دوتای آن قابل توجه است و من بعد از ذکر مقدمه راجع به آنها مطالبی خواهم نوشت.

مقدمه اینکه: پنج ماه و نیم از تشکیل این دولت میگذرد و هنوز جنابعالی با هیچ وزیر بازرگانی پیشنهادی موافقت نکرده‌اید. متأسفانه در جلسه‌ای اخیراً گفته‌اید که چون این دولت رفتنی است هرگز با این سه وزیر باقیمانده موافقت نخواهم کرد. و این دولت بدون سه وزیر مهم کابینه، تا همین اندازه که عمل کرده به یاری خداوند و همت مردم بوده است. جنابعالی انتظار داشتید با پیش بینی‌های علمی که کرده بودید دولت یک هفته و یا حداکثر ۲ ماه بیشتر دوام نکند و باز متأسفم از اینکه ادامه کار دولت تا پنج ماه رئیس جمهور را به حالتی انداخته باشد که موافقت به سه وزیر را غیرممکن تلقی نماید. من با تمام این برخوردها همچنان به وظیفه شرعی خود عمل خواهم کرد و برای چندمین مرتبه برادر دیگری را ضمیمه این نامه معرفی میکنم برادری که به مسائل جامعه ایران در بعد بازرگانی مکتبی اش اطلاع دارد و امیدوارم بتواند در این دولت وظایف محوله را بخوبی انجام دهد و اما مطلب اول: با کمال بی‌انصافی (شاید باز هم بنابر گزارشات واصله) نوشته‌اید دولت قیمت کالائی را که خود تولید میکند مرتباً افزایش میدهد. ممکن بود آقای رئیس جمهور روشن بنویسند آن تمام کالاهائی را که دولت تولید و مرتباً قیمت آنها را افزایش داده است کدام است؟ اگر شما به علت گرفتاری در مسائل جنگ و غیره نمیتوانید در جلسات هیئت دولت حضور یابید دست‌کم از نخست وزیر بپرسید تا اینچنین دروغ بزرگ را روی کاغذ نیاورید. هر چه انسان مقام اجتماعیش بالاتر باشد حسن یا عیبش همانقدر بزرگ جلوه خواهد کرد. برای اطلاع جنابعالی باید بگویم که دولت تصمیم جدی دارد که قیمت تولیدات خود را بهیچوجه بالا نبرد و من صریحاً اعلام میکنم که دولت از گران شدن روغن نباتی جلوگیری کرد با اینکه جنابعالی در شورای انقلاب قبلاً حذف سوبسید آنها تصویب کرده بودید. و نیز مصراً اعلام میدارم که اگر سهمیه‌بندی را دولت عمل نکرده بود آنوقت معلوم میشد گرانی چه خواهد کرد و قیمت بنزین را هم میدانید که در حدود قیمت تمام شده است و فقط در رابطه با طبقه

نیمه‌مرغه به بالاست و در این مورد هم من و هم مسئولان دیگر توضیح کافی به مردم داده‌ایم.

مطلب دوم که آنهم با کمال بی‌توجهی نوشته شده: «دولت اصلاً به فکر رفع بحران وخیم اقتصادی کشور نیست و طرح و برنامه‌ای برای بهبود آن ندارد» من راجع به این قسمت هیچ چیز نمی‌نویسم جز اینکه اگر آقای رئیس جمهور با مسأله فقط برخورد سیاسی نمی‌کند بلکه واقعاً برای رفع مشکلات برنامه‌ای هم دارد و حقیقتاً در فکر مردم و جامعه می‌باشد برنامه‌اش را ارائه کند و دولت را از اینکه اجرا نمیکند مورد سؤال قرار دهد. من چند دقیقه پیش مصاحبه برادر رضا صدر را درباره گرانی در روزنامه «میزان» خواندم شما هم خوبست روزنامه میزان دوشنبه ۴/۱۲/۵۹ را بخوانید و ببینید چه کاری میشده بکنیم و نکرده‌ایم و اگر ایشان بودند چه میکردند. حقیقت اینست:

جنگ، وابستگی، محدودیت بندری، محدودیت ارزی مشکلاتی است که در گرانی اثر مستقیم دارند و شما نیز آنها خوب میدانید و نیز خوب میدانید که:

اولاً تا وضع بنادر در رابطه با جنگ چنین است،

ثانیاً با مخالفت شما وزیر بازرگانی انتخاب نشده،

ثالثاً به علت محاصره اقتصادی دولت قادر به وارد کردن مواد اولیه نبوده در نتیجه تولید کارخانه‌ها پائین است،

و بسیاری دلایل دیگر که شما آنها خوب میدانید، حل مشکل به این سادگی‌ها هم که شما انتقاد کرده‌اید نیست. منتظر ارائه برنامه شما هستیم در غیر اینصورت بخاطر روحیه مردم در حال جنگ انتظار داریم با مسأله اقلاً برخوردی سالم بفرمائید.

نخست وزیر، محمد علی رجائی

نامه به آقای خمینی

۱۷ اسفند ۱۳۵۹

بسمه تعالی

معروض می‌دارد:

اینبار مسئله بیش از حد تصور روشن است: صبح پنجشنبه آقای میرسلیم که تا آنوقت مسئول شهربانی بود و همانروز تغییر داده شد، به اینجانب اطلاع داد که بعد از ظهر دو دسته برای برهم زدن نظم و کارهای دیگر خواهند آمد. چه کسی باید مانع میشد؟...

سخنان امروز آقای هاشمی در مجلس بعد از نمایش آقای خلخالی، اینجانب را ناگزیر می‌کند مطالب زیر را بعرض برسانم:

۱- ایشان گفته‌اند، ستون پنج در خانه برادر امام و بعضی از مراجع رخنه کرده است. یک هفته پیش نیز در مسجد اعظم قم بفرزند شما تاختند و در جزوه‌ئی که باسم روحانیت بیدار منتشر کرده‌اند، داماد شما آقای اشراقی را مورد تاخت و تاز قرار داده‌اند و از جمله نوشته‌اند نوه‌های شما در مشهد ظرف دو سه روز ۶۰ هزار تومن خرج غذا کرده‌اند.

اگر در این فرصت برنده بشوند، همان حرفی را که به پیامبر در بستر مرگ گفتند به شما نیز خواهند گفت. و وقتی چماقداران رئیس جمهوری را که یک روز پیش از واقعه شما فرمودید بر قلب‌ها حکومت می‌کند (آنهم به سران کشورهای اسلامی و خطاب بدنیای اسلام) کنار بزنند، البته دیگر هیچکس حریف آنها نخواهد شد.^۲

۲- این هشدار خاطر نشان کردن قاعده‌ای است که قدرت مداری از آن پیروی می‌کند. امروز از خانواده خمینی کسی برسر کار نیست. فرزند او از بین رفت. نوه او به امریکائیان پناه برد و... زور که روش و قدرت که هدف شد، نخست در کانون است که مرگ و ویرانگری به بار می‌آورد، افسوس که نشنید.

۱- به نقل از کتاب «مکاتبات شهید رجائی با بنی صدر و چگونگی انتخاب اولین نخست وزیر جمهوری اسلامی ایران»- صص ۱۵۳-۱۵۵

امروز دیگر همه میدانند که سازمان چماقداران را این آقایان می‌گردانند و با صراحت نیز تهدید می‌کنند. دایره تهدید دور بود اینک نزدیک می‌شود و به نزدیک‌ترین کسان شما رسیده است. رادیو و تلویزیون و قلم و تریبون مجلس و... در انحصار آنهاست.

۲- آقای خامنه‌ئی بدون اینکه بحثی در شورای دفاع شده باشد، در نماز جمعه گفتند شورای دفاع باتفاق آراء پیشنهاد ۸ کشور را رد کرد!! مقصود خوب و بد پیشنهاد نیست. منظور صداقت و عدالت است. لازم است وضع ارتش بر شما معلوم باشد تا فردا بلائی صد بار بدتر از گروگانها بر سر کشور نیاید:

* نیروی هوائی برای هواپیماهای ۴۴ تنها ۷۹ خلبان دارد و هوانیروز نیز همینطور نه مهمات دارد و نه هلی کوپترها قطعات لازم. فرسودگی به تمام است.

* مهمات نیروی زمینی در حال تمام شدن است و افراد آن بغایت فرسوده شده‌اند.

* اگر جنگ تا تمام شدن مهمات ادامه پیدا کند، و نقشه بعدی را که وارد عمل شدن ضد انقلاب است باجرا بگذارند، دیگر هیچ چیز نداریم که کشور را حفظ کند.^۲

* تمام امید به اجرای طرح آب است و روحیه ارتش که با این ترتیبات آنهم از بین می‌رود. ادامه جنگ ممکن است کار را بجائی برساند که ارتش از بین برود. یک عده هستند که مقصودی جز این ندارند. بنظر اینجانب هر چه میشود باید طرف یکماه بشود.^۳

۳- اول هفته طرح دوفوریتی آوردند. به این بهانه که ۳ وزارتخانه خوب اداره نمی‌شود و عجب اینکه طرح برای این بوده که همان ترتیب اداره، ادامه پیدا کند. آنرا دخالت فرمودید، انجام نشد. آخر هفته این داستان را درست کردند. اینجانب کاملاً آماده‌ام بروم. این بهترین فرصت است. همه مردم میدانند چرا کنار می‌روم. در کشور اسلامی که رئیس مجلس و امام جمعه آن اینطور قلب حقایق کنند و باین آشکاری از عده‌ئی که خود سازمان میدهند دفاع کنند، قانون مستقر نمیشود. باور اینجانب اینست پیش از آمدن بایران هم چند نوبت نوشته و عرض کرده‌ام، مقصود اینها (یعنی امریکا) اسلام و شما هستید. از زورپسندی و قدرت دوستی این آقایان دارند کمال استفاده را می‌کنند.

تصمیم با شما است. امروز خواسته‌اند بازار تهران را با تهدید به در هم کوبیدن مغازه‌ها ببندند، موفق نشدند، دیروز در قم خواسته‌اند اینکار را بکنند باز موفق نشده‌اند. ملاحظه بفرمائید اگر در این اوضاع مصلحت است که اینجانب بمانم، باید ترتیبی معین بفرمائید که هر روز یک بازی درنیاورند.

خدا می‌داند و تنها او که یک ذره مایل بماندن نیستم و هرچه نوشتم بخاطر دین او است. همراه اینجانب ۲۰ نفر بوده‌اند از بام تا کف

۱- سران ۸ کشور اسلامی به ایران آمدند و پیشنهادی درباب پایان دادن به جنگ ارائه کردند. آقای خامنه‌ئی "رهبر" امروز، در نماز جمعه، به دروغ گفت: شورای دفاع به اتفاق آراء پیشنهاد را رد کرد!

۲- بدینسان، در ۱۷ اسفند ۱۳۵۹، وضعیت ابزار جنگی و مهمات بد بوده است. در صورت قبول و اجرای پیشنهاد ۴ کشور عضو کنفرانس عدم تعهد، ایران پیروزی سیاسی - نظامی بدست می‌آورد. پرسیدنی است با این وضع تسلیحات و مهمات، ملاتاریا با چه اطمینانی (جز سازش پنهانی با دستگاه ریگان - بوش) در خرداد ۱۳۶۰ کودتا کرد؟ هیأت کنفرانس عدم تعهد را که پاسخ موافق عراق را باید می‌آورد، نپذیرفت و ۸ سال به جنگ ادامه داد؟

۳- در این نامه به هدفی تصریح شده است که یکی از هدفهای ادامه جنگ بود: به تحلیل بردن ارتش و جانشین آن کردن سپاه. به قیمت قربانی شدن یک نسل و ویرانی کشور و ستون فقرات استبداد ملاتاریا شدن سپاه و تباهی دین...

ساختمان را حفاظت می‌کرده‌اند و از ساختمان نیز بیرون نرفته‌اند. یک واحد حفاظت وجود دارد والا گارد ندارم و بفرمائید یک نظامی بیاید حضور شما به عرض شما برساند که این عکس‌ها از نظامی‌ها است یا گارد ناموجود اینجانب.^۴

ابوالحسن بنی صدر
۱۷ اسفند ۵۹

نامه آقای رجائی به آقای بنی‌صدر^۵

۱۷ اسفند ۱۳۵۹

بسم الله الرحمن الرحيم

آقای سید ابوالحسن بنی صدر، ریاست جمهوری

در پاسخ به نامه شماره ۲۴۴۲۹ مورخ ۱۱/۱۲/۵۹ شما و ایراداتی که به انتصاب آقای حسن عضدی بسمت رئیس کل بانک مرکزی ایران داشته‌اید، لازم است مراتب زیر را باطلاع شما برسانم:

وقتی اینجانب مأمور تشکیل دولت شدم، اولین حرکت میبایست این باشد که برای بانک مرکزی مسئولی انتخاب کنیم که با خط کلی دولت هماهنگی داشته و بین او و رئیس دولت اعتماد و اطمینان متقابل وجود داشته باشد. چون بنای کار برپیش داوری نبود، و مسائل شخصی هم با رئیس کل بانک مرکزی نداشتیم و اگر هم چنین مسائلی وجود میداشت، باز اصل بر راه‌افتادن کل مملکت بود نه سلیقه شخصی، پس تصمیم گرفتم که ایشان را در عمل بیازمایم و ببینم اگر واقعاً فرد مؤثری است، کارش را ادامه دهد.

اما متأسفانه در عمل، خلاف این برمن ثابت شد به جهات و دلایلی که در زیر می‌آورم:

۱- انجمن اسلامی بانک مرکزی یک پیشنهاد منطقی در مورد عدم ارسال حقوق بازنشستگان به خارج با ارز به قیمت دولتی داشت. وقتی مساله با ایشان در میان گذاشته شد، استدلال کردند که سروصدای بازنشسته‌های مقیم خارج بلند میشود و عده‌ای ناراضی میشوند. وقتی به ایشان تذکر داده شد که این کار نوعی بذل و بخشش از بیت‌المال است، ظاهراً پذیرفت. این اولین برخورد بود که عمل هم شد حال آنکه به گمان من خود ایشان هنوز هم از این عمل ناراضی است.

۲- پس از مدتی خبر رسید که آقای نوبری با هواپیمای اختصاصی به کشور آلمان مسافرت کرده و در آنجا طی یک سخنرانی، مسائلی را مطرح کرده است. حال آنکه دولت و نخست وزیر نه خبری از مسافرت ایشان داشتند نه میدانستیم که برای چه کار رفته‌اند. گفتیم شاید در آغاز کار هستیم و این عمل تکرار نخواهد شد. پس به تذکری اکتفا شد.

۳- چند وقت بعد از فرودگاه خبر دادند که آقای نوبری عازم خارج

۴- ملاتاریا درباب گارد ریاست جمهوری، شب و روز دروغهای بزرگ می‌ساخت و پخش می‌کرد. در کتاب «غائله ۱۴ اسفند» هم، با تفصیل، به «گارد ریاست جمهوری» پرداخته‌اند. در حقیقت، همراهی کنندگان رئیس جمهوری، حتی در جبهه‌های جنگ ۶ تن بودند که از آنها، دو تن از نزدیک حفاظت از جان او را برعهده داشتند. جمعی را تعلیم می‌دادند تا از میان آنها چند گروه انتخاب شوند. تعلیم بینندگان را گارد رئیس جمهوری کردند. به ترتیبی که در کارنامه روزها بر رئیس جمهور چگونه می‌گذرد (۱۵ آذر ۱۳۵۹، جلد ۴، صص ۵۷ تا ۵۹)، توضیح داده شده است بر روی هم، قرار بر تعلیم و تربیت ۳۲ تن بوده است برای چهار گروه، هر یک یک نوبت ۶ ساعت از ۲۴ ساعت.

۵- به نقل از کتاب «مکاتبات شهید رجائی با بنی صدر و چگونگی انتخاب اولین نخست وزیر جمهوری اسلامی ایران» - صص ۱۵۸-۱۶۳ (پاسخ به این نامه در تاریخ ۱۳۶۰/۲/۳ (صص) داده شده است.)

از کشور است تا در اجلاس صندوق بین‌المللی پول شرکت کند که با مخالفت من روبرو شد و اینجانب شرکت ایشان را در آن اجلاس مناسب ندانستم و بعداً با تصمیم مجلس مبنی بر عدم افزایش سرمایه ایران در صندوق بین‌المللی پول، معلوم شد که شرکت فعال ما در صندوق مورد توافق مجلس نیز نیست.

۴- یک شب به اخبار رادیو گوش میکردم که شنیدم آقای علیرضا نوبری به تصویب امام و آقای رئیس جمهور رسانده‌اند که ده‌هزار خانه بانک ملی را به خانواده شهدا واگذار کنند.

ایشان را خواستم و پرسیدم: شما که چنین تصمیمی داشتید، آیا لازم نبود نخست وزیر را در جریان کار بگذارید؟

ایشان قبول کردند که اطلاع نخست وزیر هم لازم بوده است. به ایشان گفتم: بنیاد مستضعفان می‌خواهد همین کار را بکند، با این تفاوت که در هر نقطه که خانواده شهدا سکونت دارند، برای آنها خانه خواهد ساخت. شما چگونه می‌خواهید این خانه‌ها را به خانواده شهدا بدهید در حالیکه خانه‌های شما در یک شهر و استان واقع است و چه بسا که بسیاری از خانواده‌های شهدا در آن شهر و استان نباشند؟ آیا میتوانی بگویی که خانواده شهدای اصفهان و زنجان در تبریز سکونت کنند؟ ایشان قبول کرد که این حرف هم صحیح است.

به ایشان گفتم: شما که با کمبود پول و اسکناس مواجه هستید، اگر یک چهارم پول این خانه را میگرفتی آیا قسمتی از مشکلات حل نمیشد؟

و همینطور بود مسائلی در زمینه ایجاد هماهنگی با وزارت مسکن و مشورت با دولت و مطالبی از این قبیل و البته ایشان پاسخی نداشت.

۵- وام مورد نیاز دولت که به تصویب مجلس هم رسیده و از زمان تصویب لایحه اصلاح تبصره‌های بودجه سال ۵۹ در مجلس تا کنون، با وجود اینکه مکرراً از طرف وزارت اقتصاد مراجعه شده، معهدا بانک مرکزی در اجراء، دولت را به اشکال و دردسر انداخته است. علتش واضح است، همه ارکان دولت با این عمل موافقت، تصویب و تأیید مجلس شورای اسلامی هم موجود است، اشکال فقط در اینجاست که در این میان فقط یکنفر که همان آقای رئیس کل بانک مرکزی باشند، با اعطای وام مخالف هستند.

آیا بانک مرکزی تبدیل به یک قوه مستقل فوق قوای سه‌گانه نشده است؟

۶- با وجود آنکه آقای نوبری در کمیسیون بودجه مجلس شورای اسلامی، در حضور همه اعضای کمیسیون، قبول کرد که ۵۰ میلیارد بابت مالیات متعلق بدولت پرداخت نماید، ولی در عمل این مبلغ به ۱۰ میلیارد تقلیل پیدا کرد. آیا این عمل جز در تنگنا قرار دادن خزانه توسط بانک مرکزی، معنای دیگری هم دارد؟

۷- در مورد اصرار ایشان به چاپ چک تضمین شده، به این بهانه که تنها راه حل مشکل اسکناس همین است. و پافشاری بیش از حد ایشان بر این امر و حل مشکل توسط دولت از طریق معقول دیگر، نکته‌ای است که میدانید و نیازی به توضیح ندارد.

۸- پس از انتخاب معاون جدید بانک بازرگانی، آقای نوبری همان معاون سابق را که زمانی به اقتضای معاونت بانک، عضو شورایی پول بود و دیگر سمتی نداشت به شورای عالی پول دعوت کرد. وقتی اعتراض کردیم که این کار چه معنا دارد، گفت آقای رئیس جمهور نامه‌ای نوشته‌اند. گفتم آیا شما پیش من مسئولید یا پیش آقای رئیس جمهور؟ ایشان که جوابی نداشتند، از این کار معذرت خواستند.

۹- وقتی یکی از سپاه، یا همین نخست وزیر قصد خروج دارد،

برای دو هزار دلار ارز، سؤال و جواب با او میشود. ولی من هنوز نمیدانم کسانی که بعنوان نماینده رئیس جمهور به خارج میروند، اولاً برای چه کار میروند ثانیاً ارز را چگونه و به چه مقدار و برای چه مصارفی میگیرند؟ لابد شما میدانید. با اینحال مسئول کارهای رئیس کل بانک مرکزی کیست؟

۱۰- یک روز آقای نوبری در اطاقم بوده و از زحمات شبانه‌روزی خود در کار و دلسوزی به حال ملک و ملت و اتخاذ سیاست دولت در زمینه پول و دادن آرامش و اطمینان و امید به جامعه و... میگفت. و اینکه با ۹۹٪ احتمال بیش از یک میلیارد دلار از طلب وصول خواهد شد.

بنده در همان حال که از ایشان تشکر میکردم، چشمم به روزنامه انقلاب اسلامی افتاد. دیدم ایشان مصاحبه‌ای کرده و روزنامه هم از قول ایشان تیتیر زده که یک دینار پول ایران از امریکا دریافت نشده است. چون این مساله را به خود ایشان هم تذکر دادم، دیگر تکرارش نمیکنم. بطور خلاصه ایشان در اعمال و گفتار، روحیه مردم را میکشند و در حضور نخست وزیر از موفقیتها سخن میگویند.

ضعف مدیریت، عدم احساس مسئولیت در کسانی که ایشان منصوب کرده‌اند، کم بها دادن به مسائل اسلامی در بانک و مسائلی از این دست هم وجود دارد که بیان آنها تکرار مکررات خواهد بود.

نکته آخر اینکه. اعتماد متقابل بین رئیس بانک مرکزی و رئیس دولت، شرط لازم و واجب برای همکاری است. و اگر این اعتماد وجود نداشته باشد، دولت از جانب رئیس کل بانک مرکزی، احساس اطمینان نخواهد کرد. و از آنجا که دولت در مقابل مجلس در هر موردی، از جمله در مورد مسائل بانکی مسئول است و باید پاسخگو باشد، پس اگر همین یک دلیل را، یعنی فقدان حس اعتماد متقابل را، که منتهی به عدم اطمینان خواهد شد در نظر بگیریم، کافی است که قبول کنیم به نفع ملت و دولت و انقلاب و خود ایشان و شخص شماسست که آقای علیرضا نوبری در جای دیگر به خدمت خود ادامه دهند و سمت رئیس کل بانک مرکزی به کسی داده شود که بین او و دولت اعتماد و اطمینان متقابل حکمفرما باشد، تا بقول شما «وخامت وضع اقتصادی» رژیم جمهوری را (که همان «جمهوری اسلامی» باشد) در معرض سقوط قرار ندهد. و اینجانب جمله آخر نامه شما را اینطور تغییر میدهم که.

«وخامت اوضاع اقتصادی کشور، حتی اگر در حد خطرناک هم نباشد، با وجود یک رئیس کل بانک مرکزی که مورد اعتماد و اطمینان رئیس دولت نیست، حتماً مخاطراتی برای اقتصاد کشور بوجود خواهد آورد» و اما در مورد اشکالات قانونی که بنظر شما به انتصاب رئیس کل جدید بانک مرکزی وارد است، باید گفته شود.

۱- در مورد اینکه گفته‌اید رئیس جمهور یک مقام غیر مسئول و تشریفاتی نیست «اینجانب عقیده دارم رئیس جمهور فقط در همان حدودی که قانون اساسی مقرر داشته است مسئول است نه بیشتر. مسئولیت کارهای اجرائی با رئیس دولت است، نه رئیس جمهور. برداشت اینجانب از قانون اساسی این است که رئیس جمهور در کارهای اجرائی مسئولیت ندارد و موضوع انتخاب رئیس کل بانک مرکزی نیز از این مقوله خارج نیست.

۲- دلایل بسیاری در زمینه سوء مدیریت رئیس بانک مرکزی وجود دارد. نمونه کوچکی اینک مدت‌هاست چندین بانک مهم، از جمله بانک ملت و بانک سپه، بدون هیأت مدیره است ولی گویا از نظر ایشان، سیستم بانکی را بدون مدیر رها کردن، مسأله مهمی نیست.

۳- بزرگترین و قدیمی ترین و مهمترین بانک کشور، یعنی بانک ملی، مدت‌ها بدون مدیر عامل بود و حتی بعد از اینکه مدیر عامل جدید انتخاب شده است، ایشان هنوز او را به رسمیت نمی‌شناسد و از دعوت

مدیر عامل بانک ملی به شورای عالی بانکها، خودداری می‌کند.

عبارت دیگر ایشان خود بصورت یک قوه چهارم در برابر قوای سه‌گانه مقننه و مجریه و قضائیه عمل میکنند. در برابر تصمیم هیأت وزراء، بالاستقلال عمل میکنند، مورد اعتماد رئیس دولت نیست و متقابلاً به رئیس دولت اعتماد ندارد و... وظیفه اینجانب و مسئولیتی که در برابر مجلس و مردم و انقلاب دارم، به من حکم میکند که به وظایف و مسئولیت‌های قانونی خود عمل کنم.

خداوند به همه، این توفیق را عنایت فرماید که مصالح کشور اسلامی را تشخیص داده و در جهت این مصالح، گام برداریم.

محمد علی رجائی

نخست وزیر جمهوری اسلامی ایران

نامه به آقای خمینی

۲۰ اسفند ۱۳۵۹

بسمه تعالی

در تلفون مرقومه شما را خواندند. اگر اینجانب عرض کنم قضیه بعکس بوده است البته بجائی نمیرسد. حق اینست که در همه موارد و بلاهاتی که برسر کشور آمده است، شما بعراض و اطلاعات که اینجانب در دسترس گذاشته‌ام، توجه نفرموده‌اید و اینجانب بعد از داد و قال، بلحاظ اینکه شما را به رهبری پذیرفته‌ام، تسلیم شده و عمل کرده‌ام و نتیجه معلوم کرده است، حق بجانب اینجانب بوده است. کدام را عرض کنم: گروگانگیری را، وضع اقتصاد را، جنگ را، همین گروهائی را که با هزار قسم باور نمی‌کنید با اینجانب رابطه ندارند، دانشگاه‌ها را، هیات وزیران را!...

نظر اینجانب این بود که با بحث آزاد مستمر ما از شر این گروه‌ها خلاص میشویم اما متأسفانه چماق راه علاج تشخیص داده شد و در نتیجه این گروه‌ها تقویت شدند. و یقین بدانید اگر گناه ۱۴ اسفند را هم بگردن آنها بیاندازند، دو چندان تقویت میشوند و با کمال تأسف کشور در دست آنها می‌افتد.

همین تبریز را که مرقوم داشته‌اید بفرمائید یک نفر برود تحقیق کند ببیند اگر راست بود، آنچه باینجانب می‌رسد دروغ است، اما اگر دروغ بود لااقل یکبار هم شده در قول این آقایان شک کنید.^۲

بفرمائید یک نفر برود، دادگستری ببیند چه کسانی باینکار

۱- این ایام که حزب جمهوری اسلامی در کار بازسازی کودتای ۲۸ مرداد بود، با حزب توده و فدائیان خلق و حزب امت و... ائتلاف کرده بود و این ائتلاف بر مردم آشکار بود. در باب همکاری «گروهکها»، بخصوص سازمان مجاهدین خلق با رئیس جمهوری، خبر جعل و پخش می‌کرد. به «عبور از بحران» که مراجعه می‌کنیم آن را از این نوع جعلیات پر می‌بایم. از جمله در یادداشت ۱۵ اردیبهشت ۱۳۶۰، نوشته است: «خبر دادند که روز شنبه آقای بنی صدر در خانه خواهرش، دو ساعت با مسعود رجوی ملاقات داشته است. همکاری رئیس جمهور با سران گروهی که در صدد مبارزه مسلحانه با جمهوری‌اند و تحت تعقیب مقاماتند، عجیب و غیر قابل تحمل است. مخصوصاً که امام فرمود با آنها درگیر شوید». خبر ملاقات دو ساعته، جعلی است. به این عنوان که «در صدد مبارزه مسلحانه با جمهوری‌اند» پیشاپیش، سرکوب آنها را واجب می‌کند. بدیهی است این خبر های جعلی به آقای خمینی منتقل و مجوز پیش بردن نقشه کودتا می‌گشت. موضوع نامه آقای خمینی که در تلفن خوانده شده است، جعلهائی از این نوع بوده است.

۲- یکبار دیگر در باب حزب دموکرات کردستان از او خواسته شد اقدام کند، اما بخاطر نیاز به مدار بسته و روش کردن خشونت، آقای خمینی حاضر به اقدام نشد.

رسیدگی میکنند؟ و چگونه رسیدگی می‌کنند. بخدا همه دارند از همه چیز مایوس می‌شوند خدا را خوش نمی‌آید. چند بار عرض کرده‌ام عیب شما اینست که نه اعتماد می‌کنید و نه تحقیق. بهر حال نامه‌ئی به آقای موسوی اردبیلی نوشته‌ام، رونوشت آنرا می‌فرستم ملاحظه بفرمائید.

مجلس طرح را با جوسازی تصویب کرد. عمل‌ها آنجا هستند. از این قانون اساسی چه چیزش اجرا شده است؟ از اول زیر پا گذاشته شده است. رژیم می‌کند که خود قانون اساسی خویش را اجرا نمی‌کند، چه ثباتی میتواند داشته باشد؟ با وجود این تصویب:

اینجانب نمیتوانم با آقایان در یکجا بنشینم. مسوولیت جنگ با اینجانب باشد و تصمیم را کسانی بگیرند که جنگ و ادامه را وسیله بقاء خود قرار داده‌اند. حرفهایم را زدم. باز موافق نظر شما عمل می‌کنم. میمانم و جنگ را اداره می‌کنم. به مشهد و تهران (سخنرانی) را هم تعطیل می‌کنم. اما با این آقایان یکجا جمع نمیشوم. از اینجانب بیش از این نخواهید. درباره رسیدگی به قضیه ۱۴ اسفند هم آنچه نوشتنی است در نامه به دادستان نوشته‌ام. امیدوارم چنان نشود که دفعات پیش شد و در تاریخ بماند آنچه میماند. مرا حیف می‌آید که رهبر انقلاب پوشش گروهی قرار بگیرد که شما آنها را درست نمی‌شناسید. با آنها در عمل نبوده‌اید و نمیدانید چگونه مثل آب خوردن، دروغ می‌گویند و چه حرصی به قدرت انحصاری دارند. بخدا نه تنها این حرف که چون بمیل اینجانب عمل نمی‌کنند، آنها را بی دین میدانم، صحیح نیست بلکه ظلم است... دید اینجانب از امور دید دیگری است. صد بار ترجیح میدهم لایق دشمنی کارها را اداره کند تا نالایق دوستی، همین. و اگر بگذارند حدود ۲۰۰۰ نفر و بلکه بیشتر از دمکرات‌ها آماده تسلیم هستند. یک نماینده معین بفرمائید بلکه قضیه کردستان هم زودتر تمام بشود.

ابوالحسن بنی صدر

۵۹/۱۲/۲۰

نامه به دادستان کل کشور (آقای موسوی اردبیلی)^۳

۲۰ اسفند ۱۳۵۹

بسمه تعالی

مطالبی که به اینجانب رسیده دلالت بر بی طرفی در رسیدگی ندارد. ناگزیر مطالب زیر را یاد آور می‌شوم:

۱- انشاءالله از یاد نبرده‌اید که با هم به دانشگاه رفتیم و از مردم خواستیم که گروه‌های سیاسی را از دانشگاه برانند و در حضور جمع شما گفتم گوش به زنگ باشند که هر زمان لازم شد و رئیس جمهوری از شما مردم خواست، حاضر شوید.^۴

۳- به نقل از کتاب غائله چهارم تسفند ۱۳۵۹ - صص ۵۲۹-۵۳۴

۴- بنابر این سند، چماقداری فرآورده حزب جمهوری اسلامی و با استفاده از امکانات دولتی (وزارت کشور) بوده است: در حقیقت، جریان جایگزین مردم کردن قوای سرکوب رسمی (سیاه، کمیته و دادگاه انقلاب) و شبه رسمی، چماقدارانی که لقب «حزب الله» به خود دادند. بطوری که سند روشن می‌کند، حضور مردم در دانشگاه برای آن بود که گروه‌های سیاسی باشگاه‌های خود را از دانشگاه به خارج آن ببرند. بنابر توطئه سران حزب جمهوری اسلامی و «دانشجویان خط امام»، بنابر تعطیل دانشگاه بود. بدین بهانه که دانشگاه مرکز توطئه گروه‌های سیاسی شده است. تعطیل دانشگاه‌ها، به قول آقای حسن آیت، برای آن بود که بنی صدر از پایگاه خود محروم شود. آن نوبت موفق نشدند اما در تابستان، آقای خمینی شورای انقلاب فرهنگی تشکیل داد و دانشگاه را تعطیل کرد. هر دو کار خلاف قانون اساسی بود. بدیهی است تا کودتای خرداد ۱۳۶۰، بنی‌صدر مانع از عمل این شورا شد.

۲- فرماندهی کل نیروهای مسلح با اینجانب است. موافق متون قانون موجود نیروهای مسلح باید از فرماندهی کل قوا تبعیت داشته باشند و مسوولیت امنیت داخلی و خارجی با او است.

۳- در دو متن، امام، این نیروهای مسلح را از نظامی و انتظامی تحت فرماندهی رئیس جمهوری گذارده‌اند و مسوولیت امنیت را هم در عهده وی قرار داده‌اند. و در متن دیگری اطاعت از وی را واجب شرعی دانسته‌اند.

۴- استقرار امنیت با استفاده از مردم، علاوه بر اینکه کم‌ضررترین آنهاست، از وظایف مسوول، استقرار امنیت نیز هست چرا که او در هیچ حال نباید بگذارد امور از کنترل خارج بشوند و وضعی پیش بیاید که مهار کردنش غیر ممکن باشد.

با توجه به مراتب روشن و بدیهی فوق:

۵- باینجانب اطلاع می‌دهند که بازپرس‌ها نیستند که بازپرسی می‌کنند، دیگرانند. این دیگران چه کسانی هستند؟ مگر کاری با این اهمیت را می‌توان در عهده کسانی گذاشت که به عنوان «کارآموز» در اینکار وارد شده‌اند؟

۶- می‌گویند تنها اشخاص معینی را برای شهادت راه می‌دهند.

و بالاخره این مساله بدیهی مثل اینکه باید دور امور زیر بچرخد:

الف- سازمان چماقداران و نحوه نفوذ آنها در نهادها و ارتباطشان با احزاب سیاسی.

ب- چرا و چگونه دو سال گذشته با وجودی که بارها به اجتماعات حمله کرده‌اند و با وجودی که به محلهای بسیار حمله کرده‌اند، حتی یک بار تنبیه نشده‌اند؟ سوابق امر در کجا هستند؟ آیا در این رسیدگی مورد توجه قرار می‌گیرند یا نه؟

ج- در روز ۱۴ اسفند چرا همه نیروهای انتظامی برای حفظ نظم نیامده‌اند؟ چرا باوجود دعوت از سوی دفتر ریاست جمهوری در جلسه برای اتخاذ تدابیر حاضر نشده‌اند؟

د- آیا وزارت کشور و دستگاه‌های انتظامی از پیش از آنچه واقع خواهد شد، آگاه بوده‌اند یا خیر؟ و اگر آگاه بوده‌اند چرا پیش‌گیری نکرده‌اند؟ و اگر آگاه نبوده‌اند چطور آقای میرسلیم تلفن کرد و گفت بعد از ظهر دو دسته خواهند آمد و... و وقتی ساعت دو و نیم بعد از ظهر به آقای مهدوی کئی گفته شد می‌خواهند بلوا ایجاد کنند و در قسمت تدارکات کمیته تهران سازماندهی برای این کار می‌شود چه اقدامی کردند؟ شب هنگام ایشان می‌گفتند این خبر صحیح نبوده است اما واقعه انجام گرفت. اگر چماقداران در آنجا سازمان نیافته‌اند، در جای دیگری سازمان یافته‌اند. و آن جا کجاست.

ه- چطور است که در نمازهای جمعه افراد مسلح حاضر می‌شوند و در این اجتماع به تعداد بسیار کم افراد شهربانی بدون هر گونه تجهیزاتی بوده‌اند.

و- گزارشهای شهربانی و نیروهای دیگر که در محل بوده‌اند داده شده‌اند یا خیر؟ رسیدگی به این گزارشها می‌شود یا نه؟

ز- افرادی نظیر آقای رشیدیان در تلویزیون صحبت کرده‌اند مورد سؤال قرار می‌گیرند یا خیر؟ صحت حرفهایشان ارزیابی می‌شود یا نه؟

ح - و...

آقای دادستان محترم

می‌خواهم به شما اطمینان بدهم که این جانب تا همه جا آماده‌ام. تاریخ ایران عمل امروز دستگاه قضائی را ضبط خواهد کرد. به هوش باشید که این طور ضبط نکند که جریانی را به وجود آوردند که چماقداران حاکم و رئیس جمهور و اجتماع مردم را محکوم کردند و آخرین ضربه را به جمهوری اسلامی زدند.^۱

آقای دادستان محترم

هیچ کس نمی‌پذیرد که گروهکها چنین و چنان کردند. چرا که اگر چماقداران نمی‌آمدند هیچ کس هیچ کار نمی‌کرد.

هیچ کس هم نمی‌پذیرد که رئیس جمهور فرمانده کل قوا مسوول امنیت کشور باید دست روی دست می‌گذاشت و ابتکار عمل را به چماقداران وا می‌گذاشت.

در این عنوان‌ها فخری نیست اگر قرار به صرف نظر کردن از آن باشد بهتر است در این فرصت بشود تا مردم ایران بدانند درد اصلی شان چیست و تاریخ نیز نقش هر کس را در جریان امور نشان بدهد.

ابوالحسن بنی صدر

۵۹/۱۲/۲۰

نامه به دادستان کل کشور (آقای موسوی اردبیلی)

۲۲ اسفند ۱۳۵۹

دادستان کل محترم، درباره پیغامی که داده‌اید،

۱- جبران صحبت دیشب، یکی از این جانب گفتن و یکی به مقابل، جبران تلقی نمی‌شود همانطور که گفته‌اید، جبران به اینست که صحبت ظالمانه در حق رئیس جمهوری، جبران شود.^۲

۲- در باره این پیشنهاد که باید حکومت قانون استقرار پیدا کند و البته اجرای قانون بیش از همه باید در باره مسوولان و زودتر از همه رئیس جمهوری بشود.

۳- اما در باره تصفیه و تسویه اشخاص ناباب، انشاءالله همانطور که وعده کرده‌اید ریشه این فساد بزرگ را که چماق داری است بخشکانید، بعد همین کار تصفیه را از دفتر این جانب شروع کنید. اگر ضد انقلابی و... یافتید، البته طرد می‌شود.

امید این جانب این است که رسیدگی به قصد ریشه کن کردن قطعی این فساد بزرگ جمهوری که چماق داری است با قاطعیت پیش برود.

ابوالحسن بنی صدر

۲- بعد از کودتا، تحت نظر همین شخص (موسوی اردبیلی) تبهکاری بی سابقه انجام گرفت: قوه قضائیه کتابی (غائله چهاردهم اسفند ۱۳۵۹- ظهور و سقوط ضد انقلاب) در نزدیک به ۱۰۰۰ صفحه انتشار داد. عقل زورمدار «تألیف کنندگان» غافل بود که این کتاب سند برائت و نیک کرداری بنی صدر و همکاران او و سند مجرمیت ملاتاریا می‌شود و شد. در این کتاب، از چماقداری حمایت شده و تأکید شده است که اگر «حزب الله» نبود، ما (حاکمان) در مقامهائی که هستیم نبودیم.

۳- بعد از آنکه آقای موسوی اردبیلی، در برنامه تلویزیونی شرکت کرد و یکی به نعل و یکی به میخ زد، چند تن که می‌دانستند در ۱۴ اسفند، توطئه‌گران چه کسانی بودند و چه کردند، نزد او می‌روند و به او خاطر نشان می‌کنند که روش او دون شأن دادستان کل بوده است. او وعده می‌دهد جبران کند. او قول می‌دهد، پدیده چماقداری را ریشه‌کن کند، کودتا و کتاب «غائله ۱۴ اسفند» و پدیده چماقداری که امروز خود نیز قربانی آنست، سند زنده‌ای است. از جمله بر اندازه وفای به قول یک عقل قدرتمدار.

۱- استقرار امنیت با استفاده از حضور مردم، همانطور که در این نامه تصریح شده است و در عمل نیز تجربه شد، خشونت زدائی است. مقایسه حضور مردم در دانشگاه با کارهای عمده زور در روزهای پیش از آن در دانشگاه، تفاوت خشونت زدائی با خشونت گرائی را آشکار می‌کند. علاوه براینکه شرکت مردم در استقرار امنیت، فرهنگ مردم سالاری پیشرفته‌ای را پدید می‌آورد و بدیهی است بکام ملاتاریا و دیگر زورپرستان سخت تلخ می‌آید.

درباره بحث آزاد با گروه‌ها هم گفتیم امروز اعلامیه را بدهند برادری و تلویزیون

نامه به آقای منتظری

۲۴ اسفند ۱۳۵۹

بسمه تعالی

حضرت آیت الله منتظری

... اما بعد

۱- تلگرام فرستادم میخواستم خود بخوزستان بیایید، از نزدیک امور را مشاهده کنید. موجب جلب توجه و علاقه نظامیان به روحانیت بشوید، تعبیر به سوء کردید. لابد بلحاظ تبلیغات شبانه روزی بر ضد رئیس جمهوری که هیچ گناهی جز این ندارد که نمیخواهد قسمتی از وطن شما از دست برود و تاریخ آینده اینطور قضاوت کند که در عصر قاجار بلحاظ ندانم کاری روحانیت قسمتهائی از شمال کشور بدست روسیه افتاد و در عهد انقلاب اسلامی مایه حیات اقتصادی کشور یعنی خوزستان را باز با ندانم کاری از دست دادند.

۲- اینک هر روز مصاحبه و سخن و خطابه از قول شما درباره ارتش است و جملگی بنادرست. عامل فرزند شما. همان فرزند که اعلامیه دادید دیوانه است. معلوم میشود عاقل شده است و هر حرفی در ضدیت با اینجانب نزد شما می‌زند عین صواب است.

گناه اینجانب چیست؟ دو گناه بزرگ مرتکب شده‌ام: با فرماندهی ایشان بر سپاه پاسداران موافقت نکرده‌ام. با وزارت خارجه ایشان موافقت نکرده‌ام.

گفته است تا سر و صدا نکنی، بآدم راه نمی‌دهند. من سر و صدا کردم و آنچه را میخواستم گرفتم و گمان می‌کند اینجانب هم تسلیم هو و جنجال می‌شوم. مرا با او کاری نیست. در خارجه هم او را می‌شناختم و هنوز همان است که بود. مخالف بودم باو دیوانه عنوان بدهید و حالا هم مخالفم که شما وسیله کار او بشوید و تمایلات او را بر آورده سازید.

پدرم می‌گفت نشانه علاقه فرزند به پدر اینست که او را خرج خود نکند. فرزندى که از پدر پول بخواهد و ولخرجی کند، بد است اما او بمال پدر صدمه زده است. اما فرزندى که دین و حیثیت پدر را خرج خود کند، بدترین است.

حالا شما مطمئن باشید که این فرزند تمایلات خودش برایش اصل است، در خارجه هم او را همینطور می‌شناختیم، همه چیز و همه کس را خرج تمایلات خود می‌کند. و مساله، مساله موجودیت کشور است و نمیشود به تمایلات وی تسلیم شد. حالا پدر و دیوار میزند محض صیاد شیرازی، اما مساله این افسر نیست. مساله یک فریب خطرناک است. از گروگانگیری، جمعی بقدرت رسیده‌اند و فکر می‌کنند با ادامه جنگ، ایران

رئیس جمهوری انجام شد. آقای خمینی نیز جام زهر آلود سرکشید و پیش از آن، بنابر خاطرات مک فارلین، مشاور امنیتی آقای ریگان که در رأس هیأتی به ایران آمد، دستیاران آقای خمینی از طریق اسرائیل به حکومت ریگان پیشنهاد کرده بودند، در صورت حمایت امریکا از دولت آنها، حاضرند خمینی را نیز بکشند. صد افسوس که نشنید و ندید...

۱- بلحاظ خبری که از سوریه آمده بود، اینجانب فوراً می‌روم انشالله در مراجعت بخدمت میرسم

۲- اینجانب دیشب در جلسه شورای دفاع حاضر نشدم. لابد می‌آیند خدمت امام. امام یکبار محض رضای خدا باینها بگویند شما فساد می‌کنید. اینهمه جوسازی راجع به صیاد شیرازی و دخالت در امور داخلی ارتش و تحمیل یک افسر به ارتش که باز روحیه همه را خراب کرده است چه معنی دارد؟

۳- درباره کردستان، عقیده اینجانب اینست که دستهائی هست که نگذارد کار تمام بشود. و صیاد شیرازی را هم برای همین میخواهند. در آذربایجان غربی ۲۰۰۰ تا ۲۵۰۰ نفر آماده تسلیم هستند. به سپاه گفته‌ام یک نماینده معین کند، همراه نمایندگان دیگر برود، تا بحال خبری نشده است. هزار دلیل وجود دارد، این گویاترین آنها. بهرحال اگر این عده تسلیم بشوند، کار کردستان تقریباً تمام است و لشگر ما آزاد میشود و میتوان وارد خاک عراق شود. در این باره تاکید امام ضرورت دارد!

۴- حافظ اسد پیام فوری فرستاده است که اطلاعات موثق و قطعی دارد برابر اینکه عراق تا دو ماه بیشتر نمیتواند دوام بیاورد (البته تا دو ماه دیگر با حرارت خوزستان نمیتواند هم بماند) اینست که بسرعت دارد آماده حمله می‌شود و حمله می‌کند، مواظب باشید.

حالا آقا هرچه میخواهند بگویند، اطلاعات که باینجانب میرسند درست هستند و هر وقت قرار بر بلا میشود، اینها هم میریزند سراپینجانب. مثل ایندفعه.

به آقا عرض کنید اولاً باینجانب نگفته بودند رفته‌اند نزد آقای گلپایگانی بطرفداری اینجانب. باینجانب گفته‌اند و اطلاع هم موثق است که آقای بهشتی بقم رفته‌اند و در منزل آقای مشکینی با ایشان صحبت کرده‌اند و عده‌ئی از طلاب را برانگیخته‌اند بروند نزد ایشان به ضد اینجانب^۱. درباره تبریز هم خود اینجانب در تبریز (در وقت اغتشاش) بوده‌ام و آقای مدنی زمینه ندارد و حالا وضعیت بسیار بد است. وضع آقای شریعتمدار هم بسیار خوب شده است. این واقعیت امر است. حرفهای آقای مدنی صحیح نیستند. گزارشی هم هست درباره خط سیر حذف امام و اینجانب که می‌فرستم.^۲

۱- درباب کردستان، سند دیگری وجود دارد. در آن، پیشنهاد تحویل اسلحه در ازای دادن تأمین از سوی دو سازمان، یکی حزب دموکرات و دیگری کومله، به اطلاع آقای خمینی رسیده است. بدینسان، در دو نوبت از آقای خمینی خواسته شده است با عفو و دادن تأمین موافقت کند و او نکرده است. او می‌خواست رئیس جمهوری تأمین بدهد و بعد هم ببینیم چه می‌شود! در اسلام بمتابه بیان آزادی، فریب روشی از روشها نیست. پس بنی صدر به این دو سازمان اطلاع داد آقای خمینی تأمین واقعی نمی‌دهد.

۲- آن ایام، قم را برضد رئیس جمهوری برانگیختن هم، از کارهای معامله کنندگان با ریگان و بوش بود. هنوز «عبور از بحران» آقای هاشمی رفسنجانی منتشر نشده بود. اما خبرهای مراجعه‌ها به قم، به رئیس جمهوری می‌رسیدند. آقای خمینی شکایت داشته است که از سوی بنی صدر به آقای گلپایگانی مراجعه شده است برای برانگیختن او به طرفداری از بنی صدر!

۳- این گزارش اینک در اختیار نیست، اما محتوای آن در خاطر هست و در کارنامه روزها بر رئیس جمهور چگونه می‌گذرد به آن اشاره رفته است. آن زمان، تحقیق‌ها درباب اکتبر سورپرایز و ایران گیت انجام نگرفته بودند. آنچه واقع شد، نیز واقع نشده بود. در عمل، در خرداد ۱۳۶۰ مرحله آخر کودتای خزنه برضد

برای همیشه برایشان مسلم می‌شود. نمیخواهند کردها دست از جنگ بردارند و تسلیم بشوند. همانطور که نمیخواهند جنگ با عراق تمام بشود. لابد نامه شما خطاب به شورای دفاع نتیجه التقات همین کسان است که این خط خطرناک را تعقیب می‌کنند!

این افسر را آقایان نمیشناختند. دکتر چمران معرفی کرد، اینجانب به او درجه دادم. چند لشکر را تحت امر او گذاشتم و نتیجه چه شد؟:

۱- ارتشیان با او بغایت دشمن شدند بلحاظ اینکه در عملیات بی نتیجه ۴۰۷ یا ۴۵۷ نفر کشته و زخمی و ۴۵ میلیون تومان پول و بسیاری از ابزار جنگی و... از بین رفت. بدفعات شکایت و اعتراض شد که مگر ما نظامیان موش آزمایشگاه هستیم که بدست افسر توپخانه که نه درس ستاد فرماندهی و نه تجربه دارد می‌سپارید. جواب این بود که باتجربه‌ها کمکش کنند و موجب هماهنگی و همکاری میان سپاه و ارتش می‌شود.

۱- نامه به آقای منتظری را از آن رو در جمع نامه‌ها به آقای خمینی و فرزند او، می‌آوریم که مربوط به جنگ و تحریکهای پشت جبهه برضد رئیس جمهوری و ارتش می‌شود. اما توضیح‌ها:

آقای منتظری آن ایام، در خط اول حمله به رئیس جمهوری قرار داشت. سخنان روزمره او و نامه و تلگرافهایش، روحیهی ارتشیان را خراب می‌کرد، تا جایی که یکبار بر اثر اعتراض سخت رئیس جمهوری، آقای خمینی به او تشر زد.

او در خاطرات خود، انتقاد مستقیمی از رفتار خود نکرده است. درباب اداره جنگ، دو سخن نادرست دارد. یکی از آن دو سخن را خود نقض کرده است: بدون توجه به وضعیت ارتش پیش از حمله عراق و بدون توجه به این امر که در جریان جنگ نیز لحظه‌ای ارتشیان را به حال خود نمی‌گذاشتند، گفته است: «متأسفانه جزئیات یادم نیست ولی احساس می‌شد که آقای بنی صدر دفع‌الوقت می‌کند، بعضی‌ها هم سوءظن پیدا کرده بودند که نکند باطناً یک بندوبستی باشد، ولی مساله عمده اختلاف سپاه و ارتش بود... تقریباً برای ما مسلم شده بود که آقای بنی صدر مساله جنگ را دارد سنبل می‌کند و این باعث شکست ما می‌شود...» (ص ۲۷۴ خاطرات آیت الله منتظری). طرفه اینکه هم او می‌نویسد که در فروردین ۱۳۶۰ حاضر بودند به ایران غرامت بدهند تا ایران با پایان یافتن جنگ موافقت کند و او نزد آقای خمینی رفته و خواسته است پیشنهاد پذیرفته شود. بدینسان ادعای (ناشی از گزارشهای دروغ مغرضان) نادرست خویش را نقض می‌کند چرا که مدیریتی در حد کمال بایسته بود تا که با ارتشی شیرازه گسیخته، بتوان متجاوز را به ترک جنگ و دادن غرامت ناگزیر کرد. دانستن است که سران ۸ کشور اسلامی در اجتماع با اعضای شورای عالی دفاع اتفاق نظر داشتند که آنچه ارتش ایران از عهده برآمد، بیشتر از یک حماسه، یک معجزه است.

سخن دوم او آمدن او همراه با آقای طاهری (امام جمعه وقت اصفهان) در ستاد ارتش نزد رئیس جمهوری است. آنچه در خاطرات آقای منتظری آمده قسمتی از ماجرا است. قسمت اصلی نیامده است. وقتی آقای منتظری گفت: شما که می‌دانستید عراق قصد حمله دارد، چرا ارتش را آماده نکردید؟ رئیس جمهوری به او پاسخ داد: «آیا به یاد نمی‌آورید سقوط هلی‌کوپتر را؟ بخشی زیاد از وقت اینجانب صرف آماده کردن قشون می‌شد. اگر آمادگی نبود که فاتحه کشور خوانده بود. افسوس که هرچه را رشته می‌کردم، آقای خمینی پنبه می‌کرد. یکبار گزارش اطلاعات ارتش را با رئیس ستاد و رئیس اطلاعات ارتش نزد او فرستادم. رفتند و گزارش کردند. بعد از گزارش، وقتی نزد او رفتم و گفتم نسبت به گزارش و تجدید سازمان ارتش و آماده کردن آن چه می‌فرمائید، گفتند: «ارتشها دروغ می‌گویند. هیچکس به ایران حمله نمی‌کند. این دروغها را می‌سازند که پای آخوند را از ارتش قطع کنند!» آقای منتظری گفت: «امام می‌فرمایند هیچکس گزارشی به من نداده است. سرتیپ فلاحي رئیس ستاد حاضر بود. سرهنگ کتیبه رئیس اطلاعات ارتش هم احضار شد. با پرونده آمد. آقایان منتظری و طاهری دیدند که رئیس جمهوری زیر گزارش نوشته است نزد امام بروید و گزارش را عرض کنید. آن دو افسر هم توضیح دادند چگونه رفته و توضیح داده‌اند. بعد صحبت از بین بردن لشگر خوزستان پیش آمد. فرمانده سابق لشگر دزفول احضار شد. از قبول فرماندهی عذر خواست. شکنجه‌ها که دیده بود را شرح کرد. پایش لنگ شده بود زیرا با شلاق سیمی به مچ پای او، زده بودند و به اندازه یک انگشت فرو رفته بود.»

۲- اما او با ارتشیان راه نرفت، از صاحبان تجربه کمک نگرفت و با فرماندهان براه نافرمانی و تک روی رفت. چند نوبت او را خواستم نصیحت کردم، سود نبخشید. در نتیجه روز بروز ناراحتی در ارتش بیشتر شد و در شرایط جنگ، آنهم در وضعی که ما اسلحه و مهمات کم داریم و از خارج هم نمیتوانیم بخریم، مساله روحیه مساله اصلی است و نمیتوان گذاشت همان نافرمانی که در درجه داران بوجود آمد و آن وضعیت را ببار آورد، خدای ناکرده نزد افسران بوجود آید و فاتحه ارتش و کشور خوانده شود.^۲

۳- برای جبران عدم کفایت، درخواست بمب ناپالم کرد و امروز در دنیا موضوع تبلیغات بر ضد جمهوری اسلامی ما شده است که در حکومت مذهبی، هموطنان مسلمان خود را با بمب ناپالم می‌سوزانیم. و در کردستان بر نفرت عمومی از او افزوده شد. با آنکه لشکر کردستان بدادش رسید و باقی مانده واحد نظامی را به سردشت رساند، راه سردشت بکلی بسته شد و مردم در مضیقه بسیار واقع شدند. هر چه راجع بکردستان بشما گزارش میدهند دروغ است، کینه‌ها بیشتر و مخالفت‌ها فزونتر شده است و ما بجای همه کار تنها زور بکار می‌بریم.

۴- فرماندهان لشکرها نزد اینجانب آمدند و برعهده گرفتند که امن داده شود، آنها قسمت عمده نیروهای دمکرات را از قاسملو جدا می‌کنند و دو لشکر آزاد میشوند و میتوانند در خاک عراق وارد عملیات بشوند. باز در حاشیه دستورالعمل نوشتیم با نظر صیاد شیرازی عمل کنید.

در تهران به کارهای دیگر مشغول شد و هر روز گزارش گفتگوهایش درباره عزل فرماندهان و همه کاره شدنش را می‌آوردند. تزلزل و خشم فرماندهان نیروها زیاد می‌شد تا بدانجا که دسته جمعی آمدند و گفتند استعفا میدهیم.

چه باید می‌کردم؟ اولاً چطور یک افسر جزء حق دارد از همه جا سر درآورد، تلویزیون و منزل این و محفل آن و مجلس و... خود این امر با فرهنگ نظامی سازگار نیست و فلج کننده است چه رسد باینکه بابت این کارهای دور از شان یک افسر مسلمان به ارتش و فرماندهان نیز تحمیل بشود.

۵- وقتی کار باین صورت درآمد، امروز وضعی شده است که بقاء او بمعنای تحمیل این افسر از سوی گردانندگان سپاه پاسداران به ارتش تلقی میشود و خدای ناکرده فاجعه‌های بزرگ ببار می‌آورد.

متأسفانه این حزب جمهوری، و ابواب جمعی می‌خواهد و این بازیها را میخواهد به ارتش بکشاند و برای دین و کشور شما خطرناک است.

۶- این افسر به اینجانب که رئیس جمهوری هستم و فرمانده کل قوا از سوی امام، چند نوبت دروغ گفته است. چگونه افسری مکتبی است که بدون صلاحیت و بدون شور، واحدهای نظامی را بچنگ می‌برد و نفله می‌کند و در مقام توضیح بفرمانده خود، دروغ می‌گوید؟

بهرحال، مطلب وقتی بیشتر بر شما معلوم میشود که ببینید در آذربایجان غربی حدود ۲۵۰۰ نفر آماده تسلیم هستند و همین معتقدان به جنگ مانع می‌شوند، و این افسر هم اسباب دست آنهاست. جنگ ایران را نابود می‌کند.

این توضیحات را نوشتیم که اگر در نپرسیدن از کسی مسوول امور است، عذری متصور باشد. بعد از این توضیحات نزد خدا، عذری نماند.

فعلاً که همه از هر سو بحمله پرداخته‌اند، امیدوارم آرزو که متوجه

۲- بالاخره، بعد از کودتای خرداد ۱۳۶۰، سپاه، صیاد شیرازی را در مقام فرمانده نیروی زمینی به ارتش تحمیل کرد و در طول جنگ ۸ ساله، برسر ارتش آمد آنچه نباید می‌آمد. پیروزی به شکست بدل شد و آقای خمینی هم جام زهر آورد را سرکشید.

میشود اینجانب برای دین و کشور خدمتگذاری صدیق و صمیمی بوده‌ام، دیر نشده و کار از کار نگذشته باشد.^۱

ابوالحسن بنی صدر

۵۹/۱۲/۲۴

نامه به آقای احمد خمینی

۳ فروردین ۱۳۶۰

برادر عزیزم، احمد آقا خمینی

درباره مطالبی که به آقای امیر حسینی گفته‌اید:

۱- درباره شادمهر و نواری که از او است. یک مساله بسیار مهمی را می‌خواهم به شما بگویم و مایلیم این نامه را بعرض آقا نیز برسانید و آن اینک:

ارتش، مثل دستگاه‌های دیگر نیست. حساسیت بسیار دارد و هر اقدامی در آن باید با احتیاط و سنجیدگی انجام بگیرد. گرفتن و محاکمه کردن و تحقیر سران ارتش، مثل یک زخم چرکین باقی میماند. چند نمونه تاریخی می‌آورم برای اینکه شما توجه بکنید به اهمیت مساله:

از غرب:

پتن مارشال فرانسوی، با آلمان هیتلری ساخت، خیانت بکشورش کرد، او را نکشتند، به حبس محکوم کردند و در محلی با احترام نگاهداشتند تا مرد. بعد از مرگ هم با احترام با جنازه‌اش رفتار کردند.

استالین که تصفیه‌هایش معروف است و در ارتش نیز تصفیه خونینی یکی دو سال قبل از جنگ جهانی دوم کرد، سران نظامی مغضوب را تحت نظر قرار میداد.

در شرق و کشور خود ما:

- سرلشگر امیرطهماسبی، بر ضد رضاخان توطئه کرد، نزد فالگیر هم رفت و موضوع هم کشف شد، اما محاکمه نشد. زاهدی به اروپا تبعید شد. سپهبد احمدی، بیکار و تحت نظر قرار گرفت و...

- در زمان شاه سابق همین طور رفتار شد.

- یکی از علل عدم کارآئی لشگر خوزستان، اینست که فرمانده این لشگر که گناهی هم نداشته و ابتدا هم به یکسال زندان محکوم بوده است، از قرار وسیله آقای خلخالی یا نظیر او در برابر چشمان افراد لشگر اعدام شده است.

حالا شما سرلشگری را که معروف به مسلمانی هست، در جمهوری به ریاست ستاد رسیده است، در رژیم سابق نیز مطلوب نبوده است، می‌خواهید بابت دو جمله در نوار توقیف و... کنید؟

آنهم در این مرحله که هم جنگ داریم و هم ارتشیان در جریان یک تحول روحی هستند؟ می‌خواهید مرض عود کند و برای همیشه ارتش از

دست برود و ضدی بشود که هر وقت فرصت پیدا کرد تا همه جا بایستد و عمل کند؟

فرار این سرهنگ به ترکیه، علامت مرضی است. ما باید با هشجاری عمل کنیم. نمیتوانیم ارتش را منحل کنیم، دیگر هم افسر نداریم که موجودها را هم بدور بریزیم. در وضعیتی که ما ناگزیریم از جمهوری اسلامی با ارتش دفاع کنیم که برضدش انقلاب کردیم، احتیاط را باید چند برابر کنیم. آنها که می‌آیند و میخواهند بهرقیمت موافقت آقا را با دستگیری شادمهر و دیگران جلب کنند و با فرماندهان نظامی دوره جمهوری منتهای بدرفتاری را کرده‌اند، برنامه انحلال ارتش را دارند. گرفتن و محاکمه و محکوم کردن سران نظامی آنهم بجرائم پیش پا افتاده، مثل همان اثری را در ارتش دارد که گرفتن مراجع در روحانیت. شاه سابق اینکار را کرد و تاج و تخت را بابت آن داد، حالا غلط او را ما چرا تکرار کنیم؟

بنظر اینجانب دواى درد، جلب و جذب و سازماندهی جدید در ارتش است که باید بتدریج انجام بگیرد.

اینجانب خود او را تحت نظر قرار داده‌ام. به شما اطمینان میدهم که هیچ ضرری از شادمهر به جمهوری نمی‌رسد و پیشنهاد اینست:

- آقای محمدی ری شهری که دستیار آقایان بهشتی و قدوسی است سر به سر سران ارتش نگذارد. بسیار خطرناک است.

- سرلشگر باقری را ۶ ماه است گرفته است و همه را کوشیده بلکه برضد اینجانب پرونده‌سازی کند، نتوانسته است چون اینجانب جز براساس عقیده رابطه برقرار نمی‌کنم^۲، محتاط و مواظب هم هستم. قرار بود آقای اشراقی پرونده او را ببیند، چنین نشد. اگر حرف اینجانب را امام درباره ارتش پذیرفت دستور بدهند او را رها کنند.

- شادمهر در وضع فعلی بماند، اینجانب اطمینان میدهم که حرکات او تحت نظر هست و هیچ خطری از ناحیه او متصور نیست. بی جهت نباید جو نگرانی را بار دیگر تشدید کرد.

نباید این تصور برای نظامیان بوجود آید که با وجود جنگ و همه گونه تلاش و فداکاری، باز دست از سر آنها برنمیدارند.

درباره نماینده امام برای آن هیات ۳ نفری هم، عقیده‌ام اینست که هراندازه شخصیتی که امام معین می‌کنند، مقبول تر (برای جامعه) باشد، امید به آن هیات بیشتر است. بسیاری از مطالب شما صحیح و قبول است. انشالله این خط را تا پیروزی ادامه بدهیم. گزارشهایی مکتوب از داخله حزب جمهوری اسلامی بدست رسیده است که از هر حیث خواندنی و افشاگر است^۳.

شاد باشید.

ابوالحسن بنی صدر

۶۰/۱/۳

۳- سرلشگر باقری، یکی از کسانی بود که از سازش پنهانی سران حزب جمهوری اسلامی با ریگان و بوش آگاه شده و رئیس جمهوری را از آن آگاه کرد. بنی صدر به آقای خمینی گفت: بهتر نیست او به خارج برود و به لحاظ رابطه‌ای که دارد (پسر او داماد یک سناتور امریکائی بود و از همان مجرا هم از سازش پنهانی آگاه شده بود)، اطلاع کسب کند و در اختیار بگذارد. آقای خمینی موافقت کرد، اما او را در فرودگاه دستگیر و زندانی کردند.

۴- در این تاریخ، در حزب جمهوری اسلامی، در گروه گردانندگان، تصمیم به سرعت بخشیدن به کودتای خزنده گرفته شد. رویارویی خمینی با بنی صدر، جلوگیری از بازگشائی دانشگاه‌ها، توقیف روزنامه‌ها و جلوگیری از پایان یافتن جنگ و «عزل» بنی صدر از فرماندهی کل قوا و...

۱- آن روز رسید و اما کار از کار گذشته و کودتا انجام گرفته بود. خود آقای منتظری هم قربانی کودتای دیگر شد: «مرحوم خوانی، در سفر به قم، با یکی از اعضای شورای فتوای آقای منتظری دیدار می‌کند و او می‌گوید: آقای منتظری اغلب به زانو می‌زند و می‌گوید: آقای بنی صدر بارها می‌گفت این بلاها برسرمان می‌آید و ما گوش نکردیم...»

۲- پیش از ریاست جمهوری بنی صدر، سرلشگر شادمهر رئیس ستاد ارتش بود. بنی صدر او را در ریاست ستاد نگاه داشت. تا اینکه، در جلسه‌ای با افسران ارتش، یکی دو جمله برضد ملاتاریا گفته بود. آقای خمینی به برکناری او قانع نبود و می‌خواست او را محاکمه و محکوم کنند. بنی صدر او را مشاور نظامی خود گرداند و جان او را حفظ کرد.

معروض می‌دارد

آقای بهشتی برخلاف بیانیه شما در سپاه پاسداران کاشان صحبت کرده است. دو تخلف: ۱- سخنرانی که در حوزه مسئولیت او نیست (اگر در حزب خود و یا در جمع قضاات حرف می‌زد، ایرادی نبود) ۲- سخنرانی در سپاه و مداخله در امری که بایشان راجع نیست. اما صحبت برسر این تخلف‌ها نیست. صحبت برسر خطر بزرگتر است:

بأنها می‌گویند، شما سعی کنید امنیت شهر را خود شما بعهدہ بگیرید و به شهربانی و ژاندارمری راه ندهید اگرگیری هم داشتید بگوئید ما رفع می‌کنیم.^۱

و یکی از مسوولان ایدئولوژی سپاه می‌گوید من کسانی را که دانشگاه آمده بودند میشناسم اغلب از پایگاه ولی عصر آمده بودند و مطالب دیگر هم هست که باید خصوصی به شما بگویم.^۲

- و گزارش ترور آقای ربانی شیرازی را نیز میفرستم، ملاحظه کنید چه کسانی انجام داده‌اند.^۳

- و در اهواز دو طلبه را سپاه گرفته و پس از شلاق و زندانی کردن خلع لباس کرده است. و سه روز پیش روحانی دیگری را نیز مورد انواع ناسزاها قرار داده است.

- آن رفتار کوچ اصفهان با آقای لاهوتی و در اصفهان با آقای تهرانی و خود اینجانب،

و این دستورالعمل آقای بهشتی، معنائی جز تهیه مقدمات قبضه کشور در صورت درگذشت شما ندارد. گزارش دیگری است از تماس با نمایندگان ریگان در پاریس. اما برکسی که کمی اطلاعات از واقعیت‌ها داشته باشد، روشن است که سپاه امکان کودتا ندارد به بیان دیگر ضد کودتائی بدنبال کودتا بوجود خواهد آمد و داستان این انقلاب را بآخر خواهد رساند.^۴

در این اوضاع و با وجود این خطرها، سال قانون را با توقیف آقای رضای صدر شروع می‌کنند کاری را که چندین نوبت شروع کردند و بر اثر مقاومت اینجانب عقب نشستند، اینبار باستناد نامه شما به آقای مهدوی کنی ولی حتی بدون رعایت آن از نو شروع کرده‌اند.^۵

۱- در این نوار نیز، آقای بهشتی همان طرح انحلال ارتش و جایگزینی آن با سپاه... را باز می‌گوید که به شورای انقلاب ارائه کرده بود. طرح را در غیاب رئیس جمهوری به شورای انقلاب داده بود. آقای مهندس بازرگان به او گفته بود، با این طرح می‌خواهید سر رئیس جمهوری را ببرید. اقلأ صبر کنید در حضور او، پیشنهاد کنید.

۲- اشاره است به کسانی که در ۱۴ اسفند به دانشگاه فرستاده شده‌اند برای برهم زدن اجتماع مردم در سالروز مرگ مصدق که، در آن، رئیس جمهوری سخن گفت.

۳- آقای ربانی شیرازی، از روحانیان شیراز بود. افراد سپاه دو بار او را ترور کردند. مأموران ترور بار اول را، هیأت مأمور رسیدگی شناسائی کرد. بعد از کودتای خرداد ۱۳۶۰، دوباره او را ترور کردند. این بار کشته شد و گفتند بر اثر تصادف کشته شده است. او از حامیان آقای خمینی بود اما مخالف میدان دادن به سپاه و استبداد حزب جمهوری اسلامی بود.

۴- «تماس با نمایندگان ریگان در پاریس»، ربط سازش پنهانی با دستگاه ریگان - بوش را با سرعت بخشیدن به مرحله پایانی کودتا، آشکار می‌کند. طرفه اینکه آقای خمینی که امور جزئی را بزرگ و دست آویز برانگیختن بحران می‌کرد، نسبت به گزارشهای متعدد پیرامون روابط پنهانی با دستگاه ریگان - بوش، کوچکترین واکنشی نشان نمی‌داد. در عوض، شتاب بخشیدن به کودتای خرنده را کارگردانی می‌کرد.

۵- رضا صدر، وزیر بازرگانی بود. او بدان گناه که نگذاشته بود محاصره اقتصادی

برای اینکه بعد نفرمائید که شما تدبیر نداشتید و اینها مواضع را گرفته و جلو آمدند، عرض می‌کنم این حد از آزادی مطبوعات هر اندازه ضرر داشته باشد، صد یک خفقان مطبوعات ضرر ندارد. و اگر (بنا) بر خفقان اینجانب است، اینهمه مقدمه چینی نمیخواهد:

- آقایان رادیو و تلویزیون و مجلس و منبر... را در اختیار دارند و اینجانب از حق صحبت محروم میشوم!

- روزنامه‌ها که در واقع هدف همان روزنامه انقلاب اسلامی است، نیز توقیف میشوند، آنوقت در این خفقان آقایان موج ترور راه بیاندازند، چه کسی جرات دم زدن پیدا می‌کند و چه بلاهائی برسر کشور می‌آید؟

امروز بچه‌های ۱۶ و ۱۷ ساله را می‌کشند می‌گویند تیر کمانه کرد!! چطور است که در دانشگاه پلیس باید بدون بطوم حاضر شود و در جائی دیگر افراد مسلح حق تیراندازی دارند و تیرها هم کمانه می‌کنند و درست به قلب و سینه بچه‌های مردم می‌خورند. مسوول این قتل‌ها کیست؟

اینجانب اینگونه تهدید آزادی (که در حداقل وجود دارد) مطبوعات و اشاعه ترور (را) مقدمه خطرهای بزرگ می‌دانم و نمیتوانم درباره آن سکوت کنم. آماده‌ام سپاه را به نظم آورم بشرط آنکه حمایت بفرمائید لاقل در این حد به افراد شرور میدان داده نشود. و باصرار و قویاً میخواهم که اجازه نفرمائید بنام رفع اختلاف، آزادی مطبوعات پامال شود.

ابوالحسن بنی صدر
۱۸ فروردین ماه ۶۰

نامه به دادستان کل کشور (آقای موسوی اردبیلی)

۲۲ فروردین ۱۳۶۰

بسمه تعالی

دادستان کل محترم

آقایان حجتی کرمانی و محلاتی و بجنوردی گفتند قول داده‌اید مطالبی را که بنا روا گفته بودید جبران کنید. سه شنبه صبح نزد اینجانب بودند از آنها پرسیدم چرا عکس شد؟ امشب هم بیاناتی کرده‌اید، یک بام و دو هوا:

۱- اعلام جرم، اختلاف نیست که به هیأت ۳ نفری برود. جای رسیدگی دادگستری است و اگر باید برود، چگونه است که برخلاف بیان امام.^۶

موجب مضیقه و گرانی شدید بگردد - به قول آقای رجائی «امام فرموده‌اند مردم باید ریاضت بکشند و او از هر جا شده کالا پیدا و وارد کرده که مردم در زحمت نیفتند» - کنار گذاشته شد. اما گناه اصلی او این بود که طرح رئیس جمهوری را در بازرگانی داخلی و خارجی به اجرا گذاشته بود. بنابر این طرح، واسطه‌ها حذف می‌شدند و میان وارد کننده با فروشنده و خریدار، واسطه‌ای نمی‌ماند. در نتیجه، قیمتها پائین می‌آمدند. مجال مافیاسازی و رانت خواری از میان می‌رفت... بعد از وزارت، او مدیر مسئول روزنامه میزان شد. این نامه از مهمترین سندهاست. در نامه به «دادستان کل» که به دنبال این نامه آمده است، نقشه مرحله آخر کودتا با تکیه بر سازش پنهانی با دستگاه ریگان، شرح شده است.

۶- اشاره است به اعلام جرم رئیس جمهوری به جرمی که آقایان رجائی، نخست وزیر و آقای بهزاد نبوی، «وزیر مشاور»، با انعقاد قرارداد الجزیره، مرتکب شده بودند. بازپرس به رئیس جمهوری اطلاع داده بود، جرم مشهود و او آماده صدور دستور توقیف نخست وزیر و وزیر مشاور است. اما آقایان بهشتی و موسوی اردبیلی پرونده را، به این عنوان که باید در اختیار «هیأت سه نفری حل اختلاف» قرار گیرد، از بازپرس گرفتند!

۲- روزنامه میزان توقیف میشود و مدیر آن زندانی میشود و پرونده آنرا به هیات نمی‌فرستید؟ با کمال تأسف و تأسف بسیار اعتماد مردم به دستگاه قضائی بحدافل رسیده است. در یک سنجش افکار با تعداد ۵۷۵۰ پرسشنامه (که برای تهران نمونه برداری دقیق و گسترده‌ئی است) تنها ۹/۱۱ درصد مردم امیدوارند دادگستری شما، قضیه دانشگاه را عادلانه مورد رسیدگی قرار دهد.

نمیدانم شما چه میخواهید بکنید. اما حاصل یکسال اطلاعات جمع آوری شده را در خطوط اساسی طرحی که برای نابودی این جمهوری تنظیم کرده‌اند به شرح زیر برای شما می‌نویسم بعد شما را با خدای خود تنها می‌گذارم:

به حافظه خود مراجعه بفرمائید با اینجانب همعقیده میشوید که: امریکائیا با هر کس چه در دوران انقلاب و چه پس از پیروزی انقلاب، رابطه برقرار کرده‌اند، او را لو داده‌اند. نمیخواهم از کسی اسم ببرم اما از مساله گروگانها باین طرف با ۳ نفر تماس گرفته‌اند و هر سه را لو داده‌اند. با آخری درباره یک حکومت ثابت از راه وحدت نیروی مسلح و نیروی مذهبی، صحبت کرده‌اند!

دو شب پیش در آلمان با یکی از نزدیکان اینجانب تماس گرفته‌اند، که میخواهند در باره مطالب مهم سیاسی از جمله جنگ گفتگو کنند.^۲ کسب تکلیف می‌کرد بپذیرد یا نپذیرد. گفتم نپذیرد. چرا که: امریکائیا میخواهند به مردم ما و به مردم امریکا و به مردم همه دنیا بگویند، در این انقلاب هرکس هست، در بدر بدنبال آنهاست تا بند و بست کند و از رقیبای خود جلو بیفتد. بنابراین دو روز دیگر خبر این ملاقات و گفتگو را مطابق معمول در روزنامه‌ئی منتشر خواهند کرد. با اینکار، بیاد همه هموطنان ما می‌آوردند که هنوز کلید قدرت در دست آنهاست و همین امر موجب میشود آنها که میتوانند در وابستگی با غرب زندگی کنند و قدرت را هم بدست آورند، بسرعت دست بکار بشوند. البته همه شواهد و قرائن می‌گوید که دست بکار شده‌اند که بکار خود سرعت خواهند بخشید. حالا فرض کنید خطوط طرح اینها باشند:

مرحله اول، بی اختیار و بی اعتبار کردن رئیس جمهوری و نهادهای دیگر:

۱- قطع ارتباط رئیس جمهوری با مردم با استفاده از نهادهای موجود و غیر آن:

- رادیو و تلویزیون و تحت اداره انحصاری در آوردن آن به ترتیبی که میداند

- حذف روزنامه‌ها که برای آن از همه وسایل استفاده شده است و اخیراً دادگستری نیز وارد عمل شده است: توقیف میزان که لابد بدون دنباله نخواهد بود.

جلوگیری از حضور در اجتماعات مردم و سخنرانی، که بقرار اطلاع

۱- بر صحت این اطلاع، غیر از مدارک یافته شده در سفارت امریکا، نوشته آقای سلیوان، آخرین سفیر امریکا در ایران نیز، گواهی می‌دهد: توافق برسر یک رژیم با ثبات از راه وحدت ارتش و روحانیت که میان آقای سلیوان از سوئی و آقایان موسوی اردبیلی (همین «دادستان کل») و مهندس بازرگان از سوی دیگر بعمل آمد. در زمان نگارش این نامه، سندهای گویای این توافق انتشار نیافته بودند. اسناد سفارت امریکا بعد از کودتا منتشر شدند. بعد از کشته شدن آقای بهشتی، در رثا او، سلیوان مقاله‌ای نوشت و بهشتی را کسی دانست که می‌توانست چنین وحدتی را مایه استقرار رژیم با ثباتی در ایران کند. اما آیا می‌دانست که آقای بهشتی طرح انحلال ارتش و... را به شورای انقلاب برده بود؟

۲- این مراجعه حکومت ریگان نخستین مراجعه نیست. در بهار ۱۳۵۹، که ریگان و بوش نامزد ریاست جمهوری بودند، برای معامله برسر گروگانها تماس گرفتند و بنی صدر حاضر به گفتگو هم نشد.

چون هاشمی روان امضاء کرده است، اگر کسانی شلوغ کردند تحویل «گارد ریاست جمهور شود» قرار است پرونده طوری تنظیم شود که همه کاسه کوزه‌ها سر ۲۰ نفری خراب بشود که داخل ساختمان بوده‌اند (البته خبر است و از درجه صحت آن آگاه نیستیم) بالاخره نتیجه فعلاً منع سخنرانی است.

- حذف اختیارات ریاست جمهوری که دو مورد دیگر به مجلس لایحه برده اند

- تصفیه در نهادهای انقلاب طوری که یکدست ضد رئیس جمهوری بشوند:

تصفیه‌ها در داخل نهادها

تصفیه روزنامه‌ها با تهدید و حمله چماقداران و اخیراً توقیف

- شخصیت‌ها حتی از راه ترور آنها

- خنثی کردن روحانیت غیرموافق

- تهدید و حذف عناصر مقاوم و قطع ارتباطات از راه قانون و دستگاه قضائی:

- رفتار با احزاب

- با روزنامه‌ها

- با شخصیت‌ها

- مقابل کردن نهاد مذهب با رئیس جمهوری، خصوص امام

- گرفتن فرماندهی کل قوا و ناگزیر کردن وی از استعفا

- و در صورتی که تدابیر بالا بی نتیجه ماند، ترور او^۳

گذرا بگویم که دو مدرک تازه بدست رسیده است که از جهات بالا گویا هستند و اطلاعات بسیار واضح و روشنی درباره واقعه ۱۴ اسفند بدست میدهند:

- چهار نوار صحبت آقای بهشتی در سپاه کاشان و سووال و جوابهاست، اینکه در حضور رئیس دیوان کشور، اینطور صریح و بدون واهمه از اینکه در حضور قاضی این اعترافات میشود و تبلیغ ایشان افراد را بخلاف قانون، یکی از اسناد ماندنی از این دوران است. و حالا می‌بینیم آیا شما ایشان را هم در کنار آقای رضا صدر (که گناه قانونی ندارد) قرار میدهید یا خیر!

- مطلب دیگر اطلاعی است که یکی از افراد کمیته تهران درباره بسیج و سازمان دادن ۱۵۰ پاسدار کمیته‌ها برای آمدن به دانشگاه برای انجام وظیفه چماقداری میدهد.

در نوار صحبت آقای بهشتی، کسی که گویا از معلم‌های ایدئولوژی سپاه است، بایشان می‌گوید مطالبی هم هست که خصوصی باید به شما بگویم. آیا میتوانید از سووال و جواب کنندگان در بیاورید آن مطالب که از لحاظ کشف جرم بسیار مهمند. چه مطالبی هستند؟ آیا آقای بهشتی که رئیس دیوان کشور هستند، شما را آگاه کرده‌اند از مطالبی که با ایشان در میان گذاشته‌اند؟!

باری، طی مقدمات بالا ظاهراً برای رسیدن بمرحله زیر است:

ب- استبداد با رنگ مذهبی در ظاهر برای اجرای مکتب و در واقع زمینه سازی برای عود استبداد وابسته بغرب. چرا؟^۴

بدلایل زیر:

- وقتی نهادهای منبعث از قانون اساسی. خود قانون اساسی را

۳- همانطور که تاریخ گزارش می‌کند، این امور را، با همین نظم، استبدادیان به اجرا گذاشتند. البته با اتکا به آقای خمینی و با محور کردن او.

۴- این استبداد نیز برقرار شد. غیر از افتضاحهای بزرگ که فرآورده معامله‌های پنهانی بودند، امروز، دولت، به لحاظ بودجه‌اش، خارجی‌تر از هر زمان در تاریخ ایران است.

رعایت نکردند، قانون اساسی بی اعتبار می‌شود. خود این نهادها بی اعتبار می‌شوند و کدام رژیم است که نهادهای اصلیش بی اعتبار بشود و برجا بماند. و مردم از آنها جدا و نسبت بآنها بی اعتنا نشوند؟ و این نهادها در برابر تندبادهای اجتماعی دوام بیاورند؟

- مردم وقتی از نهادها و قانون - آنها هم در رژیم اسلامی - روبروگردانند، در صحنه گروه‌هایی باقی میمانند که برسر قدرت با یکدیگر در ستیز و تضاد آشتی‌ناپذیر هستند. آثار جدا شدن مردم در رفتار مردم بسیار روشن دیده می‌شود. گمان اینجانب این است که اگر امروز یعنی بعد از توقیف میزان و توجیه شما از اینکار آشکارا خلاف قانون، پس از اینکه ملاحظه میشود، از سخن‌ها مقصود اطمینان بخشیدن بمردم به اجرای قانون نیست، بلکه زمینه سازی برای ایجاد رعب و وحشت از دستگاه قضائی و کشاندن رئیس جمهوری بدانجا و خواندن فاتحه بی الحمد برای قانون از اساسی و عادی است، بلکه اگر امروز سنجش افکار کنند، اگر همه بررسی کنند، همان ده درصد هم به قوه قضائی ابراز امید و اعتماد نخواهد کرد. بکجا می‌رویم؟

دستگاه قضائی که بحکم قانون اساسی باید دامنه آزادیها را توسعه بدهد، بر خلاف قانون دستور توقیف مدیر روزنامه و خود روزنامه را میدهد و کیست که نداند این مقدمه سازی‌ها برای از بین بردن روزنامه انقلاب اسلامی و قطع آخرین رشته ارتباط رئیس جمهوری با جامعه است؟ آیا گمان می‌رود مردم تا بدینحد نادانند؟

اشتباه دردناک همین است. مردمی که ۵۵ سال در خفقان رژیم پهلوی زندگی کرده‌اند، برای ارتباط با رئیس جمهوری خود وسیله بوجود می‌آورند. چه کسی بآنها اطلاع داده بود که در مسیر رئیس جمهور از شرق تا غرب تهران حاضر بشوند؟ این پاسخی بود بآنها که با جلوگیری از انجام مسابقه فوتبال در زمینهای موجود، بخیال خود میخواستند مانع حضور رئیس جمهوری در جمع مردم بشوند. اینها تدارک همان کودتای خزنده است اما بیقین به تدارک کنندگانش وفا نخواهد کرد به دلایل زیر: ۱- استبداد دینی با دست این آقایان محال است چرا که:

۱- بدون مردم، نیروی گروهی که میخواهد استبداد دینی برقرار کند، در حداقل است:

در روحانیت، اقلیت محض است - در کادریهای دانشگاه دیده اقلیت محض است، در نزد کارگران، اقلیت محض است، در نزد دهقانان اقلیت محض است، در بازار جز آنها که سال گذشته ۱۲۰۰ میلیارد ریال سود برده‌اند، بقیه در مقابل آنها هستند. در توده‌های دیگر شهری، اقلیت محض است و در کارمندان اقلیت محض است، در نیروهای مسلح اقلیت محض است، و در احزاب سیاسی جز حزب توده آنها هم از روی مصلحت و بطور موقتی، هیچ موافقی ندارد و...

علاوه براینها دو سال بیشتر اداره کشور را در دست داشته است و جز شکست و ناکامی ببار نیاورده است:

امنیت قضائی و اجرای قانون وضع و حالی را دارند که همه شاهد آنیم. در مجلس، در جائی که خود قانون وضع می‌کنند، آشکارا قانون نقض میشود و اقلام مصرف بودجه سری برخلاف قانون افشا میشود و با آنکه رئیس مجلس از حقیقت آگاه است، دم بر نمی‌آورد و احدی نیز بفکر نمی‌افتد حالا که با رضا صدر برخلاف قانون عمل می‌کنند، لااقل با اینها

۱- و بهشتی و... کشته شدند. غیر از هشدار کتبی، بنی صدر به آقای بهشتی گفته بود: شما به جائی نمی‌رسید و از میان می‌روید، زیرا نه روحانی طراز اول هستید که روحانیت شما را به رهبری ببذیرد، نه نظامی هستید که نظامیان شما را به رهبری ببذیرند و نه روشنفکر هستید که روشنفکران شما را به رهبری ببذیرند و عجله هم دارید مقام اول با اختیار کامل بگردید. پس نطفه می‌شوید. افسوس نشنید.

موافق قانون عمل کنند و دست کم برای توضیح بدادگستری احضار کنند. معلوم بشود چه کسی اسناد محرمانه را در اختیار گذاشته است و چگونه این امور در مجلس علنی طرح میشوند؟

وضع اقتصادی اسف بارتر از اسف بار است و اکنون بر همه روشن است که یک باند سودجو که به سالی ۱۲۰۰ میلیارد ریال قانع نیست بهر قیمت میخواهد کنترل امور بانکی را نیز بدست بیاورد. در حالیکه گرانی بیداد می‌کند، سود خویش را باز هم بیشتر کند.

آن گروگانگیری که رئیس دیوان کشور برخلاف قانون و مصلحت کشور از آن بعنوان آتو بر ضد بنی صدر استفاده کرد و برخلاف قانون اساسی و قانون همین مجلس به موهن تر شکل «حل» شد و آن سیاست خارجی که جنگ یکی از عوارض آنست و آن دولت مکتبی که...

با آن نیروها که دارد و این دست آوردهایش، این گروه در بی خبری محض، در سایه دیوار محکم امام، قرار گرفته و گمان می‌کند که سایه از او است!!!

اما در مقابل این گروه، نیروهای محرکه زیر قرار گرفته‌اند:

- جوانان شهری و روستائی، دانشجویان بلا تکلیف، دانش‌آموزان و...

- بازاریان و کارگران و دهقانان،

- احزاب

- مردمی که مسلح هستند دارای همسویی از جهت زمینه فکری و اجتماعی با نیروهای بالا هستند

- و مهمتر از اینها، روحانیت ساکت و مخالف

پس آینده و آینده نزدیک وقتی پای مردم از صحنه بیرون برود، در دست آن نیرو و رژیمی است که باین نیروها میدان عمل بدهد و پشتیبانی اینها را بدست بیاورد.

اگر در این برآورد وضع و تحلیل واقعیتها تردید دارید خود هر طور که میخواهید به ارزیابی بپردازید و از روی صبر و حوصله و علم نیروها را برآورد کنید، ببینید بدون مردم نیروهای مخالف، چند ده بار قوی‌تر هستند یا نیستند.

اگر شما هم باین نتیجه رسیدید، پس تردید نکنید که من درد خودم را ندارم و غصه حرفهای شما را هم نمیخورم و گمانم اینست که محکومیت در این دستگاه قضائی، مرا در زمره اصحاب حضرت حسین (ع) در می‌آورد که از قاضی شرع «خارجی» عنوان گرفتند.

خدایا تو میدانی که از اینها که اینهمه حریص تصرف قدرتند هیچ ترسی ندارم. بیم از آن نیروهایی است که در پرده استبداد این گروه بسرعت مواضع خویش را مستحکم می‌گرداند.

برادر عزیز، قضیه مبهم نیست. قضاوت عادلانه را مردم می‌کنند.

اگر این حرف درست نیست، پس این رژیم هم درست نیست و... و مردم قضاوت خود را درباره چماقداری و قضیه ۱۴ اسفند کرده‌اند چرا که خود در صحنه حاضر بودند. آنرا بهانه کردن و هر نوبت تعرضی به رئیس جمهوری روادیدن، کار نیست. شأن قاضی و جرات او در احضار رئیس جمهوری نیست، در اجرای قانون است. وقتی قاضی شجاع و درخور احترام است که به شما بگوید دادستان کل حق ندارد اعلام جرم آنها جرم برضد قانون اساسی را بگیرد و به هیات سه نفری بدهد. و الا وقتی ناسزا به رئیس جمهوری و چماقداری جایزه دارد، احضار او به دادگستری، جرئت نمیخواهد.

شما و من و همه ما در جریان تحول جامعه، موقعیتی و مسوولیتی خطیر داریم. هر کار که می‌کنیم و هر قدم که برمی‌داریم، باید از خود

بپرسیم کار ما به تثبیت جمهوری اسلامی کمک می‌کند و یا به تسریع سقوط آن؟ بگمان اینجانب این مسوولیت خطیر ایجاب می‌کند که:

د- چه باید کرد؟

۱- اگر بخواهیم مردم در صحنه بمانند، اگر نخواهیم جمهوری به راه زوال خویش ادامه دهد، باید با تمامی قوت از آزادی مطبوعات و هر آزادی دیگر دفاع کنیم (آزادی بمعنای روحیه + قانون + مسوولیت بعلاوه اختیار + ابتکار) سکوت عدم تحریک نیست. در شرایط امروز هیچ تحریک و تشنجی بدتر از تحریک و تشنجی که سکوت بوجود می‌آورد نیست. موافق قانون فوراً آقای رضا صدر را آزاد کنید، روزنامه میزان و هر روزنامه دیگر را که مطابق قانون حق انتشار دارد از توقیف آزاد کنید. بمردم بگوئید دستور نادرست بوده است. و مقصر را تنبیه کنید و بعد ببینید چقدر جامعه احساس آسایش و آرامش خواهد کرد؟

آقای دادستان کل، سه کارمند بانک را بدلیل آنکه فتوکپی حواله آقای رفسنجانی را بمسئول تدارکات سپاه، بیرون داده‌اند (اینکار را کرده‌اند یا نه نمیدانم) با آنکه سری نبوده و معلوم نیست جرم باشد، دادگاه انقلاب توقیف کرده است، اما آقای آیت، اسناد هزینه سری را برخلاف قانون علنی از میزخطابه مجلس خواندند و برخلاف حقیقت حرف زدند، تهمت زدند، کسی از او کمتر توضیحی هم نخواست. این دستگاه قضائی باین تبعیض‌های آشکار، چطور میتواند دم از اجرای قانون بزند؟ زمینه کشاندن رئیس جمهوری را به دادگستری فراهم کردن، امید به اجرای قانون بوجود نمی‌آورد، بلکه هر گونه امیدی را نیز از بین می‌برد و مردم این کشور این چیزها را تحمل نمی‌کنند. شما حرکت سریع و سرعت‌گیری را که در بطن جامعه جریان دارد بفرستید تحقیق کنند تا بشما بگویند، جامعه بشدت در حال تشنج و روی بحرکت دارد. اینک اینجانب امروز این نامه را مینویسم و پیش از این درباره اینکار خلاف قانون (یعنی توقیف آقای صدر و روزنامه) به امام نامه نوشتم و با آقای اشراقی صحبت کردم. خود انعکاس فشار شدید افکار عمومی است. برای رضای خدا و نجات جمهوری لافل شما براه زورگویان نروید و بگذارید باشند و بنویسند، صد بار بهتر است تا نباشند و فشار روحی و سیاسی جامعه را بسوی انفجارهای مه‌آلود نکرده‌اند. آخر چقدر تجربه کنیم آیا نمی‌بینیم تمام گروه‌های سیاسی که تحت فشار قرار گرفتند، رشد کردند و قوی‌تر شدند؟ و آنها که آزاد [آزادی] عمل داشتند، شناخته شدند و جامعه حدی بآنها داد که سزاوار آن بودند؟

مطلبی از آقای حافظ اسد برای شما بنویسم که عبرت‌انگیز است. به هیات ایرانی که اخیراً از سوریه بازدید کرده است، یکی از همکاران او گفته است از وقتی بحزب کمونیست آزادی دادیم بچند گروه تجزیه شد و دیگر نیروئی نیست. خود ما در خارجه دیدیم که در محیط آزاد عمل، این گروه‌ها چگونه به ۴۶ دسته تجزیه شدند و از بین رفتند.

۲- مردم را باید جدی گرفت و برای رای و نظر آنها احترام قائل شد. مردم انقلاب کردند تا مرد را به حق بسنجند و نه حق را بمرم. همه ما باید آنطور عمل کنیم که مردم در صحنه بمانند و فعال باشند تا در صورت خطرهای بزرگ بمیدان بیایند و رفع خطر کنند. با مردم نباید بازی کرد و گمان برد که نمی‌فهمند. مقایسه ۲۲ بهمن سال پیش را با ۱۲ فروردینماه امسال بکنید، همه چیز بر شما روشن میشود. سال پیش از صبح تا تاریک شدن هوا باران می‌بارید و زمستان و سرد بود. یکبار از کثرت و شدت هیجان و فشار جمعیت ناگزیر اعلام ختم مراسم شد و اینجانب رفتم، مردم فریب نخوردند. دانستند که این رفتن برای آنست که خلوت بشود و رژه نظامی انجام بگیرد. ماندند. ناگزیر ساعت ۳ بعد از ظهر بازگشتم. جمعیت عظیم بود و دو سه نفری هم لطمه دیدند و امسال اینجانب اعلام

راه پیمائی کردم. اما بازی شروع شد تا مراسم را بپایند و دردست بگیرند و مردم باهوش شگرفشان دانستند ساعت ۱۱ رادیو اعلام انجام نگرفتن راه پیمائی را بعلت ریزش باران داد و هرکس نیز بادش نبود بیاد آورد که در این مراسم شرکت نکرده است. آیا عبرت آموز نیست؟

۳- در رژیم‌های استبدادی، ثروتمندها پولها را می‌برند و مستضعفها، شعارها را تحویل می‌گیرند. ایران امروز، مردم محروم کوشش از روی برنامه برای رفع محرومیت‌ها را میخواهند، شعار نمیخواهند. در عمل هر کار جدی در سود مستضعفان با مشکل برخورد کرد، اما کسی مانع بردن آن سودهای بادآورده نشد.

قانون در حمایت از حق محرومان است که باید برندگی و قاطعیت خویش را نشان بدهد. پرسیده‌اید ۲۰۰۰۰ زندانی داریم چرا نمایندگان درباره آنها نپرسیده‌اند. اولاً اینجانب بدفعات پرسیده‌ام چند نوبت قرار و مدار شد، چه نتیجه داد؟ ثانیاً فرق است میان کسی که دستگیریش تهدید آزادی و بیان روشنتر کند شدن تیغ قانون خصوص در حمایت از محرومان است، با کسی که ظلم به او دامنه اجتماعی محدودتری دارد.

آقای دادستان

آیا برای شما هم اثر اجتماعی توقیف غیر قانونی کسی که دو سال وزیر در دوران انقلاب بوده و در یک دوره عضویت شورای انقلاب را نیز یافته است، با توقیف یک فرد عادی یکی است؟ مردم محروم نمی‌پرسند در جمهوری که با خدمتگذارانش اینطور بی قانونی میشود، با مردم محروم چکارها که نمی‌کنند؟ وی وزیر بوده است. بدون اطلاع مجلس چگونه دستگیر و توقیف شد. آنهم در جرمی که عادی نبود؟ ممکن است بگوئید مقصود قانون اساسی وزیر شاغل است. اما رویه و قانون موجود جز این را می‌گوید و تازه شما نخست باید از شورای نگهبان می‌پرسیدید. این توقیف مخالف بسیاری از اصول قانونی اساسی است، مخالف قانون مطبوعات است و دلیل آشکاری است بر استفاده از دستگاه قضائی بمثابه ابزار قدرت سیاسی و بقصد تحکیم پایه‌های استبداد. استبدادی که بدلائل مذکور در بالا، پایه‌هایش بر شن قرار دارند و قابل استحکام نیستند.

گرداننده یک روزنامه در رشت آدم می‌کشد و هنوز خود را به مقام قضائی معرفی نکرده است!! آن یکی آنهمه جنایت می‌کند و... باز مستضعف و محروم باید باور کند که اینهمه بخاطر او است. استالین با مرام حکومت رنجبران، طبقه جدید حاکمان و انبوه شماره نکردنی محرومان را در جامعه جدید پدید آورد و چند میلیون انسان را در تصفیه‌ها و فشارها نابود کرد. تجربه‌ها بسیارند و مردم ما در تاریخ دراز خود همه رنگ‌ها را دیده‌اند و امروز اگر ما بخواهیم جمهوری را حفظ کنیم، باید دو کار بکنیم:

- قانون را اجرا کنیم تا مستضعف و محروم مطمئن بشود حق او در صورتی که بکار و تلاش برخیزد محفوظ میماند و بخود او می‌رسد.

- نگذاریم حق محروم را قشرهای زورمند و مالدار و زد و بنددار ببرند و بخورند.

آیا این فریب نیست که پاسداران جوان و ساده دل و محروم دولت را در فارس و جاهای دیگر به شکار خان‌های بی چیز شده که جز موقعیت اجتماعی چیزی ندارند برانگیزیم و در مرکز کشور عده‌ئی اندک شمار آن سودهای کلان را ببرند؟ موقعیت اجتماعی خان را جز با تغییر ساختمان اجتماعی نمیتوان از بین برد که کاری طولانی است اما این سودهای بادآورده را با اجرای قانون بسود مستضعفان براحته میتوان لافل محدود کرد.

باری سخن بسیار است، میخواستیم این درد دل را کتاب کنم. اما فرصت کم است و نباید این تصور پیش بیاید که مجری قانون اساسی، سکوت اختیار کرده است.

برادر عزیز،

امروز مردم محروم کشور بحق رئیس جمهوری را مظهر محرومیت خویش تلقی می‌کنند و بنابر این اینجانب را باکی از این زمینه‌سازیها نیست.

اتمام حجتی است که باید بکنم و می‌کنم. تا فردا شما هم به اینجانب نگوئید: شما بی تجربه بودید و آنها مواضع قدرت را گرفتند و پیش آمدند. معلوم باشد که اینجانب پس از دو سال تجربه، پس از آنکه سالها به مطالعه تاریخ برای دستیابی به نظریه ایجاد و رشد و انحلال قدرتهای سیاسی و غیر آن گذرانده‌ام، بدقت گرایشهای بد سرانجام را می‌شناسم و در این نامه آنها را برای شما بازگو کردم بدان امید که با شجاعت بوعده وفا کنید و امور را بمجرای قانون بازگردانید.

ابوالحسن بنی صدر

۲۲ فروردینماه ۱۳۶۰

توضیح:

در این سند، مرحله واپسین کودتای خزنده و کارها که کودتاچیان خواهند کرد، تشریح شده است. آن کارها، بر همین ترتیب انجام شدند.

نامه آقای رجائی به آقای بنی‌صدر^۱

۲۳ فروردین ۱۳۶۰

بسم الله الرحمن الرحيم

آقای سید ابوالحسن بنی صدر

ریاست جمهوری

عطف بنامه شماره ۳۲۸/ت مورخ ۱۰/۱/۶۰ در خصوص تصویبنامه راجع به قرارداد با دو نفر وکیل دادگستری برای انجام امور حقوقی شورایعالی قضائی، باطلاع میرساند که طبق پیشنهاد شورای مزبور قرارداد فوق‌الذکر مربوط به اداره کل تصفیه امور ورشکستگی جهت طرح و اقامه دعوی و جوابگویی به دعاوی مطروحه راجع به ورشکستگان و غیره بوده و با توجه به این مراتب مجوز انعقاد قرارداد به شورای مذکور صادر گردیده است.

ضمناً همانطور که کراً توضیح داده شده طبق اصل ۱۲۶ قانون اساسی تصویبنامه‌ها و آئین‌نامه‌های دولت را چنانچه برخلاف قوانین باشد باید با ذکر دلیل برای تجدید نظر به هیئت وزیران ارسال نمایند و نظر به مسئولیت اینجانب در مورد اقدامات هیئت وزیران در برابر مجلس، اعمال ریاست جنابعالی برفقه مجریه قانوناً از طریق اجرای اصل مورد اشاره و حضور در جلسات هیئت وزیران تأمین میگردد.

نخست وزیر

محمد علی رجائی

نامه به آقای رجائی^۲

۳ اردیبهشت ۱۳۶۰

آقای محمد علی رجائی، نخست وزیر،

عطف به نامه شماره ۲۴۴۲۹ مورخ ۱۱/۱۲/۱۳۵۹ و در پاسخ نامه شماره ۲۹۰۳ م ن مورخ ۱۷/۱۲/۱۳۵۹ درباره علل انتخاب فرد جدیدی بجای آقای علیرضا نوبری رئیس بانک مرکزی ایران، توجه شما را به نکات ذیل جلب می‌نمایم:

۱- دلایلی که ارائه کرده‌اید، هیچیک اصل غیرقانونی بودن تصمیم را توجیه نمی‌نماید. و همانطور که در نامه ی قبلی هم تذکر داده شد، موافق بند ب - ۵ ماده ۱۹ قانون پولی و بانکی کشور مصوب ۱۸ تیرماه ۱۳۵۱ و بند ۶ لایحه قانونی اصلاح قانون مذکور مصوب جلسه مورخ ۱۸/۱۲/۱۳۵۸ شورای انقلاب جمهوری اسلامی ایران، رئیس کل بانک مرکزی ایران به پیشنهاد وزیر امور اقتصادی و دارائی، تصویب هیأت وزیران و حکم رئیس جمهوری برای مدت پنجسال منصوب میشود. حال آنکه انتخاب آقای عضدی پیشنهاد وزیر امور اقتصادی و دارائی را نداشته و هنوز پنجسال مدت خدمت آقای نوبری تمام نشده است.

۲- نوشته‌یید که بعد از مأموریت شما برای تشکیل دولت، «اولین حرکت می‌بایست این باشد که برای بانک مرکزی مسئولی انتخاب کنید که با خط کلی دولت هماهنگی داشته و بین او و رئیس دولت اعتماد و اطمینان متقابل وجود داشته باشد».

اگر از این «میبایستی» و پیشداوری بگذریم که اساس بد پنداری را می‌گذارد و اگر اینرا نیز بپذیریم که «مسائل شخصی هم با رئیس کل بانک مرکزی» نداشتید، موضوع هماهنگی با خط کلی دولت از طرف رئیس کل بانک مرکزی در محدوده قانون، امری بدیهی است و رئیس کل بانک مرکزی هم نمی‌تواند جز مصوبات شورای پول و اعتبار که معاونین و نمایندگان وزرای مختلف دولت و دادستان کل کشور یا معاون او اعضای آن هستند، و قوانین مصوب مملکتی، راساً و به سلیقه ی خود کاری انجام دهد.

البته این بدان معنی نیست که یازده عضو شورای پول و اعتبار و هیأت عامل بانک ملی و منقاد دولت‌ها باشند زیرا که همانطور که بر طبق قانون دولت و وزرات امور اقتصادی و دارایی قانون پولی و بانکی کشور «بانک مرکزی ایران مسوول تنظیم و اجرای سیاست پولی و اعتباری براساس سیاست کلی اقتصادی کشور میباشد». بندهای دیگر این ماده و مادهی ۱۱ این قانون تصریح دارند که «بانک مرکزی ایران تنظیم‌کننده‌ی نظام پولی و اعتباری کشور است».

دلایل این تصمیم قانونگذار مبنی بر جدا کردن ابزارهای مالی (وزارت دارایی) و ابزارهای پولی (بانک مرکزی) نیز بدیهی میباشد و در تمامی کشورهای جهان که دارای شبکه بانکی و بانک مرکزی میباشند، این امر بدقت مراعات شده و احتیاطات لازم ملحوظ گردیده‌اند. زیرا که در غیر اینصورت، دولت‌ها میتوانستند در هنگام شکست برنامه‌های اقتصادی خود و یا بالا گرفتن میزان کسری بودجه بصرف کسب وجهه موقت، با گرفتن پول آسان از بانک مرکزی و تسهیلاتی که برای خود بدون رعایت ضوابط قانونی فراهم می‌کنند اقتصاد یک کشور را به لحاظ اثرات تبعی این اقدامها و بخصوص تورم دهشتناک، به سقوط بکشانند.

همانطور که گفته شد حفظ ارزش پول هدف اصلی بانک مرکزی

۱- به نقل از کتاب «مکاتبات شهید رجائی با بنی صدر و چگونگی انتخاب اولین نخست وزیر جمهوری اسلامی ایران» - ص ۲۲۰ (پاسخ به این نامه در تاریخ ۱۳۶۰/۲/۱۷ (صص) داده شده است).

۲- به نقل از کتاب «مکاتبات شهید رجائی با بنی صدر و چگونگی انتخاب اولین نخست وزیر جمهوری اسلامی ایران» - صص ۱۶۳-۲۰۲ (پاسخ به این نامه در تاریخ ۱۳۶۰/۳/۱۳ (صص) داده شده است).

است. باید تذکر داد که ارزش پول با اعتماد مردم نسبت به دولت که مظهر هر رژیم است متناسب می‌باشد. اعمال سیاستی که منجر به بی ارزش شدن پول گردد اساس رژیم جمهوری اسلامی را در این دوره حساس متزلزل می‌سازد. بانک مرکزی ایران با توجه به هدف این مؤسسه و مسئولیت در قبال رژیم نمیتواند طابق النعل بالنعل هر دستور خلاف قانون و خلاف منطقی مجریان دولتی را به اجراء گذارد.

به بیان دیگر بانک مرکزی «بانکدار» دولت است و «خزانه‌ی» دولت (وزارت دارایی) نیست و قانون نیز بر این امر صراحت دارد که «بانک مرکزی ایران دارای شخصیت حقوقی است» و «جز در مواردیکه قانون صریحاً مقرر داشته باشد، مشمول قوانین و مقررات عمومی مربوط به وزارتخانه‌ها و شرکتهای دولتی و مؤسسات دولتی و وابسته به دولت» نمیشود. (بند «ج» و بند «د» ماده ۱۰ قانون پولی و بانک کشور).

یعنی که دولت هیچگاه نباید بر این باور باشد که هرگاه که پولی برای پوشاندن کسری بودجه‌ی خود خواست، مستقیماً از بانک به خزانه سرازیر گردد. و دقیقاً بهمین دلیل بود که در تبصره‌ی ۱۰ لایحه‌ای که در بهمن ماه گذشته برای گرفتن مجدد کسری ۳۴۰ میلیارد ریالی از بانک مرکزی به مجلس شورای اسلامی برده شد، گنجانیدید که «بانک مکلف است» که این کسری را به دولت پرداخت نماید، زیرا که در غیر اینصورت، بانک مرکزی ایران که هشدارهای لازم را در مورد عواقب خطیر کسر بودجه‌ی هنگفت داده بود، نمیتوانست باسانی قانع بشود که تزریق این کسری به اقتصاد میتواند بیخطر باشد.

متأسفانه امر تفکیک و جدایی سیاستها و ابزارهای مالی و پولی برای بعضی از وزراء نیز روشن نبوده است، کما اینکه فکر میکردند و شاید هنوز فکر کنند که بانک کشاورزی علیرغم لایحه‌ی قانونی اداره‌ی امور بانکها اداره‌ی از ادارات وزارت کشاورزی است و این دید و بینش غلط میتواند از جمله کشاورزی کشور را در معرض سقوط جدی قرار بدهد.

در این باره مقالات زیادی نوشته شده است که یکی از آنها را پیوست این نامه می‌نمایم و امیدوارم که با مطالعه‌ی دقیق آن، توضیحات اقتصادی فوق‌روشنایی کامل در ذهن شما بتابد.

در هر حال، اگر ده عضو دیگر شورای پول و اعتبار هم با کنکاش‌ها و بررسی‌های علمی و دقیق از «بله» گفتن‌های خطرناک می‌پرهیزند و همین امر موجب گله و اعتراض است، امر دیگری است.

و اما در نامه ارسالی مشخصاً به مواردی چند و نکاتی اشاره کرده‌اید که بقرار اطلاعاتی که بمن داده‌اند و در مواردی خود من نیز در جریان بوده‌ام، بعضاً یا با حقیقت منطبق نیست و یا فی‌الواقع هنوز کاملاً برای شما مفهوم نبوده‌اند. از اینروست که اموری که بدرستی انجام شده‌اند مورد ایراد شماست.

۳- در مورد حقوق بازنشستگان و بقول شما «ارسال ارز به قیمت دولتی»:

مطالبی را نوشته‌اید که کاملاً و دقیقاً خلاف واقعیت و حقیقت است و جالب است که در آخر نتیجه گرفته‌اید که: «ظاهراً» پذیرفت. این اولین «برخورد» بود که عمل هم شد، حال آنکه به گمان من خود ایشان هنوز هم از این عمل ناراضی است»:

الف: طبق گزارشاتی که بانک مرکزی بمن، بعنوان رئیس جمهوری و رئیس شورای انقلاب جمهوری اسلامی ایران میدادند و خود من نیز از نزدیک در جریان امر بودم، دقیقاً پس از انتصاب آقای نوبری سروسامانی به مساله ارسال ارز برای دانشجویان و بازنشستگان و ارزی که تا آن زمان بکلیه بازنشستگان خارج می‌دادند، داده شد. از آن پس ارز بازنشستگی تنها به کسانی تعلق گرفت که سابقه‌ی اقامت از قبل در خارج داشته و با

تأیید نمایندگی‌های وزارت امور خارجه‌ی جمهوری اسلامی ایران مقیم محسوب میشدند. نرخ آن نیز با اطلاع و تأیید من، از رسمی (هر دلار معادل حدود ۷۰ ریال) به اعلام شده (هر دلار معادل ۱۱۵ ریال) افزایش یافت. و بنابراین وقتی شما منصوب شدید، برخلاف آنچه نوشته‌اید ابدأ بحث بر سر نرخ دولتی نبود و نمیتوانست باشد.

با اعمال این سیاست، مقدار ارز ارسالی برای بازنشستگان مقیم خارج از کشور طبق آمار رسمی موجود در بانک مرکزی ایران تنزل یافت و برای شش ماهه‌ی اول سال ۱۳۵۹ به حدود ۶ میلیون دلار، یعنی فقط ماهی یک میلیون دلار بالغ گردید و دقیقاً وقتی باین رقم میرسیم، ریشه‌ی اصلی بحث روشنتر میشود.

یعنی اگر اطلاعات دقیقی را که در اختیار شما می‌گذارند، می‌پذیرفتید و به شایعات و جوسازی‌های خلاف واقع بعضی مراکز به نام اسلام کمتر توجه من غیرحق مینمودید و حدود یک میلیون دلار در ماه را که کمتر از یک هزارم مصارف ارزی کشور در طی یک ماه است، «بذل و بخشش از بیت‌المال» تلقی نمی‌کردید و به توصیه‌ی رئیس بانک مرکزی ایران که اصرار می‌نمود مسئله‌ی ارزی کشور، در جایی دیگر، در رکود اقتصادی کشور و در نتیجه واردات هرچه بیشتر و در قاچاق است، گوش میکردید، هشدار وی را، بعنوان یک ایراد از سیاست ایشان عنوان نمیکردید.

واقعیت امر اینست که هیچگاه بحث اصلی بر سر ارسال یا عدم ارسال حقوق بازنشستگان نبوده است. بلکه گفته شده است که اولاً اگر سخن از صرفه‌جویی ارزی است، میزان ارزی که برای کارکنان بازنشسته دولتی مقیم خارج فرستاده میشود، ده‌ها مرتبه کمتر از ارزی است که برای واردات باصطلاح غیر ضرور ناشی از مقررات موضوعه وزارت بازرگانی از کشور خارج میشود. ولی مسئله‌ی اساسی در ارز، جو سیاسی‌ای است که اقتصاد کشور را به رکود کشانده و نکث تولید را باعث شده است. بطوریکه نه تنها بعضی از آنچه را که قبلاً صادر میکردیم، اکنون وارد میکنیم، بلکه با کمکاری در کارخانه‌ها و ضعف مدیریت، نیاز ما به واردات بیشتر و بیشتر گردیده است. خروج واقعی ارز در اینجاست.

براینا باید مسئله‌ی بازار سیاه ارز و قاچاق را نیز اضافه کرد: وقتی قیمت ارز در بازار سیاه به دلاری حدود ۲۰۰ ریال بالغ میگردد، طبیعی نیز میشود که دیگر مثلاً صادرکننده‌ی قالی، بجای صدور آن از طریق قانونی و سپردن پیمان ارزی و بکشور آوردن ارز حاصل از صادرات، قالی خود را بطور قاچاق با لنج از بنادر جنوبی کشور در خلیج فارس، خارج نماید و بجای آن یک میلیون دلار، میلیونها دلار ارز کشور از دست برود. و یا با استفاده از مکانیزمهای تقلب‌گران نمایی افرادی بتوانند مقداری ارز بطور خلاف قانون خارج نمایند.

و ثانیاً، گفته شده است که دانسته یا نادانسته همه‌ی بازنشستگان را بیک چوب نرانیم. مثلاً آن بازنشسته‌ی را که بعلت محدودیتهای تحصیل در زمان شاه معدوم فرزندش را بخارج فرستاده و برای آنکه بتواند با درآمد کم متحمل دو هزینه، یکی در ایران و دیگری در خارج نشود، و یا بخاطر مسائل ناشی از بیماری یا سرپرستی فرزند یا همسر یا خود، ناچار به اقامت در خارج شده، با بازنشسته‌ی باصطلاح «طاغوتی» فرق بگذاریم. زیرا در صورت قطع ناگهانی ممر ارتزاق افراد که براساس آن برنامه زندگی خود و تحصیل فرزندانشان را ریخته‌اند، نه تنها پدر را ممکن است بخاطر عدم توانایی در بستن ناگهانی بار سفر، از جمهوری اسلامی براند و در واقع خود اینکار موجب راندن عده‌ی بدامن ضد انقلاب بشود، بلکه فرزند وی را هم که سرمایه‌ی آینده‌ی این کشور است، از انقلاب اسلامی ایران جدا و دل زده کنیم.

پیشنهاد آقای نوبری در این مورد بشما این بود که اجازه داده شود مقامات سفارت خانه‌ها و نمایندگی‌های جمهوری اسلامی ایران بازنشستگان را بشناسند و برای آنانکه خود شخص شما، به دلیل انسانی «محق» تشخیص می‌دهید، ارز ارسال شود که خدای ناکرده، بخاطر نبودن حتی امکان تهیهی خوراک روزانه، یکی از این افراد بدامن ضدانقلاب نعلطد. به بیان دیگر استدلال آقای نوبری این بود که ارجح است که در احوال افراد مطالعه بشود و حتی اگر یک نفر از این هزار نفر بخاطر قطع حقوق بازنشستگی به اجبار و اکراه از جمهوری اسلامی بریده گردد، به یک میلیون ارز دلاری معادل ۱۱۵ ریال نمی‌ارزد.

سخن برسر این بود که ارسال ارز در مقابل دریافت معادل ریالی با بیش از ۶۰ درصد ارزش رسمی دلار، یعنی سود بانک، برای بازنشسته‌ی وفادار به جمهوری اسلامی و مستحق طبق قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیست که «بذل و بخشش از بیت‌المال» است بلکه مخارج ارزی بدون پس دادن حساب، فراهم کردن زمینه‌های تقلب و قاچاق و نکت تولید و فرار استعدادهای است که بذل و بخشش از، و اضرار به بیت‌المال را موجب می‌شود.

سخن برسر این بود که بخاطر امثال پدر آقای بهزاد نبوی که در پاریس با شاپور بختیار همکاری می‌کنند، انسانهای با وجدان را بدون کوچکترین بیش آگهی از نان شب نبریم که خود شما بعداً مجبور بشوید استثناء قائل بگردید و مثلاً نامه‌ی شماره ۶۹۰۶۲ مورخ ۱۳۵۹/۱۲/۱۷ را بنویسید.

ب- ولی بحث اصلی آقای نوبری در آن «اولین برخورد» بقول شما، که میفرمایید «بگمان من هم هنوز از این عمل ناراضی است»، غیر از مسئله‌ی ارسال ارز بازنشستگی بود. مسئله بخشنامه‌ی بود که شما خواستید ایشان اجرا کند و ایشان روی عملی بودن و قانونی بودن یا نبودن مفاد آن میخواستند توضیحاتی بشما بدهند که متأسفانه گوش ندادید ولی در عمل خودتان مجبور شدید سه بار در آن تغییراتی بدهید و خود من نیز خلاف قانون بودن آنرا طی نامه‌ی بشما تذکر داده‌ام. در حقیقت بخشنامه شماره ۱۱۶۱ مورخ ۱۳۵۹/۶/۲۶ شما که فقط یک بند آن را جمع به ارسال ارز به خارج می‌شد، نه تنها خارج از حدود اختیارات شما برای ابلاغ بخشنامه بود که برطبق اصل یکصدوسی و هشتم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران میبایستی مستند به مجوز یا مجوزهای قانونی باشد بلکه در موارد عدیده‌ی نیز خلاف قانون نیز میبود.

مع ذلک بانک مرکزی ایران برای اینکه اتهام عدم هماهنگی را بدو نزنند، بخشنامه شما را به بانکها برای اجراء ابلاغ میکند.

در تاریخ ۲۵/۱۰/۱۳۵۹ آقای مهدی هادوی عضو محترم شورای نگهبان قانون اساسی در نامه‌ی به بانک مرکزی ایران نسبت به بخشنامه و قانونی بودن آن اعتراض می‌نمایند. بانک در ۵/۱۱/۱۳۵۹ موضوع بخشنامه‌ی شما را با آقای هادوی در میان میگذارد و آقای مهدی هادوی ۱۱/۱۱/۱۳۵۹ در نامه‌ی به شما نسبت به قانونی بودن مفاد بخشنامه اعتراض مینمایند و بالاخره شما در ۲/۱۲/۱۳۵۹ نامه‌ی شماره ۴۹۱۹۴ خود را «جایگزین» نامه‌ی قبلی خود نمودید و متعاقب این نامه، چون باز مغایرت‌ها با قانون وجود داشت، در نامه شماره ۲۵۶۳۱ مورخ ۲۴/۲۱/۱۳۵۹ دلائل و جهات خلاف قانون بودن آنرا بشما متذکر شدم.

در ۲۵/۱۲/۱۳۵۹ شما طبق نامه‌ی شماره ۹۱۷۸۲ در نامه‌ی قبلی خود تغییری دادید ولی خلاف قانون بودن مفاد آن همچنان پای برجا ماند. باز در ۲۶/۱/۶۰ برای بار سوم در نامه خود تغییر دادید.

آیا جای آن نیست که از «ناراضی بودن» آقای نوبری از نامه‌ی خلاف قانون شما قدردانی شود؟ چون فتوکپی این نامه‌ها و بخصوص نامه‌های آقای هادوی عضو محترم شورای نگهبان قانون اساسی به پیوست این نامه ارسال می‌گردد، بذکر دیگر دلایلی نمی‌پردازم.

۴- در مورد مسافرت به آلمان و «طرح مسائلی در یک سخنرانی»: این مسافرت با پیشنهاد آقای صادق طباطبائی و برنامه‌ریزی توسط ایشان و آگاهی و تأیید قبلی من بود و مسافرت عادی بانکی بشمار میرفت و برای حل مسائل بانکی و نیز ایراد سخنرانی در باره‌ی انقلاب اسلامی ایران بود. آیا تصور مینمایید بصرف اینکه نخست وزیر هستید، همه‌ی کارمندان دولت برای سخنرانی و تبلیغ اسلام باید از شما اجازه بگیرند؟ و آیا این سیاست خود محوری خود را میخواهید درباره‌ی همه‌ی آحاد ملت اعمال کنید؟

و در واقع، قبلاً به خود من «نه سخنرانی»، بلکه «مصاحبه»ی آقای نوبری با رویتر را ایراد گرفته بودید که اینهم خلاف منطق و اسلام است و حق ندارید نه آقای نوبری و نه هیچکس دیگر را از حق طبیعی خودشان برای بیان عقاید و توضیح مسائل، محروم بدارید.

نوشته‌یید «پس به تذکری اکتفاء شد». آقای نوبری میگویند «تذکری» بایشان نداده‌اید و این سؤال مطرح است که اصولاً چه نوع تذکری منظورتان بوده است؟

بهرحال، سخنرانی و مسافرت ایشان قبل از انتصاب شما به نخست وزیری برنامه‌ریزی شده بوده است و اینکه شما از پیش، از این مسافرت خبر نداشته‌اید، امری نیست که بتواند مورد ایراد باشد.

منظورتان بوده است؟
۵- در مورد اجلاس صندوق بین‌المللی پول و مخالفت شما با شرکت در این اجلاس:

الف: نوشته‌یید که آقای نوبری میخواستند در اجلاس شرکت نمایند که با مخالفت شما روبرو شده است. معلوم نکرده‌یید که ایراداتان به آقای نوبری به چه چیز و در چه امر است؟ ایشان میخواستند بروند و شما مخالفت کرده‌یید و از فرودگاه ایشان را بطور خلاف نزاکت بازگردانده‌یید. آیا ایراد به شما وارد است یا به آقای نوبری؟

ب: آقای نوبری برطبق ماده ۱۵ قانون پولی و بانکی کشور که مقرر میدارد، «رئیس کل بانک مرکزی ایران نماینده‌ی دولت در صندوق بین‌المللی پول است و ارتباط دولت با صندوق بین‌المللی پول از طریق بانک مرکزی ایران خواهد بود و...» بعنوان سمتی که عهده‌دار میباشند، نماینده ایران در صندوق هستند و مخالفت شما بی‌وجه بوده است.

ج: بعد از آنکه شما تلفنی با آقای نوبری صحبت کردید و مخالفت خود را گفتید، ایشان موضوع را از فرودگاه تلفنی به من که در جلسه‌ی شورای دفاع شرکت داشتیم، خبر داد و بلافاصله با شما تماس گرفتم و خلاف بودن کار شما و انگیزه‌های قابل سؤال شما در این عمل خلاف را بصراحت بسیار بخود شما در همان لحظه متذکر شدم. متأسفانه مفهوم نشد.

در همین صحبت بود که شما بمن گفتید آقای نوبری را دارای صلاحیت برای ریاست بانک نمیدانید. بنابراین غلط بودن ادعای شما که نوشته‌یید «چون بنای کار برپیشداوری نبود» بخودی خود روشن میگردد، از همان روز نخست، برخلاف آنچه نوشته‌یید، «اصل» را بر «سلیقه‌ی شخصی» گذارده بودید و نه «بر براه افتادن کار مملکت» و در غیر اینصورت اینچنین کار مملکت را نمی‌خواهاند.

د: از اتفاق شرکت آقای نوبری در اجلاس صندوق بین‌المللی پول، در زمانی که دولت آمریکا بخلاف قوانین بین‌المللی و از جمله قوانین و اصول

حاکم بر صندوق بین‌المللی پول، دارایی‌های ایران در بانک‌های آمریکایی را مسدود کرده بود بسیار مفید می‌بود و میتوانست گامی بزرگ و شاید نهایی در جهت آزاد کردن دارایی‌های ما برداشته شود. ولی متأسفانه شما این امکان را از ملت ایران گرفتید. و وقتی بعدها آن بلا بر سر پولهای ایران آمد، جا دارد متأسفانه از خود پیرسید آیا کسانی از روحیه شما در شخصی کردن امور و عدم اطلاع شما از مسائل اقتصادی سوءاستفاده نمی‌کنند؟

در حقیقت در اجلاس رؤسای بانک‌های مرکزی کشورهای اسلامی که در ریاض تشکیل شده بود، آقای نوبری و هیأت ایرانی توانسته بودند با موفقیت بسیار قطعنامه‌یی بتصویب کلیه اعضای شرکت کننده در اجلاس برسانند که توقیف دارایی‌های ایران توسط آمریکا غیر قانونی است و باید این دارایی‌ها بلافاصله آزاد بگردند. آیا میتوانید تصور نمایید که با حمایت بیش از سی کشور اسلامی و جلب حمایت دیگر کشورهای جهان سوم در صندوق و تصویب قطعنامه‌یی دال بر محکومیت آمریکا در مسدود کردن دارایی‌های ایران، چه تأثیر بزرگ و غیر قابل انکار و نقطه‌ی عطفی در زمینه‌ی روابط پولی بین‌المللی در جهت منافع توده‌های مستضعف جهان بحساب می‌آید؟

آیا میدانستید که از جمله موضوع دفاع از حقوق مردم مسلمان فلسطین نیز در میان بود و میبایستی ایران از این حقوق دفاع نماید؟ متأسفانه بی‌اطلاعی شما و مشاوران شما از مسائل پولی و مالی بین‌المللی و موقعیت ایران موجب اتخاذ چنین تصمیمی شد. در اینجا مسئله‌ی شرکت جمهوری اسلامی ایران در این اجلاس مطرح بود و نه حضور این یا آن شخص و تاریخ اجلاس و موضوعات را قبلاً آقای سلیمی که در آن موقع سرپرست وزارت امور اقتصادی بودند چه شفاهاً و چه کتباً با اطلاع شما رسانده بودند و نمی‌توانید این عذر را بیاورید که خبر نداشتید. که تازه عذری بدتر از گناه خواهد بود.

شما نمیدانستید که مهمترین مکانی که امکان ابراز نظر قاطع ایران در مورد تعدی و تجاوز ایالات متحده‌ی آمریکا بحقوق حقه‌ی مردم ما در زمینه‌ی مسائل پولی و مالی وجود داشت، این اجلاس بود که تمامی وزرای دارایی و روسای بانک‌های دنیا حضور داشتند، شرکت فعال ایران میتوانست زمینه را برای بی‌آبرو کردن آمریکا و روش‌های غیرقانونی او و ممالک سلطه‌گر دیگر فراهم آورد. کاری که مسوولین بانک مرکزی ایران برای آن از مدت‌ها پیش برنامه‌ریزی دقیق و تمهید مقدمات کرده بودند. و نمیتوانید بگویید که شرکت در مجامع بین‌المللی را علی‌الاصول قبول ندارید زیرا که خود بدون مقدمه و بدون تصویب شورای عالی دفاع در اجلاس سازمان ملل شرکت کردید و نمونه‌های بسیار دیگری از تناقض کاری‌های شما در زمینه‌ی فعالیت بین‌المللی وجود دارد. از سویی در کنفرانس دهلی شرکت میکنید و مبلغ اسلامی بخارج میفرستید و از سوی دیگر خلاف آنرا در بعضی حرفها و رفتارهای خود نمایان میسازید. نتیجه‌ی کار اینان آن شد که خود دانید و نتیجه‌ی کار هیأت بانک مرکزی علیرغم عدم حضور آقای نوبری پیروزی‌هایی بود که میدانیم.

همین امر که خوشبختانه نطقی که بلاخره با تلاش پیگیر کارشناسان بانک مرکزی ایران تهیه شد و توسط معاون بانک ایراد گشت و در نوع خود بعنوان موضع‌گیری ضد سلطه و استکبار جهانی کم نظیر بود، مورد استقبال بسیار عظیم کشورهای جهان سوم قرار گرفت، نشان میدهد که چه امکانات بسیار دیگر که بخاطر تصمیم غلط شما از دست مردم ما بدر نرفت.

مگر شما و مشاورین شما نمی‌دانستند که تلاش آمریکا بر این بود که در این اجلاس، با گروه ایران در صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی

مقابله کند و گروه‌های ایران و الجزایر و لیبی را در صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی از هم بپاشند و بدین ترتیب هم سه کشور انقلابی اسلامی را منزوی کند و هم از حضور نماینده ایران در صندوق بین‌المللی پول جلوگیری نماید.

خوشبختانه توطئه‌ی آمریکا در این زمینه با اقدامات معاون بانک مرکزی ایران با شکست روبرو شد و گرنه مشاورین شما بخاطر بی‌اطلاعی، در این زمینه نیز می‌بایستی پاسخگوی این اتخاذ تصمیم غلط می‌بودند.

هنوز در زمینه‌ی مسائل عمده‌یی که در اجلاس صندوق مطرح میشد و کارهایی که می‌بایست انجام بگردد، گفتنی برای تذکر بسیار است و بدین لحاظ متن گزارش نه صفحه‌یی مربوط به این اجلاس را که بانک مرکزی ایران در همان روز تهیه کرد، پیوست این نامه میکنم.

ه: نوشته‌یید «بعداً با تصمیم مجلس... مبنی بر عدم افزایش سرمایه ایران در صندوق بین‌المللی پول، معلوم شد که شرکت فعال ما در صندوق مورد توافق مجلس نیز نیست».

ه- ۱: اینکه فرضاً ۵ ماه «بعد» مطلبی بر شما معلوم گردد، «بعد از وقوع» است و خالی از وجه میباید.

ه- ۲: تازه تصمیم مجلس مبنی بر عدم افزایش سرمایه ما در صندوق بوده است و معلوم نیست شما چگونه از آن «به عدم شرکت فعال» تعبیر کرده‌یید؟ و آیا متوجه میباشید که «عدم شرکت فعال» یعنی چه؟ یعنی قصور در ایفای وظایف خود در حمایت از حقوق ملت مسلمان ایران.

ه- ۳: آیا بیاد می‌آورید که تصمیم مجلس بخاطر لایحه‌یی بود که دولت خود شما برای اخذ اجازه افزایش سرمایه ایران در صندوق به مجلس برد؟ اگر این کار، کاری درست نبوده است، خود دولت شما چرا چنین لایحه‌یی را تصویب کرد و به مجلس برای اخذ اجازه فرستاد؟!

ه- ۴: آیا بیاد می‌آورید که در مجلس شورای اسلامی هنگام دفاع از لایحه، وقتی توضیحاتی چند از جانب نمایندگان خواسته شد و احتیاج به بیان و ارائه دلایل علمی بود گفتید «خود ما زیاد با این لایحه موافق نبودیم» و با این نوع «دفاع کردن» معلوم است که مجلس نمیتوانست لایحه‌یی را که خود رئیس دولت با طرح و بیان ناقص مسئله در مجلس، نمیتوانست و دیگر نمی‌خواست از آن دفاع کند، تصویب نماید.

آیا آنچه در رابطه با نظر خود مبنی بر عدم شرکت، و تصمیم مجلس مبنی بر مخالفت، نوشته‌یید، اینها خود دو روی یک سکه نیستند؟

و: میدانید که خروج رئیس کل بانک مرکزی ایران از کشور برای چنین مأموریت‌هایی با گذرنامه سیاسی انجام میشود که ترتیبات آن توسط وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران انجام میگردد و یک سر این ترتیبات بهرحال از نخست‌وزیری میگردد. حال چطور علیرغم اینکه گذرنامه سیاسی آقای نوبری و اجازه‌ی خروج ایشان از طریق وزارت امور خارجه و نخست‌وزیری تهیه میشود، و باز هم علیرغم اصرار من، که از مدت‌ها پیش از انتصاب شما در جریان امر بودم و بعنوان رئیس شورای انقلاب اجازه‌ی این کار را داده بودم، آن ممانعت موهن در فرودگاه انجام شد، امری است که خودتان بهتر میدانید.

۶- در مورد خانه‌هایی که به بنیاد شهید واگذار شده‌اند. نوشته‌اید که یک شب در اخبار رادیو شنیده‌اید که «آقای علیرضا نوبری به تصویب امام و آقای رئیس جمهور رسانده‌اند که ده هزار خانه‌ی بانک ملی را به خانواده شهدا واگذار کنند» و اضافه نموده‌اید که لازم بوده است ایشان نخست‌وزیر را «در جریان کار» بگذارند و «ایشان هم قبول کردند که اطلاع نخست‌وزیر هم لازم بوده است».

الف - این بیان که شما از جریان امر بی خبر بوده‌اید، دروغ محض است. قبل از اعلام خبر و پخش متن مربوطه، آقای صراف در حضور چند شاهد به شما تلفن کردند و توافقنامه را باطلاع شما رساندند.

ب- همین دروغ را به حضرت امام خمینی رهبر انقلاب اسلامی نیز گفته‌اید که البته تکذیب نیز شده است.

ج- از فردی که خود را «مقلد امام» میدانست و بدین صفت تبلیغ مشروعیت خویش می‌نمود، بعید است امری را که بتصدیق خود وی «بتصویب امام» رسیده است و در رابطه با شهدای جنگ تحمیلی بما است، چنین آشکارا تخطئه کند.

د- کاری که انجام شده است، کار عادی بانکی بوده و در مراحل تصمیم‌گیری، سیر قانونی خود را طی کرده و ابدأ به آقای نوبری بعنوان فرد راجع نمیشود بلکه شورای عالی بانکها که متشکل از خود نمایندگان وزراء میباشد، باتفاق آراء طی موافقتنامه‌یی با آقای حجت الاسلام کروب، بلحاظ کمک به خانواده‌های شهدا که حمایت و کمک بدیشان بسیار مورد تأیید امام و امت میباشد، قرار گذارد که خانه‌های خالی شبکه بانکی و نه فقط «بانک ملی» که به آن اشاره کرده‌اید به خانواده شهدا واگذار شود. جلوی این کار خیر و این «باقیات الصالحات» را گرفتن، بدین امید که بنیاد مستضعفان روزی، حال چند سال بعد، برای آنان خانه بسازد، امری است که با اهداف جمهوری اسلامی ایران منطبق نیست.

بنیاد مستضعفان از آن موقع که توافقنامه با حجت‌الاسلام آقای کروب امضاء شد، کاری تا کنون برای خانواده‌های شهدا نکرده است و تازه اگر هم روزی به این حد از توانایی رسید که علاوه بر کمک به «مستضعفان» برای شهدا نیز کاری بکند، مانع‌الجمع نمی‌باشند.

مسئله پراکندگی خانواده‌های شهدا و اینکه نوشته‌اید «چه بسا که بسیاری از خانواده‌های شهدا در آن شهر و استان» که دارای خانه‌های خالی میباشند، سکونت نداشته باشند، باز هم بسیار بی‌وجه است زیرا که بدیهی است که بالاچار به کسی خانه نمی‌دهند و بالاچار خانواده‌یی را مجبور به تغییر جا نمیکند. صحبت برسر این بود و هست که خانواده‌ی شهدا امکان داشته باشند در محلی که مناسب ایشان باشد، اقامت بکنند. متن موافقتنامه را پیوست این نامه می‌کنم.

ه- نوشته‌اید که «ایشان قبول کرد که این حرف هم صحیح است». ذهنیتی بسیار خودخواه و خودمحور می‌خواهد که باین آسانی تحریف محتوای حرف کند و همه چیز را بدور محور خود ببیند. چه اصراری دارید که همه قبول کنند همه حرفهای شما صحیح است؟

و- نوشته‌اید «بایشان گفتم شما که با کمبود پول و اسکناس مواجه هستید، اگر یک چهارم پول این خانه را مبرگرفتی، آیا قسمتی از مشکلات حل نمیشد»؟

کمبود اسکناس در آن زمان بعلت تصمیمات غلط شما بود که در صفحات بعدی شرح میشود و ربطی به گرفتن پول خانه‌ها نداشت و ندارد. یعنی کمبود اسکناس بخاطر این بود که مردم چون اطمینان نداشتند که سیاست «تعدیل ثروت» شما چه بروز سپرده‌ها خواهد آورد، پولهای خود را از بانک بیرون میکشیدند. بدین طریق حتی اگر تمام پول خانه‌ها، که بعضی از آنها هنوز کاملاً ساخته و تمام نشده‌اند و بعضی‌ها در رهن میباشند و هنوز به مالکیت بانک‌ها در نیامده‌اند، و بعضی توسط گروه‌هایی اشغال شده‌اند و در آنها سکنی گزیده‌اند نقدا دریافت میشد، «مشکل» اسکناس و نه هیچ «قسمتی از آن» حل نمی‌گردید.

ز- در همینجا باید گفت که از قول شما منقول است که در جلسه‌یی با شرکت مسوولین مختلف ایراد دیگری نیز به این کار شورای عالی بانکها داشته‌اید و آن اینکه اگر خانه‌ها را میفروختید، مشکل قسمتی از

کسری بودجه نیز حل میشد. از این لحاظ که موضوع را در این نامه تکرار نکرده‌اید، فرض را براین میگذارم که دیگر این امر تفهیم شده است که رابطه بانک که بعنوان شرکت تجارتنی عمل میکند با دولت رابطه‌ی مستقیم «جیب به جیب» نیست و دولت نمیتواند مستقیماً از دارایی‌های بانک برداشت نماید.

ح- به «هماهنگی با وزارت مسکن و مشورت با دولت» و «مطالبی از این قبیل» اشاره کرده‌اید و اینکه بقول شما «البته» ایشان پاسخی نداشت. منظورتان چیست؟ از جمله کدام هماهنگی با وزارت مسکن و در کدام زمینه منظور شما میباشد که ایشان انجام نداده‌اند؟

۷- در مورد وام مورد نیاز دولت که بتصویب مجلس هم رسیده است. جزو دلایلی که برضد آقای نوبری آورده‌اید یکی هم این میباشد که ایشان با وامی که «همه‌ی ارکان دولت» با آن موافقت و «تصویب و تأیید مجلس شورای اسلامی هم موجود است» و «مکرراً از طرف وزارت اقتصاد مراجعه شده» مخالفت نموده و «دولت را به اشکال و دردسر انداخته است».

باز هم همه‌ی آنچه که نوشته‌اید غلط میباشد و معلوم میشود که چگونه گزارشات غلطی بشما میدهند و چگونه شما براساس پیشداوری‌های خود، قضاوت میکنید:

الف: «قانون راجع به اصلاح بعضی از مقررات قانون بودجه سال ۱۳۵۹»، در تاریخ ۱۸/۱۱/۱۳۵۹ به تصویب مجلس شورای اسلامی رسید و وزارت امور اقتصادی و دارایی طی نامه‌ی شماره ۶۵۷۲۱،۲۶/۱۰۱۳۵ مورخ ۲/۱۲/۱۳۵۹ که چند روز بعد از آن در اداره‌ی اعتبارات بانک مرکزی ایران تحویل گردید، نظر بانک مرکزی را به اجرای تبصره‌ی ۱۰ قانون مزبور (همان موضوع وام) جلب کرد و تقاضای تنظیم قرارداد ۳۴۰ میلیارد ریال وام موضوع تبصره فوق الذکر را که ۸۴ میلیارد ریال آن ارزی میباشد، نمود.

با توجه به اینکه ترتیبات اعطای وام یعنی بررسی همه جانبه کمیسیون اعتبارات بانک مرکزی و تأیید و تضمین سازمان برنامه و بودجه و عقد قرارداد بین وزارت امور اقتصادی و دارایی و بانک مرکزی ایران قاعدتاً چند هفته «باید» بطول بکشد، چگونه است که وزارت امور اقتصادی و دارایی در تاریخ ۱۳۵۹/۱۲/۵ تقاضای انتصاب آقای عضدی را مینماید. مشاهده میکنید که چگونه خداوند دروغ را فاش میکند؟ یعنی از دلایل برکناری آقای نوبری مخالفت ایشان با وام را گفته بودید و حال آنکه در تاریخ ۵/۱۲/۱۳۵۹ یحتمل فقط یک یا دو روز بود که تقاضا نامه وزارت امور اقتصادی و دارایی به بانک مرکزی ایران واصل شده بود.

ب: اگر اساس بر به «اشکال و دردسر» انداختن دولت بود، کارشناسان بانک مرکزی در جلسات مختلف که تشکیل میشد و بدآنها دعوت میشدند، بجای همه گونه همکاری و ارائه‌ی راه‌حل‌های سازنده، ساکت می‌نشستند و باید یادآوری بکنم که کارشناسان بانک مرکزی ایران، دقیقاً برای اینکه در اجرا، اشکالات مربوط به قوانین و مقررات پیش نیاید و کار دولت بر زمین نماند، پیشنهاد کردند و تصویب شد که در بخش الف تبصره‌ی ۱ قانون فوق‌الذکر نوشته شود:

«تا مبلغ سیصد و چهل میلیارد ریال بمبلغ مذکور در ردیف ۷۱۰۱۰۰ بخش هفتم قسمت سوم قانون بودجه سال ۱۳۵۹ اضافه نماید. بانک مرکزی ایران مکلف است منابع لازم را تا میزان اعتبار مذکور تأمین کند».

ج: هر چند جواب این ایراد شما به آقای نوبری را در دو بند فوق داده‌ام، برای روشن شدن موضوع و اینکه بر شما معلوم گردد که گزارشات ناصحیح و ناکاملی باطلاع شما میرسانند، این توضیح را نیز باید اضافه

بنمایم که علیرغم اینکه تأیید و تضمین سازمان برنامه و بودجه بطول انجامید و تا مدتها با بانک مرکزی ایران به توافق نرسیدند و این بخاطر اینکه لایحه بودجه سال ۱۳۶۰ را بدون شور و مشورت نهایی با بانک مرکزی ایران تهیه کرده بودند و بخلاف روال معمول بودجه نویسی، مسؤولین بانک مرکزی را از جریانات دور نگاهداشته بودند، و علیرغم اینکه هنوز هم بدلیل اختلافات در مورد نرخ کارمزد و امثالهم قرارداد اعطای وام با وزارت امور اقتصادی و دارایی به امضاء نرسیده است، بانک مرکزی ایران در سال گذشته هیچیک از پرداختهای خزانه‌داری کل را معوق نگذاشت.

اگر غیر از این میبود و بنابر عدم همکاری اصولی و عدم هماهنگی اصولی گذارده میشد، در شب عید دولت شما با چک‌های بی محل خود مواجه با صدها هزار کارمند و کارگر حقوق نگرفته میشد و خدا میداند که دولت شما چگونه دوام می‌آورد. در حقیقت بانک مرکزی ایران تمام چک‌های بلامحل خزانه را پرداخت کرد. یعنی از مبلغ ۳۴۰ میلیارد ریال مصوب، جمعاً حدود ۲۵۵ میلیارد ریال در سال قبل توسط دولت مصرف شد. از این مبلغ ۱۵۰ میلیارد ریال آن مربوط به تنخواه‌گردان خزانه بود که قبل از تصویب قانون فوق‌الذکر از طرف دولت رسیده بود و ۱۰۵ میلیارد ریال دیگر نیز از زمان تصویب قانون فوق‌الذکر تا پایان سال، و تکرار می‌کنم حتی بدون قرارداد، از طرف اداره‌ی معاملات ریالی بانک مرکزی ایران در اختیار دولت قرار گرفت.

بدین ترتیب نه تنها مطلقاً هیچ مشکلی برای استفاده اعتبار توسط دولت در سال گذشته وجود نداشته است، بلکه حتی بدون امضای قرارداد، بانک مرکزی تمام تسهیلات لازم را فراهم نموده است.

د: با توجه به توضیحات فوق و با توجه به عدم شور و نظرخواهی از مسؤولین بانک مرکزی ایران در مورد بودجه و با توجه به اینکه حتی نخواستید در لایحه بودجه‌ی امسال علیرغم همه‌ی اصرار مسؤولین بانک مرکزی، موضوع بازپرداخت حدود ۵ میلیارد دلاری را بگنجانید که برخلاف قانون از پول بانک مرکزی ایران به امریکایی‌ها دادید، جای آن ندارد که بجای جمله آخر بند ۵ که نوشته‌یید «آیا بانک مرکزی تبدیل به یک قوه‌ی مستقل فوق‌قوای سه‌گانه نشده است»، نوشته شود آیا این شما و دیگر مسؤولین نیستید که عملاً با ملحوظ نداشتن نظرات علمی کارشناسان و مسؤولین بانک مرکزی، بانک مرکزی ایران را از اختیارات قانونی خود محروم نموده‌یید و راه را بر اجرای سیاست‌های صحیح پولی برای حفظ ارزش پول کشور که وظیفه‌ی اصلی بانک مرکزی است، بسته‌یید؟

در اینجا بمناسبت توجه شما را به مطالب صفحات اول این نامه جلب میکنم و جا دارد که یکبار دیگر این تذکر را بدهم که نقش بانکهای مرکزی در هیچ کجای دنیا این نیست و نمیتواند باشد که هر آنچه دولتها گفتند، بکنند. بلکه آنست که خطرات را بدولتها تفهیم کنند و در صورت احساس خطرات اساسی از استقلال رأی‌های قانونی خود که از مراجع قانونی ناشی میشوند، استفاده نمایند.

آقای رجایی، این مکانیسم برای شما و من نیست. برای نجات کشور و اقتصاد جمهوری اسلامی ایران است که باید حفظ شود. (یکی از نامه‌های آقای نوبری به شما برای کسب مجوز قانونی پرداخت پول به آمریکائی‌ها را پیوست میکنم).

۸- در باره‌ی مالیات متعلق به دولت. نوشته‌اید که آقای نوبری در کمیسیون بودجه مجلس شورای اسلامی قبول کرد ۵۰ میلیارد ریال بدهد و در عمل ۱۰ میلیارد ریال داد و این عمل جز در تنگنا قرار دادن خزانه معنای دیگری ندارد.

الف: به پیشنهاد آقایان نوبری و صراف در جلسه‌ی ۱۴/۳/۱۳۵۹ شورای انقلاب جمهوری اسلامی ایران که با جلسه هیأت دولت مشترک بود و خود شما در آن جلسه حضور داشتید، «لایحه‌ی قانونی راجع به جبران زیان احتمالی بعضی از بانکها و کارمزد هماهنگی سپرده‌های مورد نیاز بانکهای تخصصی» تصویب شد. این لایحه مقرر میدارد: «ماده واحده - به بانک مرکزی ایران اجازه داده میشود: الف - فقط زیان احتمالی سال ۱۳۵۸ برخی از بانکها را به تشخیص و تصویب مجمع عمومی بانکها از محل سود همان سال بانک مرکزی ایران جبران نماید. ب...»

بنابراین، همانطور که متن صریح ماده‌ی واحده فوق‌الذکر مبین آن است، نخست باید ترازنامه و حساب سود و زیان بانکها در سال ۱۳۵۸ مشخص گردد و آنگاه مجمع عمومی بانک مرکزی ایران و ترازنامه‌ی بانک اخیرالذکر را تصویب نماید و سهم سود ویژه و مالیاتی را که باید به خزانه‌ی دولت واریز گردد مشخص کند. علیهذا باید این معنی مفهوم شود که این رئیس کل بانک مرکزی نیست که سود و مالیات بانک را تعیین میکند و به دولت میدهد، بلکه پس از آنکه ترازنامه‌ی بانک به تأیید و تصویب شورای پول و اعتبار رسید و همراه با گزارش هیأت نظار، به مجمع عمومی بانک مرکزی تقدیم شد، مجمع فوق‌الذکر که می‌تواند بر طبق قانون، مبالغ مربوطه را تخصیص دهد.

طبق گزارشی که بمن داده‌اند، نه در موقع اخذ تصمیم شما در ۵/۱۲/۱۳۵۹ و نه در موقع اخذ تصمیم شما در ۱۳۵۹/۱۲/۵ و نه در موقع تحریر نامه‌ی مورخ ۱۳۵۹/۱۲/۱۷ و نه تاکنون، مجمع عمومی بانکها زیان سال ۱۳۵۸ را تعیین نکرده است. و طبیعتاً مجمع عمومی بانک مرکزی ایران نیز هنوز رقم سود و مالیاتی را که باید به خزانه دولت واریز شود، تخصیص نداده است و بنابراین کوچکترین ایرادی در این زمینه به آقای نوبری وارد نیست.

ب: در تاریخی که کمیسیون بودجه‌ی مجلس شورای اسلامی تشکیل جلسه داده بود، با برآوردیکه در آن زمان از میزان زیان احتمالی سیستم بانکی در سال ۱۳۵۸ شده بود، تصور بر این بود که میزان کل زیان از ۸۰ میلیارد ریال تجاوز ننماید که در آن صورت از رقم حدود ۱۳۳ میلیارد ریال سود قبل از تخصیص و قبل از مالیات که به تصویب شورای پول و اعتبار بانک مرکزی ایران رسیده است، حدود حداکثر ۵۰ میلیارد ریال قابل پرداخت به خزانه دولت می‌بود و آقای نوبری در جلسه‌ی کمیسیون رقمی «قول» ندادند و نمی‌توانستند قولی قطعی بدهند بلکه مسئله را شرح دادند و سعی کردند که مطلب به همان روشنی که در فوق آمد، تفهیم شود. ولی آقای معین‌فر، باصرار، برای اینکه رقم «گرد شده» بی‌در قانون اصلاح بودجه گذارده شود، ظاهراً رقم ۴۷ میلیارد را ذکر کرده‌اند.

ج: براساس برآورد مذکور در فوق، بدو مبلغ ۱۰ میلیارد ریال بطور علی‌الحساب پرداخت گردید و قانوناً نیز نمیتوانست قبل از تأمین زیان احتمالی شبکه‌ی بانکی به میزانی که در مجمع عمومی بانکها به تصویب خواهد رسید، پرداختی بطور قطعی انجام دهد. پس از آماده شدن ترازنامه و حساب سود و زیان تعداد بیشتری از بانکها ملاحظه شد که زیان بانکی به مراتب بیش از مبلغ برآورد شده‌ی اولیه‌ی فوق‌الذکر میباشد و بنابراین مسؤولین بانک مرکزی ایران دیگر حتی نمیتوانستند بطور علی‌الحساب نیز پرداختی بنمایند.

د: ولی برخلاف آنچه نوشته‌یید خزانه ابداً در تنگنا قرار نگرفت و همانطور که در بند پیش شرح شد با گذشتن از حد تنخواه دولت و در واقع دادن اعتبار در حساب جاری به دولت، مسؤولین بانک ابداً اجازه ندادند خزانه دولت در تنگنا قرار بگیرد و بدین طریق اگر بفرض هم

بطور قانونی امکان داشت از محل سود بانک پرداختی به دولت بشود، نیازی دیگر بدان نماند.

۹- در مورد اصرار آقای نوبری بر چاپ چک تضمینی و حل مشکل توسط دولت بقول شما «از طریق معقول دیگر».

در این مورد و ادعای شما که از فرط تکرار قصه‌های کهنه و طولانی شده، نمیدانم چه اصراری است که علیرغم موافقت و اجازه‌ی صریح دولت با انتشار آنها هر چند که دیر انجام شد، و علیرغم عدم ارائه هیچ راه معقول دیگری حالا که بحران دقیقاً به کمک همین چکها رفع شده باز هم بر عدم تصویب دولت انگشت گذاشته شود که امری خالی از حقیقت است.

الف: ذکر مجدد و خلاصه آنچه در این مورد گذشته شاید بتواند این ماجرا را بیاد شما بیاورد و روشن سازد که چگونه دولت انتشار چکها را اجازه داد و بمحض آنکه احساس کرد خطر گذشته است، حل بحران را بیای درایت و تصمیمات خود گذاشت. واقعیت این است و بارها در کارنامه رئیس جمهور تذکر داده بودم، سخنرانیها و اظهار نظرات غیر مسئولانه بعضی افراد، اعتماد مردم را نسبت به بانکها می‌کاست و باعث خطرات بسیار می‌شد. بانک مرکزی هم بمناسبت‌های مختلف در این مورد تذکر لازم را داده بود. ولی عدم توجه شما به این مساله و مصاحبه‌تان در مورد تعدیل ثروت بدون آنکه برای مردم روشن کرده باشید چه برنامه‌ای برای این کار دارید... اگر برنامه‌ای وجود داشت - همراه با آثار روانی جنگ و زمزمه انتشار اوراق قرضه توسط دولت که با مصاحبه سرپرست سازمان برنامه و بودجه قوت بیشتری یافت، مراجعه مردم به بانک را برای دریافت پولهایشان شدت داد. بانک مرکزی برای مقابله بموقع با خطری که پیشاپیش احساس میشد دست به یک سلسله اقدامات فوری و پیشگیرانه زد. از آنجمله موضوع را در شورایی عالی بانکها مطرح نمود و براساس تصمیمی که در شورای مزبور گرفته شد، در ۲۶/۷/۱۳۵۹ به هیئت دولت پیشنهاد نمود بعنوان تنها راه حل ممکن در شرایط آنوقت، چک تضمین شده چاپ و انتشار یابد. دولت که در عمق مساله را درنیافته بود به تذکرات شفاهی بانک هم توجهی نکرد. بطوریکه بانک مجبور به طرح موضوع با امام در ۸/۸/۱۳۵۹ و پیگیری آن در هفته بعد از آن شد. اگر چه در پیگیریهای شفاهی بانک، گفته میشد که هیئت دولت چاپ چک تضمین شده را تصویب کرده و فقط انتشار آن را موکول به طرح مجدد در هیئت وزیران نموده، متأسفانه تا ۳/۹/۱۳۵۹ هیچگونه اقدام جدی و رسمی از طرف شما در این مورد بعمل نیامد. در تاریخ مزبور رؤسای بانکها و رئیس بانک مرکزی با شما و وزرای اقتصاد کابینه ملاقات می‌کنند که قرار میشود موضوع چک در جلسه دیگری در شورای عالی بانکها با حضور همان وزرا مطرح گردد و تصمیم آنان بدولت توصیه گردد تا نسبت به آن تصمیم گرفته شود. با اینکه این جلسه تشکیل و با اتفاق آراء چاپ و انتشار چک تضمین شده تنها راه تعیین میگردد، هیئت وزیران ۱۳/۹/۱۳۵۹ با انتشار چکهای تضمین شده که از هفته قبل با اطلاع و براساس دستور صریح هیأت دولت زیر چاپ رفته و آماده توزیع شده بود، موافقت می‌نماید و صبح روز ۱۳/۹/۱۳۵۹ آقای نوربخش این موافقت را تلفنی ببانک اطلاع میدهد و چکها توزیع میشود و سرانجام بحران به کمک ۴۲ میلیارد ریال چک که بر اثر هوشیاری و فعالیت چشمگیر بانک مرکزی حاضر شده بود، کاهش می‌یابد و اعلام بانک مرکزی مبنی بر اینکه از روز ۲۹/۹/۱۳۵۹ اسکناسهای ده هزار ریالی جمهوری اسلامی بجزریان گذاشته خواهد شد چون آبی بر آتش بحران ریخته میشود و این اطمینان حاصل میشود که خطر در شرف اتمام است و آن وقت شما با خیال راحت به اظهارات من در کارنامه رئیس جمهور که

اینهمه بی توجهی را شرح داده بودم، پاسخ میدهید و بکلی و بدروغ منکر میشوید که شما در جریان امر انتشار چکها بوده‌اید و بحران را ناشی از مدیریت آقای نوبری میدانید.

ب: بخاطر آنکه برای آخرین بار این مطلب خاتمه یابد و شما منکر حقانیت و درستی کاری که بانک مرکزی کرد و منکر این امر که راه‌حلی ارائه ندادید، نشوید سه رقم برای شما می‌نویسم که مربوط است به موجودی نقدینگی بانکها در روز ۳/۹/۱۳۵۹ (تاریخی که آقای نوبری و روسای بانکها در ساختمان وزارت آموزش و پرورش با شما جلسه داشته‌اند)، ۱۳/۹/۱۳۵۹ (تاریخ انتشار چکهای تضمینی) و ۲۷/۹/۱۳۵۹ (تاریخ پاسخ شما به کارنامه من). این سه رقم را مقایسه کنید تا بفهمید که آیا نظام بانکی میتوانست بدون ۴۲ میلیارد چک تضمینی تزریق شده دوام بیاورد؟

۳/۹/۱۳۵۹ حدود ۱۹ میلیارد ریال

۱۳/۹/۱۳۵۹ حدود ۱۳ میلیارد ریال

۲۷/۹/۱۳۵۹ حدود ۲۲ میلیارد ریال (بعد از تزریق ۴۲ میلیارد

ریال چک و ۵/۴ میلیارد اسکناس جدید)

ج: البته این سؤال همچنان باقیست که اگر روزهای نخست، درخواست مشترک بانک مرکزی و شورای عالی بانکها که به تأیید وزرای اقتصادی کابینه هم رسیده بود با جواب مثبت و سنجیده روبرو میگردد، آیا باز هم شرایط همان بود که پیش آمد؟ آیا صحیح نیست که پرسیده شود بغرض که انتشار چک تضمین شده راه حل زبان‌باری بود (آنگونه که شما مدعی بودید)، هیئت دولت در مقابل سیر تصاعدی تقاضا برای اسکناس و بحرانی که مورد تأیید اکثر وزرا، استانداران، بانکداران و مسئولین مملکتی واقع شده بود، چه راه‌حلی ارائه داد و چه کمکی در حل آن به بانک نمود. اینست معنی هماهنگی بانک و دولت؟ یعنی طرد و نفی و مسکوت گذاردن پیشنهادات بانک و اتلاف وقت و در مقابل آن عرضه نکردن هیچگونه راه حل دیگری؟

د: مخ‌ذک برای اینکه موضوع بطور قطع و یقین و برای همیشه برای شما روشن بگردد و معلوم بشود که بحران اسکناس را خود با اهمال کاری‌های خود ایجاد کردید و مضافاً نه سخنرانی «بعد از وقوع شما» بلکه انتشار چکهای تضمین شده و تأییدی که امام در جایزه دادن به بانکها کرده‌اند و توضیحات من و دیگران به عموم بود که بحران را خاتمه داد متن گزارشی را که همان زمان از بانک مرکزی ایران خواسته بودند، پیوست این نامه میکنم.

۱۰- درباره عدم دعوت معاون وزارت بازرگانی منصوب شما به

شورای عالی بانکها و شورای پول و اعتبار

نوشته‌یید: «پیش از انتخاب معاون جدید بانک بازرگانی، آقای نوبری همان معاون سابق را که زمانی به اقتضای معاونت بانک، عضو شورای عالی پول بود و دیگر سمتی نداشته به شورای پول دعوت کرد». از قرائن پیداست که منظور شما آقای فتاحی معاون وزارت بازرگانی (و نه بانک بازرگانی) می‌باشد که هم عضو شورای عالی بانکها و هم عضو شورای پول و اعتبار بودند. «شورای عالی پول» وجود خارجی ندارد.

الف: کار شما در انتصاب معاون وزیر در وزارتخانه‌ها کاری خلاف قانون اساسی بوده است و جرمی مشهود. و من از جمله در نامه‌ی شماره ۱۷۶۱۲ مورخ ۲۵/۸/۱۳۵۹ بشما تذکر دادم و صریحاً نوشتم «انتصابات هر وزارتخانه منحصرأ از اختیارات قانونی وزیر مسئول آن است» لذا «انتصابات و اقدامات شما و معاونین فوق کان‌لم‌یکن و ملغی الاثر است». و خود شما بخوبی خلاف قانون اساسی بودن این کار را میدانستید و

معذک اقدام به چنین انتصاباتی می‌نمودید. اگر غیر از این بود، طرح سرپرستی وزارتخانه‌های بدون سرپرست را در ماه اسفند بتصویب نمی‌رساندید. خود تصویب این طرح نشان می‌دهد که حداقل قبل از تاریخ تصویب، سرپرستی وزارتخانه‌ها توسط شما و انتصاباتی که بعنوان «معاون کل» یا معاون انجام داده‌اید غیرقانونی می‌بوده‌اند.

ب: بدستور من و برای آنکه در مقابل اعمال خلاف قانون آخرین اتمام حجت را کرده باشم، نامه‌ی فوق‌الذکر را به وزارتخانه‌ها و سازمانهای دولتی و از جمله بانک مرکزی ایران ابلاغ کردند و بنابراین طبیعی است که آقای نوبری نمی‌توانستند و نمی‌بایست معاون منصوب شما را که غیر قانونی بود، به شورای عالی بانکها دعوت نماید. در حقیقت آنها که جز این کرده‌اند، یعنی بخشنامه‌ی رئیس جمهوری را که بر طبق قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و مشخصاً اصل یکصد و سیزدهم این قانون رئیس قوه مجریه است، رعایت نکرده‌اند، چه خود آنها که منصوب شده‌اند و چه آنها که اجازه این کار را داده‌اند، خلاف قانون عمل نموده‌اند و باید، بازخواست شوند.

اصل ۱۱۳ قانون اساسی مقرر می‌دارد «پس از مقام رهبری رئیس جمهور عالیترین مقام رسمی کشور است و مسوولیت اجرای قانون اساسی و تنظیم روابط سه‌گانه و ریاست قوه‌ی مجریه را جز در امریکه مستقیماً بر رهبری مربوط میشود، برعهده دارد».

بنابراین موضوع بسیار روشن است و باید از آقای نوبری بخاطر استقامتی که بخرج داده‌اند و در مقابل نقض صریح قانون اساسی مقاومت کرده‌اند، تشکر کرد. پیام خود من به آنها که دستخوش تصمیمات خلاف قانون میشوند این بوده و هست که باید استقامت کنند و شما اینرا نیک میدانید.

ج: نوشته‌یید که «گفتم آیا شما پیش من مسؤولید یا پیش آقای رئیس جمهور؟ ایشان که جوابی نداشتند، از این کار معذرت خواستند».

جواب روشن است: ایشان در مقام اول در مقابل خدا و دین او اسلام و خونهای شهیدان انقلاب اسلامی ایران یعنی قانون اساسی مسوول هستند و بعد، در مقابل مراجعی که قانون مشخص کرده است. و روشن است که چرا اینقدر اصرار در تخفیف افراد دارید که ایشان معذرت خواستند. چرا باید از کار قانونی خود و استقامتی که در مقابل قانون شکنی بخرج داده‌اند معذرت بخواهند و خود نیز میدانید که این کار را نکرده‌اند و ذهنیت شما است که امور واقع را آنچنان که میخواهد، می‌بیند و در خاطره ضبط میکند و اعتنایی به عینیات و جهان واقع خارج از ذهن ندارد. مثال چک تضمین شده و اصرار بی‌حد و حصر شما در وجود داشتن و ارائه «راه‌حل معقول دیگر» توسط دولت، خود به تنهایی مبین این امر است و نیازی به امثله‌ی دیگر وجود ندارد.

د: در این باره به نکته دیگری توجه نکرده‌اید و آن اینکه اگر قرار است مرجعی چون شورای پول و اعتبار به وضع مقررات پولی و بانکی و تعیین حدود و ثغور مسؤولیت‌های پولی و اختیارات بانکها و حقوق بین آنها و نظم و روابط مالی و پولی کشور بپردازد، خود در اساس از اعضای تشکیل شود که مرجعیت قانونی آنان مورد سؤال است، اگر فردا دادگستری خواست به اعتبار همین قوانین، اعمال حاکمیت و یا احقاق حق نماید و طرف دعوی مدعی غیر معتبر بودن اصل قانون بود به چه کسی بیشتر لطمه می‌خورد، به معاونی که با حکم شما بصورت غیر قانونی منصوب شده یا حاکمیت قانون در جمهوری اسلامی؟

۱۱- در مورد ارز و سؤال و جواب کردن با کسانی که بخارج می‌روند و نمایندگان ریاست جمهوری. در این مورد بسیار کلی نوشته‌یید و مشخص نیست ایراد شما دقیقاً به چه امری می‌باشد. شما باید بسیار هم راضی

باشید که آقای نوبری در مورد خروج ارز سؤال و جواب معمول و متعارف بکند و اجازه ندهد ارز مملکت که بر طبق قانون پولی و بانکی کشور مسؤولیت نگهداری آن برعهده‌ی بانک مرکزی است، بدون دقت و نظارت کافی خرج شود.

البته آقای نوبری تکذیب میکنند که در مورد دفتر نخست وزیری «کلی» سؤال و جواب کرده‌اند و تا آنجا که ایشان بیاد می‌آورند، فقط یک مورد و همان دو هزار دلار بوده است که برای اینکه بتوانند نرخ فروش آنرا تعیین کنند، احتیاج داشته‌اند مورد مصرف ارز را بپرسند.

در مورد نمایندگان رئیس جمهور و اینکه نمیدانید اینان «برای چه کار می‌روند»، باید گفت که رئیس جمهوری برطبق وظایفی که قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران برعهده‌ی وی گذاشته است، نمایندگانی بخارج می‌فرستد و فرستاده است و ارزی که آنان میگیرند، در همان حد متعارف و برای خرج‌های معمول چنین مسافرتهایی است.

۱۲- در مورد مصاحبه‌ی آقای نوبری و تیترو روزنامه از قول ایشان و سخنان ایشان در دفتر شما. نوشته‌اید «یک روز آقای نوبری در اطاقم بوده و از زحمات شبانه روزی خود در کار و دلسوزی به حال ملک و ملت و اتخاذ سیاست دولت در زمینه پول و دادن آرامش و اطمینان و امید به جامعه میگفت» و از تیترو روزنامه که «یک دینار پول ایران از آمریکا دریافت نشده است» صحبت کرده‌یید و اینکه آقای نوبری «در اعمال و گفتار، روحیه مردم را میشکند و در حضور نخست وزیر از موفقیتها سخن میگویند».

در مورد این بند دهم نامه‌ی شما تناقض کاری‌ها و غلطهای فراوان به چشم می‌خورد و خود بیانگر آن روحیه شما است که از روز نخست تشخیص دادم و به خود شما گفتم:

الف: بگذارید یکبار دیگر سعی کنم برده‌یی را که بر چشمان خود و بر ذهنیت خود افکنده‌یید، بکناری زرم تا انشاءالله تابش نور حقیقت، شما را به حق نزدیک کند و از اینهمه خلاف بینی و خلاف گویی دور بدارد که در پیش خدا مسؤولید که بدقت بخود و به اعمال خود بنگرید:

الف- ۱: این «یک روز»ی که میفرمایید، روزی عادی نبوده است. برعکس روز خاصی بوده و همان روز سه‌شنبه پنجم اسفند ماه ۱۳۵۹ بود که آقای نوبری از ساعت ۱۵ الی ساعت حدود ۱۵ و ۵۰ دقیقه در اتاق شما بودند و بعد از آن، و پس از یک ملاقات دیگر که داشتید، جلسه شورای اقتصاد شروع شد و تا ساعت هشت شب ادامه داشت.

ولی خاص بودن «این یک روز» بدین معنا است که شما از جمله دلایل برکناری آقای نوبری، ماجرای این روز را آورده‌یید، حال آنکه دقیقاً در همین روز ۵/۱۲/۱۳۵۹ است که وزارت امور اقتصادی و دارایی پیشنهاد برکناری ایشان را نموده است.

الف- ۲: آیا باید فرض را بر این گذارد که این دلیل شما برای برکناری آقای نوبری از پایه دروغ و جعلی می‌باشد و یا باید فرض دوم را کرد پس از گفتگویی که در آنروز با آقای نوبری داشته‌یید و باو گفته‌یید «بنی صدر و تو، مردم را ناامید میکنید و نباید این حرفها را بمردم زد» و باو قدغن کرده‌یید که بدون اجازه‌ی شما مصاحبه نکند و ایشان گفته است که «حق مردم و حق سلب ناکردنی مردم است که بدانند، به‌درستی واقعیت و تمامی واقعیت را بدانند و بدانند که مسؤولین منتخب آنها، بنام آنها چه‌ها که نمی‌کنند و چگونه حقایق را از مردم خود پنهان میدارند»، باین نتیجه رسیده‌یید که ایشان باید برکنار شوند؟

ب: و بلی، درست است. شما در صحبت خود با آقای نوبری گفته‌یید که من و آقای نوبری در «گفتار، روحیه مردم را میکشیم» و همین حرف را در تلویزیون خطاب به من بمعنی گفتید که «آیا آقای رئیس جمهور

نمی‌توانند این حقایق مسلمی را که ب مردم باید گفت، دو ماه دیرتر بگویند؟»

بنابراین آقای رجایی، صرف نظر از لغت «اعمال» که بطور خودکار به «گفتار» اضافه کرده‌بید. و البته دلیلی بر آن ندارید، حرف شما بطور ساده و پوست‌کنده خطاب به آقای نوبری این است که ایشان چیزی ب مردم نگویند، نگویند که ماجرای گروگانها را دولت شما چگونه حل کرد، نگویند که هنوز هیچیک از دعاوی بر علیه ایران لغو نشده است، و بالمجموع نگویند که هیچیک از چهار شرط مجلس محترم شورای اسلامی را که بعنوان «شرط» آزاد کردن گروگانها تعیین کرده بود، رعایت نکرده‌بید و همه‌ی آنها را نقض نموده‌بید و خطرناکتر از همه جمله‌ی اولیه بیابانه الجزایر یا موافقتنامه‌ی است که بطور خلاف قانون با آمریکا امضاء کردید و در آن با گنجاندن جمله «سیاست دولت آمریکا این است و از این پس این خواهد بود...» پذیرفتید که آمریکا در امور داخلی ایران دخالت نکرده است و آب تطهیر بر سر همان ابرقدرتی ریختید که ادعای مبارزه با آنرا میکردید.

چون در این زمینه خود من بر علیه شما و آقای نبوی اعلام جرمی کرده‌ام، از شرح بیشتر موضوع میگذرم.

ج: باز هم دلایل دیگری برای بیان این امر که چگونه ذهنیات شما آنچنان گرفتار کیش شخصیت است و آنچنان در خودمهوری و خودبینی غرق شده است که حتی عینیات و امور واقع را بمیل خود تغییر میدهد و تفسیر میکند، می‌آورم:

آقای نوبری برخلاف نوشته شما نمی‌توانسته‌اند از «دلسوزی به حال ملک و ملت» سخن برانند، زیرا که ملک در فارسی بمعنای سلطه و تسلط و پادشاهی است و شما این لغت را از خود جعل کرده‌بید و به او نسبت داده‌بید.

آقای نوبری برخلاف نوشته شما نمی‌توانسته‌اند از «اتخاذ سیاست دولت در زمینه پول» سخن بیاورند زیرا که دولت در این زمینه کوچکترین سیاستی ندارد و قس علی‌ذلک.

د: ولی آقای نوبری با شما در حضور شاهدهی دیگر به صراحت تمام در زمینه‌ی این امر که پس دادن وام‌های غیرسندیکایی ایران که دارای بهره‌های ثابت و پائین میباشد، به ضرر دولت و ملت است و احتمالاً تا حد دو بیست میلیون دلار محتمل خسارت از کیسه این ملت فقیر خواهیم شد، صحبت کرده‌اند و گفته‌اند که هنوز برای پیشگیری از این خسارت راهی هست و شما گفته‌بید که خیر، حرفی است که زده‌بیم و تمام شده است.

ه: «از ضعف مدیریت یا عدم احساس مسؤولیت در کسانی که ایشان منصوب کرده‌اند» نوشته‌بید. اقللاً لازم بود و هست که یک نمونه، فقط یک نمونه بیاورید و بعد این چنین کلی‌گویی بکنید و افتراء بزنید.

و: از «کم بها دادن به مسائل اسلامی در بانک» صحبت کرده‌بید. نمونه بیاورید و ظاهر فریبی و تزویر و ریا را از عنایت و تلاش به اسلامی کردن پدیده‌ها از پایه و در محتوا جدا سازید.

۱۳- در مورد اعتماد متقابل بین رئیس دولت و رئیس بانک مرکزی نوشته‌بید که به رئیس بانک مرکزی اعتماد ندارید و «اگر این اعتماد وجود نداشته باشد، دولت از جانب رئیس کل بانک مرکزی، احساس اطمینان نخواهد کرد و...»

الف: قرار نشد که در هنگام شرح دلایل برکناری آقای نوبری، بعنوان دلیل، خود «نتیجه‌ی دلایل» یعنی «عدم اعتماد» را بیاورید. به بیان دیگر قاعدتاً «دلایل» شما هر چند مردود، برای این بودند که مستدل کنند چرا به رئیس بانک مرکزی اعتماد ندارید و نه اینکه از همان نخست

پیشداوری میکردید که به وی اعتماد ندارید. همان «پیشداوری» که در صفحه‌ی اول نامه‌ی خود، آنرا رد کرده‌بید. آیا این تناقض‌گویی، مبین همان امری نیست که وقتی اساس بر ریا شد، بین قول و فعل آدمی تناقض‌ها بروز میکند؟

ب: از «منتهی شدن» «فقدان حس اعتماد» به «عدم اطمینان» صحبت کرده‌بید و نتیجه گرفته‌بید که بنابراین آقای نوبری باید برکنار شوند و این برکناری به نفع خود ایشان و من میباشد.

آیا این همان دید غیر توحیدی «حذف» نیست که از پایه با اسلام محمدی و تشیع در تناقض و مغایرت قرار دارد؟ چون نمیتوانید ایراد مستدل به کسی بگیریید و همراهی نمی‌بایید، «نتیجه» و در واقع «پهانه» می‌گیریید که «مورد اعتماد» نیست و از این مرحله به یک مرحله بالاتر و برخلاف اسلام و قانون اساسی می‌روید که «مورد اطمینان» نیست.

آیا نتیجه‌ی این بینش و این طرز تفکر همان نشده است که بقیمت از دست دادن کارآیی سازمانها و اضرار به این ملت اسلام، و بقیمت مقابله با خواست ملت هر آنکه را که «بنی صدری» می‌نماید، سعی در اخراج و حذف می‌نمایند و حال آنکه تنها و تنها توجیه حذف‌کنندگان «عدم اطمینان» می‌باشد؟ و آیا نتیجه‌ی طبیعی این بینش به آنجا نرسیده است که برنامه و اساس تمام تلاش خود را بر حذف خود ریاست جمهوری نیز بگذارند و از تخاصم و ضدیت با قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز برآیند؟

ج: در مورد «وخامت اوضاع اقتصادی کشور» باید علاوه بر آنچه تا کنون در سخنرانی‌ها و کارنامه‌های خود گفته‌ام و شما را به آنها ارجاع میدهم، اینرا اضافه کنم که خط «سیاست حذف» غلطی که در پیش گرفته‌بید آنجاست که میدان اقتصاد و میدان تلاش و ابتکار و ابداع و خلاقیت برای بهبود وضع اقتصادی جمهوری اسلامی ایران را به میدان حذف‌ها و بندوبست‌های سیاسی و انتصابات براساس رابطه تبدیل نمایید و بجای پرداختن به ریشه‌های نابسامانی اقتصادی و تنظیم برنامه‌های مشخص اقتصادی برای تولید و ایجاد اشتغال و دادن امید و اطمینان ب مردم و طرح مشکلات با خود مردم و راه‌جویی به حل آنها از طریق و با خود مردم، به تعویض آدم‌ها دل خوش دارید و ترجیح بدهید بجای آنکه از زبان منتقدین مؤمن و سالم، مشکلات و نارسایی‌ها و تنگناها را بشنوید و راه‌حل‌های بنیادی برپایه‌ی شور عمومی یافته شود، با تغییرات ناصواب و گم‌اردن افراد ضعیف و بی‌سواد و بی‌کفایت با تنها ضابطه‌ی وابستگی گروهی و حزبی، آنچه را که خود دوست دارید از زبان آنان بشنوید و اقتصاد ما را بکلی درهم بپاشید و رژیم جمهوری اسلامی ایران را بطور قطع در معرض خطر سقوط قرار بدهید.

۱۴- در مورد برداشت شما از قانون اساسی و اینکه رئیس جمهور در کارهای اجرایی مسؤولیت ندارد. خداوند این جمهوری را محفوظ بدارد. مگر قرار است هر کس براساس برداشت خود قانون اساسی را تفسیر نماید؟ و آیا نتیجه‌ی این «تفسیر با رأی» نیست که به اینهمه کارهای خلاف قانون شما بعنوان نخست وزیر منتهی شده است؟ آیا ملت قانون اساسی را برای آن تصویب کرد که شما برداشت‌های شخصی خود از آن را اعمال کنید؟

و شما باید بدانید که در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران رئیس جمهوری بعنوان فردی که مستقیماً و بلاواسطه توسط جمهور ملت انتخاب میشود، یک مقام غیر مسؤول و تشریفاتی نیست و «پس از مقام رهبری، عالیترین مقام رسمی کشور است و مسؤولیت اجرای قانون اساسی و تنظیم روابط قوای سه‌گانه و ریاست قوه‌ی مجریه را جز در امریکه مستقیماً به رهبری مربوط میشود» (اصل ۱۱۳) «برعهده دارد» و

سوگند خورده است که «پاسدار نظام جمهوری اسلامی و قانون اساسی کشور» و «همه‌ی استعداد و صلاحیت خویش را در راه ایفای مسؤولیت‌هایی که بر عهده گرفته‌ام است، بکار گیرم (اصل ۱۲۱).» و «کارهای اجرایی» جدا و در تعارض با اجرای قانون اساسی نیست و نمیتواند باشد بنابراین با توجه به مطالب دیگری که در این زمینه گفته و نوشته‌ام، و با ذکر این نکته که نوشته شما دنباله‌ی فکر همان کسانی است که میخواهند با حذف رئیس جمهوری از تبعات لغو حاکمیت قانون بهره‌مند گردند، از تفصیل بیشتر موضوع درمی‌گذرم.

۱۵- در مورد آوردن دلیل «بدون هیأت مدیره» ماندن بانکها بعنوان سوء مدیریت رئیس کل بانک مرکزی. در نامه شما پس از ذکر: «و اما در مورد اشکالات قانونی که بنظر شما به انتصاب رئیس کل جدید بانک مرکزی وارد است باید گفته شود». در بند ۱، مطلبی آوردید که در فوق شرح شد و در بند ۲ در صفحه‌ی آخر نامه‌ی خود نوشته‌یید: «دلایل بسیاری در زمینه‌ی سوءمدیریت رئیس کل بانک مرکزی وجود دارد. نمونه کوچکش اینکه مدتهاست چندین بانک مهم، از جمله بانک ملت و بانک سپه، بدون هیأت مدیره است و گویا از نظر ایشان، سیستم بانکی را بدون مدیر رها کردن، مساله مهمی نیست».

الف: امیدوارم که اکنون بر شما روشن شده باشد دلیل فوق الذکر شما برخلاف مقدمه‌ی بندهای ۱ و ۲ و ۳ صفحات آخر نامه‌تان، ابدأ به «اشکالات قانونی» انتصاب راجع نمیشوند.

ب: دلیل شما از پایه غلط و مردود است و اگر فرض را بر صدق گفتار بگذاریم، نشانه‌ی عدم آگاهی شما از قوانین مربوط به اداره‌ی امور بانکها میباشد و نشان میدهد که چگونه بدون داشتن کوچکترین دانش در این زمینه‌ها اظهار نظر و اتخاذ تصمیم نموده‌یید: بر طبق لایحه‌ی قانونی اداره‌ی امور بانکها مصوب شورای انقلاب جمهوری اسلامی ایران، هیأت مدیره بانکها به پیشنهاد شورای عالی بانکها و تصویب مجمع عمومی بانکها و با حکم وزیر امور اقتصادی و دارایی انتخاب و منصوب میشود و ابدأ به آقای نوبری بعنوان رئیس کل بانک مرکزی ایران راجع نمیگردد و این تشکیل نشدن مجمع عمومی بانکها بدلیل نبودن دو وزیر امور اقتصادی و دارایی و بازرگانی بوده است که تا بحال امکان نداده بود هیأت مدیره‌ی بانکها تکمیل بشوند.

ملاحظه میفرمایید چقدر از روی ناآگاهی قضاوت نموده‌اید؟ و آیا جای آن نیست که آیه‌ی مبارکه‌ی ۶ از سوره حجرات را برای تذکر مجدد شما نقل کنم که: «یا ایهاالذین آمنوا ان جاءکم فاسق بنبا فتبینوا ان تصیبوا قوماً بجهالة فتصبحوا علی ما فعلتم ندمین».

ای کسانیکه ایمان آورده‌اید، اگر فاسقی خبری برای شما آورد (صحت و سقم) آنرا آشکار کنید. مبدا که (باستناد آن خبر) قومی را از روی جهل بکشید و بر اینکار تان بامدادان پشیمان از جا برخیزید.

ج: اگر «بدون هیأت مدیره» بودن بانکها، دلیلی بر «سوءمدیریت» و «برکناری» است، آیا مسؤولیت آن در درجه اول به خود شما راجع نمیشود که ماه‌ها از معرفی وزرای در حداقل قابل تصویب رئیس جمهوری غافل و ناتوان ماندید؟

د: از قضا، بانک ملت و بانک سپه برخلاف نوشته شما «بدون هیأت مدیره» نبوده‌اند، بلکه هیأت مدیره داشته‌اند ولی تعداد افراد هیأت مدیره، به حدی که قانون اجازه داده است، نرسیده بودند. ولی در کار این دو بانک خلل و فتوری از این جهت وارد نشده است.

ه: نوشته‌یید «گویا از نظر ایشان، سیستم بانکی را بدون مدیر رها کردن، مسئله‌ی مهمی نیست». صریح و برخلاف اسلام و حق و منطق، افتراء زده‌یید و نسبت دروغ و تهمت به کسی بسته‌یید که تمامی تلاش

خود را با کار مافوق طاق انسان‌ی در خدمت آن قرار داده است که شبکه‌ی بانکی بتواند با ایفای نقشی فعال و سازنده، اقتصاد جامعه‌ی ما را به رونق و شکوفایی در استقلال تام و تمام سوق دهد و مقدمات استقرار اقتصاد توحیدی را فراهم سازد.

بیانید بعنوان مسلمان، از این تهمتی که به فردی مسلمان زده‌یید، عذر بخواهید و توبه کنید.

۱۵- در مورد بدون مدیر عامل بودن بانک ملی و عدم دعوت مدیر عامل منصوب شما به شورای عالی بانکها. نوشته‌اید که «بانک ملی مدتها بدون مدیر عامل بود و حتی بعد از اینکه مدیر عامل جدید انتخاب شده است، ایشان هنوز او را به رسمیت نمی‌شناسد و از دعوت مدیر عامل بانک ملی، به شورای عالی بانکها، خودداری میکنند».

الف: مدیر عامل جدید را شما بطور خلاف قانون انتخاب کردید یعنی بجای وزیر بازرگانی صورت جلسه‌ی مجمع عمومی بانکها را امضاء نمودید و من بعنوان رئیس جمهوری و مسؤول اجرای قانون اساسی در نامه‌ی رسمی خطاب به شما که در مطبوعات نیز پخش شد، این موضوع و این تعرض شما به حدود قانون را متذکر شدم. آقای مدیر عاملی که شما منصوب کردید، خلاف قانون بود و هرگونه استقامت آقای نوبری در مقابل قانون شکنی‌ها سزاوار اجری عظیم نزد حضرت باری تعالی است.

ب: متذکر میشود که حتی نمیتوانید بهانه‌ی طرح سرپرستی وزارتخانه‌های بدون سرپرست را که به تصویب مجلس شورای اسلامی رسید، برای این امر که بجای وزیر بازرگانی امضاء کرده‌یید، بیاورید زیرا که این طرح، بعد از مدتها که از کار خلاف قانون شما میگذشت، بتصویب رسید.

ج: اعضای شورای عالی بانکها به آقای نوربخش یعنی فردی که خود بطور خلاف قانون و من غیر حق بعنوان «معاون کل» توسط شما منصوب شده است، تمامی تذکرات لازم را در مورد خلاف قانون بودن روش انتصاب آقای مدیر عامل جدید بانک ملی، دادند و بنابراین حجت بر شما تمام بود و بر فرض که بخواهید وانمود کنید، نمیتوانید بگویید که نمی‌دانستید.

د: ظاهراً خود مدیر عامل جدید، از خلاف قانون بودن نحوه‌ی انتصاب خود آگاه بود زیرا تا مدت‌های مدید اسناد مهم بانک را امضاء نمیکرد.

ه: مجمع عمومی بانکها، در اولین جلسه‌ی خود در زمان دولت شما، پس از اینکه دو وزیر امور اقتصادی و دارایی و بازرگانی انتخاب و منصوب شدند، در صورت جلسه خود قانونی بودن انتصاب شما را گنجانده تا بتوانند من بعد به آقای مدیر عامل بانک ملی قانونیت و رسمیت ببخشند. هر چند روش جدید انتصاب هنوز بلحاظ فقدان مرحله‌ی «نظر مشورتی شورای عالی بانکها» بر طبق لایحه‌ی قانونی اداره‌ی امور بانکها، مورد ایراد قانونی میباشد.

و: باز هم بطور ناخودآگاه تناقض میان قول و فعل خود را بروز داده‌یید یعنی در همان زمان که «مدتها بدون مدیر عامل» بودن بانک ملی را به آقای نوبری ایراد میگیرید، خود با بیان انتصاب و عملی که انجام داده‌یید، نشان میدهید که میدانستید و بخوبی هم میدانستید که انتصاب مدیر عامل بانک ملی، از حیطة اختیارات رئیس کل بانک مرکزی خارج است و ایرادی نیست که شما بتوانید به آقای نوبری بگیریید. خداوند زود حقیقت را بر اهل خرد آشکار میسازد.

ز: با همه‌ی این تفاسیل، چه انتظار دارید که تا قبل از شکل قانونی دادن به انتصاب مدیر عامل جدید، عمل خلاف قانون شما مورد تأیید مسؤولیت بانک مرکزی قرار گیرد؟ و اگر چنین کنند، مسؤول پرداختها و

اسناد تعهدآوری که باید بامضای مدیرعامل بانک ملی برسد، کیست؟ لابد میدانید که بانک مرکزی در مورد تأیید امضاء و قانونی بودن عملیات بانکها در خارج از کشور برای مؤسسات بانکی جهانی همان نقشی را دارد که وزارت دادگستری در مورد تأیید صحت مدارک و اسناد در داخل کشور. در آخر توجه مجدد شما را به قسمت «د» این بند جلب میکنم.

۱۶- در مورد بقول شما بصورت قوهی چهارم عمل کردن. نوشته‌اید که «ایشان بصورت یک قوهی چهارم... عمل میکنند، در برابر تصمیم هیأت وزراء بالاستقلال عمل میکنند» و باز تکرار کرده‌اید که «مورد اعتماد رئیس دولت نیست».

الف: بغیر از استقامت در مقابل کارهای خلاف قانون که انجام داده‌اید و خود من در مورد آنها بشما تذکر لازم داده‌ام، یک نمونه نیاورده‌اید که صحت مدعای شما را صرف نظر از نحوهی غلط بیان آن ثابت کند. آیا از رئیس دولت جمهوری اسلامی حیف نیست که اینچنین بی‌پروا سبیل تهمت و افتراء به جوانان صدیق و متعهد و مؤمن این جمهوری روا دارد؟

ب: از وظیفه و مسؤولیت خود صحبت کرده‌اید و اینکه بشما «حکم میکند که به وظایف و مسؤولیت‌های قانونی خود عمل» کنید. نتیجه‌گیری غلطی از بیانی درست کرده‌اید. وظیفه‌یی که برعهده دارید مبتنی بر اختیارات قانونی شما ناشی از مراجع و ماخذ قانونی است نه هر آنچه که بزعم شما «برداشت شما» باشد.

امیدوارم این تذکرات و توضیحات روشن کرده باشد که چرا با تصمیمی که بصورت غیر قانونی در مورد تغییر رئیس کل بانک مرکزی گرفته‌اید، مخالفت کرده‌ام. بر شما که خود را بصف مقلد امام میشناسانید وظیفه است که فرمان ایشان را اطاعت کنید و از اعمالی که خلاف قانون اساسی و قوانین مملکتی است، در سالی که ایشان موسوم به «سال قانون» کرده‌اند، بجد، پرهیز کنید و حرمت این قوانین را که خوبهای شهیدان انقلاب اسلامی ما است محفوظ دارید.

۱۷- در نامه ۲۵/۱۰/۱۳۵۹ نوشته‌اید «من اگر از کسی که در شرائط محاصره اقتصادی برای ۲۰ هزار ویدئوکاست گشایش اعتبار کرده است، تشکر کنم، جواب خون شهدا و مستضعفان و بینوایان جامعه را که نان برای خوردن ندارند، چه بدهم؟» از اسباب شناسائی ریا، یکی همین تناقض در اقوال و رفتارهاست. وقتی شما نسبت به واردات ۲۰ هزار ویدئوکاست تا اینحد حساسیت نشان میدهید لاجرم بحکم تقوی طلبی باید:

الف: خود را سرزنش کنید، دست کم بدو جهت: یکی اینکه وزیر بوده‌اید و در هیأت وزیران طی دو سال بیپای ارقام واردات را تصویب کرده‌اید و دیگر اینکه هنوز نیز نداسته‌اید که خود شما بوده‌اید که واردات و از جمله کالای مذکور را تصویب کرده‌اید. اکنون بگوئید جواب خدا و خون شهدا و مستضعفان و بینوایان جامعه را چه میدهید که بدون کمترین علم و اطلاع عمل کرده‌اید و اینک گریبان کسی را چسبیده‌اید که شرکتی در تصمیم نداشته است و اجرا و یا جلوگیری از اجرای تصمیمی که شما در اتخاذش شرکت داشته‌اید، در اختیار او نبوده است. زیرا که باز شدن اعتبار در محدودهی مقررات سالانه صادرات و واردات کشور از طریق وزارت بازرگانی بعمل می‌آید. و بانک فقط مجری قوانین مصوبه میباشد.

جواب خدا را در باره اینگونه قضاوت درباره آقای نوبری یعنی کسی که در سخت‌ترین وضعیت‌ها، نظام بانکی را از سقوط کامل نجات داد چه میدهید؟ حالا که معلوم شد از جمله تصمیم‌گیرندگان خود شما بوده‌اید و موضوع هیچ باو راجع نمیشود، آیا در شما این تواضع اسلامی هست که از

او حلیت بطلبید؟

ب: و شما که تا این حد ریزین هستید، چگونه به هشدارهای پی در پی همین رئیس بانک درباره از بین رفتن چند صد برابر قیمت واردات ویدئوکاست، توجه نکردید و قانون اساسی و قوانین جاری را نقض کردید و گفتید چرتکه نیاندازید؟ آیا خون شهدا و بینوایان و مستضعفان، را از راه ریا بمیان آورده‌اید یا از راه اعتقاد؟ اگر از راه اعتقاد است، چگونه پوله‌های این مردم را به امریکائیا دادید؟^۱

تنها تفاوت قیمت واردات بابت محاصره اقتصادی ۴ میلیارد شده است. شما که قضیه گروگان‌گیری را آنطور حل کردید و در منزل آقای موسوی اردبیلی گفتید «اگر یک ماه بعد حل میشد چه میشد؟» جواب خون شهیدان و مستضعفان را بابت اینهمه ضرر چه خواهید داد؟ می‌بینید که حق با اسلام است که می‌گوید اگر کسی سخنی را از روی عقیده نزد، عکس آن را خواهد کرد. قیمت ۲۰ هزار ویدئوکاست کجا و چند میلیارد دلار بر باد رفته کجا؟ بگیریم که مطابق توضیح بالا اگر وارد کردن ویدئوکاست تقصیر باشد، شما در شمار مقصرها هستید و رئیس بانک مرکزی (که از اتفاق چند نوبت در کمیسیون اقتصادی شورای انقلاب باین نوع واردات ایراد و اعتراض کرد) تقصیر ندارد. بخدا پناه ببرید، هر کار میکنید، بکنید، اما اینکار را نکنید. چرا که تمام قوت ما در همین مستضعفان و محرومان است و اگر آنها مطمئن بشوند ما از آنها برای تسویه حسابهای شخصی استفاده میکنیم، از انقلاب و اسلام روی برمی‌تابند و وای بر سرنوشت همه ما.

ج: باز جواب این سودهای هنگفت را که بقول مهندس سبحانی مستکبران از کیسه همین مستضعفان برده‌اند چه میدهید؟ جواب بقول ایشان این ۱۲۰۰ میلیارد ریال سود را چه میدهید؟

سخن شرع نادرست نیست، این دنیا، دنیای امتحان است. از این طرف حرف می‌زنیم، از آنطرف آزموده میشویم و درجه اعتقادمان بر خدا و خلق خدا معلوم میشود.

د: و بالاخره شما از اقتصاد هیچ نمیدانید و این عیب نیست. انسان نمیتواند از همه چیز سردر بیآورد. اما گناه است که براساس عدم اطلاع دیگری را مجرم قلمداد کنید. مطلب اصلی این نیست که شما درباره واردات و نوع آن تصمیم گرفته‌اید و آقای نوبری را مقصر گردانیده‌اید. بلکه مطلب اصلی اینست که:

اقتصاد ما، یک اقتصاد وابسته است، ما نفت می‌فروشیم و کالا می‌خریم و وارد میکنیم. نفت را به پول خارجی می‌فروشیم و کالا هم بیول خارجی می‌خریم و وارد میکنیم. پس پول فروش نفت در بانکهای خارجی

۱- اشاره است به قرارداد الجزایر که بر طبق آن میلیاردها دلار ثروت کشور بر باد رفت و کسی که جرم را کرده، رئیس بانک مرکزی را موافق با فروش ارز بازنشستگان و دانشجویان و دادن خانه به خانواده شهدا می‌داند، در پاسخ به اعتراضها نسبت به این خیانت مالی عظیم، گفت چرتکه نیاندازید.

واقعیتی که آقای رجائی در نامه خود می‌کوشد بپوشاند و امروز بر مردم ایران آشکار است، اینست که الف- بنابر زد و بند با ریگان و بوش، می‌باید حکومت ریگان اسلحه به ایران می‌فروخت، ب- خرید اسلحه سر و کار زد و بندچی‌ها را با بانک مرکزی می‌کرد پس می‌باید بانک مرکزی به اختیار کامل آنها درمی‌آمد. ج- آن زمان، برنامه سازش کنندگان با ریگان و بوش، برکناری رئیس جمهوری از فرماندهی کل قوا بود. تاکیده‌های مکرر رئیس جمهوری بر اصل ۱۱۳ نیز غیر مستقیم گوشزد به آقای خمینی بود که فرماندهی کل قوا، جز در آنچه در اصل ۱۱۰ آمده بود، با رئیس جمهوری بود. چون دیدند با کسی که از موضع قانون اساسی در برابر زورگویی استبدادیان ایستاده است که با دستگاه حاکمه امریکا سازش نکنین کرده بودند که جنگ ۸ ساله و استقرار استبداد جنایت و خیانت و فساد، از پی آمده‌های آن بود، در خرداد ۶۰ کودتا کردند.

و مورد استفاده آنهاست و شما برای آنکه بودجه داشته باشید باید کالا یا خدمتی را بخرید و در داخله بفروشید. اگر ارز نفروشید، هم در ایران بودجه ندارید و هم پول شما در خارجه مورد استفاده بانکهای خارجی است. آنها که از این واقعیت تلخ و نتایج آن آگاهند، وقتی نظر شما را درباره ارز دانش جویان و بازنشستگان، میخوانند، خوب میدانند که شما مفت و مجانی افراد را ضد انقلاب می گردانید و سودش به جیب بانکهای خارجی میرود که پول شما، چه بخواهید و چه نخواهید نزد آنها و مورد استفاده آنهاست. بنابراین دادن ارز به بازنشستگان که رقمی اندک است و یا دانشجویان، درصد بسیار کمی از سودی را تشکیل میدهد که بانکهای خارجی از سپرده های این ملت می برند. و باز درباره ارز کلانی که مثل سیل بخارج میرود و آنها که اختیار حکومت را در دست دارند، (کمترین سخنی که میشود گفت) کاری بکار آنها ندارند، (ورود و صدور قاچاق از جمله صدور فرش قاچاق و...) گفتن بسیار است. بله شما جواب نادانی خود و سوءاستفاده دیگران را به شهیدان و مستضعفان چه میدید؟

۱۸- در همین نامه نوشته یید: «... شما معتقدید که وزیر باید مخالف شما نباشد! شما اسیر و گرفتار «من!» هستید. فرق من و شما در اینجاست که من درد مکتب دارم. شما درد «من!» دارید».

همان تناقضی که علامت ربا است در این بیان شما وجود دارد: شما برای آنکه خود را مکتبی و دارای درد مکتب جلوه بدهید، یک گناه کبیره مرتکب میشوید و آن جعل و تحریف و نسبت دادن آن باینجانب است: اینجانب به شما گفتم شما یک ضابطه برای وزیر قائل هستید و آنهم مخالفت و ضدیت با رئیس جمهوری است. حرفی ندارم که وزرای شما ضد رئیس جمهوری باشند، اقلاً لایق باشند. شما بودید و بسیاری دیگر هم جز شما بودند و این حرف را شنیدند. در همان وقت در چند نامه هم این مطلب را به مقامات نوشته ام. حالا بگوئید:

- چرا راست را دروغ می گردانید و باینجانب نسبت میدهید و براساس آن مقایسه میکنید و اینجانب را شیطان می سازید؟ شما نمیدانید اینکار ارتکاب چند گناه کبیره است؟

- جواب خدا و بنده او را چه میدهید؟
- آیا شما نمیدانید وقتی اینکار را میکنید، عکس نتیجه ای را که میخواهید می گیرید یعنی مبرهن می سازید که اینجانب، که قربانی تیر تهمت شما هستم، اهل دینم و خود شما تا بدانجا «اسیر و گرفتار» «من» هستید که برای خراب کردن یک مسلمان و منزّه و «مکتبی» معرفی کردن خود چند گناه کبیره مرتکب میشوید؟

- شما قرآن را بخوانید تا بدانید ولو اینجانب شما را حلال کنم و برای شما استغفار کنم، خداوند از اینکار سخت می گذرد. اینجانب شما را باین مناسبت و بمناسبت دروغهایی از این نوع حلال کردم و استغفار کردم، خود نیز استغفار کنید انشاءالله خدا از این گناهها بگذرد.

- و بالاخره شما مگر نمیدانید اول کسی که خود را مقایسه کرد شیطان بود. شما نمیدانید که از علامتهای شدت بیماری کیش شخصیت (می گویم نمیدانید از لحاظ تحقیر نیست، بلکه نمیخواهم بگویم خدای ناکرده میدانید و اینکارها را می کنید) همین است که آدمی «من مطلق» شده خود را حتی وقتی میخواهد بیوشاند، از راه مقایسه ای متضمن تخریب دیگری، نشان میدهد. شما چرا نباید بدانید که اخلاق اسلامی و شرط تقوی و پایبندی در مکتب، اینست که دست کم از راه تخریب دیگری خود را با او مقایسه نکنید.

این مقدمه برای این نتیجه بود که: اگر همانطور که نوشته اید، درد شما درد مکتب است، بجهت شخصی با آقای نوبری ستیز نکنید. لاقلاً در

حد اینجانب عمل کنید یعنی ولو مخالف شخص شما باشد، اقتصاد کشور و وضعیت مستضعفان را قربانی کشمکش شخصی نکنید. ایرادهائی که گرفته بودید، بخود شما که جزء دولت بودید باز میگردند، از او باید حلیت بطلبید و بگذارید به دولت اسلام خدمت کند. خدا میدانند که خوف از خدا نبود و جایز بود که بقصد ضرر زدن به حکومت شما، به اقتصاد سخت بیمار ایران ضرر زده شود، آقای نوبری همان روز اول استعفا کرده و رفته بود.

باز اگر این نامه طولانی و ضمائیم آن شما را قانع نکرد، بگذارید وزیر دارائی شما، بدون اینکه تحت فشار قرار بگیرد، درباره این ایرادها تحقیق کند و براساس گزارش او عمل شود. انشاءالله خدا را در نظر خواهد گرفت.

رئیس جمهور و فرمانده کل قوا
ابوالحسن بنی صدر

نامه به آقای رجائی^۱

۷ اردیبهشت ۱۳۶۰

بسمه تعالی

آقای محمد علی رجائی نخست وزیر

عطف بنامه شماره ۳۳۲ مورخ ۲۲/۱/۱۳۶۰ اشاره میدارید: نوشته اید «همانطور که کراراً توضیح داده شده طبق اصل ۱۲۶ قانون اساسی تصویب نامه ها و آئین نامه های دولت را چنانچه برخلاف قوانین باشد باید با ذکر دلیل برای تجدید نظر به هیئت وزیران ارسال نمایند و نظر به مسئولیت اینجانب در مورد اقدامات هیئت وزیران در برابر مجلس، اعمال ریاست جنابعالی بر قوه مجریه قانوناً از طریق اجرای اصل مورد اشاره و حضور در جلسات هیئت وزیران تأمین میگردد».

با وجود نصوص و مصرحات قانون اساسی معلوم نیست چگونه اعمال ریاست بر قوه مجریه را منحصر بمورد اصل ۱۲۶ و ۱۲۷ دانسته اید و چرا باید نخست وزیر از اصول قانون اساسی بی اطلاع باشد؟

طبق اصل ۱۱۳ قانون اساسی «پس از مقام رهبری رئیس جمهور عالیتترین مقام رسمی کشور است و مسئولیت اجرای قانون اساسی و تنظیم روابط قوای سه گانه و ریاست قوه مجریه جز در اموری که مستقیماً بر رهبری مربوط میشود برعهده دارد». در این اصل از تمام امور قوه مجریه فقط اموری که مستقیماً به رهبری مربوط میشود مستثنی شده و بقیه امور تحت ریاست و نظارت رئیس جمهور اداره خواهد شد.

عبارت اصل ۱۱۳ بقدری واضح و روشن، بلیغ و رسا است که جای شبهه و تردیدی باقی نمیگذارد. علاوه بر این حکم عام در اصول ۱۳۶- ۱۳۵- ۱۳۳- ۱۲۹- ۱۲۸- ۱۲۷- ۱۲۶- ۱۲۵- ۱۲۴- ۱۲۳- ۶۷- وظایف و اختیارات خاص برای رئیس جمهور مقرر گردیده که از لوازم ریاست او بر قوه مجریه میباشد. بدیهی است ذکر موارد خاص منافاتی با حکم عام اصل ۱۱۳ ندارد و نمیتوان گفت مقنن قانون اساسی آن حکم عام را بيمورد وضع کرده یا حکم اصل مزبور لغو و بی اثر است. مضافاً اینکه در اصل ۶۰ اعمال قوه مجریه برعهده رئیس جمهور هم گذاشته شده است. مع الوصف شما اظهار نظر و صلاح اندیشی رئیس جمهور را در مورد تصویب نامه ها جز در مورد اصل ۱۲۶ جائز نمیدانید! در حالیکه افراد عادی هم حق اظهار نظر و صلاح اندیشی دارند.

۱- به نقل از کتاب «مکاتبات شهید رجائی با بنی صدر و چگونگی انتخاب اولین نخست وزیر جمهوری اسلامی ایران»- صص ۲۳۰-۲۳۲ (پاسخ به این نامه در تاریخ ۱۳۶۰/۲/۱۵ صص) داده شده است.

ضمناً بطوریکه کراراً تذکر داده شده مسئولیت شما در مقابل مجلس منافاتی با مسئولیت رئیس جمهور که رئیس قوه مجریه و دولت میباشد، ندارد و طبق مدلول حکم عام اصل ۱۱۳ و اصل ۱۲۲ رئیس جمهور مکلف است تذکرات لازم به نخست وزیر و وزراء و سایر مسئولین بدهد و آنانرا از اعمال خلاف قانون و خلاف مصالح کشور برحذر نماید.

اما تصویبنامه مورخ ۲۰/۱۲/۵۹ از آن جهت مورد ایراد بود که در متن آن تصریح شده است: «شورای عالی قضائی مجاز است برای انجام امور حقوقی خود قرارداد لازم بمدت یکسال با حق الوکاله و حق المشاوره ماهیانه بمبلغ سی و چهار هزار ریال از تاریخ انعقاد قرارداد از محل اعتبار مربوطه و بارعایت مقررات پرداخت نماید» و نظر داده شد که با وجود اداره حقوقی وزارت دادگستری، شورایی قضائی احتیاجی با استخدام مشاور حقوقی و وکیل دعاوی ندارد. ولی اگر در تصویبنامه قید میشد عقد قرارداد برای اداره کل تصفیه امور ورشکستگی است مورد ایراد واقع نمیشد. زیرا آن اداره دارای بودجه مستقلی است و حق الوکاله را هم خود میپردازد نه شورایی قضائی. وکالت در دعاوی هم مربوط به بازرگانان ورشکسته است نه وزارت دادگستری یا شورایی قضائی. (حق الوکاله جزء هزینه امور تصفیه ورشکستگی از حاصل دارائی ورشکستگان استیفاء می شود).

رئیس جمهور
ابوالحسن بنی صدر

قسمتی از نامه به هیأت سه نفری حل اختلاف^۱

۸ اردیبهشت ۱۳۶۰

بسمه تعالی

هیئت محترم سه نفره

۱- اما در باره امضاء مصوبه مجلس پس از ابلاغ، قانون اساسی رئیس جمهور را مجبور نمی کند در مدت معین، قانونی را امضاء کند. حدود وظائف و اختیارات متصدی وزارت و یا سرپرستی وزارت با وظائف و با اختیارات وزیر اختلاف ندارد و نمی توان اصل ۱۴۰ را ناسخ اصل ۱۳۳ فرض کرد. بنابراین احراز سمت سرپرستی یا تصدی وزارت هم موکول به تصویب رئیس جمهوری و تأیید مجلس شورای اسلامی است. اگر مصوب مجلس را در مورد سرپرستی وزارت خانه بی وزیر تأیید مجلس تلقی کنیم صلاحیت اختیار قانونی رئیس جمهوری و تصویب آن بجای خود محفوظ است.

تصویب مجلس منافات با حق گوئی رئیس جمهوری ندارد. اگر رئیس جمهوری مصوبه مجلس را برای اجراء ابلاغ کند، یعنی سرپرستی امور خارجه را به وسیله آقای رجائی تأیید کرده است. علت عدم ابلاغ مصوبه این است که این جانب با سرپرستی ایشان موافق نیستم و آن را تصویب نمی کنم، چطور است که سخن گوی هیأت توضیح خواستن شما را از رئیس جمهوری در اختیار صدا و سیما جمهوری اسلامی قرار می دهد ولی توضیح خواستن شما از آقای رجائی در مورد انتصاب غیرقانونی معاونین وزارت امور خارجه را آن طور که مسوولین خبر صدا و سیما جمهوری اسلامی می گویند به صدا و سیما اطلاع نمی دهد.

۲- اما در مورد مصاحبه، سرپرست خبرگزاری پارس تلفن کرد گفتم مشروح مصاحبه موجود است، و آنچه را شما می خواهید منتشر کنید لاله بدون الا الله است. اگر می خواهید منتشر کنید، همه مصاحبه را یکجا منتشر کنید و تذکر دادم که انتشار جمالتی به دلخواه انتخاب شده

صحیح نیست ولی سرپرست خبرگزاری پارس می گوید آنها مصاحبه را منتشر نکردند. استناد شما در نامه ۶۷۷- مورخ ۶۰،۲،۶ که می گوید خبرگزاری پارس آن را در تاریخ ۶۰،۲،۲ منتشر ساخته است چیست؟
۳- اما اعتراض به کلیشه روزنامه میزان سخنی به غایت شگفت است. مگر سال، سال قانون نیست...؟ چطور است که

کلیشه صفحه اول روزنامه که جرمی نیست بلافاصله مورد ایراد قرار می گیرد و درباره صحبت های آقای بهشتی در سپاه پاسداران کاشان تابحال اظهار نظری از آقایان ملاحظه نشده است.
رئیس جمهوری ابوالحسن بنی صدر

نامه به مجلس شورای اسلامی^۲

۸ اردیبهشت ۱۳۶۰

ریاست شورای اسلامی،

بطوری که طی نامه شماره ۲۵۱۰۴ مورخ ۱۳۶۰/۱/۲۱ در اجرای اصل ۱۴۰ قانون اساسی به مجلس شورای اسلامی اطلاع داده شد یکی از جرائم اعلام شده علیه آقایان محمد علی رجائی نخست وزیر و بهزاد نبوی وزیر مشاور تخلف از قانون راجع به حل و فصل اختلافات مالی و حقوقی دولت جمهوری اسلامی ایران با دولت امریکا، برداشت و اختلاس از وجوه دولت ایران به نفع اتباع و مؤسسات امریکائی، طاغوتیان فراری، شرکتها و مؤسسات ورشکسته ایرانی است بدین توضیح که قانون مزبور منحصرأ راجع به اختلافات مالی دولتین ایران و آمریکا بوده، ولی متهمان آن را به ادعاهای اتباع دولتین نیز تسری داده اند. دولت ایران برای تضمین پرداخت مطالبات مورد ادعای دولت امریکا و اتباع آمریکائی از دولت ایران یا از اتباع ایرانی (طاغوتیان فراری و شرکتهای ورشکسته ایرانی) موافقت کرده است که مبلغ یک میلیارد دلار از وجوه ایران به حساب مخصوص در بانک مرکزی انگلیس واریز نمایند تا به تدریج که از طرف داوران رأی به نفع امریکائیان صادر می گردد از آن حساب برداشت شود.

دولت ایران تعهد سپرده است که هیچگاه موجودی حساب تضمینی مذکور از مبلغ پانصد میلیون دلار کمتر نشود. هرگاه بانک مرکزی انگلیس اطلاع دهد که میزان موجودی حساب تضمینی از ۵۰۰ میلیون دلار تنزل کرده است دولت ایران فوراً با گذاشتن سپرده جدید موجودی را بمیزان ۵۰۰ میلیون دلار خواهد رسانید تا وقتی که رئیس هیئت دآوری گواهی کند تمام احکام دآوری اجرا شده است. بدین ترتیب معلوم نیست سرانجام پرداخت مبالغ مورد ادعای دولت امریکا و اتباع و مؤسسات آمریکائی بچند میلیارد دلار بالغ خواهد شد. این مبلغ غیر از وامهای مؤسسات ملی شده یا تضمین شده از طرف بانکهای دولتی است که ضمن بازپرداخت مبلغ ۵/۱ میلیارد دلار وامهای ایران محسوب و پرداخت شده است.

البته دولت امریکا برای پرداخت مطالبات مورد ادعای دولت ایران یا اتباع ایرانی تضمینی نسپرده و فقط یک طرف قرارداد یعنی دولت ایران است که بدون رعایت حیثیت و اعتبار بین المللی خود چنین تضمینی سپرده است.

در موافقت نامه های بین ایران و امریکا بجای استرداد اموال غارت شده توسط وابستگان رژیم سابق امثال شمس پهلوی، حبیب ثابت و لقائیان مبالغ گزافی به آنها جایزه داده اند.

بدیهی است در دوران انقلاب اتباع ایرانی و افراد و مؤسسات آمریکائی مقروض نشده اند و این وامها مربوط به غارتگران رژیم گذشته

۲- در روزنامه انقلاب اسلامی همان تاریخ بچاپ رسیده است.

۱- این نامه در همان تاریخ در روزنامه انقلاب اسلامی بچاپ رسیده است.

است. حال دولتی که خود را محصول انقلاب میدانند چگونه برخلاف صریح اصل ۴۹ قانون اساسی « که دولت را موظف به استرداد ثروتهای ناشی از غصب، رشوه، اختلاس و سوءاستفاده از مقاطعه کاریها و معاملات دولتی و غیره نموده»، پرداخت قروض امثال شمس پهلوی، حبیب ثابت را به عهده می‌گیرد. آیا این موافقتنامه با چنین تضمینی سبب نمی‌شود که همان غارتگران ایرانی و امریکائی ضمناً با حساب سازی و جعل اسناد هم مبالغ کلانی بر دولت ایران تحمیل نمایند؟

در مقام تخلف از قانون اساسی و قوانین مصوب مجلس شورا (منجمله شرایط چهارگانه آزادی گروگانها) چنان شتابزده عمل کرده و بی حساب امتیاز داده اند که گوئی ملت ایران گروگان آمریکائیه بوده است. بی جهت نیست بانکداران آمریکائی از پرداخت نقدی بیش از پنج میلیارد دلار وامهای ایران و بهره آنها قبل از سررسید متعجب و ذوق زده شده‌اند. (زیرا نرخ بهره بعضی از وامها خیلی کمتر از نرخ فعلی بوده و با محاسبه میزان تورم سالیانه تا سررسید وامها مبلغ معتناهی به ضرر ایران و به نفع وام دهندگان تمام شده است). پرداخت این مبلغ از وجوه دولت نیز که بدون مجوز قانونی و به زبان دولت صورت گرفته تصرف غیرقانونی در اموال دولت است (ماده ۱۵۳ قانون مجازات عمومی).

بعلاوه متجاوز از یک سوم دارائی های مسدود ایران موجود در آمریکا در موافقت نامه های مذکور نادیده گرفته شده و فقط در مقابل وعده آزاد کردن آنها در آینده؟ موافقتنامه ها به امضا رسیده و ضمانت اجرایی هم برای عدم پرداخت تعیین نشده است، اسلحه و وسایل یدکی خریداری شده دولت ایران که بهای آن نیز پرداخت شده در موافقتنامه مسکوت مانده است.

برای استتار جرم بدوا موافقتنامه را (که در متن انگلیسی agreement نامیده شده) بیانیه دولت الجزایر نامیدند تا به زعم خود احتیاجی به تصویب مجلس و امضاء رئیس جمهور نداشته باشد در صورتیکه بیانیه عبارت از بیان تعهدات متقابل دولتین ایران و امریکا میباشد که به امضاء نمایندگان آنها رسیده است بعد از اعلام جرم و شروع به تعقیب جزائی اینک جهت تحصیل مجوز قانونی برای موافقت نامه خلاف قانونی که چهار ماه قبل منعقد شده لایحه الحاق یک تبصره به قانون راجع به حل و فصل اختلافات به مجلس تقدیم و در مقدمه توجیهی لایحه صریحاً اعتراف به ارتکاب جرم کرده اند متأسفانه بجای استیضاح و تعقیب قانونی متهمین در صدد به تصویب رسانیدن چنین لایحه ای (که وسیله فرار مجرمین از تعقیب و مجازات است) هستند، انتظار قاطبه مردم ستمدیده ایران اینست که مجلس شورا بجای تصویب آن لایحه که متضمن تضییع میلیاردهای دلار از بیت المال به نفع اجانب و طاغوتیان فراری است مصر در تعقیب مجرمین و متخلفین از قوانین و اجرای اصل ۴۹ قانون اساسی باشد.

پیوست فتوکی ۲۱ برگ نقدی بر موافقتنامه میان دولت ایران و امریکا که به وسیله کارشناسان امور مالی و بانکی تهیه شده جهت استحضار نمایندگان مجلس شورای اسلامی ارسال می‌شود.

رئیس جمهور
ابوالحسن بنی صدر

نامه هیئت سه نفری حل اختلافات به آقای بنی صدر

۱۴ اردیبهشت ۱۳۶۰

هیئت سه نفری حل اختلافات

بسمه تعالی

ریاست جمهور محترم جناب آقای بنی صدر زید توفیق

محترماً در نامه مورخه ۶۰/۱/۲۶ در بند یک نسبت به جناب آقای بهشتی دو مطلب مرقوم داشته بودید اول سخنرانی دوم استماع جرم اما نسبت به سخنرانی چون مثل سخنرانی جنابعالی در جلسه افتتاحیه سمینار ۱۲ اردیبهشت بوده اشکالی ندارد و شرکت در جلسه سخنرانی دخالت در امور فرماندهی نیست. اما راجع به موضوع دوم اگر مدارکی دارید برای هیئت بفرستید رسیدگی میشود.

موضوع تخلف از قانون اساسی در مورد گروگانها به دادگستری ارجاع شده است و درباره مساله حبیب شطی هم قبلاً پاسخ کامل داده شد. البته استناد سخنگوی دولت به رادیو اسرائیل هم صحیح نبوده توفیقات همگان را از خداوند خواهیم

محمد رضا مهدوی کنی
شهاب الدین اشراقی
محمد یزدی

نامه آقای رجائی به آقای بنی صدر^۱

۱۵ اردیبهشت ۱۳۶۰

بسم الله الرحمن الرحيم

آقای ابوالحسن بنی صدر، رئیس جمهوری

در نامه شماره ۱۰۲۶ مورخ ۷/۲/۱۳۶۰ مسائلی را مطرح کرده‌اید که اینجانب ناگزیر باید به آنها پاسخ دهم. ولی قبل از پاسخ، یکبار دیگر این نکته را یادآور میشوم که تمام این مسائل، ناشی از این امر است که اینجانب موافق برداشت شما از اصول قانون اساسی در زمینه وظایف و اختیارات رئیس جمهور، نمی‌باشم و شما نیز با درک و دریافت اینجانب از اصول قانون اساسی در این زمینه موافق نیستید. و این، در حالی است که نه شما بعنوان رئیس جمهور حق تفسیر قانون اساسی را دارید و نه اینجانب بعنوان نخست وزیر. پس این پیشنهاد را یکبار دیگر تکرار میکنم که بهتر است موافق اصل ۹۸ قانون اساسی از شورای نگهبان بخواهید که قانون اساسی را در این زمینه، تفسیر کند. و یکبار برای همیشه به این بگویمگوها و نامه‌نگاریها، پایان دهد. و اما پاسخ نامه شما:

۱- یکبار دیگر تکرار میکنم که اعمال ریاست شما بر قوه مجریه، موافق قانون اساسی، از طریق اجرای اصول ۱۲۶ و ۱۲۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، تأمین میگردد. در مورد اقدامات هیئت وزیران، شما هیچ مسئولیتی ندارید. چرا که به موجب اصل ۱۳۴ قانون اساسی، ریاست هیئت وزیران، نظارت بر کار وزیران، هماهنگ ساختن تصمیمات دولت و اجرای قوانین با نخست وزیر است و مسئولیت اقدامات هیئت وزیران، در برابر مجلس نیز با نخست وزیر است.

در این زمینه یعنی در رابطه با وظایف و اختیارات دولت و هیئت وزیران، آنچه قانون اساسی برای رئیس جمهور شناخته است، اجرای اصل ۱۲۶ و ۱۲۷ قانون اساسی است، و لاغیر.

۲- استناد شما به اصل ۱۱۳ قانون اساسی و تأکید بر این نکته که «ریاست قوه مجریه جز در اموری که به رهبری مربوط میشود» با رئیس جمهور است، به این معنی نمیتواند باشد که رئیس جمهور، مسئول اقدامات دولت و هیئت وزیران میباشد. توصیه میکنم یکبار دیگر اصل ۱۳۴ قانون اساسی را که هیچ نکته مبهمی ندارد، مطالعه فرمائید:

۱- به نقل از کتاب «مکاتبات شهید رجائی با بنی صدر و چگونگی انتخاب اولین نخست وزیر جمهوری اسلامی ایران»- صص ۲۲۲-۲۲۶ (پاسخ به این نامه در تاریخ ۱۳۶۰/۲/۱۹ آمده است).

اگر چه راه کوتاهتری نیز وجود دارد. و آن تشکیل جلسه هیئت وزیران در حضور رئیس جمهور است. در اینصورت اظهار نظر و صلاح‌اندیشی زودتر به نتیجه می‌رسد و تبادل افکار بین رئیس جمهور و هیئت وزیران در مرحله بحث و گفتگو، به کارها سرعت مطلوب میبخشد. براساس همین تمایل بود که هیئت وزیران در دیدار نوروزی خود با شما، خواستار شرکت جناب‌عالی در جلسات هیئت دولت شد، ولی شما در ملاقاتی که روز بعد با دو تن از وزراء داشتید، متأسفانه مطالبی بیان کردید که تکرار آن، چیز جالب و مطبوعی نخواهد بود.

در مورد تصویب‌نامه مورخ ۲۰/۱۲/۵۹ نیز از اینکه در مکاتبه اول قید نشده بود که مربوط به اداره کل تصفیه امور ورشکستگی است، حق باشماست.

محمد علی رجائی

نخست وزیر جمهوری اسلامی ایران

رونوشت: اعضای محترم شورای نگهبان

نامه به آقای احمد خمینی

۱۷ اردیبهشت ۱۳۶۰

بسمه تعالی

برادر عزیزم حاج احمد آقا

چند مطلب فوری است که باید بنویسم:

۱- آقایان از سوئی به فدائی خلق و حزب توده اجازه میتینگ میدهند و در همان حال روزنامه حزب و رادیو و تلویزیون زمینه سازی بر خوردهای خونین را با مجاهدین فراهم می‌آورند.^۱

برادر عزیز،

بخدا اینکارها از ناحیه بهزاد نبوی است. پدر او در پاریس با بختیار مشغول است و خود او در اینجا میخواهند انقلاب و ایران را بباد بدهند. با سیاست یک بام و دو هوا اولاً مجاهدین مثل سابق از این فشارها نفع خواهند برد و ثانیاً حمام خون راه انداختن غیر ممکن است در جبهه‌ها اثر نگذارد و روحیه فعلی را از بین نبرد. تمام اینکارها برای بردن کشور به شکست است. اسلحه و مهمات که نداریم، روحیه هم از بین برود چه خواهیم کرد. یک فرصت تاریخی فراهم شده است، بلکه بتوانیم از جنگ موفق بیرون بیائیم نگذارید این فرصت مفت از دست برود

- آقا که پیمان را می‌پذیرد چرا اینها را نپذیرد و نصیحت نکند؟

- بحث آزاد را قرار بود، و آقایان فکر می‌کردند مجاهدین نمی‌پذیرند، آنها و دیگران پذیرفته‌اند، آقا فرموده بودند تضمین می‌کنند که انجام بگیرد. حالا عمل بفرمایند رادیو و تلویزیون بازی درنیاورد و طبق موازین بحث آزاد تحت نظر اینجانب انجام بگیرد، جو آرام بگیرد.

- نوشتیم که سنجش افکار معاونت سیاسی وزارت کشور بچه نتیجه

«ریاست هیئت وزیران با نخست وزیر است که بر کار وزیران نظارت دارد و با اتخاذ تدابیر لازم به هماهنگ ساختن تصمیم‌های دولت میپردازد و با همکاری وزیران، برنامه و خط مشی دولت را تعیین و قوانین را اجرا میکند. نخست وزیر در برابر مجلس مسئول اقدامات هیئت وزیران است» نهایت اینکه هرگاه شما لازم بدانید، موافق اصل ۱۲۷، جلسه هیئت وزیران در حضور شما و به ریاست شما تشکیل خواهد شد. دقت فرمائید: به ریاست شما و نه مسئولیت شما. چرا که خود شما بهتر میدانید که رئیس جمهور در چنان جلسه‌ای قانوناً نه حق رای دارد و نه حق رد تصویب‌نامه و آیین‌نامه‌ای را که به تصویب هیئت وزیران رسیده است و در این زمینه، تنها همان اختیاری را دارد که حدود آن در اصل ۱۲۶ آمده است.

۳- مرقوم فرموده‌اید: «در این اصل (۱۱۳) از تمام امور قوه مجریه فقط اموری که مستقیماً برهبری مربوط میشود، مستثنی شده و بقیه امور تحت ریاست و نظارت رئیس جمهور اداره خواهد شد».

در این اصل نه از «نظارت» نامی برده شده و نه از «اداره امور». ممکن است بفرمائید دو کلمه «نظارت» و «اداره» که هر کدام بار عظیمی از معنی را با خود حمل میکنند، در کجای اصل ۱۱۳ قید شده است؟ پس شما به اصل ۱۱۳ «استناد» نمیفرمائید. بلکه آنرا «شرح و تفسیر» میکنید و این کار، بر طبق اصل ۹۸، فقط بعهد شورای نگهبان است.

در مورد اقدامات هیئت وزیران همانطور که ملاحظه فرمودید هم «نظارت» نخست وزیر آمده است. هم «تعیین برنامه و خط مشی دولت» هم «اجرای قوانین» هم «مسئولیت». ولی در اصل ۱۱۳ برخلاف ادعای شما نه «نظارت» رئیس جمهور پذیرفته شده است و نه «اداره امور». استناد شما به چیزی که در خود اصل ۱۱۳ نیامده است، چه چیزی را می‌رساند؟ البته ممکن است بفرمائید اعمال ریاست بدون نظارت ممکن نمیشود و نظارت، مقدمه اداره امور است. و من میگویم این را شما باید بگوئید یا شورای نگهبان؟

من هم معتقدم که بقول شما: «عبارت اصل ۱۱۳ بقدری واضح و روشن و بلیغ و رساست که جای شبهه و تردید باقی نمی‌گذارد» اما شما که این جمله را مینویسید چه اصراری دارید که دو کلمه «نظارت» و «اداره» را بر این عبارت واضح و روشن و بلیغ و رسا بیفزائید و ایجاد شبهه و تردید کنید؟

امیدوارم پاسخ آن جمله شما نیز که پرسیده‌اید «چرا باید نخست وزیر از اصول قانون اساسی بی اطلاع باشد» داده شده باشد. و در عین حال، به این سؤال نیز پاسخ داده شود که ریاست جمهوری که از قانون اساسی کاملاً با اطلاع میباشد چرا مسائلی را مطرح میفرماید که نه در قانون اساسی ذکر شده است و نه با روح قانون اساسی موافقت و مطابقت دارد؟

۴- مرقوم فرموده‌اید: «مع الوصف شما اظهار نظر و صلاح اندیشی رئیس جمهور را در مورد تصویب‌نامه‌ها جز در مورد اصل ۱۲۶ جایز نمیدانید». من بصراحت اعلام میکنم که «اظهار نظر» و صلاح‌اندیشی «را» نه تنها در مورد تصویب‌نامه که در مورد هر اقدام دیگر دولت، به جان خریدارم. در عین حال به علت مسئولیتی که در برابر مجلس و مردم دارم، مایلیم در مورد مصوبات دولت که مسئولیت آن منحصرأ با نخست وزیر و هیئت وزیران میباشد، بر طبق اصل ۱۲۶ قانون اساسی عمل شود. یعنی وقتی تصویب‌نامه‌ها و آیین‌نامه‌های دولت پس از تصویب هیئت وزیران به اطلاع میرسد، در صورتیکه رئیس جمهور آنها را برخلاف قانون میباید، «برای تجدید نظر به هیئت وزیران بفرستد».

۱- خاطر نشان باید کرد که استبداد بدون مدار بسته میسر نیست. دستگاه خمینی می‌خواست این مدار بسته را با سازمان مجاهدین خلق بوجود آورد. بنابراین سند: در نیمه اردیبهشت ۱۳۶۰، ۴۳ روز پیش از ۳۰ خرداد، حمله مسلحانه یک جانبه به افراد سازمان مجاهدین خلق شروع شده بود. در این نامه، از آقای خمینی خواسته می‌شود مجاهدین خلق را بحضور بپذیرد، بگذارد بحث آزاد جانشین خشونت بگردد. البته شنیده نشد. بنابر قاعده، ایجاد بحران و عبور از بحران، در مدار بسته، نمی‌توانست هم پذیرفته شود. بنابراین مسئولیت تحمیل خشونت در داخل و در رابطه با خارج (جنگ و تروریسم) با آقای خمینی و دستیاران او است.

رسید، بخدا برسرنوشت ایران می‌ترسم این آقایان با ناتوانیهایشان و با سیاست زور و اختناقشان دارند دستی دستی کشور را تحویل میدهند. طوری کرده‌اند که نزد مردم آقای رئیس حزب هستند و حزب توده و فدائی و غیره جزء ائتلاف. بخدا این مرگ جمهوری است.^۱

بنظر اینجانب آقای بیانی بفرمایند که دست از زد و خورد بردارید، دولتی‌ها هم نباید بی دلیل مزاحم بشوند، بحث آزاد کنید و آرامش را حفظ کنید. آقایان زمینه سازی انتخابات قلابی را می‌بینند، اما بخاطر دستمال دارند قیصریه را آتش می‌زنند.

سرکوب مجاهدین ولو با راه انداختن حمام خون در شرایط فعلی غیر ممکن است.

۲- دیشب به آقای اشراقی گفتم اگر میخواستم آقای رجائی را زمین بزنم، بحقانیت حق، راه این بود که به آقای نوبری و دیگر کسانی که در زمینه سرپا نگهداشتن اقتصاد شب و روز کار می‌کنند بگویم استعفا کنند. اما از ترس جنگ و از ترس اینکه جنگ اقتصادی بدتر از این جنگ است. رژیم سابق را همین جنگ اقتصادی از پا درآورد، علی‌رغم میل او فشار آوردیم بماند. این آقای نخست وزیر، از اقتصاد هیچ نمیداند. آن آقای نبوی با بودجه مفتضحی که بمجلس برد، نشان داد که خط بخط فرمایشات امریکا را عمل می‌کند. می‌خواهد این بانکها را هم بروز نکبت بیاندازد، از پشت سر مقدمات سقوط کشور را فراهم کند تا در جنگ هم شکست بخوریم.^۲

هر طور وجدان شما حکم کرد عمل کنید. حیف که دادرسی نیست.

ابوالحسن بنی صدر
۶۰/۲/۱۷

نامه به آقای رجائی^۳

۱۹ اردیبهشت ۱۳۶۰

بسمه تعالی

آقای محمد علی رجائی نخست وزیر

عطف بنامه شماره ۲۹۱۰/من مورخ ۱۵/۲/۱۳۶۰ اشعار می‌دارد:

با کمال تأسف در وضع بحرانی کشور کسانی مسئولیت امور دولت را بعهده دارند که مفاهیم ساده حقوقی و اداری را درک نمیکنند. پرسیده‌اید از عبارت اصل ۱۱۳ قانون اساسی که مقرر داشته:

«رئیس جمهور ریاست قوه مجریه را جز در اموری که مستقیماً برهبری مربوط میشود برعهده دارد» چگونه استنباط کرده‌ام: «از تمام امور قوه مجریه فقط اموری که مستقیماً به رهبری مربوط میشود مستثنی شده و بقیه امور تحت ریاست و نظارت رئیس جمهور اداره

۱- در سنجش افکاری که بدان اشاره می‌شود، میزان محبوبیت آقای خمینی کاهش یافته و سه تن، آقایان بهشتی، هاشمی رفسنجانی و خامنه‌ای، منفورترین چهره‌ها نزد مردم بودند. آقای خمینی، از دید مردم، رئیس ائتلاف حزب جمهوری اسلامی و حزب توده و فدائی خلق و... بشمار بود. و محبوبیت رئیس جمهوری به ۸۰ درصد می‌رسید.

۲- ضد ضربه نفتی، با این بودجه شروع شد. زیرا بر مبنای فروش حداکثر نفت (به میزان ۲۵ میلیارد دلار) تهیه شده بود. رئیس جمهوری این بودجه را سپردن اختیار نفت به امریکا ارزیابی کرد و هشدار داد که سبب ضد ضربه نفتی و کاهش قیمت نفت می‌شود و چنین شد.

۳- به نقل از کتاب «مکاتبات شهید رجائی با بنی صدر و چگونگی انتخاب اولین نخست وزیر جمهوری اسلامی ایران» - صص ۲۲۶-۲۲۷ (پاسخ به این نامه در تاریخ ۱۳۶۰/۲/۲۷ داده شده است).

خواهد شد» و نظارت و اداره امور را از کجا آورده‌ام». اگر رئیس قوه مجریه یا هر سازمانی حق مباشرت در اداره امور آنرا نداشته باشد لاقلاً حق نظارت بر اداره امور را دارد. و الا اگر نه مباشرت داشته باشد نه نظارت، ریاست چه مفهوم و مصداقی دارد؟ مطابق قاعده فقهی و حقوقی «اذن بشیئتی اذن به لوازم آنهاست» وقتی سمت ریاست به کسی میدهند لوازم ریاست را هم به او داده‌اند. بنابراین نظارت از لوازم بدیهی ریاست است و در مورد اصل ۱۱۳ جز نظارت بر امور قوه مجریه و دولت مفهوم دیگری ندارد. بعلاوه طبق اصل ۶۰ رئیس جمهوری اعمال کننده قوه مجریه است و اگر این مقام مباشرت و حتی نظارت در اداره امور آن قوه را نداشته باشد چگونه میتوان آنرا اعمال کننده قوه مجریه دانست؟

برخلاف آنچه نوشته‌اید که من رئیس نه مسئول به مقتضای همین وظائف و اختیارات اصل ۱۲۲ مرا در برابر ملت مسئول قرار داده است و این مسئولیت منافاتی با اصل ۱۳۴ ندارد. آنچه که رئیس جمهوری بعنوان رئیس قوه مجریه دخالت میکند (وفق قانون اساسی) نخست وزیر مسئولیتی ندارد چنانکه اگر رئیس جمهوری ریاست هیئت وزیران را عهده‌دار شود (اصل ۱۲۷) مسئولیت اداره هیئت وزیران در آن وقت از عهده نخست وزیر ساقط است.

برخلاف تصور شما در مورد اصل ۱۲۷ نیز رئیس جمهوری مجسمه مسلوب‌الاختیار نیست و همان وظائف و اختیاری را دارد که رئیس هیئت وزیران برعهده دارد.

اما اینکه خواسته‌اید برای تفسیر اصل ۱۱۳ بشورای نگهبان مراجعه شود اولاً اصلی بدین وضوح و صراحت احتیاج به تفسیر ندارد. اجمال و ابهامی در بین نیست تا نیاز به تفسیر باشد. اصطلاح حقوقی و اداری «ریاست» مفهوم واضح و روشنی دارد که برای عموم قابل درک است. ثانیاً مراجعه بشورای نگهبان که چون دولت شما از دستورالعمل گروه معینی تبعیت میکند بیفایده است.

(با روشی که در آن شورا در پیش گرفته قانون اساسی مسخ خواهد شد).

متأسفانه در حال حاضر قوای سه‌گانه مقتنه و مجریه و قضائیه علیرغم اصل ۵۷ قانون اساسی عملاً منفک و مستقل از یکدیگر نیستند و همگی تحت سیطره همان گروه یا حزب معروف هستند. متولیان همین گروه‌اند که شما را وادار به سرپیچی از مقررات قانون اساسی و دستورالعمل‌های قانونی رئیس جمهوری میکنند. منم ناگزیرم همچنانکه اصل ۱۲۲ مرا در برابر ملت مسئول قرار داده حقائق را در موقع مقتضی به مردم اعلام نمایم.

رئیس جمهور
ابوالحسن بنی صدر

نامه به آقای خمینی

۲۱ اردیبهشت ۱۳۶۰

در باره پیشنهاد کشورهای غیر متعهد دو برداشت از این پیشنهاد می‌توان کرد:

۱- برداشت خوشبینانه:

الف- با توجه به ترکیب کشورهای غیر متعهد مامور ایجاد صلح میتوان اینطور برداشت کرد که روسیه سودی در ادامه جنگ نمی‌بیند و آماده است فشار به عراق بیاورد که صلح را با توجه به انعطاف ناپذیری ما بپذیرد. قرینه هم وجود دارد، در خبری که حزب توده از جمله به دفتر

امام فرستاده است، از قول مقامات امریکائی می‌گوید که جنگ و ادامه آن به نفع امریکا است.^۱

ب- وضعیت عراق خصوصاً از نظر نظامی خراب است. پیشنهادهای ما را نپذیرفت چون گمان می‌کرد با ضربه‌هایی که می‌زند و بقول خودش چند شهر دیگر را می‌گیرد، خواهد توانست ما را وادار به تسلیم به شرایط خویش کند. شکست او در همه جبهه‌ها و زیادی تلفات و اسیران باو معلوم کرده است که ادامه جنگ، وضع را به زیان او تغییر خواهد داد. بنابراین این با این پیشنهاد قانع شده است: قبول حداقل ضرر

۲- برداشت بدبینانه:

الف- چون روانشناسی ما را می‌دانند که هر چه را بگویند عکس آنرا می‌کنیم، پیشنهادی تا اینحد مساعد داده‌اند بامید اینکه نمی‌پذیریم و پس از آنکه انزوای ما کامل شد ضربه‌ئی کاری بزنند و به عمر جمهوری اسلامی پایان بدهند. امریکا هم کمال مساعدت را به عراق و ضد انقلاب بکند و رژیم را تغییر بدهد. قرینه هم وجود دارد و آن فعال شدن ضد انقلاب است.

ب- پس از آنکه جنگ بی‌پایان رسید، روسیه بعنوان اینکه این خدمت بزرگ را به ما کرده است، از طرفی توقع سیاست مساعد با خود را از ما داشته باشد و از طرف دیگر با توجه باینکه ما باید تجهیزات فراهم بیاوریم تا نکنند عراق تجدید قوا کند و از سر مزاحم بشویم [بشود که] قادر به هیچ کاری در افغانستان نگردیم.^۲

بهر حال، اگر بنا را بر صلح بگذاریم بهتر از این پیشنهاد، پیشنهادی ممکن نیست بما بکنند. برای اینکه یک منطقه غیر نظامی در ایران و عراق بوجود می‌آید. در نتیجه:

۱- شط العرب در کنترل کامل ما می‌ماند و عراق هم از استفاده از آن محروم است و هم نمیتواند از خلیج فارس نفت خود را صادر کند. بنابراین چیزی بدست نیاورده بلکه وضع بدتری هم پیدا کرده است که قابل تحمل نیست. خصوصاً با تمام شدن جنگ و ضرورت بازسازی.

۲- از مرزهای خاکی هم عقب می‌رود یعنی زمینهای را هم که طبق موافقتنامه ۱۹۷۵ بدست می‌آورد فعلاً محروم می‌گردد و ابتکار عمل در همه زمینها بدست ما می‌افتد. ما خواهیم بود که شرایط و موضوعات گفتگو را معین خواهیم کرد.

در واقع ما خود را به موافقتنامه ۱۹۷۵ مقید کرده بودیم حتی آنرا شرط قرار داده بودیم، اما حالا آزادیم در پیش کشیدن مطالب دیگر. اگر این پیشنهاد را دلیل بر ضعف کامل ارتش عراق بگیریم و بنا را بر ادامه جنگ بگذاریم در این صورت:

الف- باید بدانیم که انتشار این پیشنهاد و عدم قبول آن از نظر افکار عمومی خود ما که موافق ادامه جنگ نیست، خوشایند نیست مگر اینکه ما اطمینان به پیروزی کامل داشته باشیم و این اطمینان را به مردم بدهیم. وگر نه اگر این پیشنهاد را نپذیریم و خدای ناکرده عدم موفقیت

۱- مراد پیشنهاد هیأت وزیران خارجه چهار کشور عضو کنفرانس عدم تعهد است که در همین نامه تشریح شده است. پیش از روزهای آخر کودتا، آقای رجائی به وزیر خارجه کوبا که رئیس هیأت بود، اطلاع داده بود، به ایران نیاید. یکی از هدفهای کودتا ادامه دادن به جنگ بود، بنابراین آن فرصت عالی از دست رفت.

۲- در تجاوز «روسیه - شوروی» آن روز، به افغانستان، آقای خمینی مسئول بود به خاطر موضعی که گرفت و رژیم شوروی آن را چراغ سبز تلقی کرد. در حکومت بنی صدر، ایران به کمک جنبش مقاومت مردم افغانستان برخاست. اما با کودتا، ملاتاریا، از جمله افغانستان را قربانی استقرار استبداد خود کرد. نتیجه آن شد که گروه‌های افغانی روی به جانب امریکا آوردند و اینست وضعیتی که افغانستان در آنست.

حاصل گردد، کار رژیم جمهوری اسلامی و کشور ساخته است.

ب- برای موفقیت کامل یک انسجام تمام عیار لازم است. صاف و صریح بگویم که حاکمان نادان سود خود را در ادامه جنگ توأم با ناکامی می‌بینند چرا که ادامه جنگ موجب تحکیم موقعیت آنها می‌شود و ناکامی سبب می‌شود که آنرا بگردن رئیس جمهوری بیندازند و کار او را یکسره کنند. و نمی‌دانند که کار کشور و رژیم جمهوری اسلامی یکسره می‌شود.

ج- بنابراین لازم است یک دولت معرف هماهنگی عهده‌دار امور شود.

د- حداقل باید سیاست حذف تدریجی رئیس جمهوری و بی اعتبار کردن وی و پی در پی لایحه حذف اختیارات ناچیز او را تصویب کردن پایان پذیرد و اگر این کار مهم از جانب امام بعنوان حداقل حمایت سیاسی از فرماندهی جنگ عمل نمیشود، عدم دخالت کامل را رویه بفرمایند تا اختلاف در افکار عمومی حل بشود و رئیس جمهوری بتواند آزادانه حرف بزند و برخورد کند.

ه- مهمات و اسلحه و تجهیزات بقدر کافی خریداری و در اختیار قرار بگیرد.

امید بفضل خدا، که با توجه کامل به همه جهات تصمیمی در مصلحت اسلام و کشور اتخاذ فرمائید.

ابوالحسن بنی صدر

۶۰/۲/۲۱

نامه آقای رجائی به آقای بنی صدر^۳

۲۷ اردیبهشت ۱۳۶۰

بسم الله الرحمن الرحيم

آقای ابوالحسن بنی صدر، رئیس جمهور

نامه شماره ۲۲۷۵ مورخ ۱۳۶۰/۲/۱۹ شما رسید، در اول نامه خود نوشته‌اید: «با کمال تأسف در وضع بحرانی کشور کسانی مسئولیت امور دولت را بعهده دارند که مفاهیم ساده حقوقی و اداری را درک نمیکنند». برادرانه به شما توصیه میکنم این عادت را که همیشه دیگران را کوچک و حقیر میشمارید، ترک کنید. مسأله من و شما در زمینه اختیاراتی است که قانون اساسی به رئیس جمهور داده است. شما اختیاراتی بیش از آنچه قانون اساسی به رئیس جمهور داده می‌طلبید، و چون اصول قانون اساسی را به شما یادآور میشوم و رعایت آنرا می‌خواهم، عصبانی میشوید و پرخاش میکنید.

در نامه قبلی هم اینجانب را به بی‌اطلاعی از اصول قانون اساسی، متهم کرده بودید، مانعی ندارد و من در این زمینه اعتراضی بشما ندارم. روحیه شما این است و اینجانب هم در پی تغییر روحیه شما نیستم. همه تلاش من در این است که اولین رئیس جمهور در جمهوری اسلامی ایران، نتواند از اصول قانون اساسی تخطی و تجاوز کند. تاریخ این قضاوت را خواهد کرد که من در برابر اولین رئیس جمهوری که به تجاوز از اصول قانون اساسی برای کسب قدرت بیشتر تمایل فراوان داشت، ایستادگی و مقاومت کردم. شاید شما هم اگر منصف باشید در آینده اینجانب را بخاطر سرسختی که بمنظور اجرای اصول قانون اساسی از خود نشان داده‌ام، تأیید کنید.

۳- به نقل از کتاب «مکاتبات شهید رجائی با بنی صدر و چگونگی انتخاب اولین نخست وزیر جمهوری اسلامی ایران» - صص ۲۲۸-۲۲۴

تعجب در اینجاست که شما، با وجود اینکه مفاهیم حقوقی و اداری را درک میکنید، نمی‌خواهید اصول واضح و روشن قانون اساسی را بپذیرید، برآستی شما چرا تمایل دارید به اینکه اختیاراتی بیش از آنچه قانون اساسی به رئیس جمهور داده است کسب کنید؟

من در همین جا خدا را شاهد میگیرم که ایستادگی من در زمینه اجرای اصول قانون اساسی، آنطور که شما خیال کرده‌اید، به قصد مبارزه با شما نیست. اعتقاد من اینست که اختیاراتی را که شما می‌خواهید برخلاف قانون اساسی است و، بالمال به یک دیکتاتوری فردی و قدرت مطلقه ختم خواهد شد. من اگر در برابر این جریان ناحق مقاومت نکنم، در پیشگاه خدا و مردم، مسئول هستم. ملت ما سالها شاهد فاجعه‌ای بوده است که یک مقام غیر مسئول با کسب اختیارات خارج از قانون، به جامعه تحمیل کرده است. شما که تمایل به دیکتاتوری ندارید، نیز چنین چیزی نخواهید و باعث نشوید رؤسای جمهور آینده به استناد اعمال شما، در پی کسب قدرت فردی باشند و از نخست وزیر نخواهید که در برابر این جریان، سکوت اختیار کند. از اینکه راه برای دیکتاتوری باز شود، شما چه نفعی میببرید؟

بموجب اصل ۱۲۲ قانون اساسی: «رئیس جمهور در حدود اختیارات و وظائف خویش، در برابر ملت مسئول است» گمانم بر این است که شما این نکته را که منظور از «حدود اختیارات و وظائف» همان حدود مصرح در قانون اساسی است، بدیهی میدانید.

آیا در این مورد، اختلافی داریم؟ آنچه مورد اختلاف من و شماست، حدود اختیارات و وظائف رئیس جمهور در قانون اساسی است. اگر با این مکاتبات به نتیجه واحدی برسیم، همه مشکلات حل خواهد شد. گمان نکنید با رفتن یکی از ما دو نفر، مشکل طرف مقابل حل خواهد شد. تا یک مرجع صلاحیتدار این مسأله را قاطعانه روشن نکند، این مباحث ادامه خواهد داشت. رئیس جمهور یا نخست وزیر، هر کس که می‌خواهد باشد. اگر به این انقلاب، به این جمهوری، به این مجلس، به این شورای نگهبان و به این ملت علاقه داریم، باید بکوشیم تا در یک مجرای صحیح و اصولی و قانونی، این اختلاف در زمینه برداشت از اصول قانون اساسی، حل شود. من به عنوان نخست وزیر آماده‌ام این دوگانگی در استناد به اصول قانون اساسی، یکبار برای همیشه حل شود، شما بگوئید که در کجا باید حل شود؟ شما می‌گوئید اصول قانون اساسی، صریح و روشن است. من هم همین را می‌گویم. شما می‌گوئید چون نخست وزیر همان حرفی را که رئیس جمهور می‌گوید، نمی‌پذیرد، پس «از اصول قانون حقوقی بی‌خبر است» - نامه شماره ۱۰۲۶- و «مفاهیم ساده حقوقی و اداری را درک نمی‌کند» - نامه شماره ۲۲۷۵-.

طبیعی است که من هم میتوانم متقابلاً همین ادعا را بکنم. ولی این اختلاف، جمهوری را به کجا خواهد برد؟ شما در نامه اخیر خود نوشته‌اید: «اگر رئیس قوه مجریه یا هر سازمانی حق مباشرت در اداره امور آن نداشته باشد، لاقلاً حق نظارت بر اداره امور را دارد». پاسخ شما اینست که چه کسی حق نظارت را از شما سلب کرده است؟ شما از طریق اجرای اصول ۱۲۶ و ۱۲۷ قانون اساسی، میتوانید اعمال ریاست و نظارت کنید چرا نمی‌کنید؟ چرا از اختیاراتی که قانون اساسی بشما داده است، استفاده نمی‌کنید و دنبال اختیاراتی هستید که قانون اساسی بشما نداده است؟

شما بعنوان رئیس جمهور، در طول مدت ۹ ماه که از تشکیل این دولت میگذرد، تنها سه بار در جلسات هیأت دولت شرکت کرده‌اید. حال اینکه اینجانب بارها بشما گفته و نوشته‌ام که حاضریم تمام جلسات هیأت دولت در حضور شما و در هر جا که شما صلاح بدانید، تشکیل شود و اکنون یکبار دیگر این مسأله را تکرار میکنم. اگر واقعاً قصد شما، نظارت و راهنمایی و اظهارنظر و تبادل افکار با هیأت وزیران است، آیا این امر با

استفاده از اصل ۲۱۷ قانون اساسی بهتر و سریعتر و صحیح‌تر انجام نمی‌پذیرد؟

نوشته‌اید: «آنجا که رئیس جمهوری بعنوان رئیس قوه مجریه دخالت میکند، نخست وزیر مسئولیتی ندارد. چنانچه اگر رئیس جمهوری ریاست هیأت وزیران را عهده‌دار شود مسئولیت اداره هیأت وزیران در آن وقت از عهده نخست وزیر ساقط است».

بگمانم این ادعای شما که نخست وزیر «مفاهیم ساده حقوقی و اداری را درک نمی‌کند» امر را بر خود شما هم مشتبه کرده است. یعنی باورتان شده است که من مفاهیم ساده حقوقی و اداری را درک نمی‌کنم، پس شما هر طور که بخواهید، میتوانید عبارات را به میل خود، تغییر بدهید.

پس لازم است در مورد همین عبارتی که نوشته‌اید، به شما توضیح بدهم:

اینکه نوشته‌اید «چنانچه اگر رئیس جمهوری ریاست هیأت وزیران را عهده‌دار شود» دقیقاً برخلاف اصل ۱۳۴ قانون اساسی است. ریاست هیأت وزیران تا روزی که قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران معتبر است با نخست وزیر است و هیچ‌گاه با رئیس جمهور نیست و نخواهد بود. خوشبختانه قانون اساسی دو نگهبان دارد. از یک سو شورای نگهبان و از سوی دیگر ملت ایران.

توصیه میکنم یکبار دیگر هم اصل ۱۲۷ قانون اساسی را که شما به آن استناد میکنید، بدقت بخوانید الحمدلله قدرت درک مفاهیم حقوقی را دارید و اصل ۱۲۷ هم هیچ نکته ابهامی ندارد.

بموجب اصل ۱۲۷: «هرگاه رئیس جمهور لازم بدانند، جلسه هیأت وزیران در حضور او و به ریاست وی تشکیل میشود!»

دقت کنید: آنچه «به ریاست وی» تشکیل میشود، «جلسه» است. یعنی در آن صورت، رئیس جمهور «رئیس جلسه» است. نه رئیس هیأت وزیران، لازم شد، اصل ۱۳۴ را یکبار دیگر بخوانید که میگوید: «ریاست هیأت وزیران با نخست وزیر است» اینکه نوشته‌اید «مسئولیت اداره هیأت وزیران در آن وقت از عهده نخست وزیر ساقط است» نیز تجاوز از اصول قانون اساسی و نقض آشکار اصل ۱۳۴ میباشد.

«مسئولیت اداره هیأت وزیران» همیشه با نخست وزیر است و هیچ‌گاه با رئیس جمهور نیست.

اصل ۱۳۴ صراحت دارد که: «نخست وزیر در برابر مجلس، مسئول اقدامات هیأت وزیران است». و همین اصل «ریاست هیأت وزیران»، «نظارت بر کار وزیران»، «هماهنگ ساختن تصمیمات دولت» «تعیین خط مشی دولت» و «اجرای قوانین» را نیز بعهده نخست وزیر گذاشته است.

اصل ۱۲۷ که شما به آن استناد میکنید، تنها «ریاست جلسات هیأت وزیران» را بعهده رئیس جمهور گذاشته است و در آنصورت رئیس جمهور «مسئولیت اداره جلسه» را بعهده خواهد داشت نه «مسئولیت اداره هیأت وزیران» را.

در مورد اصل ۱۲۷ چنین مرقوم فرموده‌اید که: «برخلاف تصور شما در مورد اصل ۱۲۷ نیز رئیس جمهور مجسمه مسلوب الاختیار نیست و همان وظائف و اختیاری را دارد که رئیس هیأت وزیران دارد.»

پاسخ شما اینست که اینجانب در مورد اصل ۱۲۷ هیچ تصور مخصوصی نداشته‌ام الا اینکه اصل ۱۲۷ کاملاً واضح و روشن است و جز این نیست که «هرگاه رئیس جمهور لازم بدانند جلسه هیأت وزیران در حضور او و به ریاست وی تشکیل میشود».

تشکیل جلسه مطابق اصل ۱۲۷، هیچ وظیفه و اختیار خاصی برای رئیس جمهور ایجاد نمیکند و تحت هیچ شرایطی و در هیچ صورتی، رئیس جمهور، رئیس هیأت وزیران نیست. این امر، ناشی از تصور اینجانب هم نیست. ناشی از اصول مسلم و واضح قانون اساسی است. در مورد

اقدامات هیأت وزیران، هیچگاه رئیس جمهور مسئولیتی نداشته و ندارد تا اختیاری داشته باشد و چون از اصل دارای اختیاری در زمینه اقدامات هیأت وزیران نیست، عنوان مسلوب الاختیار بودن نیز نمیتواند مطرح باشد.

باز تکرار میکنم که جلسات هیأت وزیران بهر شکلی تشکیل شود، و رئیس جمهور چه در جلسات حضور داشته باشد، چه نداشته باشد، در زمینه تصمیمات و اقدامات هیأت وزیران نه مسئولیتی دارد نه اختیاری، یک بار دیگر اصل ۱۳۴ قانون اساسی را بشما یادآور میشوم.

آنچه در مورد تصمیمات هیأت وزیران به رئیس جمهور مربوط میشود، اینست که طبق اصل ۱۲۶ قانون اساسی مراقبت کند که تصویب نامه و آئین‌نامه‌های دولت، برخلاف قانون اساسی نباشد. در اینصورت نیز باید تصویب‌نامه‌ها و آئین‌نامه‌های دولت را برای تجدیدنظر، آنهم با ذکر دلیل به هیأت وزیرات بفرستد.

مرقوم داشته‌اید که: «اما اینکه خواسته‌اید برای تفسیر اصل ۱۱۳ به شورای نگهبان مراجعه شود اولاً اصلی بدین وضوح و صراحت، احتیاج به تفسیر ندارد».

پاسخ شما اینست که به اعتقاد اینجانب نیز اصلی بدین وضوح و صراحت نیاز به تفسیر ندارد. الا اینکه شما از آن اصل موافق میل خود، برداشت خاصی دارید که با روح قانون اساسی و اصول مصرحه در آن قانون منافات دارد شما به موجب همان اصل «مستول اجرای قانون اساسی» هستید، اما عملاً خود شما از اصول قانون اساسی سرپیچی میکنید.

اصل ۱۲۳ رئیس جمهور را «موظف» میکنند که مصوبات مجلس را پس از طی مراحل قانونی و ابلاغ به وی امضاء کند.

شما وظیفه‌ای را که به این صراحت در قانون اساسی آمده است، زیر پا گذاشته‌اید و فی‌المثل ماده واحده مربوط به سرپرستی وزارتخانه‌های بدون سرپرست را که تمام مراحل قانونی آن نیز طی شده است، پس از گذشت بیش از ۶۰ روز که به شما ابلاغ شده است، هنوز امضاء نکرده و دولت را با زیرپا گذاشتن قانون اساسی مواجه با یک اشکال بزرگ کرده‌اید.

نوشته‌اید: «نائباً مراجعه به شورای نگهبان که چون دولت شما از دستورالعمل گروه معینی تبعیت میکند، بیفایده است. با روشی که آن شورا در پیش گرفته قانون اساسی مسخ خواهد شد». لطفاً یکبار دیگر باین استدلال خود توجه کنید. شما میفرمائید چون دولت اینجانب از دستورالعمل گروه معینی تبعیت میکند، پس مراجعه به شورای نگهبان بی‌فایده است! حتی اگر این ادعای ناصحیح شما را بپذیرم که دولت اینجانب از دستورالعمل گروه معینی تبعیت میکند، این سؤال مطرح است که این امر چه ربطی به شورای نگهبان دارد؟ این استدلال ضعیف و بی‌پایه کدام آدم عاقلی را مجاب خواهد کرد؟

این ادعای شما که «با روشی که آن شورا در پیش گرفته قانون اساسی مسخ خواهد شد» با این سوابقی که تا کنون در مکاتبات من و شما مطرح شده، برای اینجانب تردیدی باقی نمیگذارد که شما تصمیم جدی دارید با تجاوز از اصول قانون اساسی، با بی اعتبار کردن مصوبات مجلس، با تضعیف شورای نگهبان و با تضعیف دولت، راه را برای خود در جهت کسب اختیارات غیرقانونی هموار کنید و این، همان راهی است که به قدرت مطلقه و دیکتاتوری فردی ختم خواهد شد.

اینجانب، باز هم برادرانه به شما توصیه میکنم که به حدود اختیارات و تکالیفی که قانون اساسی برای رئیس جمهور قائل شده است، احترام بگذارید و ملت را دست کم نگیرید، آنها وقتی رئیس جمهور را انتخاب میکردند، میدانستند که حدود اختیارات و وظائف وی تا کجاست. اعتقاد عمیق دارم که مردم حقایق را می‌دانند و ملتی که متجاوز از ۲۵۰۰ سال

نتایج قدرت مطلقه فردی را دیده و سپس به قانون اساسی جمهوری اسلامی رأی داده است، در حفظ و حراست اصول آن قانون نیز خواهد کوشید و دیگر تن به حکومت مطلقه فردی نخواهد داد. خداوند به همه خدمتگزاران اسلام و انقلاب اسلامی توفیق عنایت فرماید.

محمدعلی رجائی

نخست وزیر جمهوری اسلامی ایران

نامه به آقای خمینی

۶ خرداد ۱۳۶۰

بسمه تعالی

دیگر نمی‌خواستم مزاحمت فراهم آورم. اما دو منظره‌ئی که پیشارو دارم برآرم میدارد که آخرین تلاش را بعمل درآورم و بشما عرض کنم، تصمیم شما در سرنوشت اسلام و کشور تأثیری تعیین کننده پیدا کرده است و باید این تصمیم را اتخاذ فرمائید:

دو منظره:

۱ - اینکه که عملیات در الله اکبر با پیروزی کامل قرین شده‌اند امیدوارم نظر اینجانب را صائب می‌یابید و میتوانم بدون بیم از ناباوری شما، عرض کنم اگر از پشت خنجری را که پیاپی فرود می‌آورند، دیگر فرود نیآورند و ۳ ماه مهلت بدهند، رژیم بعث عراق شکست کامل می‌خورد و معنی این شکست اینهاست:

منظره اول:

- همانطور که خود غالباً میفرمائید، در داخل کشور گروه‌های مسلح سر جای خود می‌نشینند و امنیت و یکپارچگی کشور و رژیم جمهوری اسلامی از خطر نجات می‌یابند.

- در مردم امید باینکه با کار و تلاش خود میتوانند بحرانهای اقتصادی و سیاسی را از بین ببرند بوجود می‌آید و همه چیز در روحیه و عمل این ملت تغییر می‌کند، در نتیجه

- باور به حکومت اسلام جای ناباوری را می‌گیرد و درس خوانده‌ها نیز از در تمایل به اسلام در می‌آیند و استعدادها در جهت استحکام دین و حکومت آن بکار می‌افتند.

- در منطقه و در جهان، تغییرات شگرفی روی میدهد. سرنوشتی رژیم بعث عراق مقدمه تغییرات عظیمی می‌گردد که از باور مردم به توانائی خود، وقتی بدان پی می‌برند، حاصل می‌گردد.

براستی این جنگ که برای نابود کردن جمهوری اسلامی برافراشته‌اند، خود موجب پیدایش عصر سوم تاریخ بشر می‌گردد. شما در جائی از تاریخ فرار گرفته‌اید که میتوانید بنیان گذار این عصر بشوید یا امید به پیدایش آنرا از بین ببرید. باین جهت بود که نوشتن تصمیم شما تعیین کننده است.^۱

این معنی از دشمن پوشیده نیست. عین بیانات آقای کیسینجر را

۱- یادآور می‌شود که در این تاریخ، تکلیف پیشنهاد هیأت کنفرانس عدم تعهد تا حدود زیاد معلوم بود. با آنکه در همین روز آقای خمینی در حضور «نمایندگان» مجلس انتخاب خود را کرده و در پاسخ به پیشنهاد همه پرسى، گفته بود اگر همه ملت ایران موافقت کند، من مخالفت می‌کنم، بنی صدر این نامه را که یکی از مهمترین اسناد تاریخ ایران است به او نوشت و در آن، مشخصات هر یک از دو انتخاب را برشمرد و او تصمیم شوم را گرفت و سرانجام به ملت، به دین و به خود جام زهر آلود را نوشاند.

می‌آورم و تقاضا می‌کنم با دقت در آن نظر فرمائید:

منظره دوم:

از سخنرانی کیسینجر در بازگشت از خاورمیانه در انجمن یهودیان واشنگتن:

«اگر انقلاب ایران بخواهد به خارج مرزهای خود صادر شود، باید موانع بسیاری که در پیش روی او هستند را حل کرده سپس به اهداف خود برسد.»

این موانع بسیارند از جمله اختلافات مذهبی و قومی، بحرانیهای اقتصادی و سیاسی، اختلافات مرزی با عراق، در نهایت اگر از تمام این موانع سالم عبور کنند، باید مسائل خود را با کشورهای خلیج فارس حل نماید، ولی اطمینان داشته باشید که تا آن روز، اسرائیل به اهداف نهائی خود دست یافته است.

بدینقرار بر کسی که خاورمیانه را بروزی در آورده است که می‌بینیم و بقول کارتر، نقشه بردن شاه را به آمریکا برای روی کار آوردن جمهورخواهان اجرا کرد، روشن و واضح است که پیروزی انقلاب اسلامی ما، تمام نقشه‌های آمریکا را برهم خواهد ریخت و مانع از رسیدن اسرائیل به هدفهای خویش می‌گردد. پس باید برایش هفتخوان درست کرد تا انقلاب در زادگاه خویش یعنی ایران از بین برود. چگونه؟!

- اختلافات مذهبی و قومی، که از اول انقلاب بدان مشغولمان کرده‌اند و با وضعیت موجود و در صورت از بین رفتن امید به استقرار یک دستگاه حکومتی ثابت، به بلوچستان و نقاط دیگر نیز سرایت خواهد کرد و اگر خدای ناکرده در جنگ شکست حاصل شود، ایران بدتر از لبنان خواهد شد.

- بحرانیهای اقتصادی: قیمتها ۳ برابر سال ۱۳۵۴ شده‌اند، صنعت و کشاورزی در بدترین وضعیت هستند و بودجه‌ئی که آقای رجائی به مجلس برده است، خود از آن هیچ نمیدانند و دست پخت آقای بهزاد نبوی است، آنرا به بحران غیر قابل حل، خواهد کشاند. در این اقتصاد دو جا مانده است که هنوز فعال است، نفت و بانک و بخدا قسم مثل روز روشن است که میخواهند این دو جا را هم از کار بیاندازند.

- اختلافات مرزی با عراق، یعنی همین جنگ. این سخن که اینجانب با شورای قضائی و مجلس و شورای نگهبان مخالف هستیم، صحیح نیست. مساله در رابطه با جنگ معنی پیدا می‌کند. مسئولیت جنگ را برعهده اینجانب گذاشته‌اید و این جنگ از هر نظر در تاریخ ایران بلکه جهان بی نظیر است. در حالی این جنگ شروع شده است و ادامه یافته است که:

- هیات وزیران که در صلح و بطریق اولی در جنگ باید هماهنگی کامل با رئیس جمهوری داشته باشند کار عمده اش مقابل کردن مجلس و دستگاه قضائی و... با رئیس جمهوری است.

- شورایعالی قضائی مخالف است

- شورای نگهبان مخالف است

- رادیو و تلویزیون مخالف است و روزنامه‌ها هم.

- کشور در بحران اقتصادی است

- قدرتهای خارجی همه مخالفند و ما نمیتوانیم اسلحه تهیه کنیم.

اگر عاقل باشیم میدانیم که کشورهای صنعتی حاضر نمیشوند بازار وسیع عرب با قدرت خریدی حداقل سالی ۱۰۰ میلیارد دلار را بخاطر ما از دست بدهند

- ضد انقلاب، بنی‌صدر را دشمن اصلی می‌شناسد.

- جنگ داخلی و ناامنی داخلی بغایت است.

آیا هرگز چنین جنگی کسی دیده است و در تاریخی خوانده است؟

و تازه آقای کیسینجر فکر کرده است، اگر ما از اینهمه جان سالم بدر بردیم، نقشه دیگری در خلیج فارس (بگمان قریب به یقین، یا مثل حادثه کردستان را در بلوچستان براه انداختن) باجرا بگذارد.

در این اوضاع سخت، بخدمت شما عرض کردم که همه اینها یکدسته بیشتر نیستند که بخشی از حزب جمهوری باشند. به شما عرض کردم که مقصود حذف رئیس جمهوری است بقصد پایان دادن باین رژیم اسلامی. بشما عرض کردم که اینها ترکان خاتون هستند، سلطه مغول زمان یعنی آمریکا و نابودی ایران را بر پیروزی ما در این جنگ ترجیح میدهند.

در صورت استعفای اینجانب وضعیت زیر محتمل است:

- روزی که آقای رجائی همراه دو تن از اعضای شورای نگهبان بخدمت شما آمدند باید بر شما معلوم شده باشد، که این دو تن بی طرف نیستند، در غم قانون اساسی نیستند، جزو یک گروه هستند و در پی حاکمیت انحصاری آن گروه هستند. باید بآنها میفرمودید که استعفاء کنند! باید می‌پرسیدید پس گرفتن لایحه‌ئی که دولت به مجلس آورده است چرا دلیل ضعف مجلس می‌شود؟ و چرا باید قوت مجلس در ضعف رئیس جمهوری باشد؟ و اینکه آقایان کاسه داغ‌تر از آتش شده‌اند، و بر خلاف اصل ۱۱۳، از مجلس خواسته‌اند، اختیار عزل و نصب در ارتش را هم از اینجانب سلب کنند. باین ترتیب و در این اوضاع سخت، اینجانب دیگر قادر به اداره جنگ نخواهم شد. بنابراین:

- وضع فعلی از بین خواهد رفت. معلوم باشد که جریان نظامی بسود ما شده است و با جوابی که هیات غیر متعهدها داده است و خبرنگاران خود را باینجا میفرستد، اینطور پیدا است که دشمن نیز به پیشنهاد غیر متعهدها گردن گذاشته است. بنابراین حداقل تمامیت ارضی کشور محفوظ میماند. باز قضیه گروگانها نشود، که این بار دیگر مسئله چند صد میلیون دلار نیست، مسئله بقاء کشور در میان است.

با توکل بخدا و از آنجا که بخاطر نجات میهن اسلامی و رژیم جمهوری اسلامی خود را در آتش و خون افکندم، وضعیت نجات پیدا کرده و امروز با اطمینان می‌گویم اگر مجال بدهند، نه تنها پیروز می‌شویم، بلکه عصر سومی در تاریخ آغاز می‌کنیم. اما اگر اینجانب بر اثر بازیهای این آقایان و اجرای طرح کودتای خزنده ناگزیر کنار بروم، یکی از ۳ احتمال زیر ممکن الوقوع است:

۱- روند فعلی جنگ ادامه پیدا کند،

۲- دشمن با استفاده از وضعیت روانی که بوجود می‌آید، حمله کند و یکی دو جای دیگر را بگیرد.

۳- نیروهای نظامی، بتوانند وضعیت فعلی را حفظ کنند.

برای اینجانب تردید نیست که اگر قرار بود، احتمال اول صورت وقوع پیدا کند، هیچکدام از این کارها انجام نمیگرفتند. بنابراین وقوع یکی از دو احتمال دوم و سوم قطعی است و این آغاز یک سرنوشت شومی برای کشور و اسلام است.

ایران موافق نقشه آقای کیسینجر، لبنان دیگری خواهد شد و ضد انقلاب اسباب دست آمریکا خواهد شد و آمریکا تمام توجه خود را صرف اجرای سیاست خود از طریق ضد انقلاب خواهد کرد.

۱- آقای رجائی و دو تن از اعضای شورای نگهبان نزد آقای خمینی رفته بودند که پس گرفتن لایحه «لغو فرمان همایونی»، سبب ضعف مجلس می‌شود و البته او را با تصویب آن موافق کردند. بدیهی است لایحه سلب اختیار رئیس جمهوری بود و از راه فریب به آن «لغو فرمان همایونی» لقب داده بودند. رفتار امروز «شورای نگهبان» با مجلس که از کودتای خرداد ۱۳۶۰ بدینسو، بر همین منوال است و مسلم می‌کند، هدف نه تقویت مجلس که کودتا بود.

اما با تصویب قانون خلاف قانون اساسی و ایران و اسلام برپاد ده، اینجانب نمیتوانم بمانم، تصویب این قانون بمعنای برکنار کردن رئیس جمهوری است چرا که:

۱- دولت آقای رجائی برخلاف قانون اساسی باینجانب تحمیل شد (پیغامی که آقای موسوی اردبیلی آورد)^۱

۲- حق تصویب از رئیس جمهوری سلب شد

۳- حق نظر او در باره اداره رادیو و تلویزیون از بین رفت.

۴- و اینک تمام حقوق رئیس قوه مجریه و فرمانده کل قوا نیز دارد از بین می‌رود.

اینها هستند حقایق مسلم و اینکارها عبث انجام نمیگیرند و همان کودتای خزنده است که دارد انجام می‌گیرد.

و کنار رفتن رئیس جمهوری تنها در جنگ موثر نمیشود، از بین رفتن امید بحل مشکلات کشور از طریق تفاهم و حکومت قانون است و همین امر در جامعه یاس و سرخوردگی پدید می‌آورد.

بهر حال ممکن است بیایند خدمت شما و بگویند، همه چیز بهتر از به، خواهد شد اینجانب تکلیف خود دیدم که احتمالی را که بوضوح می‌بینم شرح کنم. بار دیگر یاد آور می‌شوم که از وقتی بخدمت شما نامه می‌نویسم یعنی از سالها پیش تا امروز بیاد نمی‌آورم که پیش بینی اینجانب خلاف از آب درآمده باشد.

با توجه بحقایق بالا بنظرم یکی از راه‌حل‌های زیر باید عمل گردد:

۱- اینجانب همانطور که دو هفته پیش نیز عرض کردم، مطلب را بمردم بگویم و استعفا کنم.

۲- به آقایان تکلیف بفرمائید دست از بین بردن قانون اساسی بردارند و یک دولت لایق و کارآمد که نشانه هماهنگی میان مجلس و رئیس جمهوری باشد، برسر کار بیاید. این قانون خلاف قانون اساسی پس گرفته شود و مسکوت بماند.

۳- اجازه بفرمائید مردم خود تکلیف را معلوم کنند. در مقام شما است و مایه استحکام جمهوری اسلامی و حضور واقعی مردم در صحنه میشود اگر مردم بیایند رای بدهند و طبق نظر مردم وضعیت روشن بشود. وضعیت فعلی بهیچرو شبیه سال ۱۳۳۲ نیست و آن سابقه ذهنی که شما دارید، نباید موجب مقایسه‌ئی بشود که از اساس بی بر و پایه است.

خدا میداند و امروز شاید بسیاری از مردم میدانند که اینجانب از قبول مسئولیت ریاست جمهوری، طالب عنوان و... نبودم. خطر و خطرهای بزرگ متوجه کشور میدیدم و می‌بینم و اینک نیز درگذشتن از این عنوان برایم چون آب نوشیدن، آسان است. توکل را بخدا کردم و پس از استخاره از قرآن کریم، این نامه را نوشتم و پناه بر خدا که به مسئولیت خود عمل کرده باشم.

آیه از سوره کهف و مربوط به داستان ذوالقرنین. براستی ما میتوانیم همان نقش را داشته باشیم و جهان را دگرگون کنیم اگر

ابوالحسن بنی صدر

۶ خرداد ۱۳۶۰

ضمیمه :

چند واقعیت در رابطه با بیانات امروز شما:

۱- اقرار به ضعف این مجلس و دولت مخلوق آن. در واقع اگر

مجلس، همان بود که باید می‌بود محتاج اینطور حمایت نبود. مقایسه بفرمائید مجلس اول جمهوری اسلامی را با مجلس اول مشروطیت، ضعف این مجلس بیشتر دستگیر و چشم‌گیر می‌شود. آن مجلس کارش حامیش بود و توانست در برابر سلطنت ۲۵۰۰ ساله بایستد، این مجلس باید یک روز در میان رهبر انقلاب حمایتش کند.

شما میتوانستید ضعف را با قوت عوض نکنید. رئیس جمهوری هم به رای همین مردم انتخاب شده است، اما حامی او کارش بوده است. مردم او را پذیرفته‌اند. هر روز و هر ساعت همه او را میکوبند و او در نظر مردم محبوبتر میشود.

آنچه فرمودید مرگ آور بود، برای مجلس و جمهوری، چرا که قوت جمهوری را ضعف کردید و ضعف جمهوری را قوت^۲.

همانطور که حمایت‌های شما موجب ادامه حکومت موقت نشد در آینده‌ئی نزدیک متوجه خواهید شد، نهادی که خود قادر به دفاع از اعتبار خود نیست، با حمایت دوام نمی‌آورد و مجلس که خود محتاج ایند از حمایت است که مخالفانش محدودالدم می‌شوند، آنقدر ضعیف است^۳ که نمیتواند خواستار جمهوری بشود. ضربه‌ئی که بدست شما به اعتبار مجلس زدند، کشنده بود و امیدوارم اشتباه کرده باشم.

۲- اینکه در این جمهوری یک زبان بیشتر حق رواج ندارد و آن زبان تهدید است، ضربه دیگریست که باعتبار جمهوری خورد.

۳- اما اینجانب همانطور که گفته‌ام روی عقیده، اگر ۳۵ میلیون جمعیت ایران باتفاق هم جانب اینجانب را بگیرند، مقابل شما نمیشوم. بخاطر اسلام و مصلحت خود این مردم چنین نمی‌کنم^۴. یقین دارم که شما محتاج مردی که عقیده و صداقت و لیاقت را اساس کار خود قرار داده است، میشوید، امیدوارم که دیر نباشد و کار از کار نگذشته باشد.

بعد از بیانات که خطاب به وکلای مجلس فرمودید:

۱- فرماندهی بدون قدرت و اختیار معنی ندارد

۲- رئیس قوه مجریه که اسم بی مسمی باشد کسی نشنیده است

۳- وقتی ۱۳۰ تن از وکلای مجلس در دور دوم با مشارکت ۶،۵ میلیون رای دهنده وکیل شده‌اند یعنی ۲۸ درصد از رای دهندگان در رای شرکت کرده‌اند و این وکلا بر فرض صحت انتخابات نماینده ۱۵ درصد مردم بیشتر نیستند، آن مجلس نیست که شما میفرمائید:

- اگر تقلید از غرب است، در آنجا وقتی تنها ثلث بلکه کمتر از ثلث

رای دهندگان در انتخابات شرکت می‌کنند، تجدید انتخابات بعمل

۲- بنی صدر، این ضمیمه را بعد از اطلاع از سخنان آقای خمینی نوشته است و:

وقتی کسی می‌گفت «میزان رای مردم است» بگوید اگر ملت موافقت کند، من مخالفت می‌کنم، قوت جمهوری را که «رای ملت» بود، ضعف و ضعف جمهوری را که تدارک کودتا بر ضد رئیس جمهوری منتخب مردم بود، قوت کرده است.

۳- آقای خمینی، پیش از ۲۵ خرداد که در آن گفت: «جبهه ملی از امروز مرتد است»، در ۶ خرداد، حربه تکفیر را بلند کرد و گفت کسی که مکتبی را مسخره کند، زنش بر او حرام می‌شود و خودش هم باید مقتول باشد! علامت آنست که آقای خمینی رهبری مرحله پایانی کودتا را خود برعهده گرفته بود.

۴- با وجود همه آنچه به شهادت این اسناد، از ابتدای انتخاب بنی صدر به ریاست جمهوری، آقای خمینی برضد او بعمل آورد و با وجود سخنان آن روزش، بنی صدر بنابر اصل موازنه عدمی، برضد او قدم برنداشت. براین قاعده عمل کرد که باید موضع حق گرفت و براین موضع ایستاد و چنین کرد. نتیجه اینست که تا امروز، ۲۲ سال و ۶ ماه بعد از کودتا، قول یا فعلی از بنی صدر در دوران تصدی که در آن اندک لطمه‌ای به آقای خمینی سراغ رود، نیافته‌اند. در عوض، آنچه در این اسناد از کج رفتاری آقای خمینی نسبت به منتخب مردم و کارگردانی کودتا به قصد استقرار استبداد و سازش پنهانی با قدرتهای خارجی و خشونت‌ها آمده است، در مقایسه با آنچه انجام گرفته است، مشت نمونه خروار است.

می‌آورند.

- اگر اسلام است، نماینده و وکیل قیم نیست، و باید طبق میل موکل عمل کند و ثانیاً وکلای ۱۵ درصد مردم چه حق دارند درباره صد درصد مردم تصمیم بگیرند؟

- اکثریت شورای نگهبان و مجلس و شورای عالی قضائی و دولت رجائی همه یک حزب هستند و این حزب در جامعه در اقلیت محض است. بزور گرفتن و بستن و شکنجه و... میخواهد حکومت کند. نمیتواند و کشور را بخطر می‌افکند.

- زمان، زمان شجاعت و صداقت و صراحت است. اینجانب آماده‌ام تا دژخیمان این رژیم، مرا ببرند و بکشند اما نمیتوانم نسبت بخطر که موجودیت ایران و اسلام را تهدید می‌کند لاقید بمانم و با سکوت خود در این جنایت بزرگ شرکت کنم. بنابراین آماده‌ام تا از شن‌های داغ خوزستان به سلولهای اوین نقل مکان کنم. آقای قدوسی و لاجوردی دقیقه شماری می‌کنند و دژخیم‌ها دندانهای خود را تیز می‌کنند:

واقیعت همان چیزی است که برسر مردم و کشور می‌آید. هندوانه دانه‌ی ۴۰ تومان رضایت نمی‌آورد. گفتن این حرف که مردم ناراضی نیستند خود را راضی کردن است. خطرها از هر سو سربرآورده‌اند و کشور را در میان گرفته‌اند از شما توقع نبود که بفرمائید یا باید وضع موجود را بپذیرید یا بروید بخانه یا بخارجه. این همان لحن شاه سابق است. از کجا به کجا آمده‌اید؟ اینست پاداش جان‌کندنهای شبانه روزی؟ کشور را هر طور میخواهید اداره کنید، اینجانب زیربار ننگ شرکت در نابودی ایران نمیروم. خداحافظ. اگر حرف و صرف حرف نیست، دولت آقای رجائی برخلاف قانون اساسی تشکیل شده است، برخلاف قانون اساسی در مورد گروگانها عمل و بکشور خیانت کرده است، پس چرا برسر کار است؟

نامه به آقای اشراقی

۱۴ خرداد ۱۳۶۰

بسمه تعالی

حجت الاسلام آقای اشراقی^۱

۱- هیأت سه نفری در ۲۵ اسفند، در جلسه‌ای که آقای خمینی خواسته بود و غیر از آقای بنی صدر، آقایان مهندس بازرگان، بهشتی، خامنه‌ای، رجائی، موسوی اردبیلی، هاشمی رفسنجانی و مهدوی کنی (احتمالاً) شرکت داشتند، به پیشنهاد مهندس بازرگان تشکیل شد. در آن جلسه، آقای خمینی از جمله گفت: شما در ایران نبوده‌اید، اشخاص را نمی‌شناسید و تجربه هم نداشته‌اید. اینها مواضع را گرفته و جلو آمده‌اند. بنی صدر به او پاسخ می‌دهد: سخن شما راست نیست. راست اینست که مواضع را شما به تصرف آقایان داده‌اید. اگر اینطور نیست، شما اعلام کنید یک هفته کاری به کار دولت (هر سه قوه) نداشته باشید. اگر این آقایان از روز دوم رفتند و در دفتر خود بکار مشغول شدند، اینها خود مواضع را گرفته و جلو آمده‌اند.

آقای بنی صدر با این هیأت مخالف بود زیرا بنابر قانون اساسی، رئیس جمهوری هماهنگ کننده سه قوه بود و هیأتی که میان او و مسوولان سه قوه داور بشود، خلاف قانون اساسی بود. بهررو، دو تن از سه تن هیأت شیخ محمد یزدی و مهدوی کنی جانبدار کودتاجیان بودند. آقای بنی صدر به پیشنهاد آقای احمد خمینی، آقای اشراقی را معرفی کرد به نشان اینکه هیأت ۳ نفری یعنی آلت فعل آقای خمینی و به او و آقای احمد خمینی گفت: برای اینکه ترکیب هیأت یکدست شود و از آغاز معلوم باشد که تحت امر آقای خمینی است.

آقای بنی صدر در نامه‌ای به آقای اشراقی، حدود مسوولیت او را چنان معین کرد

سخن گوی هیأت سه نفری باز خلاف حقیقت گفته‌اند:

۱- بنا بحکم کلی آقای یزدی، رادیو و تلویزیون، قرائت نامه اینجانب خطاب به شما را سانسور کرده است.

۲- درباره انتخاب نخست وزیر مطالب چنان آشکارا خلاف حقیقت است که اینجانب را به حیرت افکند اینست که:

پیشنهاد می‌کنم یک بحث آزاد با شرکت کسانی که در جریان بوده‌اند تشکیل بشود تا حقیقت بر مردم آنطور که هست معلوم بشود

عجالتاً در گفته‌های آقای یزدی این مطالب خلاف حقیقت است: الف - صورت اسامی نامزدهای نخست وزیری را اینجانب تهیه نکردم. فهرستی از اسامی که پیشنهاد شد تهیه کردید و اینجانب سه نفر را غیر قابل قبول خواندم که یکی از آنها آقای رجائی بود.

هیأت منتخب مجلس آمدند و گفتند ما فقط آقای رجائی را پیشنهاد میکنیم و اگر نمی‌پذیرید، کار ما تمام است. رای تمایل گرفتن هم بود اما بعد از اینحرف بود.

دونامه‌ئی که در همان وقت در این باره نوشته‌ام چاپ شده است و نوار گفتگوی میان اینجانب و آقای امامی کاشانی موجود است که حقیقت را به تمامه روشن می‌گرداند.^۲

در یکی از جلسات در این باره بحث مفصل شد که اینجانب «مجبور» بوده‌ام یا از راه «اضطرار» به اینکار تمکین کرده‌ام و آقایان گفتند «اضطرار» اما اضطرار، کره و اجبار نیست که اگر به بحث آزاد تن دادند این امور به تمامه بر مردم روشن می‌گردد. روشن می‌گردد که چرا اینجانب تمکین کردم. در بحث آزاد آنرا بملت ایران با وضوح تمام خواهم گفت.

ب- درباره صورت اموال، آنچه در مصاحبه نگفتم اینست که آقای بهشتی به دزفول آمدند و در آنجا پرسیدند پرسشنامه اموال را پر کرده و نفرستاده‌اید، بایشان گفتم منتظر پایان جنگ هستم و اینکار علامت آنست که بعد از جنگ قصد ادامه کار باین ترتیب را ندارم. میخواهم خیال شما راحت باشد بلکه بگذارید جنگ را با خیال راحت اداره و تمام کنم. با خنده گفتم خیال شما راحت، راحت باشد که نخواهم ماند. وقتی ایشان از انگیزه آگاه بوده‌اند، نمی‌باید بعنوان شورایی عالی قضائی آنطور بنویسند.

که حوزه عمل این هیأت ربط به قانون اساسی پیدا نکند: علت اختلافها از نظر این جانب از تمایل به تجاوز از حدود قانون مایه می‌گیرد. هیأت باید تحریک مقامات را نسبت به یکدیگر مانع گردد و طبق بیانیه امام باید آنها را به مردم معرفی کند. اگر روزنامه‌هایی به این جانب ناسزا بگویند راضی به تعقیب نیستیم که خفقان مطبوعات مقدمه استقرار استبداد است. باید تصمیمها و مطالب در قضاوت مردم قرار گیرند. زود، رسوائی کار این هیأت آشکار شد زیرا، هیأت مأموریت خویش را پوشاندن تجاوزهای استبدادیان به مرزهای قانون و اعتراض به این تجاوزها را تخلف خواند. نامه به آقای اشراقی اعتراض به این روش کار است. نتیجه آن شد که آقای خمینی و دستیاران او ناگزیر پرده از کار خود برداشتند و با توقیف روزنامه‌ها بدستور آقای بهشتی، وارد مرحله واپسین کودتا شدند. این مرحله را در علن انجام دادند. آقای خمینی ناگزیر شد بگوید: ۲۵ میلیون بگویند بله، من می‌گویم نه...

۲- آقای خمینی به بنی صدر گفت: امامی کاشانی می‌گوید آقای رجائی را شما خود برگزیده‌اید و در جلسه با هیأت برگزیده مجلس با انتخاب او موافق بوده‌اید. بنی صدر آقای امامی کاشانی را احضار و از او می‌پرسد: چرا به آقای خمینی خلاف گفته است و از او خواست حقیقت را بگوید ضبط شود. نوار را برای آقای خمینی فرستاده شد. هرچند آقای خمینی می‌دانست که رجائی را او تحمیل کرده است. با انتخاب بنی صدر، بدنبال کسی بود که به شرط مخالفت با رئیس جمهوری، نخست وزیر شود. احمد خمینی نزد مرحوم دکتر سنجایی رفته و پیشنهاد کرده بود به شرط مخالفت با رئیس جمهوری، نخست وزیر شود و او پذیرفته بود.

ج- آقای بهشتی چند نوبت تهدید به محاکمه کرده‌اند و پیش از جلسه مصاحبه در هیات عمومی دیوان کشور این مسئله را طرح کرده‌اند. به این ترتیب سخن، سخنگو خلاف حقیقت است.^۱

د- یک هفته نیست که امام گفته‌اند هرکس قانون را اجرا نکند مفسد فی الارض است. مسئولان کشور به شرح نامه قبلی نه تنها قانون را اجرا نمی‌کنند بلکه خلاف آن میکنند و دادرسی نیست.

در همدان بالباس مبدل به یک اجتماع در یک چهار دیواری حمله کرده‌اند و این بار اول نیست، مثل رژیم سابق هر بار کتک خورده‌ها و مورد حمله واقع شده‌ها، مقصر میشوند.

افراد دفتر ریاست جمهوری را با پرونده سازی‌های رسوا می‌گیرند و با آن جوسازی می‌کنند و صدها خلاف که هر روز واقع میشوند، چه بگویم که برسر ریاست جمهوری چه می‌آورند.

ه- صحبت آقای سخنگو درباره مراجعه به آراء عمومی باز خلاف حقیقت است. اینجانب هم در ابتدا که طرح کردم و هم در مصاحبه نظرم به ترتیبی بود که در قانون اساسی پیش بینی شده است و در این باره عین اصل قانون اساسی را هم خواندم و همه خوانده و شنیده و دیده‌اند. با وجود حقیقتی چنین آشکار، اینطور خلاف گفتن تعجب‌انگیز نیست؟

ابوالحسن بنی صدر
۶۰/۳/۱۴

نامه به آقای اشراقی^۲

خرداد ۱۳۶۰

بسمه تعالی

حجت السلام آقای اشراقی

دیروز سخن گوی هیأت سه نفری مطالبی را گفته است که با حقیقتی که بر شما و آنها معلوم است، نمی‌خواند، همان طوری که در پاسخ نامه هیأت هم نوشتم مجدداً متذکر می‌شوم که:

الف - ۱- آقای رجائی به گواهی همین قانون و قبل از تصویب آن و برخلاف قانون اساسی برای وزارت خانه‌های دارایی و بازرگانی معاون و برای بانک ملی مدیر عامل معین کرده است که جرم است.

۲- پیش از امضای قانون برای وزارت خارجه معاون تعیین کرده است که خود هیأت نیز به این موضوع اعتراض کرده است معذراً چرا هیأت اعلام تخلف و جرم نکرده است؟

ب- ۱- از شورای نگهبان پرسند موقت چه وقت است؟

نخست وزیر تا چه مدت حق دارد سرپرست باشد؟

نوشتم که قانون اساسی رئیس جمهوری را موظف می‌کند که مصوبات مجلس را امضاء کند، اما مهلتی معین نمی‌کند و ظاهراً تفسیر هم برنمی‌دارد و محتاج متمم است.

با این حال شورای نگهبان مدت موقت را معین کند. این جانب در ثلث آن مدت قانون را امضاء می‌کنم. و قرار بود که هیأت بی‌طرفانه و از

۱- پیش از مطرح کردن «طرح عزل رئیس جمهوری» در مجلس، بهشتی هیأت عمومی دیوان کشور را تشکیل داده بود و آن شورا با توافق آراء با محاکمه رئیس جمهوری مخالفت کرده بود: منتخب مردم و مدافع سرسخت اجرای قانون اساسی را چگونه می‌توان محاکمه کرد!

۲- به نقل از کتاب غائله چهاردم تسفند ۱۳۵۹ صص ۶۷۶-۶۷۷- تاریخ نامه بین ۹ و ۱۳ خرداد ۱۳۶۰ می‌باشد.

راه کدخدامنشی و با صبر و حوصله این مسائل را حل کند، نه اینکه به کمک کسانی برود که در مجموع یک دسته‌اند، و می‌خواهند همه چیز را به انحصار درآورند و شما می‌دانید که درباره مصوبه مجلس شرحی به آقای رجائی نوشته بودم. پس از این که بنابر حل مسئله شد گفتم ابلاغ بکنید تا نتیجه معلوم شود. و حالا به جای حل مساله، دو نفر از اعضای هیأت در کمال بی طرفی این طور عمل کرده است.

۲- اگر نخست وزیر بنابر تصویب مجلس، حق دارد سرپرست باشد یا باید سرپرست بشود فرق عمل سرپرست با وزیر چیست؟
و اگر در مقام انجام وظایف فرق ندارد، مساله بلا اجراء ماندن اصل ۱۳۲ قانون اساسی چه می‌شود؟

۳- پس از اینکه با پیشنهاد شما موافقت کردم که این مسائل به طور اصولی حل بشود و شما خود به دنبال این کار رفتید، معنای این کار هیأت چیست و چرا از وظیفه اصلی خود عدول کرده است؟

ج- ۱- به هیأت نوشتم که اعضای از شورای عالی قضائی با نخست وزیر جمع شده‌اند (بنابر قرار خودشان) و وضع قانون کرده‌اند که متضمن دو خلاف آشکار از قانون اساسی است.

هماهنگ کننده سه قوه رئیس جمهوری است و این طور حذف مقام هماهنگ کننده حتی بدون رعایت صورت ظاهر هرگز دیده نشده است.

شورای قضائی حق وضع قانون ندارد ولی وضع قانون جرم و مجازات کرده است. هیأت چه اقدامی در این باره کرد.

بنابر قانون قاضی نمی‌تواند حزب باشد، رئیس دیوان عالی کشور عضو و دبیر کل حزب جمهوری است.

۲- آقای رئیس مجلس در مجمع وعاظ در قم بیاناتی برضد رئیس جمهوری کرده است و در نمازهای جمعه هفته گذشته و در مجلس توهینی نموده است که نکرده باشد. شورای قضائی در پاسخ اخبار قانونی درباره عمل خلاف قانون اساسی نامه‌ای سراپا توهین و تهدید نوشته است و اینها به نظر دو نفر از هیأت رفتار قابل اعتراض نیست.

د- تا کنون متجاوز از ۵۰ مورد خلافکاری مسوولین مختلف و روزنامه‌ها به وسیله دفتر اینجانب به هیأت تذکر داده شده است که غالب آنها بلاجواب و معوق مانده است.

ه- نامه‌ای که جهت متوقف کردن انتخابات تهران و دهلران به علت موقعیت جنگی این دو شهر به مجلس شورای اسلامی نوشته شده نه تنها تا کنون در مجلس طرح نشده است، بلکه انتخابات بعضی حوزه‌ها با وجود تذکرات مکرر به وزیر کشور به عهده تعویق افتاده است.

هیأت برای آن تشکیل شد که طرفین برضد یکدیگر اقدام نکنند وقتی یک طرف به پیکر خواسته‌ها لباس قانون می‌پوشاند و هیأت این طور عمل می‌کند، در واقع این هیأت به وسیله سانسور رئیس جمهوری تبدیل می‌شود و به طور کاملاً آشکار در برنامه حذف او مشارکت می‌نماید.

به قرار مسموع، شما قبل از اتخاذ تصمیم جلسه هیأت را پس از تذکرات لازم به عنوان اعتراض ترک کرده‌اید و اعلام داشته‌اید که این نوع اخذ تصمیم مبنای قانونی نداشته و خود هیأت متخلف است.

خدا را سپاس می‌گزارم که این امور واقع می‌شوند و نسل امروز از راه واقعیت‌ها به علت‌های اصلی انحراف یک انقلاب از مسیر اصلی خودش پی می‌برد و متوجه می‌شود که چه آسان یک گروه سیاسی می‌تواند نهادهای گوناگونی را در قبضه خود بیاورد و به راحتی قانون و اصول را زیر پا بگذارد. و امیدوارم درجه بی‌طرفی آقایان بر شما و مردم آشکار شده باشد.

مجلس قوی اینست.

۲- دستگاه قضایی نیز باید قوی باشد. یعنی مستقل باشد. رئیس دیوان کشور و دادستان کل بر خلاف قانون اساسی نصب شده اند و سه تن اعضای شورایی قضایی نیز بر خلاف همین قانون اساسی در آن عضویت پیدا کرده‌اند باید شورای عالی قضائی بر وفق قانون تشکیل گردد.

۳- نیمی از شورای نگهبان را که بعد از این وقایع و بخصوص چگونگی نظارتش بر انتخابات میان دوره ای معلوم شد چه وزن و اعتباری دارد دو مقام غیرقانونی برگزیده‌اند و بنابراین آلت دست آقای بهشتی و گروه او هستند و این شوری نیز باید موافق قانون از نو تشکیل شود.

۴- دولت آقای رجایی نیز هم فاقد صلاحیت است. هم از جانب شما تحمیل شده است و هم مورد تایید مجلس غیرقانونی است. هم در گروگانگیری بکشور خیانت کرده و تسلیم شیطان بزرگ شده است و باید برود.

۵- ریاست جمهوری و فرماندهی کل قوا مقامهایی بودند برای دفاع از منزلت مردمی که قرن‌ها و قرن‌ها از هرگونه منزلتی محروم بوده‌اند. قانون هیچ گاه در این کشور به اجرا در نیامده است. گمان می‌رفت با قبول ریاست جمهوری بتوانم در برابر خطرهای بیشمار، مردم را با اجرای قانون در صحنه نگاهدارم و مردم از استقلال خویش دفاع کنند. خود با کار و تلاش بر بحرانهای اقتصادی و غیر آن غلبه کنند. آزاد باشند. مطمئن باشند. امید داشته باشند و خودجوش به تلاشی بزرگ برای تغییر مسیر تاریخ برخیزند. اینک که دادستان انقلاب تهران برخلاف قانون مطبوعات، روزنامه‌ها را توقیف کرده است و دیگر از آزادی اثری نمانده است. اینک که بدنبال تسلیم خفت بار در مسأله گروگانگیری بودجه‌ای باب طبع سلطه‌گران آمریکائی به مجلس می‌برند، با انگلیس و آمریکا قراردادهایی امضا می‌کنند که جز مسابقه برای جلب نظر مساعد شیطان بزرگ و کوچک عنوانی بدان نمی‌توان داد، ریاست جمهوری و فرماندهی کل قوا دیگر به چه کار من می‌آید؟ از ابتدا گفته‌ام این مقامها را برای حداکثر تلاش بخاطر نجات کشور و انقلاب می‌پذیرم و هنوز نیز باید تکرار کنم که مرا بدانها دلبستگی نیست.

نامه به آقای خمینی

۲۲ خرداد ۱۳۶۰

بنام خدا

۱- اینجانب هرگز در دفتر هماهنگی حاضر نشده‌ام، تا با کسی ملاقات داشته باشم. دیروز هم که تهران آمدم، دفتر بودم، چماق‌دارهای شما هم در مقر ما هستند برای اینکه معلوم شود حکومت اسلامی است و قانون اساسی دارد! روزها ناسزا می‌گویند، شب هم ناامنی ایجاد میکنند. بنابراین ملاقات با کسی امکان ندارد.

۲- متأسفانه با این اطلاعات دروغ شما را وادار کردند بکارهایی که کشور را به اینجا بکشاند. رها نخواهند کرد تا کشور را به نابودی ببرند.

۳- تهدید فرمودید «..... والا تا آخر خواهیم رفت». تا آخر کجاست؟

۳- یاد آور می‌شود که در پی سخنرانی آقای خمینی در حمایت از توقیف روزنامه‌ها، رئیس جمهوری در همدان بود، علاوه بر پیام به مردم، نامه شدید اللحنی به آقای خمینی نوشت. فتوکپی این نامه در یورش قوای سرکوب، ربوده و برده شد. در روزهای پیش از صدور «حکم عزل» بنی‌صدر، یکبار توسط موسوی اردبیلی، خمینی پیام داده بود: اگر ۸ گروه سیاسی را محکوم کند و ۷ یا بیشتر از همکاران خویش را براند (اسامی آن ۸ گروه و این کسان بر صفحه‌های قید شده بودند)، بنی‌صدر عزیز است، رئیس جمهور ما است، فرمانده کل قوا است و دولت را هم به میل او عوض می‌کنیم. تهدید کرده بود که اگر نپذیرد و حاضر به همکاری با رهبران حزب جمهوری اسلامی نشود، او «تا آخر خواهد رفت».

خبر تعطیل چند نشریه دیگر از آن جمله روزنامه انقلاب اسلامی را شنیدید. شب گذشته نیز برنامه تلویزیونی دادستان کل کشور را که به منظور لکه دار کردن رهبر نهضت ملی ایران دکتر مصدق و خدشه‌دار کردن رئیس جمهوری تنظیم شده بود، تماشا کردید.

اینها مراحل مختلف حرکتی است که حذف رئیس جمهوری منتخب شما را هدف قرار داده است.

آنچه اهمیت دارد، حذف رئیس جمهوری نیست، مهم آنست که غول استبداد و اختناق می‌خواهد بار دیگر حاکمیت خود را به شما مردم بپاخاسته تحمیل کند و اثر خونهای گرانبار عزیزان شما را که در سرنگونی رژیم سیاه پهلوی نثار اسلام و آزادی شد، از بین ببرد و این در شرائطی است که کشور، خود را برای انجام انتخابات میان دوره‌ای آماده می‌کند.

رئیس جمهوری شما همچنان در انجام رسالت خطیری که شما ملت مسلمان ایران به عهده او گذارده‌اید، استوار ایستاده است. پیام و کارنامه خود را به هر شکل از آنجمله نوار و اطلاعیه و... به اطلاع شما خواهد رساند و به دعوت شما که هر روز او را به مقاومت و استقامت می‌خوانید صمیمانه لیبک می‌گوید.

شاد و پیروز باشید.

رئیس جمهور، سید ابوالحسن بنی صدر

۱۳۶۰/۳/۱۷ - همدان

نامه به آقای خمینی^۲

۱۸ خرداد ۱۳۶۰

شما نمی‌خواهید قانون اساسی اجرا گردد. در مسائل اساسی کشور طرز عمل شما چنان است که کشور را با خطر نابودی مواجه کرده است. شما یک رئیس جمهوری ضعیف، یک دولت ناتوان، یک مجلس مطیع، یک دستگاه قضائی وسیله تهدید و نابودی مخالفان می‌خواهید. بخلاف گفته شما این حزب جمهوری است که دین و ملت و شما را بباد می‌دهد و شما رهبری ملتی را به ریاست حزب مشتی قدرت طلب فاسد فروخته‌اید. بسیار کوشیدم و هنوز نیز می‌کوشم رهبری این انقلاب صدمه نبیند اما شما خودکشی تدریجی کردید بیان انقلاب را از بین بردید. با برقراری سانسور کامل، حضور مردم را در صحنه سیاسی کشور غیرممکن ساختید و اینک می‌خواهید نیمه جان آن را نیز بستانید. هنوز وقت باقی است، باید:

۱- مجلسی جای این مجلس را بگیرد که انتخاباتش براستی آزاد باشد و مردم در انتخاباتش شرکت کرده باشند و مجلس خود را نه مطیع و تحت الحمایه شما، بلکه زبان مردم و ترجمان خواسته‌های مردم بدانند،

۱- توقیف ۷ نشریه، به دستور آقای بهشتی و بی اطلاع «دادستان انقلاب» آقای لاجوردی اما با امضای او، بعمل آمد.

۲- بنی‌صدر به کرمانشاه می‌رود. آخرین تماسهای خمینی و بنی‌صدر از طریق رضا پسندیده برادرزاده خمینی انجام می‌پذیرند. پسندیده پیام زیر را از طرف خمینی تلفنی برای بنی صدر می‌خواند: «من همواره کوشیده‌ام شما را در مقام ریاست جمهوری فرماندهی کل قوا که خود من به شما تفویض کرد ام، حفظ کنم. اما خود شما مانع اینکار می‌شوید. حالا هم می‌خواهم شما را حفظ کنم، بشرط اینکه اطرافیان خود را دور کنید. این روزنامه شما را بباد داد. گروه‌های فاسد را طرد کنید. شما باید دولت را قبول کنید، شورایی قضائی را قبول کنید. مجلس و شورای نگهبان را قبول کنید». بنی صدر در پاسخ، این نامه را به خمینی می‌نویسد که تنها قسمتی از آن در دست است.

شمائید و دژخیمانان و اعدام. از حکومت شما یک کربلا کم بود آنرا می‌خواهید آماده کنید من آماده‌ام.

۴ - اگر بنای شما بر حفظ اسلام و ایران است، یک لحظه هم فکر کنید که ممکن است وضعیت طوری بشود که از من کاری ساخته باشد. چه اصرار دارید همه چیز را خراب کنید که اگر خدای نکرده، مصیبتی پیش آید، راهی نباشد؟! من را مردم انتخاب کردند اگر فاجعه‌ای رخ دهد، شاید من به استناد این رای آنان، بتوانم جلوی فساد و نابودی را بگیرم.

۵ - من اخلاق اسلامی دارم. نه بی صفت هستم نه گرگ صفت. گفته‌ام در مقابل شما نمی‌ایستم و هرچه پیش آید بر این قول خواهم بود ولو از شما بدتر از آنچه که دیده‌ام ببینم بنابراین:

۶ - من نه محرک کسی هستم به شلوغی، و نه میتوانم مثل شما خود را قانع کنم که هرچه میشود از یک گروه است به اسم مجاهدین خلق، و قوای قهریه را باید به جان جوانهای مردم انداخت به اسم مجاهدکشی شما نمی‌خواهید توجه کنید، مردم بعد از بلاتی که در این دو سال دیده‌اند، بعد از سرانجام گروگانگیری، با وجود نگرانی نسبت به سرنوشت جنگ، و در شرایطی که شدت نگرانی و نا امنی تا به حدی است که لیره ۳۰۰ تومانی آغاز انقلاب به ۵۰۰۰ هزار تومن رسیده است، حالا نگران این هستند که مرحله آخر کودتای خزنده انجام بگیرد که همان رای مجلس تحت الحمایه شماست به عدم کفایت من و امضای شما، که فاتحه جمهوری خوانده شود و بر همگان معلوم شود که نه استقلال است، نه آزادی، نه اسلام و نه جمهوری.

شما می‌گوئید که آیت کیست که اینقدر حرف او را می‌زنید. آیت کسی است که طرح او را همه حتی شما، اجرا کردید. آمدید آن بیانات ناحق را برخلاف اسلام، بر خلاف قانون و برخلاف شرع ابراز و آغاز کردید و...

۷ - اگر طالب آرامش هستید، بجای آن بیانات پر از تهدید که بوی جنگ داخلی و نابودی ایران را میدهد، بهتر است بیان اطمینان بخش بکنید که قانون - نه آنطور که شما می‌گوئید و در عمل اجرا میشود - واقعاً اجرا شود. بهتر است بجای تهدید رئیس جمهور - که منتخب مردم است - به اینکه، «تا آخر خواهم رفت» به مردم اطمینان بدهید که رای آنها محترم خواهد بود. این هیچ آرامشی ایجاد نمیکند که رئیس جمهوری را که هیچ گناهی جز پافشاری بر استقلال، آزادی، امنیت، معنویت، اسلامیت و... ندارد، بوسیله یک بزاز که شما او را دادستان انقلاب اسلامی کرده‌اید، شب و روز تهدید کنید.

متأسفانه شما از وقتی از پاریس پا به ایران گذاشتید، بیان اطمینان بخش را، حتی یکبار، امتحان نکردید و همیشه بیان تهدیدآمیز داشته‌اید. پیغمبر اسلام گفت «دین جز محبت نیست»، شما می‌گوئید: «دین جز تهدید نیست».

برای من مثل روز روشن است که می‌خواهند اسلام و جمهوری را آنقدر لجن آلود کنند که برای حداقل یک قرن، در ایران مزاحمی در برابر قدرت آمریکا نماند. شما را هم به این راه خواهند برد. چه عیب دارد حال شما یک بار امتحان کنید: نه (۹) ماه است مرا تهدید میکنید، چه با پیغام، چه حضوری، اینهمه برخلاف قانون اساسی به من تحمیل کردید. یکبار هم به این حزب چماق‌داران تهدید کنید و از مردم تحبیب بعمل بیاورید. ببینید فوراً آرامش به کشور باز میگردد یا خیر.

۸ - امام فرمود: «هر عزیزی که حق را رها کرد، ذلیل میشود و هر ذلیلی حق را گرفت، عزیز میشود». اینطور نیست که شما فکر کنید هر چه برخلاف مصلحت و واقعیت بفرمائید، این مردم از شعور خالی هستند و کورکورانه خواهند پذیرفت. الان به شما می‌گویم - تا باز نگوئید

نمیدانستید - اگر در این کودتای خزنده قدمهای بعدی هم برداشته شود، یعنی تهدید شما عملی گردد، کشور در این جنگ داخلی، توام با جنگ خارجی موجود، فرو خواهد رفت و مسئول این جنگ کسی جز شما نیست.

ابوالحسن بنی صدر
۶۰/۳/۲۲

توضیح:

برای آنکه خوانندگان سنگینی جو آن ایام را در نظر مجسم کنند، سه قسمت از سخنان ۶ خرداد ۱۳۶۰ آقای خمینی را نقل می‌کنیم. پیش از نقل آن سه قسمت، این توضیح بجاست که

الف - در قسمت اول سخنانش، روحانیت را برضد بنی صدر برمی‌انگیزد. در سخن او، یک حقیقتی وجود دارد و آن اینکه بنی صدر شرط عهده‌داری مسئولیت دولتی را علم و لیاقت می‌دانست و نه عبا و عمامه.

ب - در قسمت دوم، برای بار اول، تصریح می‌کند که اگر هم همه مردم با رئیس جمهوری موافقت کنند، او مخالفت می‌کند، بدیهی است «بیرون گذاشتن پا از قانون» را مجوز مخالفت خود می‌کند. عقل قدرتمدار او غافل است که قانون را همه مردم تصویب نکرده‌اند، اکثریت مردم تصویب کرده‌اند. پس همه مردم حق دارند موافقت کنند و اگر همه مردم موافقت کردند، مخالف با رأی همه مردم، اگر در حد نظر بماند، حق دارد اما اگر بخواهد رأی همه مردم را بلا اجرا کند، زور ناب می‌شود که او شد.

ج - در قسمت سوم به بنی‌صدر تشریح می‌زند چرا شورای عالی قضائی و شورای نگهبان و مجلس را قبول ندارد. واقعیت اینست که بنی‌صدر، به استناد تقلب‌ها در انتخابات، - یادآور می‌شود که آقای هاشمی رفسنجانی گفت: بعد از انتخاب شدن بنی‌صدر به ریاست جمهوری، نزد امام رفتیم و عرض کردیم: اینکه نشد و ایشان فرمودند: شما سعی کنید مجلس را در اختیار بگیرید - مجلس را قانونی نمی‌دانست، شورای قضائی را نیز به استناد قانون اساسی که آقای خمینی برعکس آن رئیس شورا و دادستان کل را نصب کرده بود، قانونی نمی‌دانست و شورای نگهبان را هم بخاطر آن قانونی نمی‌دانست که نیمی از اعضای آن را دو مقام غیر قانونی برگزیده بودند.

و اما یادداشت روز ۶ خرداد آقای هاشمی رفسنجانی سند است: کودتای خرداد ۱۳۶۰ را آقای خمینی، خود، تصدی کرده است. در یادداشت‌های روزهای دیگر نیز تصریح می‌کند که در ماجرای "عزل بنی‌صدر"، مجلس طبق دستور خمینی عمل کرده است:

* سه قسمت از سخنرانی آقای خمینی در ۶ خرداد ۱۳۶۰ خطاب به نمایندگان مجلس اول:

۱- والا این ملت هست و این روحانیت هم هست این را بدانید در هر جایی از این مملکت یک روحانی مبارز هست، متعهد به اسلام، هر وقت صدایش دربیاید همه دنبال او هستند، اینقدر تعقیب نکنید که بخواهید روحانیت را کنار بگذارید. آخر شما در ظرف چندین سال چه کار کردید برای این کشور که روحانیون را می‌گوئید نباید باشد، چه کردید؟ چه کار مثبتی شما کرده‌اید؟ جز حرف هیچی ندارید. هی می‌گوئید ما گفتیم، خوب گفتید، چه کردید؟ الان این ملتی که دنبال این جمعیت بودند و دنبال اسلام بودند و روحانیت را نشانه اسلام می‌دانستند، من نمی‌خواهم بگویم هر روحانی کذا... من بعضی روحانیان را از شمر هم بدتر میدانم. من عرض می‌کنم...

۲- این مردم اسلام را می‌خواهند، اگر پایتان را از اسلام کنار بگذارید این طلبه‌ای که اینجا نشسته با کمال قوا با شما مخالفت می‌کند و همه ملت اسلام هم اسلام را می‌خواهند. من اول سال به آقایان عرض کردم که این سال خوب است که سال اجرای قانون باشد. باید حدود معلوم بشود آقای رئیس جمهور حدودش در قانون اساسی چه هست یک قدم آن ور بگذارد من با او مخالفت می‌کنم. اگر همه مردم هم موافق باشند، من مخالفت می‌کنم...

۳- شورای نگهبان را قبول ندارم، من قانون اساسی را قبول ندارم، من مجلس را قبول ندارم، من رئیس جمهور را قبول ندارم، من دولت را قبول ندارم، نه همه باید مقید به این باشید که قانون را بپذیرید ولو برخلاف رأی شما باشد باید بپذیرید برای اینکه میزان اکثریت است و تشخیص شورای نگهبان که این مخالف قانون نیست و مخالف اسلام هم نیست میزان این است. همه ما باید بپذیریم. من هم ممکن است با بسیاری از چیزها من که یک طلبه هستم مخالف باشم لکن وقتی قانون شد دیگر نق زدن در او اگر بخواهد مردم را تحریک بکند مفسد فی الارض است و باید با او دادگاهها عمل مفسد فی الارض بکنند...

پیام به مردم مسلمان و شریف ایران

۲۲ خرداد ۱۳۶۰

بسمه تعالی

مردم مسلمان ایران:

شما با رای قاطع خود مرا به ریاست جمهوری انتخاب کردید. اینک از خود پیرسید اگر اینجانب با توقعات قدرت گرایان هم آهنگی می‌کردم، آیا در وضعی که مرا قرار داده‌اند، قرار می‌گرفتم؟ اگر زبان شما نمیشد و اعتراض نمی‌کردم، اگر وضع کشور را روزانه به شما گزارش نمی‌کردم، اگر هر چه واقع میشد را قانونی می‌شمردم، اگر... با من اینطور رفتار میکردند؟ به دین خود و رای و اعتماد شما خیانت نکردم و تا جاییکه توانستم کوشیدم. بسیاری از جریانها را بموقع مطلع شدم و هشدار دادم. صدایم را در قیل و قال‌های جوسازان گم کردند و اینک نیز مثل جدم حسین ابن علی (ع) آنچه از خطرها که می‌بینم برای شما پیش بینی میکنم:

از سه شعار انقلاب اسلامی: استقلال آزادی جمهوری اسلامی هیچ محتوایی بجای نخواهند گذارد!

۱- استقلال اقتصادی با بودجه‌ای که تهیه کرده‌اند و با نفتی که صادر می‌کنند و با قراردادهایی که امضاء میکنند از بین میرود و چون امنیت نیست وضع شما محرومان جامعه بدتر خواهد شد و گرانی و بیکاری روزگار شما را سیاه خواهد کرد.

۲- استقلال سیاسی بدون استقلال اقتصادی و با وجود ناامنی داخلی و جنگ خارجی از دست خواهد رفت.

۳- از آزادی چیز چندانی باقی نمانده است. فقدان امنیت تا بدانجاست که لیره ۲۰۰ تومانی دو سال و نیم پیش پنج هزار تومان شده است. روزنامه‌ها تعطیل و زبانها بسته شده‌اند و آینده از اینهم بدتر خواهد شد. گروهیکه مقامات را بتصرف در آورده است، بلحاظ بدتر شدن وضع و بی اعتبار شدن در افکار عمومی، روز بروز بیشتر بوسائل اختناق آور پناه

۱- فهرست آنچه قرار بود استبداد ملاتاریا انجام دهد را بنی صدر در کتاب خیانت به امید کالمتر آورده است. و ملاتاریا همه خیانتها، جنایتها و فسادها را مرتکب شد.

خواهد برد و خود قربانی همین جریان خواهد شد.

۴- روزی محکومی در پای چوبه دار گفت: ای آزادی چه جنایتها که به نام تو نمیکند. امروز و فردا بیشتر از امروز خواهند گفت: ای اسلام چه جنایتها که بنام تو نمیکند. چنان دین را از اعتبار خواهند انداخت که بنام این دین تا یک قرن کسی نتواند حرفی بزند و دعوتی بحق کند.

۵- اینجانب هیچ گناهی بجز اینکه خواسته‌ام استقلال و آزادی و اسلام بعنوان تضمین کننده استقلال و آزادی و زمینه ساز رشد و تعالی همه جانبه انسان به اجرا در آیند نداشته و ندارم. از اسلام نان نخورده‌ام اما عمر را در خدمت بآن گذرانده‌ام. بشما مردم گفتم کودتای خزنده اجرا میکنند و مراحل آنرا هم یکایک شرح کردم و تا اینجا نیز بهمان ترتیب انجام داده‌اند و مرحله آخر آن که سلب عنوان ریاست جمهوری و گرفتن جان اینجانب است را نیز دست اندر کارند تا انجام دهند. اگر چنین کردند علاوه بر آنچه که در بالا پیش بینی کردم امور زیر نیز واقع خواهند شد:

الف- برخورد‌های پایدار در کشور بر برخورد‌های مسلحانه کنونی اضافه خواهند شد و خود بر مشکلات بالا خواهند افزود. مردم ما کر و کور نیستند و وضعیت روزمره خود را می‌بینند و می‌بینند که دو سال و نیم حکومت حزب حاکم روز به روز وضعیت کشور را بدتر ساخته است و امنیت از بین رفته است. اقتصاد فلج شده است. جنگ داخلی و خارجی بطور مستمر ادامه دارد و اینک خطر گسترش آن نیز است.

ب- جنگ تحمیلی در صورت طولانی شدن به فرسودگی کامل نیروهای ایران و عراق میانجامد و در خاورمیانه زمینه اجرای برنامه آمریکا فراهم میگردد و همانطوریکه در جریان گروگانگیری ملاحظه کردید ناچار به شرایط ننگینی تن خواهند داد. همانطور که بیمی بخود راه ندادند روزی گفتند تا گروگانها در دست ماست گلوگاه امپریالیزم آمریکا در دست ماست. و وقتی تسلیم شدند گفتند گروگانها جنس بنجل بودند و آمریکا نمیخواست، ناچار شدیم از سر بازشان کنیم. خواهند آمد و خواهند گفت چاره نداشتیم جز اینکه به شرایط تسلیم بشویم، مردم بدانید.

چهار وزیر خارجه آمدند و و پیشنهاد کردند که قوای عراق بداخل خاک عراق عقب نشینی کنند و مقداری هم از مرز فاصله بگیرند و از هر دو طرف حریمی غیر نظامی بوجود بیاید و بعد موارد اختلاف از طریق سیاسی حل گردند. ما از آنها خواستیم نقشه بیاورند و روی نقشه پیشنهاد خود را برای ما روشن بگردانند. قرار بود ۱۸ خرداد بیایند که با ملاحظه وضع کشور منصرف شدند. از ابتدای جنگ باین سوی، امروز وضعیت نظامی ما بهترین وضعیت است. عقیده اینجانب این بود که اگر ما را بحال خود بگذارند، با چند پیروزی چشمگیر، ما نه تنها پیروزی نظامی بدست میاوریم بلکه نقشه‌های آمریکا را در همه منطقه برهم میریزیم و میتوانیم عصر سوم را در تاریخ آغاز کنیم. ضربه از خارج را تحمل کردیم، ارتش مهاجم را متوقف ساختیم و شروع به اضملال آن نمودیم. از پشت سر کردند آنچه که کردند و شما از آن اطلاع دارید. وضع جنگ تا این لحظه اینطور است، هستیم و ببینیم که این وضع چطور تحول خواهد کرد. اگر این خطرها که برشمردم، برای شما مردم ملموس هستند و در دل خود احساس میکنید که راست میگویم و با شما صادقانه حرف میزنم اگر امتحان خود را داده‌ام که مقام و موقعیت مرا نفریفته و برای وفاداری به دین و برای شما مردم همه چیز حاضر شده‌ام، اگر بر شما معلوم است که فرق است میان حرف و عمل وقتی انسان سوار اسب سرکش قدرت نشده و وقتیکه سوار میشود و اگر میدانید که امتحان واقعی وقتی است که انسان اسباب سوار شدن بر مرکب خودکامه را داشته باشد و سوار نشود، باور کنید که خطرها که برشمردم همه خطرها نیستند و خطرها هم جدی هستند. باور کنید برای این که این خطرها پیش نیایند خود را در هر خطری افکنده‌ام، باور کنید که یک لحظه از فکر این خطر بیرون

نرفته‌ام. به هیچ کس خائن نبوده‌ام و خواسته‌ام محیط امن و آزاد اجتماعی بوجود آید و کشور سریع رشد کند.
گمان اینجانب راه چاره آسانست، به شما مردم همواره سخنم این بوده است:

روزی که به دزفول رفتم، شهر در حال سقوط بود. با ارتشیان صحبت کردم به آنها گفتم شما بخود باور کنید و میتوانید دشمن را متوقف کنید و بشکنید. آنها از این جانب پذیرفتند، عمل کردند و موفق شدند. حالا هم به شما مردم میگویم شما به توانائی خود باور کنید. تسلیم جوسازان و چماق داران نشوید. استقامت کنید. راههای استقامت را شما خود در گذشته یافته‌اید و اینبار نیز میتوانید بیابید.
و اما به کسانی که شتابزده میخواهند کار را یکسره کنند، بارها گفته‌ام و حالا هم می‌گویم:

برنامه کارتان حذف اختیارات رئیس جمهور است. گفتید این حرف دروغ است و معلوم شد که دروغگوی سال که بود.

برنامه کارتان حذف ریاست جمهوری است، گفتید بد گمانی و خیال است، تا اینجا آمده‌اید. بیائید هماهنگی بوجود آوریم و با اجرای واقعی قانون، کشور را از مهلکه بیرون ببریم. قانون را وسیله اجرای نیت خود کردید و اجرای واقعی آنرا تا این حد مشکل ساختید. برای پرهیز از خطرها، برای آنکه مردم کشور نگرانتر از آنچه هستند نشوند، بیائید.

الف- آزادیهای مصرح در قانون اساسی را محترم شمرد و آزادی بیان و قلم را تامین کنید و مطمئن باشید مردم ما عاقل و رشید هستند و با مقاله‌ها و حرفهای تحریک آمیز تحریک نمیشوند.

ب- قانون اساسی را مو به مو به اجرا بگذارید و هر جا را که خلاف انجام شده است معین کنیم و باز گردیم و قانون را اجراء کنید.

ج- دستگاه قضائی را همانطور که اسلام می‌گوید مستقل و بی طرف کنیم و اعتماد و امنیت واقعی را پدید آوریم و بجای پرداختن به حذف همه و همه و اعمال زور در برخورد بهر مشکل، برنامه‌ای برای حل مشکلات کشور به اجرا بگذاریم و از راه بحث آزاد واقعی، مانع از آن گردیم که برخورد اندیشه‌ها به برخورد چماقها و اسلحه‌ها بدل گردد.
خواهر و برادر،

با کمال صداقت وضعی را که میبینم برای شما شرح دادم. بشما میگویم اگر امروز که هنوز وقت باقی است نایستادید و استبداد را که هنوز قوام نگرفته دفع شر نکردید و استبداد با سلطه خارجی پیوند قطعی پیدا کرد، همه آنچه را که گفتم و بدتر از آن بر شما خواهند آورد و...

امروز از صبح تا شام و از شام تا صبح چماق داران رسمی و غیر رسمی محل زندگی و کار رئیس جمهوری منتخب شما را در محاصره دارند و اینها مستثنی هستند. می‌توانند هر تظاهری را بکنند و هر ردالتی را انجام دهند. فردا با شما مردم چه خواهند کرد؟

خدا را به گواهی می‌گیرم که به وظیفه خود عمل کردم و آنچه را باید به اطلاع شما می‌رساندم، بر شما مردم است که نگران سرنوشت انقلاب اسلامی و کشور خود باشید و استقامت کنید.

رئیس جمهور
ابوالحسن بنی صدر
۲۲ خرداد ۱۳۶۰

توضیح:

این پیام در مجلس، در ۲۴ خرداد ۱۳۶۰، توسط آقای غضنفرپور خوانده شد. آقای خمینی از قرائت آن، آنطور که آقای هاشمی رفسنجانی در کتاب «عبور از بحران» آورده است، انتقاد کرده بود. یعنی چرا جلوگیری نکرده‌اید!

پاسخ به سخنان آیت الله خمینی

۲۵ خرداد ۱۳۶۰

بسم الله الرحمن الرحيم

حضرت آیت الله العظمی خمینی^۱

هنوز فرمایشات شما را به تمامی نشنیده‌ام. اما این هشدار که مرتب از رادیو پخش می‌شود، شنیدم، این جواب را عرض می‌کنم:

۱- به دفعات عرض کردم. باز عرض می‌کنم اینجانب در هیچ اتحادی وارد نشده‌ام. خبرهایی که در پیام‌های قبلی شما بود، محتوایی منطبق با واقعیت نداشت. در مراجعت به تهران هم به علت کسالت، و هم به علت این که در معرض این گونه حرف و نقل‌ها قرار نگیرم، از پذیرفتن اشخاص خودداری کردم. فکر کنید شاید کسانی هستند که می‌خواهند کار کشور را به همین ترتیب که ملاحظه می‌شود به نابودی کشانند و خبرهای دروغ را به شما می‌رسانند و شاید شما و کشور را از فرزند متعهد و لایق خود محروم سازند.

۲- آیا قانون باید در باره‌ی همه به تساوی اجرا شود، یا به تبعیض؟ اگر راه پیمائی و تظاهرات نباید انجام گیرد پس این چند روزه چرا یک گروه معین آزادند در خیابانها تظاهر کنند و ناسزا و شعار دهند؟ بجان مردم بیفتند و بزنند و بگیرند و ببرند؟ روز اول ماه مه (روز کارگر) به گروه‌هایی که به غیر دین عقیده دارند، اجازه اجتماع داده شد کسی هم متهم به شرکت در وحدت نشد.

۳- آیا شورای عالی قضائی و بقیه که فرموده‌اید اینجانب نباید بگویم آنها را قبول ندارم باید طبق قانون اساسی تشکیل شود یا خیر؟ و باید طبق قانون عمل کنند یا خیر؟ آیا شورای عالی قضائی حق وضع قانون دارد یا نه؟ اگر ندارد اینجانب که باید مجری قانون اساسی باشم، حق دارم بگویم وضع قانون نکنند یا خیر؟ اگر دادستان انقلاب که هیچ یک از شرایط قاضی در او جمع نیست، بر خلاف قانون اساسی و قانون مطبوعات روزنامه‌ها را توقیف کرد، باید بگویم چرا خلاف قانون عمل می‌کند یا خیر؟ و اگر مردم را به استقامت در برابر قانون شکنی آشکار خواندم، دعوت به شورش کردم یا دعوت به قانون؟

۴- به گمان اینجانب اینست که رفتار شما در حق اینجانب عادلانه نیست. اینجانب هیچ نیت بدی نسبت به شما و کشور نداشتم. با کمال صداقت خدمت کردم. وضعیت کشور بحرانی است تا وقتی که بنابر اجرای قانون نشود، بحرانی تر میشود. اینست که هر وقت که خونسردی باز آمد، اجازه بفرمائید بحث آزادی که قبلاً اجازه فرمودید با مسوولان قوای سه گانه انجام گیرد. اینجانب به رای مردم همواره پایبندم، گمان نیز نمی‌کنم کسی باشم که خلاف خواست مردم عمل کرده باشم یا بکنم. عصبانیت شما به هر اندازه باشد از صداقت اینجانب نسبت به شما کاسته نمی‌گردد. باز هم بحکم وظیفه دینی عرض می‌کنم کلید آرامش کشور در دست شما

۱- پاسخی که آقای هاشمی رفسنجانی، آنها را مغرورانه خوانده (یادداشت ۲۵ خرداد ۱۳۶۰- صص ۱۵۶ و ۱۵۷ از عبور از بحران) و تصریح کرده است بر آلت فعل بودن مجلس و وقوع انفجار در محل مسکونی بنی صدر که او آن را به دروغ کاخ می‌خواند: «نزدیک غروب، صدای انفجار مهیبی آمد. بعداً معلوم شد در حیاط کاخ مسکن بنی صدر انفجار رخ داده. ممکن است کار خودشان باشد و ممکن است از مخالفانشان، بعداً روشن خواهد شد...»

«احمد آقا تلفن کرد و گفت: امام می‌فرمایند زودتر مجلس در مورد آقای بنی صدر، تصمیم بگیرد. امروز بنی صدر جواب مغرورانه‌ای به اظهارات امام داده، معلوم است نمی‌خواهد به راه بیاید.»

است. اطمینان بدهید قانون و تمام قانون اجرا می‌گردد. اگر آزادی اجتماع طبق قانون اساسی باید برای همه باشد و اگر شما مصلحت نمی‌بینید، پس هیچ گروه نباید اجتماع کند، در باره مطبوعات هم همینطور. سایر امور نیز همینطور. تاکید می‌کنم، رفتار شما هر چه باشد اینجانب تعهد خود را نسبت به شما نقض نمی‌کنم.^۱

ابوالحسن بنی صدر
۲۵ خرداد ۱۳۶۰

پاسخ تکمیلی به آیت الله خمینی

بسمه تعالی

پیرو تلگرام قبلی اینجانب به دفتر امام و خبرگزاری پارس و رادیو و تلویزیون عرض می‌شود:

۱- درباره هیات سه نفری باید عرض کنم قرار متارکه بود و نظارت بر آن نه کارهایی که کرد. تازه اینجانب نگفتم که قبول ندارم، نامه‌ای به آقای اشراقی نوشتم که چطور یک بام و دو هوا عمل می‌شود به جای متارکه لایحه به مجلس بردند. شما قبول فرمودید که جلو این کار را بگیرید. نگرفتید و اینجانب مقصر شدم.

۲- این که می‌فرمایند اگر می‌توانید امور اقتصادی... اصلاح کنید بیایید جلو اینجانب ادعا می‌کنم با یک دولت مومن و معتقد و دانا به کار و مجری قانون از عهده این کار برمی‌آیم. پیش خدا و خلق خدا تعهد می‌کنم.^۲

۳- اجرای قانون یعنی اینکه همه حقوق مقامهای مختلف رعایت شود. خوبست که فرمودید دولت را مجلس معین کرده است، این خلاف قانون اساسی است. در قانون اساسی دو تصویب لازم است، تصویب رئیس جمهور و مجلس، و همین عدم رعایت قانون اساسی این بحران را بوجود آورده است، در صورت بازگشت به قانون اساسی امور هم در مجرای صحیح قرار می‌گیرد.

۴- مگر اینجانب حاضر نشدم در بحث آزاد با گروه‌ها شرکت کنم؟ مگر شما موافقت فرمودید؟ چرا نگذاشتند؟ آیا برای این نبود که در شما اینطور حساسیتها را بوجود بیاورند؟ اگر به مسائل واقعی مردم که سختی وضع اقتصادی و نبود امنیت و بحران سازی و جنگ و... است، بطور صحیح بپردازیم ملاحظه خواهد شد که مسئله گروه‌ها مسئله کاذبی است و پوششی است که بآن می‌خواهند واقعیتها را از شما و مردم بیوشانند.

۱- همچنان از آقای خمینی می‌خواهد خشونت را روش نکنند، به قانون تمکین کند و کشور را به شعله‌های آتش نیفکند. اما دعوت به قانون و خشونت زدائی را «جواب مفروانه» دریافتند و عبور دادن جامعه ایرانی از آتش خشونت را، تنها روش استقرار استبداد خویش شمردند و مسئولیت کامل فرو افکندن کشور در شعله‌های خشونت (ترور...) با آنهاست. و امر مهم اینکه بنابر اصل موازنه عدمی، جدائی نباید جست. بر وفای به حق باید استوار ماند. در این صورت، زورپرست یا ترک زورپرستی می‌کند و یا دستور می‌دهد «زودتر مجلس در مورد آقای بنی صدر تصمیم بگیرد». برغم آنچه آقای خمینی کرده بود، بنی صدر همچنان به او با صمیمی‌ترین و دلسوزانه‌ترین لحن، نامه می‌نویسد و او را به ترک خشونت و تن دادن به رعایت قانون می‌خواند.

۲- آقای خمینی که وقتی موفقیت‌های بنی صدر و همکاران او را در قلمرو اقتصاد دید، گفت: «اقتصاد مال خر است و بنی صدر می‌خواهد ایران را مثل سویس و فرانسه بکند، مردم ایران برای اسلام انقلاب کردند و اسلام را می‌خواهند...» در این روز، مدعی شد هیچکس، برای اقتصاد، راه‌حل ندارد. لازم بود مردم ایران بدانند دروغ می‌گوید و می‌داند وضع اقتصادی بد و بدتر می‌شود. پس زمینه ذهنی مردم را برای تحمل فقر فزاینده فراهم می‌کند. اگر مردم می‌دانستند چه آینده‌ای در انتظار آنهاست...

امام فرمودند که جواب بدهید و من هم جواب فرستادم اما رادیو و تلویزیون پخش نکرد.

ابوالحسن بنی صدر
۲۵ خرداد ۱۳۶۰

نامه به آقای اشراقی در خرداد ۱۳۶۰

ملاحظاتی درباره نامه آقای اشراقی به رئیس جمهوری

از نامه آقای اشراقی این حقایق مستفاد می‌شود:

۱- تخلفات آشکار «طرف دیگر» از قانون اساسی و قوانین عادی بلا جواب است یا هنوز فرصت رسیدگی بآنها پیدا نشده است: از جمله وضع قانون از سوی مقام قضائی و...

۲- هیات چون به نوبت به تخلفات رسیدگی می‌کند، به ۵۴ فقره شکایت جز در دو سه مورد فرصت نکرده است، رسیدگی کند اما فرصت کرده است خارج از نوبت و بقید دو فوریت به مصاحبه و سخنرانی رئیس جمهوری رسیدگی و حکم صادر کند.

۳- دو پرسش رئیس جمهوری درباره «موقت چه مدت است» و مسئله بلا اجرا ماندن اصل ۱۳۳ قانون اساسی جواب ندارد.

۴- رئیس جمهوری هرگز نگفته است قانون را اجرا نمی‌کند، آنرا انتقاد کرده است. اما با آنکه امام گفته‌اند هرکس قانون را اجرا نکند مفسد فی الارض است، محکوم بزدان، معاون وزارت خارجه است و قبل از امضاء و ابلاغ قانون به این سمت گمارده شده است. در همدان در محوطه محصور که اجتماع آزاد است به اجتماع حمله میشود و نماینده مجلس را مضروب می‌کنند و قانون اساسی درباره گروگانها زیرپا نهاده می‌شود و... آب از آب هم تکان نمی‌خورد.

و بسیاری حقایق دیگر

توضیح:

این یادداشت اعتراضی است به رویه یک سویه «هیات سه نفر حل اختلاف». در حقیقت، کار آن هیات نه حل اختلاف که تشدید اختلاف و زمینه سازی برای آخرین مرحله کودتای خرنده بود که در دهه سوم خرداد ۱۳۶۰ انجام گرفت.

نامه به آقای خمینی^۲

۱ مرداد ۱۳۶۳

بسم الله الرحمن الرحيم

اما بعد...

وضع بیش از آنچه باید وخیم شده است. ویرانی و کشتار و بی‌اعتباری دور از حد اسلام و روحانیت در افکار مردم ایران و مردم جهان اندازه نمی‌شناسد. و شما همچنان اصرار دارید «تا به آخر بروید»!

۳- این نامه را بنی صدر به خواست آقای مروارید یکی از روحانیان تهران که برای تشکیل جبهه ای کوشش کرده بود، نوشت. او گفته بود نامه را می‌برد و بدست آقای خمینی می‌رساند. نامه را آقای امیر حسینی به دست آقای مروارید سپرد. نامه در سمینار مجامع اسلامی ایرانیان قرائت شد. اما چگونه بدست گروه رجوی افتاد؟ پرسشی است که تا امروز پاسخ نیافته است. این گروه ترجمه‌ای جعلی از نامه کرد و به این عنوان که بنی صدر نامه پوزش و... به خمینی نوشته است، برای مقامات خارجی و مطبوعات فرستاد. روزنامه لوموند، وقتی ترجمه مصدق نامه را در اختیار گرفت، کار گروه رجوی را در سخت‌ترین ادعائنامه علیه خمینی را پوزش و... گرداندن، رسوائی خواند.

خرابی و فساد تا بجائی است که دیگر کسی باور نمی‌کند شما باین همه تباهی رضا باشید. می‌گویند «مطالب به شما نمی‌رسند». به سخن دیگر شما هم در زندانی که از ایران ساخته‌اید، زندانی شده‌اید. عجب انتقامی شاه از شما گرفت. شما را بحال و روز خود در آورد!

پیش از این نواری برای شما فرستادم. آیا توانسته است از ماموران زندان شما بگذرد و به شما برسد؟ امیدانم^۲ آنچه میدانم اینست که هیچکس از روز اول بد نیست. بد می‌شود. شما گمان کردید با فلان اقدام موافقت می‌کنید و کارها بر وفق مراد می‌شوند و مجبور شدید قدم بعدی و قدم‌های بعدی را بردارید و رسیدید بجائی که رسیدید. حالا فکر می‌کنید راه پس و پیش ندارید.

آیا این مقدار هم نمیتوانید که به قیمت گذشتن از خود اسلام و ایران را نجات بدهید؟ جنگ را همچون گروگانگیری ادامه دادید تا اینجا که اینک بیم خطر برای موجودیت ایران می‌رود. باز میخواهید ادامه بدهید تا کجا^۳؟

آقای خمینی

نمیخواهم انحطاط پر شتاب ایران امروز را برای شما شرح کنم. شما آنقدر بی هوش نیستید که ندانید ایران در حال سقوط است. با این حرف هم که شما زندانی هستید موافق نیستیم، علانم خرابی و ویرانی چنان نمایان هستند که ممکن نیست به شما نرسند. میخواهم شما را به انقلاب بخوانم. بیائید نترسید و اسلام و ایران را نجات بدهید. دو جمله بگوئید آنچه شد خلاف اسلام بود. به زبان ایران و انقلاب بزرگ این نسل بود. بمردم بگوئید آزادند راه و رسم زندگی را معین کنند.

میدانم که در این آزادی، خشم‌های سرکوفت شده، چون شراره‌های آتش فشان بیرون خواهند زد. در آغاز شما قربانی این خشم‌ها خواهید شد. هزاران خانواده‌های جگر سوخته فریادهای خشم سر خواهند داد و... اما زمان خواهد گذشت. ایران در آزادی آرامش از سر خواهد گرفت و تاریخ، دوران انحطاط شما را گواه بزرگی روح و توانائی دینی خواهد شمرد. روحی و دینی که به شما امکان دادند از اعماق سقوط بفرز آئید و بزرگی از سر گیرید.

خدا میداند که در سقوط قطعی رژیم شما کمترین تردید ندارم. انکار شما بی فایده است شما نیز در دل بدان معترفید. بنابراین محرک اینجانب در دعوت شما به جهاد با نفس جز این نیست که میخواهم با سقوط شما اسلام و ایران سقوط نکنند. چرا نگویم هنوز مایلیم که شما نیز از جلد خونریز و ویرانگر بدر آئید و همان قیافه معنوی عصر انقلاب را از سر گیرید. هر چه فریاد کردم، باور نکردید. بمن مقام وعده دادید و

۱- نامه ۳ سال بعد از کودتا به آقای خمینی نوشته شده است. بنی صدر به او این قاعده را یادآور می‌شود: «مستبدی که بنام مرام جانشین او می‌شود، در استبدادگری، از مستبد پیشین، پیشی می‌گیرد». و بدینسان بود که شاه سابق از خمینی انتقام گرفت. مکافات او کامل شد وقتی نوه او حسین خمینی، آلت فعل مایکل لودین، صهیونیست بد سابقه امریکائی شد و در واشنگتن با نوه رضا خان، هم مشرب شد.

۲- در ۲۵ خرداد ۱۳۶۰، بنی صدر به اظهارات آقای خمینی پاسخ نوشت و به مخفی‌گاه رفت. فردای آن روز، خطاب به آقای خمینی، سخن گفت. به او هشدار داد، آئین نزدیک و دور را برایش شفاف توصیف کرد و او را به ترک استبدادگری خواند. نوار آن پیام در اختیار نیست.

۳- بدینسان، در ۱ مرداد ۱۳۶۳، بار دیگر، به آقای خمینی هشدار می‌دهد که این او است که به جنگ ادامه می‌دهد و ادامه جنگ برای موجودیت کشور خطر دارد. پس ادعای ملاتاریا که ادامه جنگ بمدت ۸ سال، «دفاع مقدس» بوده، دروغ آشکار است.

تهدید کردید.^۴ از مقام گذشتم، خطرها همه را پذیرفتم بلکه بخود آئید و باور کنید که ما عمری را در خدمت انقلاب گذاشتیم و نمیخواستیم و نمیخواهیم این انقلاب تباه شود. هر چه توانستم کردم بلکه جلو قدرت مداری ویرانگر شما را بگیرم و در همان حال کوشیدم شما را از رفتن براهی که اینک می‌بینید به بیابان سراسر فساد و تباهی و قتل و غارت انجامید، باز دارم.

اینک باین امید که نامه به شما برسد و از راه هشدار از نو به شما نامه می‌نویسم. از شما دعوت می‌کنم:

۱- این دستگاه ظلمیه ضد اسلامی (دادگاه‌های انقلاب و...) را منحل کنید.

۲- جنگ را موقوف کنید.

۳- بگذارید یک دولت لایق از مردم دلسوز بر سر کار آید و امور را به جریان عادی بازگرداند یعنی مجلس جدیدی با انتخابات برآستی آزاد تشکیل دهد تا وضعیت سیاسی کشور عادی بگردد.

۴- آزادیها را برقرار سازید.

۵- از امور یکسره کنار بگیرید.

۶- اگر گمان می‌کنید اینهمه بخاطر آنست که بقدرت باز گردم. تعهد می‌کنم که هرگز بگرد سیاست نگردم، به شرط آنکه کارهای بالا انجام بگیرند.

۷- از آزادی نترسید. به مردم ایران و مردم مسلمان کشورهای مسلمان اعتماد کنید. امروز مردم همه را آزموده‌اند و همه را می‌شناسند و رژیمی که در آزادی متصدی امور می‌شود، رژیمی ضد اسلام نخواهد شد. از خدا و ارواح پاک اولیاء دین مدد بخواهید و شانه‌ها را از زیر بار اینهمه فساد و قتل و... آزاد کنید. نترسید پشیمان نخواهید شد.^۵

ابوالحسن بنی صدر

۴- بعد از مرگ آقای خمینی، کوشیدند از او یک عارف بسازند. حال آنکه رفتار او، تحجیب که در دادن مقام خلاصه می‌شد، و تهدید که «تا آخر می‌روم» دامنه داشت، سرسوزنی با عرفان سازگاری نداشت.

۵- این واپسین نامه بنی صدر به خمینی است. پس از آن، سه ماه پیش از آنکه آقای خمینی با پذیرفتن قطعنامه آتش بس، جام زهر را سر کشید، دو نوبت واسطه نزد بنی صدر فرستاد. از او دعوت می‌کرد به ایران باز گردد. اگر هم نمی‌آید، نامه‌ای به او بنویسد و هر آنچه را می‌خواهد انجام بگیرد فهرست کند تا انجام بگیرد. بنی صدر پاسخ داد اتمام حجت را در نامه ۱ مرداد ۱۳۶۳ کرده‌ام. بر آقای خمینی است که به آن نامه عمل کند. غیر از این مراجعه، دست کم دو بار دیگر نیز، واسطه فرستاد. اما عمل او نشان داد، قصد ندارد از بیراهه استبداد به راست راه آزادی باز آید.